

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله

والصلاة والسلام على من لا نبي بعده

**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ



4263

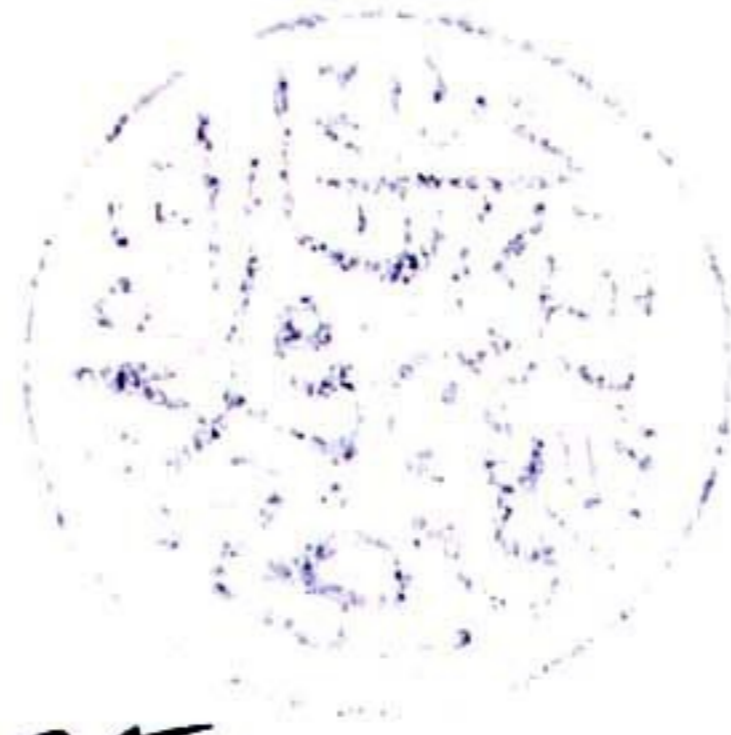


تاریخ جہانگشاہی نادری

تالیف :

میرزا مہدی خان استرآبادی

انتشارات



132952

نام کتاب : تاریخ جهانگشای نادری

نوشته : میرزامهدی استرآبادی

ناشر : دنیای کتاب

تاریخ نشر : ۱۳۶۸

چاپ : چاپخانه آشنا

تیراژ : ۴۷۵۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است

تاریخ جهانگشای نادری

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بردانایان رموز آگاهی و دقیقه شناسان حکمت‌های الهی واضح و مبسوط و مبسوط است که در هر عهد و اوان، که اوضاع جهان، منقلب و پیریشان، و چرخ ستمگر بکام ستمکیشان گردد، خداوند یگانه، که مدبر این کارخانه، و مقلب اوضاع زمانه است، از فیض فضل بی‌منت‌های خود سعادت‌مندی را مؤید، و در عرصه گیتی مبسوط الی‌سد کند که به مراهم و رأفت به التیام جراحات قلوب ستم‌دیدگان پردازد، و مذاق تمنای تلخکامان زهر حوادث را به شهد عدالت شیرین سازد.

مصادق این مقال، حال همایون فال‌علیه حضرت قدر قدرت قضا توان، سکندر حشمت دارادربان، دشمن کش عرصه جنگ، زحمت کش طریق نام‌وننگ، مظهر قدرت الهی، رواج دهنده سکه پادشاهی، فرازنده رأیت کشور گشایی، برازنده تخت فیروز بخت جهان آرای، زور بازی و خصم افکنی و دلیری، جوهر شمشیر گیتی‌ستانی و مملکت‌گیری.

سروری که از سهم خدنگش سطح زمین از چرخ برین سپر بر سر کشیده و بلند اختری که از بیم رمح فلک شکافش سپهر برین شکم بر خود دزدیده.

فتح و ظفر به تیغ تیزش چون عرض به جوهر متصل ، و از تنیدی سیف
خونریزش صورت از هیولا منفصل ، در قلبگاه نبردش اعدا قالب بی روح ،
و در آورد گاه قهرش ذابح شاة المذبوح ، و چاوشان بار گاه جلالش به صلاهی ده
روزه خدمت نوید امیدواری صد ساله نعمت به گوش جهانیان می رسانند ، و
خوانسالاران بزم نوالش از مواید احسان گونه گونه لذات کامبخشی به کام دور و
نزدیک می چشانند.

سرافرازی ده دیهیم صاحب کلاهی ، شقه طراز لوای شهنشاهی ، شایسته
افسراورنگک قاآنیه ، قهرمان سلسله جلیلیه تر کمانیه ، ضرغام الدهر ، غضنفر العصر ،
نخاقان الاعظم ، والقان الاکرم ، شهنشاه دوران ، تاج بخش ملوک ممالک هند و
توران :

خدایو جهان خسرو نامدار نظر کرده لطف پروردگار

ابوالسیف السلطان نادرشاه افشار است که ید بیضا نمایش در زر افشانی ، و
طبع مهر آسایش در ذره پروری ، خورشید اشتهار ، که مس قدر ایلات از تأثیر
اکسیر تربیت و کیمیاگری آفتاب مکرمتش ، طلای دست افشار گشته.

عنایت ازلی و مشیت لم یزلی گوهر ذات اقدسش را به اقتضای مصلحت
سنجی در نهانخانه ابداع دست پرور صنع جمیل و قابل استفاضه فیض جزیل می-
ساخت و مقتضای حکمت بالغه به استعداد ماده قابلیتش می پرداخت تا هنگامی که
نخاک ایران آمیخته به خون ستمدیدگان و در عرصه دوران هـرسرکش به گردن
فرازی و صاحب لوائی علم گشت.

نظم :

ز جور و ظلم کار اهل ایران بس که درهم شد

بـرای انتقام افغان مظلومان مجسم شد

وتخت سروری ایران پایمال دشمن و آتش جور و بیداد مخالف از هر طرف

به خرمن هستی خشک و ترشعله افکن گردیده، رسم ملوک طوایف شیوع و فتنه و آشوب از عالی و سافل وقوع یافت.

چنانچه از قندهار الی اصفهان طایفه غلیجانی، و در هرات ابدالی، و در شیروانات لکزیه، و در فارس صفی میرزا نام مجهول النسب، و در کرمان سید احمد نواده میرزا داود، و در بلوچستان و بنادر سلطان محمد نام مشهور به خرسوار، و در جوانکی عباس نام، و در گیلان اسماعیل نام، و در خراسان ملک محمود سیستانی صاحب داعیه و استبداد گشته، گروه رومیه نیز آذربایجان را از یک سمت آرپه - چای تا سلطانیه و ابهر و از طرف عراق از کرمانشاهان الی کزار متصرف و روسیه نیز از باب الابواب در بند تا مازندران جمیع دارالممیز به تصرف در آوردند، و همچنین تر کمانیه صاین خانی استرآباد، که اکثر اوقات به فتنه انگیزی و شورش معتاد بودند، و الوار بختیاری و فیلی، و اکراد اردلان، و اعراب حویزه و بنسادر، حتی گوشه نشینان میان ولایت، سر از اطاعت باز زده اظهار کردند.

به مفاد کریمه :

«سیجعل الله بعد عسر یسراً».

به فحوای مصراع :

«تا پریشان نشود کار به سامان نرسد»

حکمت بالغه حضرت داور دادگر اقتضای ظهور طلیعه دوات آن خسرو فریدون فر، که از لطف و مهر مظهر آثار جلالیه و جمالیه قهاری، و از عقل سحر آفرین نقش غریب کلاک بدایع نگاری حضرت باریست، نموده.

کو کب بخت سعیدش را کو کبه آرای عرصه جهان، و پرتو طلعت مهر گسترش روشنی بخش دیده پیرو جوان ساخت.

الحق کنج نهانی که در عاقبت اندیش از برای روز بد خویش ذخیره گذاشته، یا صفدر نام آوری که سلطان قضا برای دفع خصوم در کمین

بازداشته بود.

چون سلسله حوادث عالم کون و فساد به یکدیگر پیوسته، قبل از شروع به ذکر صادرات احوال آن برازنده تخت و تاج، به ایراد حکایت چند احتیاج است.

لہذا نگارنده این شگرف نامہ دلپذیر و طرازندہ این تاریخ بی نظیر محمد مهدی ابن محمد نصیر استرآبادی عفی اللہ عنہما، کہ از چاکران حضور پرنور و بہ ضبط وقایع مأمور است، بہ اظہار مجمل اموری کہ در ایام سلطنت خاقان سعید شہید روح اللہ روحہ تاظہور دوات این شاہنشاه صاحب تأیید بہ ظہور رسیدہ، شروع می نماید، تا بر عالمیان منکشف شود کہ ایران چگونہ ایران، و ممالک چہ قسم ویران بود، کہ آن حضرت بہ معماری عزم متین آن ویرانی را درست کردند، و گلہای این گلشن افسردہ را، کہ از ہجوم سبزہ بیگانہ پنهان، و لگد کوب گلچین حوادث زمان بود، بہ چہ آب و رنگ از تازگی بہ عرصہ ظہور در آوردند.

نظم:

سرگذشت عهد گل را از نظری بشنوید

عندلیب آشفته تر می گوید این افسانہ را

«ہذا کتابنا ینطق علیکم بالحق».

از جملہ آشوبی کہ در عهد سلطنت خاقان مغفور، بر ہمز ننگامہ ملک

ایران شد:

اول طغیان میرویس غلیجانی و مقدمہ قندہار بود، کہ در ماہ صفر سال ۱۲۳۱

ہجری مطابق اودئیل بہ وقوع پیوستہ.

تبیین این مقال آنکہ:

گرگین خان ملقب بشاہنواز خان والی گرجستان در آن اوان بیگلربیگی

قندهار می‌بود.

گرچیه به اتفاق او در قندهار بودند ابواب بی‌اعتدالی باز و دست تسلط بر افغانه دراز کرده، میرویس غلیجانی حاکم آن کرده، از جان به ستوه آمده از روی تظلم رو به درگاه فلکشوه آورده .

چون در دربار پادشاهی کسی، در دولت‌سرای سلطنت دادرسی نیافت، روی ارادت بر تافت، و به کعبه معظمه شتافت، و در حین مراجعت تتبع امور و ملاحظه اوضاع نزدیک و دور کرده، وارد قندهار، در وقتی که گرگین خان به عزم تنبیه طایفه کاکری در منزل ده شیخ خارج قندهار بود، بر سر او ریخته، او را دستگیر ساخت، و مراد خان نام افغان را که خنثی بود، مأمور نمود که به اتمام کارش پرداخت.

بعد از آن واقعه کیخسرو خان برادرزاده او به سپهسالاری منصوب گشته، به خونخواهی عم، با شوکت کسری و جم و افواج مختلفه از طایفه گرج و عرب و عجم به تسخیر قندهار و تنبیه میرویس مصمم شده، جماعت ابدالی قندهار را، که به افغانه غلیجانی معاند بودند، جمع و یک سال قلعه را محصور کرده نشست .

بالاخره در بیست و ششم ماه رمضان المبارک سال هزار و صد و بیست و سه هجری مطابق توشقان ٹیل از دست سوء تدبیر سربرپای قلعه گذاشته، به عم خویش پیوست .

بعد از آن محمد زمان خان شاملوقورچی باشی به این امر مأمور گشته، وطنی مراحل کرده تا رسیدن به قندهار روزنامه‌چہ عمرش بسر آمد رسیده.

بعد از او دیگر به امور قندهار پرداختند تا مقدمه هرات و شورش ابدالی پدید آمد .

میرویس هشت سال در قندهار حکومت کرده، بعد از آن عبدالعزیز برادرش

به جای او نشسته یکسال به امر حکومت پرداخت و بعد از او محمود ولد میرویس با چند نفر از خاصان اورنگک موافقت ریخته او را مقتول ساختند.

دیگر شورش افاغنه ابدالی و سانحه هرات بود، که در سال هزار و صد و بیست و نه هجری به عرصه ظهور آمده.

تفصیل این اجمال آنکه :

آن طایفه در عدت از غلیجانی بیش و سابق از شصت هزار خانواری کمابیش بودند.

عبدالله خان ولد حیات سلطان بعد از شنیدن واقعه قندهار به اتفایق اسدالله ولد خود از ملتان نزد کیخسرو خان شتافته حاکم ابدالی شد، تا اینکه به تقدیرات یزدانی، که تغییر و تبدیل را در آن راه نیست، مقدمه قندهار به آن نحو شد.

عبدالله با ولد خود وارد هرات شده در آن اوقات ایالت هرات با عباسقلی خان شاملو می بود.

چون از ناصیه حال عبدالله خان آثار فساد باطن ظاهر شد، عباسقلی خان او را با ولدش محبوس ساخت.

در خلال این حال قزلباشیه هرات به عباسقلی خان شوریده او را بیدخل کردند.

بعد از آنکه این خبر به عرض امنای دولت رسید، جعفر خان استاجلور از دربارشاهی به ایالت مأمور و روانه ساختند.

مقارن این امور اسدالله با پدرش از محبس فرار و به کوه دوشاخه رفته، شاخ سرکشی برافراخت و به فکر جمعیت افتاده قلعه اسفراز را تصرف، و بعد از آن در یک فرسنگی شهر با جعفر خان حاکم هرات جنگ کرده، او را دستگیر، و شهر را محصور ساختند.

بعد از چندی محصورین از امداد مایوس گشتند، و در خفیه و آشکار راه-

سازش و طریق آمیزش با افغانه گشوده.

در شب بیست و ششم ماه رمضان سال ۱۳۲۹ هجری، چند نفر از مردم قریه بدم من اعمال هرات که در شهر محصور، و در جزو با افغانه همداستان بودند، نردبانها ترتیب دادند از سمت برج مشهور به برج فیلخانه، که در درب عراق واقع است، افغانه را بالا، و افغانه تیغ استیلا کشیده، به قدر امکان به قتل و غارت شهر پرداختند.

بعد از تخلیه شهر از وجود قزلباشیه، افغانه اسفراز نیز آمده، در شهر هرات، توقف و به اندک وقتی کوسویه و غوریان و سرحدات مرغاب و بادغیس را تماماً تصرف کردند.

پس اسدالله به فکر تسخیر قلعه فراه، که در سال قبل به تصرف افغانه غلیجانی در آمده بود افتاد.

شبی علی الغفله ایلغارو با نردبان به برج قلعه صعود نموده، به پایمردی سلم حبله برفراز حصار مقصود بر آمده، آن ولایت را ضبط نموده مراجعت کرد و در اثنای این فتحعلیخان تر کمان از دولت بهیه صفویه به سرداری مأمور شده، در توابع کوسویه تلاقی فریقین واقع و نخست افغانه مغلوب و شب به سمت غوریان برگشته، از آنجا که طالع نامساعد و بخار غرور و پندار در دماغها متصاعد بود، سردار با فوجی متعاقب ایشان کمیت تهور برانگیخته به صد نفر کمابیش در پشت صحرای مشهور اورنگک به طایفه افغان برخوردی، بی باکانه برایشان تاخت و چون حریف را خیره و چشم بصیرتش را از غبار غرور تیره دیدند، توسن کریز را عنان، و تیغ تیز را از میان کشیده، سردار را با جمعی از پیشتازان از لباس هستی عاری ساختند.

بعد از چندی محمود ولد میرویس به عزم استرداد فراه از قندهار حرکت نموده، مابین فراه و زمین داور در محل موسوم به دلارام با اسدالله جنگ کرده،

اسدالله به قتل رسید.

محمود چون تصرف قلعهٔ فراه در حیز امتناع دید به همان قتل اسدالله اکتفا کرده، به صوب قندهار شتافت.

در حینی که قزوین مقر کو کبةٔ خاقان مغفور بود، این مراتب را از جلالیل خدمات شمرده به دربار پادشاهی عرض و امنای دولت نیز تدلیس اورا صدق فرض کرده، اورا به صوفی صاف ضمیر ملقب ساخته، حسینقلی خان خطاب کردند، و نکته سنجان قزوین تاریخ اسدالله را چنین یافتند:

مصراع :

«اسد را سگک شاه ایران درید»

بعد از آن، زمان دولت زمانخان گشته، هرات را تصرف، و عبدالله پسر اسدالله را محبوس ساختند، و نهال زندگانی جعفرخان و گرفتاران قزلباشیه را در سرخیابان باغ نو به دهرهٔ خونریز سیاست از پای در آورده.

اعیان دولت پادشاهی چون طایفهٔ غلیجائی و ابدالی را مشغول کار یکدیگر، دیدند و محمود را نسبت به خود از هواخواهان اخلاص گستر یافتند.

صفی قلیخان ترکستان اوغلی را به سرداری تعیین فرموده، با جمعیت شایان و تدارکات فراوان روانهٔ هرات ساختند.

در صحرای کافر قلعه فیما بین او و زمانخان تلاقی فریقین واقع شده و سردار مسزبور بی سر، و این معنی بیشتر باعث قویدستی این طایفه بی سر و پا گردیده.

افاغنه در آن ولایت اقتدار کثیر بهم رساننده، چند سال آن نواحی را در تصرف داشتند، تا آنکه باز در تیغ جهانگیر ظل اللہی ظلمت زوی آن بلاد، و بازوی دولت نادره قانع بنیان فتنه و فساد گردید.

و دیگر شورش ترکمانیهٔ استرآباد، که تابع خوارزمند، اما در نواحی

جرجان و دشت فیچاق سکنی دارند.

اگرچه بعضی اوقات بنا بر صرفه کار اظهار ایلی و انقیاد به حاکم استرآباد می کردند، لیکن در اغلب اوقات منشاء تاخت و تاز و سرکشی و افساد بودند. و در سوالف ایام سرداران صاحب شوکت به تنبیه ایشان تعیین گشته، طرفی نبستند و روز به روز فتنه ایشان تزیید می یافت، تا آنکه خورشید ذات جهان آرای اقدس از افق سروری طالع شده، شب پرد طغیان سر به زاویه خمول کشیدند.

و دیگر شورش لکزیه داغستان و انقلاب حدود شیروان است؛ که جماعت جاروتله لکزیه، که اهل شیروان را مصدوقه «الحار الجنب» بودند ایلجاری و با طایفه زاخور که در حدود شکی سکنی دارند، اتفاق ورزیده و تمرد بنیاد کرده.

حسینقلی خان حاکم شیروان با جمعیت خود در حدود تنبیه آن جماعت برآمده، بعد از ورود محال شکی، آن جماعت شبیخون آورده، حاکم شیروان را با جمعی مقتول، و بقیه لشکرش از تله جسته اموال ایشان به تصرف آن طایفه درآمد.

بعد از چندی حاجی داود مسکوری با احمد خان اوسمی قیطاق و سرخای لکزی همداستان گشته، اولاً حاکم قبه را از میان برداشته، متوجه تسخیر شیروان شدند.

مقصود ایشان به حصول نهبوسته، معاودت و نانی الحال حاجی داود بدون رفاقت اوسمی آمده قلعه شماخی را متصرف، و حسین خان بیگلربیگی جدید شیروان را به قتل آورده و به ضبط شیروان و نواحی پرداخته.

این مراتب را به دولت عثمانی عرض نموده راه انتساب به آن دولت معدلت اکتساب گشوده.

از دولت عثمانی فرمان ایالت به اسم حاجی داود صادر و سارو مصطفی پاشا به تمکن و امداد مأمور گشته، راه مدخلیت سرخای مسدود شد. چون سرخای در جمعیت از حاجی داود پیش و به حسب قوه در پیش بود، وسایل برانگیخته فرمان ایالت به اسم خود حاصل نموده، در آن نواحی رایت اقتدار برافراشت، و سارو مصطفی پاشا مأمور گنجه گردید. و دیگر ترمرد و طغیان ملک محمود سیستانی است.

توضیح این مقال آنکه :

در سال ۱۱۳۲ هجری که خبر قتل صفی قلیخان سردار به دربار گردون مدار شاهی رسید، اسماعیل خان غلام به رتبه سپهسالاری فایز، و مأمور به تسخیر هرات گردیده، وارد ارض اقدس شد.

چون ملک محمود حاکم تون بنابر استیلای ماده غرور و استکبار چندان اقبالی به امر ونهی خوانین ارض اقدس نمی کرد، سپهسالار مذکور فتحعلیخان قاجار بیگلربیگی مشهد مقدس را با فوجی از قزلباشیه بر سر قلعه تون مأمور، و ملک محمود محصور گشته، یک ماه ایام محاصره امتداد یافت، تا اینکه شبی پیر محمد نام، که فرش ملازمت در خانه فتحعلیخان گسترده بود، از فتحعلیخان رنجیده خاطر گشته، خود را به قلعه رسانیده، و ملک را از ضعف حال قزلباشیه آگاهی داد است.

روز دیگر ملک به هیئت مجموعی برون آمد، و جنگ کرده، فتحعلیخان به زخم گلوله از پای در آمده.

این معنی سبب استعداد و اقتدار ملک شده، به همان منوال در آن سرزمین دم از خود رای می زد، تا اینکه مقدمه اختلال اوضاع سپهسالار روی داد، ملک از ارض اقدس فرمانروا شد.

توضیح این مقال آنکه :

بعد از وقوع قضیه فتحعلیخان مزبور، سپهسالار ایالت اقدس را به علیقلی - خان شاملو، که در آن اوان بیگلربیگی مرو شاه جهان و در مشهد مقدس میبود، تفویض نموده. اما روز به روز اختلال کار سپهسالار از یاد و ماده انقلاب اشتداد می یافت.

سپهسالار چون اطوار علیقلی خان را موافق شیوه نیکوخواهی نمی یافت، دل نگران گشته، خواست او را مسلوب الاختیار سازد.

علیقلی خان از مضمون «ولایحیق المکرالیسی الابهله» غافل گشته، جمعی از اوباش، که با او همداستان بودند، به منزل اسماعیل خان فرستاده، کشان کشان او را از میان خیابان برده محبوس ساخت و فریداً به کار ایالت پرداخت.

در روز پانزدهم محرم سنه ۱۱۳۵، که افغانه بر اصفهان مسلط گشتند، این واقعه نیز در همان روز در مشهد به وقوع پیوسته، سررشته کار به دست الواط مشهد مقدس افتاد.

علیقلی خان نیز بساطی که فرو چیده بود برچید تا اینکه در ماه جمادی الاول همان سال الواط به خانه علیقلی خان ریخته، او را مقتول، و اسماعیل خان را از حبس بیرون آورد، باز به شغل حکومت مشغول ساختند.

اما از حکومت جز اسمی با او نبود الواط خود به رتق و فتق مهمات می - پرداختند.

چون حرکات آن جماعت ناملایم طبع سپهسالار بود به ملک محمود مراسله قلمی و او را تکلیف آمدن ارض قدس کرده.

ملک محمود چنین روز را از خدا خواهان، و به تعجیل وارد ارض اقدس گشته، مسند تمکن گسترده.

اگرچه الواط را مکنون خاطر آن بود که در روز ورود ملک محمود به اتمام کارش پردازند، اما به مضمون آنکه:

مصراع :

«همه جا دوش به دوش است مکافات عمل».

این دفعه چرخ کینه جو طالب انتقام از ایشان گشته ، ملک را در تنبیه آن

سرکشان دیار بداندیشی، دست پیشی داد :

«ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض».

درتتمیم داستان محمود غلیجانی و آمدن او به اصفهان و کرمان

محمود ولد میرویس در سالی که با اسدالله جنگ کرده او را به قتل رسانید و این مراتب را به دولت صفویه عرض، و استدعا کرده چون این خدمت محض از راه هواخواهی آن دولت از من به ظهور آمد رسیده، موکب شاهی از آن طرف عازم خراسان شود، و من هم از قندهار به سمت هرات حرکت می کنم، که از دو طرف به دفع ابدالی کوشیده شود، و مهم آن طایفه فیصل یابد.

امنای ساده لوح، که در دبستان تسبیح عقول مدرکة ایشان فهم نقطه را از خط و درست را از غلط نمی کردند، اقوال روی اندوز او را بسمع قبول اصعاً، و ابالت قندهار را به او القا کرده، خلعت و شمشیر برای او فرستاده، حسینقلی خان خطاب دادند.

محمود نیز به بهانه تنبیه ابدالی هرات وارد سیستان و بم گردیده، و در خلال آن احوال طایفه بلوچ عازم تاخت کرمان گشته، اهل کرمان قلعه را خالی کرده ملتزم مقدم محمودی شدند.

محمود نیز وارد آن ولایت شده، مدت نه ماه به ضبط کرمان پرداخت. تا اینکه خبر شورش فارس و زبانان قندهار به محمود رسیده، باعث انصراف او

به قندهار گردید.

توضیح این مقال آنکه:

محمود در حین آمدن از قندهار چون سلطان لکزیه را که در فراد ساکن می بود نایب قندهار کرده ، وعازم کرمان گشته بیجن سلطان مزبور را از افغنه خالی کردند.

با ملک جعفرخان سیستانی، که در قندهار محبوس بود توطئه و تمهید کرده، به اظهار دولتخواهی صفویه سر از گریبان خمول بر آورده ، به دستگیری فارسی-زبانان صلای شورش در داده ، جمعی از افغنه که در قلعه بودند مقتول و صبح افغنه بیرون واقف گشته از یک سمت قلعه داخل و بیجن سلطان و ملک جعفرخان را به دست آورده با فارسی زبانان به قتل آوردند.

محمود بعد از رسیدن این خبر کرمان را تاراج و اسیر کرده، آهنگ قندهار نموده. و در سال دیگر باز به شوق تسخیر کرمان گریبانگیر عزیمت گشته ، هشت هزار کس از افغنه قندهار و بلوچ و هزاره آن سمت جمع کرده ، و آمده قلعه کرمان را محصور، و قتل و غارت غیر محصور کرده ، چون از هیچ طرف احدی به امداد قلعه کیان نپرداخت.

اهالی قلعه ناچار طالب امان و متقبل پیشکش گشته، در باب تفویض قلعه تا انجام کار اصفهان استهمال کردند.

محمود نیز قول ایشان را قبول، و از کرمان عازم اصفهان شد.

اعیان دولت به تسهید اسباب قتال مشغول ، و در جبهه خانه را گشوده ، مردم روستایی و بازاری را، که از فنون حکمت جنگ عاری بودند ، به سیف و سنان و درع و خفتان مکمل، و دریا و کوپال هر یکی را ثانی رستم یل ساختند. به جمعیت تمام به میدان کارزار شتافتند.

روز دوشنبه سیام جمادی الاول سنه ۱۱۲۴ هجری مطابق اودئیل در کلون

آباد چهار فرسنگی اصفهان تلافی فریقین واقع شده، قزلباشیه مغلوب، ورستم خان قوللر آقاسی ثبات قدم ورزیده، به احمد خان توپچی باشی و جمعی از اعیان و کبار دولت مشغول گشتند، و تمامی توپخانه و اسباب اهل آورده به تصرف افغان درآمده، بقیة السیف وارد شهر اصفهان، و بنای سبیه بنسلی در دروب و محلات گذاشتند.

بعد از دو روز محمود و افاغنه آمده فرح آباد اصفهان را برای نزول اختیار، و از پشت سبیه آغاز گیرودار نموده در غرة جمادی الاخر سال مزبور مطابق پارس-نیل، اتفاق افتاد.

در بیان سلطنت محمود غلیجائی در اصفهان

در ابتدای سال پراختلال نوشقان ٹیل سنہ ۱۱۲۴ سلطان دارالقرار جهان
یعنی مهر عالم آرا به عزم تسخیر شهرستان حمل رایت اعتلا بر افراخته، لشکر بہار
برہمزن ہنگامہ بہمن و غارتگر شہر دی گشت۔^۴

افغان ہزارستان با ہزار داستان شور افزای فرح آباد چمن ، و ہزارہ بلبل
و بلوچ خار مالک پایتخت گلشن گردید۔

محمودیان در کمال شوکت دست بہ تاخت و تاز دراز کردہ ، بہ اندیشہ
اینکہ مبادا امداد از طرفی بہ اصفہان نخواہد رسد سلك جمعیت خود از ہم نمی-
پاشیدند۔

اعیان دولت فکری کہ برای کسر شوکت خصم اندیشیدند این بود کہ سلطان
محمد میرزا نام، والد اکبر خاقان شہید را ، در ہفتم شہر رجب ولیعہدی بر آورده
بعد از چہار روز اورا بدمورقا پوراجع، وصفی میرزا برادر اورا بہ جای او بر مسند
ولایتعهد تکیہ دادند۔

باز در بیست و ہفتم شہر رجب خلع خلعت جہانبانی از او کردہ ، قرعہ این

فال را به نام شاهزاده والاخصال طهماسب میرزا زدند.

در بیست و سوم ماه مبارک رمضان او را روانه کاشان ساختند، که شاید در سمت قزوین و آذربایجان جمعی منعقد و لشکری مستعد کرده منشأ امری شود.

بعد از خروج طهماسب میرزا افغانه بنای محاصره گذاشته اطراف شهر را سیبه بندی، و راه آمد و شد را یکباره مسدود ساختند.

پس یأس تمام به حال قزلباشیه و خاص و عام راه یافته، روز به روز قوه ضعف و ضعف قوت گرفته، آتش غلاو نایره بلا بالا می گرفت، به حدی که مردم برای اکل میته می مردند، و بزرگان در اسواق و محلات اطفال خردسال را دزدیده و ذبح کرده می خوردند.

دلها برای گندم چون گندم سینه چاک می بودند و طایر جانها در غم دانه گرفتار دام هلاک.

برای گرده نانی درونها چون تنور به آتش حسرت می سوخت و چشم مردم قرصی برای نهار سوای پنجه کش خورشید نمی یافتند.

از شور چشمی زمانه عهدی شد که شیرین دهنان به یاد شکر، آب خویش می مکیدند.

شکرلبان به جای ریزه قند نباتات می خائیدند و به هوس میوه دامن از نخل زندگانی برمی چیدند، و به یاد انگور خاکپای درخت تاک را از یک میل راه چون توتیای غوره به چشم می کشیدند.

کسانی که از جامه ابریشمی تن می پوشیدند چون کرم پيله به برگ خوردن تنیدند.

و جمعی که بلوزینه کام نمی آلودند از شدت جوع به پوست درختان افتادند.

اگر دانه ارزنی می جستند رفیق خود را پی نخود سیاه می فرستادند ، اگر حبه جاوری می یافتند، در تقسیم آن مته بر خشخاش می نهادند.
کس روی پیاز را سیر نمی دید، و دانه ماش از شاه دانج عدسی عزیزتر گردید .

سائلان از بردن اسم نان توی دهنی می خوردند، و دیوانگان حسرت خوردن سنگ طفلان چون خشت لحد به گور می بردند.

لاله برای کباب داغ بردل بریان می گذاشت ، و قمری در حسرت شامی کو کوزنان می گشت.

اجاق مطبخها کور و چراغ دودمانها بی نور ، و اصفهان يك باره ویران گردید .

قحطی آدم علاوه قحطی نان. امنای دولت را سر رشته طاقت گسیخته شد ، و خاک عجز و هوان بر سر ایشان ریخته ، تا آنکه به دادن شهر مصمم گشته ، در پانزدهم شهر محرم الحرام سنه ۱۱۳۵ هجری مطابق پارس ثیل ، خاقان شهید رابه فرح آباد برده ، افسر سروری بر سر آن حسرت کش تاج و افسر زدند .

همان شب محمود کسن برای ضبط خزاین و کارخانات پادشاهی روانه اصفهان ساخت، و خود در چهاردهم شهر مزبور با فر فرعونی و بیداد شدادی داخل شهر گشته، سکه و خطبه بنام خود کرد .

بعد از آنکه سنوح واقعه اصفهان در آخر شهر محرم در دار السلطنه قزوین به طهماسب میرزا رسید.

بر اورنگ شاهی جلوس نموده ، نکته سنجان قزوین «آخر ماه محرم» را تاریخ جلوس او یافتند.

در ماه صفر بعضی از افاغنه برای اخلاص کار حضرت شاه طهماسب مأمور به

قزوین گشته .

بعد از ورود افغانه به ده فرسنگی قزوین ، شاه طهماسب با قلیلی که همراه داشت سرخویش و راه آذربایجان درپیش گرفت .

اهالی قزوین چون پادشاه را دور و دشمن را پرزور دیدند ، بعد از معاهده واستیمان افغانه را داخل شهر کردند .

افغانه دست تعدی از آستین بر آورده از کوتاه بیسنی به دست درازی پرداختند .

این معنی را حوصله قزوینیان بر نرفته ، شمشیر حمیت آختند ، و هر کس به مهمان خود در آویخته ، جمعی از ایشان را به خاک انداختند .

افغانه که در باغات خارج شهر بودند سراسیمه عازم گریز و به جانب اصفهان تکاورانگیز گشتند .

محمود به استماع این خبر با کمال کبر و غرور به فکر دفع قزلباشیه افتاده در روزی که افغانه از قزوین برگشته وارد اصفهان شدند ، شروع بر ملاحظه سان امرای معزول و معارف کرده ، یکصد و چهارده تن از ایشان را از تیغ تیز گذرانیده و هر جا که گمان اهل صلاح و معرفتی می رفت گرفته آشکار و نهان به قتل رسانیدند .

جمعی را به تسخیر قلعه شیراز مأمور ساخته ، ایشان رفته نه ماه شیراز را محاصره نمودند و به تصرف در آوردند .

محمود قریب به دو سال در اصفهان و ولایت مزبوره رایت حکمرانی برافراشته ، آخر و سوسه نفسانی او را به فکر دفع شاهزادگان انداخته ، جمعی از اولاد واحفاد خاقان مغفور را که صغیراً و کبیراً سی و یک نفر بودند ، معروض تیغ یاسا نموده ، نعش ایشان را به دارالمؤمنین فرستادند .

بعد از چندی جنون قوی و فالج شدید به او طاری شده دیوانه وار از خود و

بیگانه گشته، امرونی او به حکم جنون از نفاذ و جریان عاقل گردیدند.
در دوازدهم شهر شعبان المعظم سنه ۱۱۳۶ بنی عمش که به انتظام
مرگ او می زیست، جمعی از افاغنه را با خود همداستان کرده، و از
کنج اعتزال برآمده، نوبت سلطنت به نام خود بلند آواز ساخته، کس
فرستاد محمود را در خفیه هلاک کرده، من حیث الاستقلال جالس سریر حکمرانی
گردید.

در ایام سلطنت خود کرمان و یزد و بنادر و قم و قزوین و تهران و پل کرپی که
رأس الحد عراق و خراسان است به حیطة تصرف در آورده.
و دیگر غلبه روسیه است به دارالمرز و گیلانات.

توضیح این مقال آنکه :

در حینی که شاه طهماسب در قزوین سر به افسر سروری آراست.
اسمعیل بیگ نام تابین وزیر اعظم را به رسم سفارت و عزم استمداد به مملکت
روس فرستاد.

و جمعی از روسیه به موجب طلب و اشاره شاه طهماسب به سرکردگی سردار
روسیه آمده.

سفاین ایشان در فرضه رشت لنگر انداخته، وزیر رشت از در مدافعه برآمده،
مغلوب و روسیه رباطی را که در نیم فرسنگی رشت است محل اقامت ساخته، بار
توقف گشودند.

و حرف روسیه اینکه ما به خواهش امنای این دولت راه دور و دراز طی
کرده ایم.

و ایلچی شاه طهماسب به وکالت او کل دارالمرز را از نیاز آباد تا حد استر-
آباد به دولت روسیه تفویض کرده که صیانت این دولت نموده به دفع دشمن
پردازیم.

132952

به این ادعا راه دخل و تصرف در ولایت دارالمرز را می خواستند. امدست تعرض را کشیده داشته، بهیچوجه پیرامون مال دیوان و غیر آن نمی گشتند، تا آنکه متعاقب سردار بزرگ ایشان با ده هزار کس آمده، اختیار جمیع دارالمرز را الی نیاز آباد به موجب نوشته اسمعیل بیگ به وکالت دولت علیه صفویه به روسیه داده بود، به خود منسوب ساخت.

از طرف شاه طهماسب، جمعی به دفع روسیه منصوب گشته، در خارج رشت تلاقی فریقین واقع، و قزلباشیه شکست یافته، روسیه رشت و کهدم را متصرف، و بدون شریک و سهم و منازع دو سال در آن نواحی به ضبط و اخذ و عمل و جومات دیوانی پرداختند، تا اینکه مقدمه قلندر مشهور به اسمعیل میرزا در ماصوله، چنانکه مذکور خواهد شد، اتفاق افتاد.

وروسیه بدون جنگ و نزاع آمده، لاهیجان و تمیجان را نیز که در تصرف قلندر بود متصرف گشتند.

به فاصله چندی پطر پادشاه روسیه از راه خشک از سمت قلعه قزلباش با عساکر بیشمار وارد دربند، و اهالی آنجا نیز از بیم جان و غلبه لکزیه و روسیه، که اعدا و دولت بودند در بند اذن و رضای این دولت نشده، از باب اطاعت درآمدند.

پادشاه مزبور امر به تخلیه نارین قلعه نمودند، سه هزار تفنگچی که روسیه آن را سالدات گویند، به استحقاق آنجا گذاشته، باد کوبه و سالیان را نیز متصرف و به همان اخذ و مقاطعه مال الوجوه حسابی اکتفا کرده، به مقرر سلطنت خود معاودت نمود.

و دیگر استیلای روسیه است به ممالک آذربایجان.

توضیح این مقال آنکه:

بعد از حرکت شاه طهماسب از قزوین به جانب تبریز، از دولت عثمانی

ابراهیم پاشا حاکم ارزنته الروم به گرجستان، و عارف احمد پاشا به ایروان، و عبدالله پاشا کوپوراوغلی حاکم وان به تبریز و حسن پاشا والی بغداد به کرمانشاهان و همدان مأمور گشته.

هر يك با عساکر بیشمار از حدود خود رایت عزیمت برافراشتند ، و با آن دریسای لشکر از شش جهت آذربایجان را به چهار موجه حیرت انداختند .

ابراهیم پاشا، تفلیس را به حیطة ضبط در آورده، عارف احمد پاشا با جمعیت تمام به ایروان آمده، چهارده قلعه را محصور، و چون از جانب اعیان دولت امدادی متصور نبود، اهالی آنجا طالب امان شده، قلعه را سپردند.

عبدالله پاشای کوپوراوغلی هم در آن سال به عزم تسخیر تبریز و ایروان حرکت کرده .

در حینی که موکب شاهی در اردبیل توقف داشت ، بر سر تبریز آمده ، چون صورت تسخیر در آن سال در آئینه مراد روی شموده، عطف عنان کرده ، در خوی و سلماس قشلاق، و در سال دیگر باز گشته، به قهر و غلبه بر آن بلده مستولی گشته، اهالی آنجا را عموماً از تیغ تیز گذرانیده اند.

حسن پاشا والی بغداد رایت عزیمت به جانب کرمانشاهان افراخته ، در کرمانشاهان بعد از چندی پیمانۀ عمرش تمام شد به دارالبقا شتافته. احمد پاشا پسرش ، از دربار عثمانی سرع کرد و عازم تسخیر همدان شد .

فریدون خان مگری که در آن اوان حاکم همدان بود، به بهانۀ جنگ بیرون رفته، به احمد پاشا پیوست.

قشون و اهالی همدان به امید امداد سه ماه خودداری و قلعه را ندادند. تا اینکه احمد پاشا نیز به غلبه و قهر قلعه را مسخر کرده ، قتل و غارت به ظهور

رسانیدند.

بعد از آنکه سارو مصطفی پاشا به تسخیر گنجه، و علی پاشا به تسخیر اردبیل مأمور شده، بعد از جنگ بی حد و محاصره ممتد، گنجه نیز به حیطة تصرف رومیه در آمده.

بعد از آنکه رومیه متوجه اردبیل شدند، موکب شاهی از اردبیل عازم تهران شده، رومیه آمده، اردبیل و مغانات و زنجان و سلطانیه و کزاز را به حیطة تصرف در آوردند.

در آن وقت دو سال از جلوس اشرف شاه طهماسب بر تخت سلطنت انقضا یافته بود.

اشرف چون خبر اختلال آذربایجان و مراجعت حضرت شاه را به جانب تهران شنیده، به سرعت تمام عازم تهران گردید.

قریه اندرمان که در جنب تهران واقع است، مضرب خیام سلطنت بود، عسا کر قزلباش به مقابله پرداخت.

در سلمان آباد و تهران تلاقی فریقین واقع شده، قزلباشیه شکست یافته، به وادی هزیمت شتافتند.

شاه طهماسب از اندرمان عازم مازندران و استرآباد شد.

اشرف جمعی را به محاصره تهران و سیدال ناصر را سردار نمود به تسخیر قزوین مأمور، و خود آهنگ اصفهان نموده. اهالی قزوین لابد در مقام اطاعت درآمدند.

بعد از آنکه موکب شاهی وارد مازندران شد، از آنجا عزیمت استرآباد نموده.

فتحعلیخان قاجار را بر حکومت سمنان سرافراز و جمعی از تر کمانیه و قاجار به مدافعه افغان روانه تهران ساخت.

مشارالیه در ابراهیم آباد تهران ملاقی افغان گشته ، به اخلاص امداد و سستی اهل عنادکاری نساخته، بی نیل مراد روانه استر آباد و تهرانیان نیز مایوس از امداد، به افغان مطیع و منقاد گشته.

اهالی ساوه و قم نیز که تا آن زمان به اشرف طریق مخالفت می نمودند ، راه متابعت گشوده قلعه را سپردند.

در بیان محاربه پاشایان روم با اشرف افغان و خاتمه کار خاقان فردوس مکان

در سال سوم جلوس اشرف احمد پاشا والی بغداد از دولت عثمانی به-
سرداری منصوب، و با فوجی عظیم به اتفاق خانک پاشا حاکم بیان و عبدالرحمن
پاشا حاکم همدان، و قرا مصطفی پاشا حاکم موصل، به طلب خاقان مغفور شاه
سلطان حسین و تسخیر ملک متصرف فیه افغانه مأمور گشته، وارد همدان، و از آنجا
جمعی را به دیز آباد شهر یزد جرد و فراهان فرستاده، ایلچی نزد اشرف روانه و پیغام
دادند که: افغانه طایفه بیسر و پا و بدون اهلیت مالک سریر و افسرند. و چون پادشاهان
وارث پادشاهان می باشند، خاقان شهید را به ایشان سپرده، از راه و رسم سلطنت
عارضی کناره گیر کردند.

اشرف نیز از اصفهان عازم گلپایگان گشته، چا پار فرستاده، پادشاه مغفور را
که در اصفهان می بود، از دم تیغ جفا شربت شهادت چشانیده، و سر او را نزد ایلچی
روم فرستاده، جواب ایشان را به سیف و سنان محول ساخت.

این معنی نایره افروز خشم رومیه گشته، احمد پاشا سردار روم با پاشایان و
عسا کران مرز بوم از همدان رایت افراز هجوم شده در شهر یزد سلاقی فریقین، و
اشتعال نوایر شوروشین بین العسکرین گردیده.

رومیه مغلوب و مقهور شده، و رخت عزیمت به وادی هزیمت کشیدند. اشرف نیز عازم اصفهان شد.

در سال دیگر مجدداً احمد پاشا به همدان لوای اعزام افراخته و طرح مصالحه انداخته، بنای ممالک و تعیین حدود و تجدید سنور به این نهج دستور کردند که ولایت خوزستان و لرستان فیلی با کزاز و زنجان و سلطانیه و خلخال واردبیل به دولت عثمانی، و ولایات سمت شرق عراق و دارالمرز به افغانه متعلق باشد. و بر این عهد و میثاق اتفاق و رفع غائله نزع و نفاق کرده، هر یک عازم مقر و مقام خویش گردیدند.

در سال چهارم جلوس اشرف راشد پاشا نامی از جانب سلطان احمد خان خواندگار روم به رسم سفارت برای تأکید بنای صلح و صلاح، و تهنیت جلوس اشرف وارد اصفهان، و از جانب اشرف نیز محمدخان بلوچ مأمور، و همراه ایلچی مزبور روانه دربار عثمانی گردید.

در بیان چند نفری که در ایام فترت ایران به اظهار شاهزادگی ادعای خودسری کردند

اول صفی میرزا نامی بود که در سمت بختیاری بهم رسید. حقیقت حال او اینکه: مشارالیه شخصی بود از طایفه کرآنی، و در سنه ۱۱۳۷ در خلیل آباد بختیاری منبعت شده، ادعای شاهزادگی، و پسری خاقان شهید نموده، می گفت که نام من اولاً ابوالمعصوم میرزا بود و ثانیاً این اسم را گذاشته‌ام. محمد حسین خان حاکم بختیاری از راه ساده لوحی با سرخیلان بختیاری وجود او را مغتنم شمرده، و مقدم او را گرامی و محترم داشته، سر بر ربقه اطاعتش گذاشتند.

مومی الیه زنی از شواهد اصفهان شاهد مدعا کرده، به ادعای خواهری در یکی از بلوکات اصفهان گذاشته بود.

از خلیل آباد خواجه سرا و آدم فرستاده، او را نیز به احترام تمام آوردند، و در همانجا افتتاح کار کرده، ارقام به اطراف نوشته، جبقه را به طرف چپ زده، خطبه را در منابر و مساجد به نام شاه طهماسب خوانده، اسم خود را ثانی اسم شاه گردانید.

عمال شوشتر و کهگیلویه و رؤسای ایلات آن سمت نیز نزد او جمع آمده،

کمر اطاعت ببستند و امرا برای خود تعیین کرده ، در آن نواحی کمال تمکن بهم رسانیده، تا آنکه از جانب حضرت ظل الهی در حینی که شاه طهماسب در مشهد مقدس توقف داشت، بهار کان دولت عمل صفی میرزا معلوم شد، امر والا صدور یافت، که چون شاهزادگی منحصر به شاه طهماسب، و ادعای او خلاف واقع است، او را گرفته، بساطی که در چیده برچینند.

لذا بروفق اشاره والا در حینی که ده دشت مقر کو کبه صفی میرزا بود، او را گرفته به قتل آوردند.

این قضیه در واسط شهر محرم سنه ۱۱۴۰ هجری واقع شد.

و دیگر سید احمد نواده میرزا داود است که متولی مشهد مقدس بود. ملخص احوال او اینکه :

بعد از واقعه اصفهان که شاه طهماسب عازم قزوین گردید، سید احمد بجانب ابرقوه رفت.

در آنجا رقم مجعولی مشعر بر تفویض اختیار مهمات فارس و کرمان به مهر شاه طهماسب به اسم خود ابزار، و عوام کا لانعام را که خریدار این جنس کذب طراز کرده، و جمعی از اوباش را فراهم آورده، عازم بوانات و مرودشت فارس، که در هشت فرسنگی شیراز واقع است گردید.

در آن اوان زبردست خان افغان از جانب محمود حاکم شیراز بود، جمعی را به مقابله سید احمد فرستاده، در سرپل خان تلاقی فریقین واقع شده ، سید احمد منهزم گشته، به ابرقوه آمد.

مردم ابرقوه از کیفیت او و تدلیس حکم مجعول او آگاهی حاصل شده، او را گرفته، محبوس ساختند.

بعد از دو ماه از محبس فرار کرده، به جانب چهرم شتافت ، و سلك جمعیت خود را به تجدید انتظام داده، از چهرم رفته، داراب و نیریز را به دایره ضبط و تصرف

در آورده، جمعیت موفور منعقد ساخته، رفته، کرمان را نیز تصرف در چهاردهم ماه ربیع الاول سنه ۱۱۴۰ مطابق قوی ٹیل جلوس نموده و اسم پادشاهی بر خود رانده، سکه و خطبه به نام خود زده.

بعد از چندی جمعی از جانب اشرف به گرفتن او مأمور، و سید احمد در قلعه حسن آباد محصور، و بالاخره گرفتار گشته، او را به اصفهان آورده، به امر اشرف گردن زدند، و هوای سروری از سراو بیرون کردند.

عاقبت به زور زیاده سری از پای درآمد.

و دیگر محمد علی نام زنجانی مشهور به صفی میرزای ثانی است، کیفیت احوال او اینک:

در ماه محرم سنه ۱۱۴۲ هجری موافق تخاقوی ٹیل، در لباس درویشی وارد شوستر گشته، از آنجا که عقل مردم در چشم می بود، جمی از السواط او را دیده، می گفتند که چشمهای این شخص در نظر ما به چشم آن صفی میرزا شباهت دارد، شاید او باشد او تحاشی داشت، عوام از عین حماقت جمعیت کرده، خریدار او شدند.

نایب شوستر به استماع این خبر متوحش گشته، اراده تنبیه او نموده، و او فرار کرده، به حویزه رفته، از آنجا از راه بصره روانه بغداد شد.

اعیان قیصری به مباحثات اینک شاهزاده ایران، پناه به دولت عثمانیه برده است، بدون تحقیق شاهزادگی او را تصدیق نموده، مومی الیه را به دربار عثمانی احضار، و در ورود او به حوالی اسلامبول مهماندار تعیین، و در اسکودار مکان سکنی و اخراجات برای او قرار دادند.

بعد از خلع سلطان احمد خان پادشاه روم، به اعتبار صدور بعضی حرکات او را به شهر سلانیک، که هجده منزلی آنطرف قسطنطنیه و نزدیک سرحد فرنگ است، فرستادند.

بعد از چندی او را نیز به جزیرهٔ یمن فرستاده ، کسان او را مرخص ساختند، و تتمهٔ احوال او در بیان وقایع سال سنه ۱۱۵۸ هجری نگارش خواهد پذیرفت.

و دیگر سید حسین نام قلندری بود که از فراه به قندهار رفته، نه ماه در قندهار در یوزه کرد وادی بی سامانی بود، و از آنجا همراه افغانه در کسوت درویشی به اصفهان آمده.

بعد از قتل صفی میرزای کرانی میان جماعت جوانکی رفته، خود را به عباس میرزا موسوم ، و ادعای برادری خاقان مغفور کرده ، به تمنای سروری گوشهٔ کلاه هوس بر شکست، و برمسند این دعوی دروغ راست نشست.

و از مردم جوانکی و طوایف اطراف جمعی را فراهم آورده ، چون کارش مایه نداشت، حباب آسا به هوای سروری سر بر آورده، باز سر به گریبان عدم کشید و شمع دولتش چون از صدق فروغی نداشت، زود به پایان رسید.

و دیگر شخصی در سمت شمیمل مینا به هم رسید، به ادعای پسر خاقان مغفور خود را سلطان محمد میرزا نام نهاده، به شاهزادهٔ خرسوار شهرت یافت.

در شمیمل چهارصد، پانصد نفر از اعراب بنادر بر سر خود جمع کرده ، از آنجا نزد عبدالله خان حاکم بلوچ رفته، جمعی از بلوچ به اعانت او برخاستند، و از آنجا به میان طایفهٔ باخزر آمده، آن طایفه به او متفق و عزیمت بندر کرده، باسید احمد نوادهٔ میرزا داود که در آن اوان او نیز در آن سمت‌ها رایت استقلال بر افراشته بود، مجادله نموده، سید احمد را منهزم ساخت، و بندر را با شمیمل و مینا به حیطة تصرف در آورده.

بالاخره از جانب اشرف جمعی به دفع او مأمور گشته، با او محاربه مومی- الیه شکست یافته ، به جانب هندوستان گریخت، و بندر بامحال متصرف فیه او ضمیمه ولایت افغان گردید.

و دیگر زینل نام قلندری است که در لاهیجان بهم رسید، و او ولد ابراهیم خان طنسوجی بود، که با چند نفر از درویشان در یوزه کرد و قلندران مراحل نورد، رفیق کشته، در قریه تنکابن من محال دیلمان:

مصراع :

«بعد درویشی اگر هیچ نباشد شاهی»

از کلاه نمد و پوست تخت، به هوس افسر سروری و سریر، و از جریده شاخ نفیر به فکر علم و نفیر افتاده، از چادر قلندری پا به خر گاه سلطنت گذاشته. به ادعای پسری شاه سلطان حسین خود را اسمعیل میرزا نام نهاده، و جماعت صوفیان دشتوند و دیلمان را فریفته، رایت حکمرانی بر افراشت، و دیلمان را با ران-کوه تصرف کرد.

در آن اوان محمد رضا خان عبداللوقورچی باشی، که سپهسالار و صاحب اختیار گیلان بود، در لاهیجان توقف داشت.

این خبر شنیده، با دوسه هزار کس عازم تنبیه قلندر گشته، در کوهستانات دیلمان با او محاربه نموده، و شکست یافته، به تنکابن برگشت.

قلندر همانروز داخل لاهیجان گشته، لاهیجان را با تمیجان علاوه متصرفات خود گردانید.

محمد رضا خان دوباره جمعیت خود را منعقد ساخته، عازم لاهیجان گشته، در ران کوه تلاقی فریقین واقع، و قلندر منهور شده، به جانب کهدم گریخت، و در آنجا مجدداً سلك جمعیت او از شاهسون و سایر رجال انتظام یافته، ماسوله من اعمال رشت را متصرف، و از آنجا عازم خلخال گشته، بر حاکم آنجا فایق آمده، به ارومیه که در اردبیل می بود، در حوالی آنجا جنگ کرده، شکست یافته، بعد از آن به میان شاهسون آمده، جمعی از شاهسون را با خود متفق ساخته، و جمعیت انعقاد داده، به مغانات رفت.

با علیقلی خان شامسون که دم از هواخواهی رومیہ می زد، جنگ کرده، باز مغلوب گشته، به ماسوله آمده.

بالاخره جمعی از مردم ماسوله که با روسیہ اتفاق و از بی حسابات قلندر به تنگ آمده، بردفع قلندر مصمم گشته، در ماسوله بر سر او ریخته، او را کشته، سرش را به جهت سرکردگان روس بردند.

گفتار در بیان نسب و مولود جناب نادری

بر آگاه دلان دقیقه رس که بهین زادگان آباء علموی و امهات سفلی اند، واضح خواهد بود که سعادت یاری که زاده لطف خدای یگانه و گرامی فرزند مادر زمانه باشد.

نه مفاخرتش به نسب است و نه مباحاتش به سلطنت مکر مبدی .
زیرا که به مدلول نص و کتاب این دو امر بر پیشگاه نظر بلندممتان نازلترین پایه سلم اعتبار است و پستترین مرتبه از مدارج افتخار .
تیغ برنده را فخر به جوهر خداداد خویش است نه به کان آهن ، گوهر شاهوار و نازش به آب و رنگ ذاتی خود است نه بصلب معدن .
خصوصاً این بر گزیده دوران و بزرگ کرده لطف ایزد توانا ، که بعد از لطف الهی استظهارش به شمشیر خویش نه به زور بسازوی ایل و عشیره و بیگانه و خویش .

دودمانها از نسبت دودمانش چراغ دودمان افروخته اند، و خاندانها از دولت خاندانش دولت خاندان اندوخته اند .
نیام صمصام حدیدش را دولت تیموری در آستین است و درتارخم کمندش سلسله چنگیز و تاتار حلقه نشین :

ز سهم خدنگش قضا تیز پر
 اگر نادر افروزد از قهر چهر
 اگر مهر از عارضش دم زند
 در آتش گریزد سمندر ز بیم
 ز تیغ کجش راست پشت ظفر
 چو خورشید آتش زند در سپهر
 دم صبح آتش به عالم زند
 نهد سر به کوه و بیابان نسیم
 در این صورت کلک سخن سنجر
 از نگارش این مطلب بازداشتن
 اولی است .

اما چون غرض مورخ ضبط اکلیات احوال این خدیو بیهمال است و ذکر
 انساب نیز از لوازم این مقال.
 به رسم اجمال نگاشته لوح بیان می گردد که آن حضرت از ایل قرقلو و
 قرقلو اویماقی از نوع افشار و افشار از جنس تر کمان می باشد.
 مسکن قدیم ایل مزبور تر کستان بود ، و در ایامی که مغولیه برتر کستان
 استیلا یافته ، از تر کستان کوچ کرده ، در آذربایجان توطن اختیار ، و بعد از ظهور
 خاقان گیتی ستان شاه اسمعیل صفوی انارالله برهانه به تقریبات کوچ کرده در
 سرچشمه میاب کوبکان من اعمال ابیورد خراسان ، که در سمت شمالی مشهد
 مقدس ، در بیست فرسنگی واقع و در قرب جوار مرو شاه جهان است توطن
 اختیار ، در تابستان آنجاییلا میشی ، و در زمستان در دستجرد و دره جزقشلامیشی
 می کردند .

تولد آن حضرت در یوم شنبه بیست و هشتم شهر محرم سنه ۱۱۱۰ هجری
 مطابق لوی نیل در قلعه دستجرد ، و دره جزدرمکانی که بالفعل عمارت عالیه در آنجا
 احداث و به مولود ابوی شهرت یافته ، اتفاق افتاده . به اسم جد خود نادرقلی بیک
 موسوم گردید .

در پانزده سالگی قدم بر معارج رشد گذاشته ، چون در میان تاجیک و ترک و

خرد و بزرگ مظهر کارهای سترگ گشته.

درمبادی حال آثار دولت و فر اقبال از ناصیه احوالش ظاهر و امور عظیمه از دست مؤیدش صادر شده ، در عالم خود نادر آفاق بوده ، بین الانام به نادر قلی بیک مشهور شد.

گفتار در بیان آغاز کار جناب نادر کامکار به تایید

جناب آفریدگار

از آنجا که نقشبندکار گاه وجود، وربط و پیوند مزاجت را تاروپود و به پای بقای بنی آدم ساخته، و به این جنس اکسون، طراز جامه قوام و دوام بردوش بنی نوع بشر انداخته، تجرد مخصوص خداوند صمد است و تفسرد شایسته ایزدیگانه :

(الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ)

حضرت ظل‌اللهی در آن اوان که آغاز ایام شباب و جوانی و بهار گلزار زندگانی را، هنگام ربیعان ربیعان عشق و کامرانی بود، مایل تأهل گشته، بابا علی بیگ کوسه احمدلو که از رؤسای افشاریه ابیورد و همیشه در آن ولایت با تیر کمانیه و اوزبکیه معرکه آرای بزم نبرد می بود، از جامه خانه نسبت خویشی آن دودمان تشریف رسای مفاخرت دربر خویش داشت.

آن حضرت طالب پیوند و راغب به خواستگاری صبیۀ آن سعادت مند شده، اکثر از حسد پیشگان افشار سالک طریق امتناع و هنگامه آرای جنگ و نزاع گشته .

جمعی از رؤسای آن طایفه به این علت هم آغوش شاهد فنا و همخوابه رنج و عنا شدند.

بالاخره به حکم قضا امر موصلت صورت وقوع یافته، از آن مخدره سرادق عفاف در سال ۱۱۳۱ هجری در شب یکشنبه بیست و پنجم شهر جمادی الاخری ده ساعت از نیم شب مزبور گذشته، شاهزاده رضاقلی میرزا بوجود آمد.

بعد از پنج سال آن مستوره رخ به نقاب تراب کشیده، صبیۀ دیگر او را در سلك پرد گیان حریم عفت انتظام دادند، که نصرالله میرزا و امامقلی میرزا گوهر آن درج و اختر آن برج اند.

هرچندی که در آغاز ظهور کوکب اقبال این خدیو بیهمال، وقایع و اموری در سمت دره جز ابیورد مشهد مقدس و قلعجات آن ناحیه ودشت که از آن حضرت با افشاریه اضداد و ترکمانیه و اکراد و ازبکیه و سایر ارباب عناد به وقوع پیوست، و کوشش و سعی که از اهل ایران و بد اندیشان در اخلال تاریخ کار ایشان به ظهور آمد.

جنگهایی که با دور و نزدیک و ترک و تاجیک واقع شد تا آن طایفه را رام و سرحدات را قرین آرام کردند.

اگر شمه از هریک سمت تحریر یابد، مطولی خواهد شد بیرون از اندازه، و کتابی می گردد خارج از حوصله تدوین و شیرازه.

ولیکن در این روزنامه ظفر به اختصار سخن مأمور و غرض اصلی ضبط کلیات امور است.

لذا همه جا رسم اجمال و ایجاز را مرعی داشته کمیت قلم را به جانب اختصار عنان گرای می سازد.

بعد از آنکه بزم آرای دوران در عشرت سرای ایران ساز ناسازی کوك کرده، در هر گوشه از مخالف و موافق نواها، و از هر سری چون کاسه طنبور صداها بر-

خواست، ترك و تاجيك چنگ آسا سینه به ناخن حسرت خراشیدند، و كوچك و بزرگ قانون خرمی از دست داده در دایره محنت کف زنان افسوس گشتند، و هر جا قوی دستی بود سراز گریبان خودسری و گردن فرازی بر آورده، پا از اندازه بیرون گذاشت، و هر جا خشك مغزی بود مانند چوب قد علم کرده شاخ سربلندی برافراشت.

از آن جمله ملك محمود سیستانی است.

به طریقی که سابق ذکر یافت، پا از جاده اطاعت برتافت، و به مشهد مقدس استیلا یافت.

حضرت ظل اللهی تا آن اوان در حدود ابیورد و کلات و باقی سرحدات دشت مشغول ملك داری، و به چنگال خونریز جلادت، شهباز اوج دشمن شکاری، بوده مانند شیر صیاد پیوسته صید پشه خویش، و طعمه بخش کام بیگانه و خویش بودند.

چون دیدند که ساقی چرخ مینایی از ساغر مهر و ماه خونابه غم به جام اهل ایران ریخته، حریف تنگ ظرف زمانه از بدمستی کاسه بر سر حریفان شکست، و راهزن فتنه جوئی دهر دست تطاول گشوده، راه آسایش بر روی دور و نزدیک بست.

این معنی را حوصله غیرت آن حضرت بر نتافته، به الهام خداوندی بی نیاز و ارشاد بخت فرخنده طراز، و نیروی عزم بلند و قوت همت ارجمند، طوایف افشار واکراد و باقی ایلات سکنه ابیورد و دره جز و کلات را به حوزه خدمت خود در آورده، کلات را که حصن حصین و حصار خدا آفرین بود، باقلعه دستجرد که پیوسته جولانگاه اشهب گیتی نورد، و مسکن و مأوای دولت خواهان اخلاص پرور بود، برای افراختن بیدق حکمرانی اختیار و به یاری جناب کردگار آغاز کار کردند.

آری غضنفر صولتی که مهابت صلابتش در ناخن شیران کند، کجا حوصله
ورزد که هر گفتار خصلتی :

از روباه بازی چرخ پلنگ خو

بسعوی برتری گردن افرازد

سروری که همیشه گردن فرازان گردن به طوق اطاعتش خم داشته‌اند، کی
روا دارد که گردن اطاعت به دیگری خم سازد.

ایلات عمده که به همراهی توفیق سر قدم ساخته، سالک طریق اخلاص گردیدند.
دو فرقه بودند :

یکی از افشاریه که شرف انتساب به آنجناب داشتند، و دیگر اکراد ساکن
دره جز و ابیورد که از ایلات معظم خراسان می‌باشند.

هر چند طوایف دیگر نیز در میانه بهره‌اندوز خدیو فرزانه می‌گشتند، اما آن
دو طایفه از بدو حال، به همدستی تأیید خدای متعال بازوی اقبال خسروی را به منزله
دو دست خصم افکن و ساعد بخت فیروز را به مساعدت سعادت، دو پنجه دشمن -
شکن بودند .

بعد از چندی بعضی از افشاریه و اکراد که صحراگرد و در ضمن ساده لوح
بودند، به وساوس شیطانی مختلف‌الرأی گشته، از افشاریه فرقه جمعی که صاحب
قلعه و جمعیت بودند، به متانت مکان و عدت خود مستهضر شده، با آن حضرت در
مقام کاوش در آمده، و بعضی به ارض اقدس رفته با ملک محمود الفت و سازش کرده،
و از اکراد دره جز و ابیورد با اکراد خوشان پیوستند، و گروهی با ترکمانیه عقد
موالفت بستند.

هریک به قدر امکان رنگها ریخته، و شعبدها برانگیخته، و با دشمنان آمیخته،
به آن حضرت در آویختند.

سوای سیصد، چهارصد خانوار ایل جلایر، که با طهماسب قلبی بیگت و کبیل

با محمدعلی بیگ و ترخان نام و باقی رؤسای خود قصوری در اعتقاد و فتوری در اخلاص قوی بنیاد خود راه نداده در شدت و رخا ملتزم رکاب فیروزی انتساب، و در سختی و سستی سایه آسا، دنبالهرو چتر خورشید قباب بودند.

آن حضرت با قلت اعوان و کثرت خصمان، دامن همت بر میان زده، به اتفاق هواخواهان، گزین خوابگاه خانه زین ساخته، رایت عزم افراشته، و با هر فرقه بنای گیرودار گذاشت.

در بیان توجه موکب فیروزی کوکب مقدس به جانب ارض اقدس

این معنی مانند بدر انور روشن است که جلوۀ جنود کواکب و انجم تا ظهور کوکب آفتاب است، و بلند پروازی خفاش طبعان تا طلوع طلیعۀ نیر جهانیان.

به نحوی که در مقدمۀ کتاب سمت گزارش یافت.

بعد از آنکه ملک محمود در ارض اقدس آغاز خودسری کرد، و رؤسای ایلات خراسان از راه ضعف نفس، وقوت وهم به طوق خدمت او گردن نهادند، و در اطاعت به رویش گشادند.

از آنجمله قلیجخان نام پاپالو و امامقلی ایرلوی افشار بودند، که از دولت نادره روی بر تافته و نزد ملک محمود شتافتند.

صدور این حرکت بر طبع غیور خدیو بیهمال ناملایم افتاده، به چاره جوئی کار ایشان پیک خیال را بهر طرف روانه، و در تدبیر این امر طالب بهانه شدند تا اینکه ملک وسایل برانگیخته، چون در ملک خراسان همیشه از جانب آن جناب اندیشمند و هراسان می بود.

معمدی را نیازمندانه نزد او روانه کرده، بیغامات مؤکد به عهد و یمین

فرستاده ، که ما را از آمدن به ارض اقدس به غیر از صیانت حال مسلمانان منظوری نیست .

اگر در عالم ایلی رسم موافقت مرعی گردد منتج فواید خیر و باعث انسداد راه فساد غیر خواهد بود .

آن حضرت نیز قبول مسئول ملک کرده، عازم ارض اقدس شد، که بعد از حصول ملاقات دو روزی با ملک اظهار صداقت کرده وحشت او را دفع و در خلوت و آشکار شروجودش را رفع کند.

نخست با افشاریه و جلایر که در خدمت آن حضرت بودند متعهد گشته ، فرمودند که در جرید بازی خودسازی کرده مهیا باشند.

منظور اینکه آن حضرت در اثنای جرید بازی واسب تازی جلو اسب ملک را ربوده، به اتمام کارش پردازند.

هواخواهان نیز همریک به خویشان و اتباع او در آویخته، ایشان را از مرکب هستی در اندازند.

روزی که در میدان گاو سلوک مشهد با ملک گرم جرید بازی بودند ، به عزم عنانگیری ملک دست انداختند ، چون زمام توسن مامور در دست رایش قضا ست.

پشت دست مبارک آن حضرت که یکه تاز آسمان در پیش از پنجه آفتاب، پشت دست بر زمین گذاشته، دست آن حضرت بر دهان اسب ملک خورده ، جلو به دستش نیامد.

ملک از آنجا که سرمست باده هوش ربای نخوت بود، تفرس این معنی نکرده، بعد از انقضای میدان به جانب شهر عطف عنان کردند.

اما آن حضرت پیوسته در کمین وقت می بودند، تا آنکه به نصایح مشفقانه امالۃ قلب قلیح خان و امامقلی کرده، به اظهار التیام، ایشان را به خود رام ساخته ،

بعد از آن به سه فرسنگی مشهد مقدس ترغیب به شکار کرده، ملک به خواهش آن حضرت يك روز پیش ترحرکت، و حضرت ظل‌اللهی روز دگر قلیج خان و امامقلی بیگ را به تقریب شکار همراه برده، بعد از ورود به قریه یامخانه، من اعمال مشهد مقدس، چون صید به دام افتاده را از دست رها کردن به مقتضای عقل خداداد نبود.

آن دو نفر را که در ظاهر چون قبضه تیغ، لاف دستیاری و در باطن بسان دم شمشیر، دم از خونخواری می زدند، از میان برداشتند، و از آنجا عازم ابیورد گشته، ایلات آن ناحیه را جمع کرده، همت به دفع کینه جویان گماشتند.

در بیان آغاز محاربه جناب نادری با ملك محمود سیستانی بعون حضرت یزدانی

ملك محمود بعد از وقوع این واقعه وحشت انگیز چون دانست که از شجر
خلاف آن حدیقه راست کیشی، جز بر گک بید پیکان، بُری نخواهد خورد، و بار
گران زیاده سری را که بردوش دارد به سر منزل نجات نخواهد برد، عندلیب جانش
نواسنج این مقال گردید:

نظم :

روز اول که دیدمش گفتم . آنکه روزم سیه کند اینست
پس به اکراد چمشکرك نوشت که با من متفق شده ، به دفع جناب نادری
پردازید، تا کار جنگ را آماده سازید.
اگراد به او جواب دادند که آن جناب گردن فرازی است مؤید، و دلاوری
است مبسوط الید، و جمعیتش بسیار، و استحکام مکانش در غایت اشتها، تصور این
معنی از حوصله ضمیر ما بیرون، و این خیال از خیر قدرت ما افزون است.
ملك چون عذر ایشان را مشوب به مکردانسته ، از گل رعنایی جواب آن
کرده استشمام رایحه دورنگی نمود، عزم تنبیه آن طایفه کرد.

چون راه کلات و چهچه و مهنه مشتمل بر کوهستانات عظیم، و محتوی بر قلعه جات محکم بود، عزیمت آن سمت را مقرون به مصلحت ندانسته، با پنج - شش هزار کس از راه رادکان روانهٔ خبوشان گردید.

در منزل مزبور مجدداً اکراد کس به معذرت خواهی نزد ملك فرستاده، پیغام کردند که حرکت او باعث وحشت اکراد و موجب نزاع و فساد است، از این ماجرا در گذرند.

از آنجا که ملك محمود مادهٔ خودبینی دماغ شده بود، فرستادهٔ اکراد را قطع بینی کرده، باز گردانید.

این معنی سبب بی‌دماغی عموم اکراد گشته، به استیناف لوازم سرکشی پرداخته، به عزم مدافعه پیش آمده، از نامساعدی بخت مغلوب گشته، فراری، و در قلعه جات خود متواری شدند.

ملك بلامانع داخل خبوشان گشته، بنا گذاشت که قلاع اکراد را تاخته جمعی از عورات و اطفال ایشان را به رسم یورغه مال، در ارض اقدس سکنی ساخته، زمام اختیار ایشان را بدست گیرد.

لذا تاخت قلعهٔ زیرانلو را که در دو فرسنگی خبوشان واقع و سقناق آن جماعت بوده، پیشنهاد خاطر خود ساخته، محاصره کرده، در خلال آن حال خدیو بیهمال مانند بلایی ناگهان بسروقتش رسید.

توضیح این مقال آنکه:

بعد از وصول خبر ملك به سمت خبوشان حضرت ظل‌اللهی، چون بحر جوشان، ورعد خروشان با شوکت و شأن، و افواج رزم کوشان، از راه تعصب ایلیت به عزم اعانت اکراد ایلغار و در ابتدای کار در دو فرسنگی خبوشان به فوجی از اتباع ملك، که اسباب توپخانهٔ او را از مشهد مقدس می‌آوردند، دچار گشته، اکثری را مقتول، و معدودی از آن کرده از ورطهٔ هلاکت جان را به سلامت

بدر بردند.

ملك محمود از این واقعه بی‌خبر، کمند قلعه‌گیری را تاب، و شمشیر عاجز‌کشی را آب‌داده، گرم‌گرفت و گیر قلعه در شرف تسخیر بود، که دفعته حضرت ظل‌اللهی با جوانان صف‌شکن، ودلیران مردافکن عربده‌جو و نعره‌زن از يك طرف نمودار گشته، به حمله زهره‌شکاف، قلب لشکر محمودی را شکافته، خود را به پای قلعه و سران قلعه خود را به پای آن سرور رسانیده، از تنگنای محصوره نجات یافته.

ملك چون پیش از وقت، بنا بر مراسم حزم در حوالی قلعه سنگری ترتیب داده بود، بعد از وقوع تلاقی و شکست ظهور از دو قلعه فرار، در سنگر خود تحصن اختیار نموده.

حضرت ظل‌اللهی عورات و اطفال قلعه را با مال ایشان از قلعه در آورده، در يك طرف قلعه در جانب دشت نزول، در آن شب اکرادی که از خوف ملك در بیغوله‌هایی مخفی گشته بودند، از مژده ورود موگب اقدس حیاتی تازه و بهجتی بی‌اندازه یافته، بار و سا سر قدم ساخته، به خدمت آن حضرت پیوستند و تجدید آرزوی مصادقت و عهد بندگی بستند.

روز دیگر که ملك نیم روز اعنی خورشید جهانتاب از قلعه افق تیغ کشیده آهنگ خودنمایی کرد.

ملك محمود لوای عزم افراخت و طرح جنگ انداخت. چون حریف را قاهر، و دست سعی را از دامن مطلب قاصر یافت، گسسته‌عنان و شکسته‌سنان روی برتافت، و تفنگچی و توپخانه را حصار خود ساخته، به طرف ارض اقدس شتافت.

آن حضرت نیز همه جا تا عشرت‌آباد و سرحد خبوشان از اطراف ملك گرد انگیزی کردند، که شاید ملك از پناه توپخانه به معرکه جنگ آید، فایده نکرد.

چون طایفه افشار واکراد تا آن زمان منکر یراق و تفنگک ، و همیشه با تیغ و سنان
خصم افکن میدان جنگ می بودند.

آن حضرت ایشان را در آویختن توپخانه و تفنگک منافی حمزم دانسته ،
ترك رزم کرده از عشرت آباد اکراد را مرخص ساخته ، خود به جانب ابیورد
صرف زمام عزم کردند.

ملك نیز عمر دوباره را مغتنم یافته وارد ارض فیض توام گردید.

در بیان تسخیر نیکی قلعه و باقی قلاع ایبورد به زور بازوی ظفر پرورد

چون همگی قلعه جات ایبورد که در تصرف افشاریه اضرار آن حدود می بود محمودی شده، و در صدد مخالفت بودند، از آن جمله جماعت ایرلو سکنه بینگی قلعه بودند که در دو فرسخی ایبورد واقع است. هر چند که موسم زمستان و سرما غارتگرتاب و توان بود.

لیکن آن حضرت از آنجا که همیشه سر گرم نشاء تائید بودند، به شدت برد از این عزم ظفر پرورد دل سرد نگشته، با دلیران عرصه نبرد، قلعه مزبور را احاطه و اطراف آن را به خاک و خاشاک انباشته، بلند کرده، آب رودخانه را به قلعه بیست، و آب بروی کار گرنیامده، پس حواله و سر کوب ساخته، قلعه کیان را هدف تیر و تفنگ ساخته.

بعد از چند روزی که صواعق بلا به خرمن هستی آن طایفه آتش افروز بود. و اهل قلعه به جبل المتین آسیمان تشبث جسته، معذرت جویان و ندامت پویان، گردن بر بقیه اطاعت گذاشتند.

آن حضرت اساس قلعه را برکنده و اهل قلعه را کوچانیده به ایبورد و سایر

محال پراکنده ساختند.

چون اهل قلعه باغواده نیز که مسکن طایفه کوندوزلوی افشار بود، در زمرة اتباع ملك محمود انتظام یافته، رخ از اخلاص کیشی برتافته بودند، بعد از تمشیت کارینگی قلعه، رایت توجه به آن صوب افراخته، مدت سه ماه آن قلعه را به مضیق منحصوری انداخته، نخست از دوطرف حوالها ترتیب داده، خاک ریخته، بلند ساخته، استادان نقب زن و چاه جویان خارا شکن آغاز نقب زدن و مقارن وصول نقب به زیر حصار اهل قلعه از کنجکاو بیل و کلنگ به فکر بیرونیان پی برده، سررشته نقب را به دست آورده، خواستند که آب بر آن بسته، آتش فتنه را فرو نشانند.

بیرونیان نیز پیش دستی کرده، نقب را از باروت انباشته، آتش زدند. چند نفر از قلعه کیان را که داخل نقب بودند دود از نهاد هستی بر آمده با دل سوخته و جگر تفته روانه دیار عدم شدند. و دیوار قلعه نیز منهدم گشت. اما قلعه کیان باز چوب و خاک بر آن موضع ریخته راه دخول بر سپاه نصرت پناه بستند.

چون از نقب، کاری ساخته نشد، بیلداران بیل توان از اطراف جمع آورده، چهار حد قلعه را به فاصله صد ذرع کمابیش، از خاک و خاشاک به مثابه تل بلندی که بیست، سی ذرع عرض و نه ذرع ارتفاع آن می شد، اصطخر گونه سد بسته، آب بر آن جاری کردند.

در عرض دو ساعت آب احاطه حصار کرده، رخته بر اساس ثبات و قرار دیوار انداخته، بنیاد قلعه به تردستی آن سیل بی امان چون خانه حباب به آب رسیده، و در بروج و بیوت آثار خاویزه علی عروشها ظاهر گردید.

مردم آنجا کو کب طالع را در برج آبی منقلب دیده، دست از جان شستند، و از عین اضطراب مانند سرشک از خانه چشم روان گشته، از روی ندامت به پای سرور دوران ریختند.

خدایو یگانه چهار نفر از رؤسای آن طایفه را که سرمایه فساد بودند، معروض تیغ یاسا نموده، برات نام، کدخدائی قلعه را که مرد شیطانیت پیشه بود، به گلوله تفنگ نشانه «فَاتْبَعُهُ شَهَابٌ ثاقِبٌ» ساخت، و برات حیاتش را به آتش حواله کرده، ساکنین آنجا را به قلاع دیگر فرستادند. پس به جانب ابیورد تحریک لوای ظفر پیوند کرده بعد از چند روز به همت بلند، عزم تنبیه مردم زاغچند کردند. چون قراخان نام، که بزرگ قلعه مزبور بود، جمعی از تر کمانیه را با خود متفق ساخته، به هوای دولتخواهی ملک محمود آتش فتنه می افروخت.

حضرت ظل اللهی، در حینی که مشغول محاصره باغواده بودند، طهماسب بیک و کیل جلایر را با چراغ بیک افشار و جمعی از دلیران نامدار به اطفاء آن نایره مأمور ساختند.

چون آب زاغچند از چهارده بند کلات منشعب می شد، مأمورین در سر ممر آب بنای توقف گذاشته برجی ترتیب دادند، که محافظت آب کرده، نگذارند که داخل قلعه شود.

قراخان نیز با جمعیت خود به عزم مدافعه بر سر برج آمده، با مأمورین مجادله، و شکست فاحش داده، جمعی را قتل و چراغ بیک را دستگیر کرده، همانا طالعش خانه روشن می کرد در روزی که آن حضرت از تسخیر باغواده فراغت یافته وارد ابیورد شدند.

این خبر ملال انگیز به عرض اقدس رسیده، شهباز همت والا به عزم شکار زاغ زاغچند چنگل جلادت را تیز، و سر پنجه یلی را خونریز ساخته، هنگام شام به جناح استعجال حرکت، و از بیراهه میان جبال با دلیران معرکه جدال خود را به چهارده بند رسانیده، متفرقه سپاه را جمع و تهیه اسباب قلع و قمع کرده، در برابر زاغچند جلوه فرمای اشهب برق جهنده گشته، جمعی از پیادگان جلادت قرین را به درب قلعه تعیین نمودند، که به نگهبانی راه اقدام نمایند، و اگر تر کمانیه

قلعه قصد فرار نمایند، اعلام کنند. در آن روز قلعه کیان اقبالی نکرده، خدیو بیهمال بلند اقبال به چارده بر گشتند.

از اتفاقات در همان شب جمعی از تاتاریه مرو به امداد قراخان با جمعی از قلعه بیرون آمده، ایشان را در کمین کین بازداشت، و خفیه به قلعه باز گشت. شب پیادگان درب قلعه، خروج آن جمع را از قلعه تصور فرار تر کمان نموده، خیر به خدیو بلند اختر رسانیدند.

آن حضرت وقت صبح به عزم تعاقب بر مرکب تیز تک سوار شده، دو فرسنگ که از چارده دور و به زاغچند نزدیک شد.

قراخان دفعتهاً به هیأت مجموعی از قلعه سوار شده تر کمانیه از سمت میسنه و تاتاریه در جانب میسره از کمین گاه اسب انداخته، و با شمشیرهای آخته از دو طرف بر قلب سپاه کینه خواد تاخته، آن حضرت تکیه به یاری جناب باری عزاسمه نموده به مدلول :

«وَأَنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا»

از قلت خود و کثرت آن کرده اندیشه نکرده، با دلیران افشار پهای ثبات و قرار فشردند، و دست به استعمال آلت حرب و پیکار بردند. در اندک زمانی جمعیت آن طایفه چون طره جوانان تاتار تار و مار، و تر کمانیه تماماً روانه وادی فرار گشتند، و موکب والا بانصرت و فروفتح و ظفر به چارده بر گشتند.

مقارن آن جمعی از تاتاریه به ادای مراسم اعتذار به خدمت خدیو کامکار آمده، استدعای معاوضه گرفتاران با چراغ بیکک نمودند، و آن حضرت نیز مسئلت پذیر گشته، گرفتاران را از طرفین مرخص، و همان شب تاتاریه خائب و خاسر عازم مرو شدند.

روز دیگر که سلطان این بلند طارم، از فرار قلعه چهارم رایت اقلیم گیری برافراخت، و قراخان شب از قرص بدر انور سپر انداخت. خدیو ارجمند به عزم

اتمام کار قلعه زاغچند اعلای لوای ظفر پیوند کرده. چون قراخان حال خود را تباد، و روز خود را سیاه دید، دست بردامن استیمان زده، از قلعه بر آمده، و متعهد خدمت-گذاری و متقبل رسم فرمانبرداری شد.

آن حضرت نیز سوابق حرکات او را به عفو مقرون، و تر کمانیه قلعه را کوچ داده به صوب ابیورد توجه فرمودند، و از آنجا به قصد تصرف شهاد نسا، که هر روزه در آغوش تمنای یکی بود پرداختند.

چون تر کمانیه علی ایلی و یسرلی و تکه و یسوت که در حدود نسا و درون می بودند، در مبادی آن حال به اغوای سعید سلطان کلانتر درون پا از جاده انقیاد بیرون گذاشته، ولایت را تصرف کرده بودند.

حضرت ظلّ اللہی به عزم تنبیه ایشان از ابیورد، با یکه تازان عرصه نبرد وارد نسا، و محمد حسین بیگ، ولد سام بیگ و کیل چشمکزک نیز که اظهار یک-رنگی و اخلاص به این دودمان دولت اساس می کرد، حسب الاشارة اقدس باجمعی از اکرادهوی خواه از خبوشان به مو کب مقدس پیوست.

سعید سلطان بر حقیقت حال واقف گشته، چون تاب مقاومت نداشت، با تمامی تر کمانیه آن سمت وارد باغواده، سه فرسخی نسا، و از آنجا به رهنمونی بخت سعید و جمعی از رؤسا وارد استان آسمان فرسا گشته، اظهار ندامت و شرمندگی و تجدید عهد صداقت و بندگی کردند. پس زمام عزیمت به جانب ابیورد انعطاف، و محمد حسین بیگ چشمکزک رخصت انصراف یافته، در خلال آن احوال باز قراخان زاغچندی را سر پنجه خدلان گریبانگیر جان گشته با چند نفر در خاطر زشت سرشت مخمر کرد، که علی الغفلة گزندی به ذات مقدس رساند. یکی از اخلاص-کیشان، عذرو کید بداندیشان را به عرض خدیو زیشان رسانیده، همگی ایشان معروض تیغ سیاست و تارک سواری ریاست گشتند.

در بیان آمدن رضا قلی خان از دربار شاهی به امر سرداری خراسان و خاتمه کار او

دراثنای این احوال رضا قلی خان نامی از دربار شاهی به سرداری خراسان تعیین گشته ، از عرض راه درحینی که سردار عازم خراسان بود ، بنا بر انتشار آوازه نادری ، که سامعه افروز دور و نزدیک بود ، اعلام کرد که آن حضرت تا ورود او عازم خج-وشان گشته ، سلسله جمعیت را با اکراد انعقاد داده ، به تنبیه ملک پردازد.

چون بررأی والا معلوم بود، که معامله اتفاق اکراد با آن حضرت ممتنع-الوقوع است، به تنهایی با دلیران گزین و رزم آزمایان نصرت قرین، لوای توجه به جانب ارض اقدس افراخته، منزلی موسوم به میر کهریز را، که در یک فرسخی مشهد مقدس در سمت خیابان علیا واقع است، جولانگاه بادپای ستیز ساخته . ملک نیز به استعداد تمام به مقابله شتافت و فیما بین نایره حرب اشتعال یافته، دلاوران ظفر توأم تبغ تیز را برایشان حکم، و جمعی از اعوان ملک را با چند نفر از سر کردگان ایشان روانه دیار عدم ساخته.

ملک از صدمه چنگل شهباز بلارک یلان، مانند صید زخم خورد - شکسته بال

خود را به پناه شهر کشیدند.

خدایو بیهمال نیز همان روز اطراف شهر را مسیر اقدام جواد صرصر خرام ساخته، شیرخانه قلعه طوس را که موسوم به قلعه حاجی تراب و درسه فرسنگی مشهد مقدس در جانب غربی واقع است، مقر کو کبه نصرت انتساب کرده، راه آمد و شد را بر ملک بسته، در هر دوسه روز یک مرتبه ادهم تیز کام را با فوج خون آشام، در حوالی قلعه جولان می دادند، و بزخمهای کاری سیف و سنان، زبان زخمهای اندوه بردل محمودیان می گشادند.

محمود چون رزم سازی و میدان داری آن حضرت را می دانست و معلوم او بود، که از جنگ میدان صرفه نخواهد برد.

از شهر جدا نگشته، پشت به قلعه داده کروفری می کرد، و بسیاری از مردم آن توابع و نواحی، خدمت آن حضرت را اختیار کرده، همان چهار دیوار شهر را ملک، مالک گشت.

در سیاق این حال رضاقلی خان وارد خبوشان گشته، شاهویردی بیک شیخ-وانلو با جمعی دیگر که همراه رضاقلیخان بودند، شعبده انگیز تدویر گشته به رضاقلی خان حالی کردند که هر گاه جناب نادری به این نحو عرصه را به ملک تنگ سازد، ولوای نام و ننگ افرازد، سرداری تو ضایع، و نقص در شوکت و شأن تو واقع خواهد شد.

رضاقلی خان بعد از استماع این سخنان، کاظم بیک نام، خویش خود را به جانب نادری فرستاده، پیغام کرد که جنگ با ملک مقرون به حزم نیست، عنان تهور را کشیده، قدم پیش نگذارد.

بعد از وصول فرستاده او و ابلاغ این پیام، آن حضرت نیز دست از جنگ برداشته، به انتظار ورود سردار، در همان روز قلعه حاجی تراب را مقر کو کبه فیروزی مآب ساختند.

سردار نیز در سر راه اکراد خبوشان را جمع کرده، عازم مشهد و مرحله پیمای وادی مقصد گشته.

ملك بعد از آنکه شنید، که سر رشته کار و زمام اختیار به دست سردار در آمد، چون حالت او و لشکریانش معلوم ملك بود، خود را به مژده ظفر چشم روشنی داده، با خاطر آرمیده، از مشهد مقدس به عزم مقابله با تفنگچی و توپخانه از راه سرولایت روانه گشته، بدون اندیشه و محافظت طی مسافت کرده، وارد جنابذ، و سردار نیز بنه و آغروق در قلعه حاجی تراب گذاشته، از راه دهنه به اتفاق اکراد متوجه ارض فیض بنیاد گشته، در باغ خواجه ربیع، يك فرسخی مشهد، نصب خيام اقامت کرد.

در آن شب خبر ورود خود را به اهل مشهد اعلام، و ایشان را به اطاعت خود و گشودن دروازه‌ها ترغیب نموده، هنگام صبح اهل مشهد بر مخالفت ملك اتفاق کرده، دروازه‌ها را گشوده، با اتباع ملك که در میان شهر و بازار بودند در آویخته، ایشان را مقید، و چند نفر از اعیان را عرق ریز شتاب، برای ابلاغ نوید این فتح-الباب، روانه نزد سردار نمودند.

از امور اتفاقیه اینک:

ملك بعد از ورود به جنابذ مطلع می گردد که سردار از راه دهنه دامن همت بر میان زده، عازم ارض فیض انتساب، و احمال و ائقال او و لشکرش در قلعه حاجی تراب مانده. از استماع این خبر در جنابذ مکث نکرده، به سمت قلعه مزبور روانه، و سردار همان شب وارد باغ خواجه ربیع می گردد.

این خبر و حشت افزای خاطرش گشته، با جمعیت خود بر سر راه ملك رفته تلافی فریقین واقع، و قشون سردار دسته دسته از اطراف جمعیت ملك حمله ور گشتند. اما چون ملك توپخانه و تفنگچی را محیط لشکر خود ساخته، و در قشون سردار آن مقدار تفنگچی و استعداد نبود، حملات آن فوج رخنه گر بنیان ثبات و قرار ملك

نگشته، کاری نتوانستند نمود.

سردار جنگ را موقوف و عنان به جناب شهرطوس معطوف ساخته، بستر استراحت گسترده و بر بالین غفلت تکیه کرد، و لشکریان نیز شیوه سپه‌داری خویش را پیش گرفته، هر یک در گوشه رخت آسایش افکندند.

فرستادگان اهل مشهد، بعد از ورود به باغ خواجهر بیع، که جای سردار را خالی دیدند متعاقب اوستابان گشته، در مکان مزبور وارد معسکر سردار، و مژده رسان این اخبار گشته.

سردار نیز هابیل خان حاکم اسفراین و کاظم بیگ خویش خود را، با جمعی از قشون در کمال تعجیل به جانب شهر گسیل کرده، به ضبط شهر پرداختند.

چون ملک محمود صیانت حرم و منسوبان خود را به مهدی نام مهدی؛ که در آن اوان و کیل مهمات دولتش بود، محول داشته او را در آرك گذاشته بود. مهدی آن شب حرم و کسان ملک را برداشته، به برج اطراف دروازه ارك متواری، و مشغول دفاع و خودداری شده، و همان شب کس فرستاده ملک را از این واقعه آگاهی بخشید.

ملک فی الفور با توپخانه و جمعیت به جانب شهر ایلغار کرده، از دروازه ارك که در تصرف مهدی بود داخل شده، ابواب جنگ گشود. قزلباشیه را پای ثبات از جارفته، و داع صبر و قرار و شهر را گذاشته، فرار کردند.

ملک باز شهر را متصرف گشته، با شهریان نفاق اندیش راه مؤاخذه و مصادره پیش گرفت.

حضرت ظل‌اللهی هر چند که از آئینه آغاز کار صورت انجام را به عین‌البین دیده می‌دانستند که مآل کار سردار ناپایدار به کجا قرار خواهد یافت، اما بعد از آنکه غنچه سربسته این امر مبهم در گلبن رسوایی گل کرده، معلوم نظام گیان این چمن گردید که دوحه رفاقت آن طایفه را جز نمرندامت باری، و گلستان احوال ایشان

را امید بهاری نیست، بدون اینکه سردار را ملاقات نماید، عزم ابیورد کرده، سردار نیز متوجه خبوشان شد.

بعد از دوسه ماه باز تهیه سرداری را از سر، وقزلباش واکراد را برگرفته هوس جنگ و به اظهار حیات اعاده این تمنای مرده رنگ کرده، بر سر شهر مشهد آمده، دوباره ملک محمود به مقابله او پرداخته، او را به سمت خبوشان گریزان ساخته، این دفعه کار سردار بالمره از حلیه انتظام عاری گشته، لوای اقتدارش قد علم نکرد.

در بیان سرداری محمدخان ترکمان و سلطنت ملك محمود و مجاربت با جناب نادری

در آن اوان آذربایجان مقرر کو کبه پادشاهی بود، و چون این خبر به سمع
اعیان دولت رسید، رقم عزل بر صفحه احوال رضا قلیخان کشیده، محمدخان
ترکمان را به سرداری خراسان منصوب ساختند

اما پیش از آنکه محمدخان وارد خراسان شود، ملك محمود عرصه ملك را
خالی دید. اولاً تسخیر نیشابور را پیشنهاد خماطر ساخته، ملك اسحق برادرزاده
خود را بر سر نیشابور فرستاده، جماعت بیات ساکن نیشابور، چون در عرصه
خراسان سوای جناب نادری کسی، که امید یاری و توقع مددکاری از او توان داشت
نمی دیدند. در مقام استعانت در آمد.

حقیقت حال را به آن حضرت اعلام، آن حضرت نیز از نوید توجه مو کب
والا تهدید «وَكُم مِّن قَرِيْبَةٍ اَهْلِكُنَّاهَا فِجَائِهَا بِاَسْنَابِيَاتًا» مژده رسان گوشمال اعدا
گشته، خود را مستعد و سلك جمعیت را از اکراد کلات و دره جز و ابیورد منعقد
ساخته، متوکل به خدای یگانه و به عزم امداد ایشان روانه گشته، و اکراد خبوشان
نیز به موجب اشاره اقدس بمعسکر همایون پیوستند.

بعد از ورود به نیشابور ملك اسحق مغلوب و مقهور و جمعی از اتباع او از مرحله حیات دور گشته، خودش در باغ متحصن شد.

بعد از وقوع این امر عالیجناب غفران مآب ملامحمد رفیعای گیلانی ساکن ارض اقدس که سرآمد فضلالی عصر بود از جانب ملك برای اصلاح ذاتالبین وارد نیشابور گشته، چون شیوه جوانمردی و فتوت اقتضای حمایت طرف عاجز و زبون می کرد، مروت کریمانه مقتضی آن شد که ملك اسحق را از تنگنای تحصن مرخص و روانه ارض اقدس سازند. که به معامله رسم عاجزنوازی ملك را رهین احسان و سرافرازی ساخته، استکشاف رأی و اراده خاطر او نیز در این ضمن کرده باشند.

طایفه وحشی نژاد اکراد بنا بر واقعات زمان ماضی ما به این معنی راضی نگشته، قصد گرفتن مال و ایدای حال ملك اسحق کردند.

اراده ایشان چون منشور اذن از دیوان جناب نادری نداشت در عقد امتناع مانده، در هنگامی که سر پنجه این اندیشه گریبان خاطر اکراد را در کشاکش و نایره شرارت انگیزه های ترك تازی نعل بادپای درویشان را در آتش داشت، ملك محمود از حقیقت حال واقف، و به سرعت تمام عازم نیشابور گشته، در منزل قدمگاه پای ثبات افشرد، و اکراد از نیشابور لوای مجادله افراشته.

چون ملك محمود از بیم تیغ و سنان جان ستان دلیران مهابت کیش، توپخانه را سنگر خویش ساخته، با خدیو ظفر فرجام هرگز به جنگ میدان اقدام نمی کرد، کاری از پیش نرفته. اگر چه اساس قرارش منهدم، و بعضی از لشکریانش منعدم گشتند.

اما چند نفر از افشار و اکراد نیز رخت به سر منزل نیستی کشیده، ابراهیم خان برادر آن حضرت نیز زخم دار گردید.

بنابر اینکه همیشه توسن سرکشی طایفه اکراد از مشرب بینایی آب بی انجام

خورده در میان خود سر کرده کامل الرأی نداشتند با اولجه و اسبابی که بدست آورده بودند، از صولات ملکی و از غلبه تشویش، هر يك سرخویش و راه مساکن خود پیش گرفتند، و از رفاقت آن جماعت کاری میسر نشد.

بعد از وقوع این حال نیشابور را محصور ساخته، اهل شهر چون خود را در معرض مخاطره و تنگنای محاصره یافتند، از در عجز در آمده قلعه را تسلیم و ملک حکومت آن ولایت را به فتحعلیخان بیات حاکم سابق تفویض نموده آهنگ ارض اقدس کرده، بعد از ورود به ارض فیض بنیاد، در خود گمان استعداد آغاز فرماندهی و استبداد کرده، از سبک سری جیقه بر سر و سکه سلطنت برسیم و زر زد. چون خود را منسوب به کیان می دانست، کلاه کیانی برای خود ترتیب داد. لیکن هاتف قضا از گفته لسان الغیب این بیت به گوشش می خواند:

نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند

نه هر که آینه سازد سکندری داند

نه هر که طرف کج نهاد و تند نشست

سپاه داری و آیین سروری داند

چون اهالی بوقمچ که قصبه ای است مابین مشهد مقدس و ابیورد، سر از اطاعت او بر تافته، اولاً آهنگ تسخیر آن کرده، ملک اسحق را به این امر مأمور ساخته، مردم بوقمچ نیز از حضرت ظل الهی استمداد نموده، تا وصول آن حضرت به سر منزل امداد، کار از کار گذشته و ملک اسحق قلعه را تصرف کرده، برگشته بود.

آن حضرت به عزم جولگای مشهد مقدس به سمت رادکان نهضت فرموده، ملک نیز از مشهد مقدس بیرون آمد که به مدافعه آن حضرت پردازد و از آنجا بر سرخپوشان آید.

در استرپی که از مواضع مشهد مقدس است تلاقی فریقین اتفاق، تدبیر

مخالفت تقدیر و دو بیست نفر متجاوز از اتباع آن حضرت قتیل و دستگیر گشته ،
بقیه فرار، و عزم خانه و دیار خود کردند.

آن حضرت با دو نفر وارد کلات، و ملک عازم تاخت خبوشان گشت. بعد
از صدور این وهن و فتور افشاریه و ارباب حسد و عناد فرصت افساد یافته، از راه
قصور اعتقاد، رفته از تر کمانیه سمت درون استمداد، و آن طایفه نیز به تسویلات
ایشان تارك عهد انقیاد گشته، آمدند که به آنحضرت بساط مخالفت گسترده، ابیورد
را تصرف نمایند.

آن حضرت باز از کلات عازم ابیورد، و در خارج قلعه معر که آرای نبرد
گشته، افشاریه مزبور را با تر کمانیه شکست داده فراری، و جمعی از ایشان را در
بیغوله نیستی متواری ساخت.

از آنجا به عزم مدافعه ملک مر کب تهور به سمت خبوشان برانگیخته، تا
وصول مو کب آن جناب به میاب، ملک اکراد را تاخته، و سلك جمعیت ایشان
متفرق ساخته، رایت مراجعه افراخته بود.

آن حضرت به جانب ابیورد عطف عنان اشهب گیتی نور کردند.

بعد از وقوع این مقدمات محمدخان تر کمان، که از در دربار شاهی به -
سرداری مأمور بود، وارد خراسان گشته، فتحعلیخان بیات که از جانب ملک محمود
به حکومت نیشابور اقدام داشت، به سبب وصول خبر آمدن سرداری جری و با ملک
در مقام خود سری بر آمده، سد مخالفت ساز کرده، و ملک دوباره از راه راست
آهنگ نیشابور کرده، فتحعلیخان به مقابله پرداخت. اما اقتضای تقدیر دستگیر
کردن او عرصه ضرب شمشیر گشت.

محمود به شهر استیلا یافت، ملک اسحق را به حکومت تعیین، و عزیمت
ارض فیض نمود.

بعد از تسخیر نیشابور داعیه مدافعه با آن حضرت جا گیر ضمیرش گشته، ملک

اسحق را با لشکرش از نیشابور طلب، و خود با کو کبه و ازدحام به باغ خارج مشهد نقل کرد.

از اتفاقات :

خدایو بیهمال نیز به الهام ایزد متعال رایت افراز جلال به جانب ارض خلد تمثال گشته بود، وارد جنابذ و در آنجا پیر محمد نامی، که قبل از این در مجادله تون از فتحعلیخان رو گردان شده، به ملک محمود پیوسته بود، در آن اوان از جانب او سردار و مستحفظ آن نواحی بود، به مدافعه پیش آمده، مغلوب گشته، به قلعه هزیمت و موکب والا نیز به طرف ارض اقدس عزیمت نموده، بعد از ورود به کوشک مهدی دو فرسخی مشهد مقدس از عزم ملک واقف گشته، حرکت ملک را دلیل آمد کار و علامت لطف پروردگار دانسته، به سمت کوه سنگین یک فرسخی مشهد حرکت، و از آنجا که پیشکار قدر در سرانجام اسباب این خدیو جهان داور، به دو دست، روز و شب وسیله انگیز، و پای سعی آسمان دژوادی حاجب روایی این خسرو بلند اختر از کواکب آبله ریز می باشد.

به میامن حسن اتفاق و تأیید خداوند انفس و آفاق ملک اسحق هم از نیشابور حرکت، همان روز وارد منزل طرق، دو فرسخی مشهد گردید.

طرف عصر ملک اسحق از سمت بابا قدرت و ملک محمود از سمت باغ مزبور با قدرت و شوکت به عرصه کین تکاور انگیز، و حضرت ظل الهی نیز بادلیران گردن فراز و به یاری خدای بی نیاز با هر دو طرف هنگامه آرای میدان ستیز و آویز گردیده، تا افول کو کبه سلطان روز به بارقه جهان سوز و از نهاد خرمن صبر و قرار ایشان بر آورده، جمعی کثیر را طعمه شمشیر آبدار، و جمعی را گرفتار قید اسارت ساخته، توپخانه و نماره خانه ایشان را تصرف کردند.

ملک محمود و ملک اسحق هر دو روی از معرکه بر تافته، به جانب قلعه شتافتند، و در مامن تواری حصاری شدند.

از گرفتاران معرکه آنچه اهل مشهد بودند، از دیوان احسان خدیو بیهمال عطیه اندوز فرمان نجات، و جمعی که خواص و کسان ملك بودند مأمور کلات گشته، کو کبة والا به جانب کلات انصراف یافت.

اما محمود بعد از وقوع این شکست به اغوای افشاریه، که در سرکشی با او همدست و در سلسله اطاعتش پابست بود، نزد تر کمانیه نسا و درون واکرا دخبو شان کس فرستاده، فیما بین آن جماعت سازش و ایشان را مطمئن به وعده نوازش کرده، به موافقت محمود ترغیب و به مخالفت آن حضرت تحریک کردند.

ایشان نیز عهد موافقت با ملك محمود بسته، به کشاکش و ساوس سر رشته اخلاص را از آن حضرت گسسته، آن حضرت به مجرد استماع این خبر، تنبیه تر کمانیه را پیش نهاد خاطر انور ساخته، وقت صبح که ترك تیغ بند مهر گیتی فروز جلوه گر میدان گردیده، از ابیورد سوار، و در يك شبانه روز بیست و پنج فرسخ ایلغار کرده، روز دیگر در باغباد نسا بر سر تر کمانیه ریخته، لوازم قتل و غارت به ظهور رسانیده، و از آنجا مردم نسا را جمع و به راه راست دلالت و قلوب ایشان را قرین استمالت ساخته. بازار راه میاب و کوبکان به جانب ارض اقدس جلوه فرمای اشهب و رایت افزای لوای رزم گشته، جلادت کیشان را که از سهم خدنگشان عقاب پر می ریخت دودسته کرده، در دو گوشه کمان کین از ره کین زه کردند. و خود با چهار صد پانصد نفر سبکتر از نسیم سحر وارد قلعه موسوم به بهار و ملك محمود نیز از شهر به عزم مدافعه سوار شده، همین که تلاقی فریقین واقع شد، آن حضرت به قصد اینکه ایشان را به کمین گاه دلیران کشاند و آن صید خون گرفته را بر سر تیر رساند، جنگ به گریز آغاز نموده، کمیت برق تک را به سمت بسقو گرم عنسان دیگران کران رکاب را تا ظاهر قلعه فافارسبک جولان ساختند.

ملك چون پی به مدعا برده، تغییر در نظم جمعیت خود نداده، به هیأت مجموعی متعاقب رسیده، بازار گیرودار گرم گردید.

کروفر از طرفین بعمل آمده، چون در آن اوان شدت سرما خنکی را از حد برده، ودلهای دلاوران ویلان از نزول برف مانند آب در جویباران سینه افسرده بود، هنگامه جنگ را سورت گرمی شکسته شد و ملک به جانب ارض اقدس، و آن حضرت روی به ابیورد آورد، و از آنجا بنا بر انقلاب اوضاع مرو متوجه آن ناحیه گشتند.

توضیح این مقال آنکه:

از قدیم الایام جماعت قاجاریه مرو در اصل مرو، و جماعت تاتاریه و عرب در خارج مرو سکنی داشتند.

فیمابین قاجاریه به جهتی از جهات که مقتضیات عالم کون و فساد است احداث نفاق و نزاع شده، آن جماعت دیده خورد را از ملاحظه عاقبت کار بسته، و هر یک به فرقه‌ای از تاتاریه پیوسته، و به جماعت ایشان به دفع یکدیگر پرداختند.

تاتاریه این معنی را غنیمت شمرده، در صدد تقویت رای فاسد آن جماعت در آمدند تا اینکه رفته رفته قاجاریه ضعیف و تاتاریه قوی گشتند.

آن طایفه بعد از ظهور انکسار احوال قاجاریه، جماعت یموت را که از اور کنج آمده در محلی موسوم به قراقوره افتاده یورت گرفته بودند، با خود متفق ساخته، در مقام تاخت و تاز در آمده، قاجاریه نیز چند نفر از رؤسای یموت را به قلعه برده، محبوس و دفعتاً بر سر ایشان ایلغار کرده، جمعی را مقتول ساختند.

بعد از وقوع این حال جماعت تاتار و اعراب کوچ کرده به موضع مشهور به کال که در دوازده فرسخی مرو واقع، و سراب زراعت سکنه مرو بوده رفته، اقامت، و از اویماقیه ماروچاق و ترکمانیه استعانت کرده، بر سر آب مرو نشستند. آب را از قلعه گیان مقطوع، اهل قلعه را از کشت و زراعت ممنوع ساختند.

ملک محمود از اختلال حال و اوضاع مرویان واقف گشته، بر طبق استدعای تاتاریه یک نفر از ایشان به حکومت آن ولایت تعیین، و حاکم مزبور به اتفاق اشرار

ماروچاق و تر کمانیه دست تطاول دراز، و تا مدت سه سال آن ناحیه را تاخت و تاز کردند.

چون اهل قلعه را از قلت آب و آذوقه کار به فلاکت، و زندقانی به سرحد هلاکت انجامیده، دست تشبث به ذیل یاری و دامن مروت و مددکاری آن حضرت زده، به عرض احوال خویش پرداختند. و آن حضرت نیز از راه تعصب و ایلیت دامن همت بر میان زده، به عنایت حضرت عزت جل شانه از راه طژن به عزم تنبیه آن جماعت رایت عزیمت به آن صوب افراختند.

در بیان مقدمات الگای سرخس

چون موکب جهانگشا را بعد از ورود به طژن به اعتبار و فور آب عبور از روخانه میسر نگشته، در این سمت آب مکث واقع شده، چون از صید گاد عزیمت دست نهی باز گشتن ناگوار حوصله شهباز طبع غیور، و مخالفت طایفه اویمایه سرخس به سرکردگی مودود قلی سلطان جغتایی حاکم آنجا در السنه و اف-واه مذکور بود.

لذا از کنار طژن آهنگگ ناخت سرخس کرده، از بیسراهه متوجه مقصد گشته، شب بر سردست آمده، باران شدیدی شد. به حدی که لباس سیه فام ظلمت در قامت شب به رنگ آبی مبدل گشته، و سبز خنگ سپهر تیز کرد.

در آن سرزمین از کثرت سیل و آب پای بست لای و گل گردید، و آن سیل گوهر العینی لشکر آسمان اوج، فوج فوج، بسان موج، یکدیگر را گم کرده، هر يك به سمتی افتادند، و از شدت باران و کثرت کل نه حالت رکوب بود، و نه قدرت نزول، سر رشته جاده به يك نگاه بدر رفته به همان طریق آن شب در خانه زین بسر برده، هنگام طلوع فجر لشکر به خارج قلعه رسیدند.

مودود قلی سلطان چون نوازل آسمان بر در خانه خود مهمان دید، جز انقیاد و چاره ندید. ابواب معذرت گشاده و پدر خود را با نزل و پیشکش به خدمت والا

فرستاده، سر کردگان قلاع دیگر نیز از اطراف طریق اخلاص سپردند.
چون توپخانه همراه نبود به کار قلعه نپرداخت، به کوچانیدن بعضی از ایلات
امروالا صادر شد.

محبعلی سلطان جغتایی که به محافظت قلعه جات اقدام داشت، در مقام مخالفت
آمده، بالاخره مغلوب و منهزم گشته، به قلعه تحصن جست. باز اهل قلعه از در اطاعت
در آمده، محبعلی سلطان را با اعوان و اتباع گرفته، به خدمت اقدس آوردند.
آن حضرت ایشان را با سه هزار خانوار از ایلات سرخس و توابع کوچانیده،
به سمت کلات ابیورد فرستاده، خود نیز سایه و صول بر سر ابیوردیان انداخت.

در بیان محاصره قوزغان و تنبیه تاتاریه مرو و وقایع آن زمان

از جمله قلعه جات افشاریه، قلعه جات قوزغان بود، متعلق به عاشور بیک
پاپالو بود، و تا آن هنگام تسخیر آن در عقده تعویق مانده بود.
چون عاشور بیک با وجود انتساب به آن دودمان تخم مخالفت در زمین دل
کاشته، و حق ایللی را کآن لم یکن انگاشته، جعفر قلی بیک شادلو نیز از رؤسای
چمشکزک و خبوشان بود و در مخالفت این آستان همداستان گشته، به اعانت او
آمده بودند، لهذا لواء ظفر التوا به جانب قوزغان شقه گشا گشته، در اطراف قلعه
برجهای محکم ترتیب داده، نخست جعفر قلی بیک اظهار اعتذار کرده، مرحمت
خطاپوش او را با طایفه او رخصت عبور ارزانی داشت. و چون عاشور بیک به
تنهایی با جمعیت خود به رسم قلعه داری پرداخت.
از مؤیدات اقبال اینک:

چون دراز منة سابقه بنا بر عدم مبالات ایام دولت صفویه، سرحدات خراسان
اکثر اوقات جولانگاه توسن اوزبکیه خوارزم و ترکمانیه بود، شیرغازی والی
خوارزم به تصور ایام ماضی، در مبادی عهد آن حضرت اظهار فتنه جویی و رزم-

سازی، و به ارسال جنود اوزبک هوس ترك تازی کرده، هر دفعه اوزبکیه مغلوب یلان، و مقهور یکه تازان معارك سربازی گشتند.

پس شیرغازی ترك تطاول و دست درازی کرده، به ارسال رسل رسایل آمد و شد تجاره قوافل را بنیاد گذاشت.

در همان اوقات جمعی از تجار خوارزم وارد ارض فیض نمود، بنابر اینکه ولایت چهچه در حدود دشت واقع، و مردم آنجا دولت ملك را تابع بودند، ملك به ایشان اعلام کرد که بدرقه همراه کاروان ایشان را به طرن رسانند.

اهل چهچه به مطالبه باج با تجار نزاع، و ایشان را به قتل رسانیده، اموال ایشان را متصرف گشتند.

چون در آن اوان آوازه شوکت و اقتدار آن حضرت، که اسحق مادة الحیوة مزاج فاسد خراسان، و از سطوت شمشیر خون آشامش دلهای دور و نزدیک هراسان بود، به مسامع دوست و دشمن رسیده، دربار دولتش قبله انام و مرجع خاص و عام بود، شیرغازی از شنیدن این خبر ایلچی به خدمت آن حضرت فرستاده، تمنای استرداد اموال منهوبه نمود.

آن حضرت لازمه مهربانی نسبت به فرستاده او مبدول، و در استخلاص مال و استرضای تجار شرایط التفات معمول داشته اند.

این معنی و سیاه رفع غائله شوروشین و باعث التیام فیما بین شده، پانصد نفر از غلامان خاص موسوم به آلتون جلورا به رسم خدمت و امداد روانه موکب ظفر بنیاد ساخته، آن جماعت در پای قلعه قوزغان وارد معسکر ظفر اثر، و از نوازشات خدیو فرخنده فر بهره ور گشتند. و نیز به سبب انقلاب و اوضاع مرو، رؤسای قاجاریه را پای تحمل و قرار از جا رفته بود، روی امیدواری به دربار آن سپهر شهریاری آورده، در پای قلعه مزبور به عز پای بوسی سربلندی جستند. و هم از جانب شاه طهماسب، که در آن اوان در مازندران بسر می برد، حسینعلی بیگ معیر الممالک به

سفارت و استفسار و تحقیق کار آن کو کب علی الانوار، که از افق خراسان طالع و فروزان شد. و فروغ اختر عالم افروزش بر درودیوار شبستان گوشه‌های تافت، مأمور گشته، در ایام محاصره آن قلعه، دیده به سرمه سلیمانی غبارمقدم والا نواز، و دست تمنا را از گلزار خدمت والا، به چیدن گل‌های رنگارنگ سعادت، گرم گل افشانی ساخت. آن حضرت فرستاده مزبور را گرامی داشته، بعد از چند روز او را مرخص و کو کبه پادشاه را به سمت خراسان ترغیب و تحریض فرمودند.

چون تر کمانیه علی ایلی ساکن درون باز تجدید مخالفت کرده، بر عادت سابقه سر از گریبان سرکشی بر آوردند. تنبیه آن طایفه را مجدداً و جهت همت منصور، و ظهیر الدوله ابراهیم خان را با جمعی از سپاه نصرت قرین به محاصره قلعه قوزغان مأمور ساخته، و خود با همان اوزبکیه و جمعی از جانبازان خاص چپاول به قلعه خورمند که مسکن تر کمانیه بود انداخته، اموال و دواب آن طایفه را عرضه غارت ساختند.

ایشان نیز از قلعه بر آمده، مهیای جنگ، و جمعی از ایشان به مناسبت پیمان شکنی هدف تیر گلوله تفنگ گردیدند، و دلیران بسر قلعه یورش برده، شیر حاجی را گرفتند، و قلعه در شرف تسخیر بود، اهل قلعه در دامن استیمان آویخته، حضرت ظل‌اللهی مجدداً از حرکت ایشان عذر پذیر گشته، رایت انصراف افراختند، و بعد از ورود کو کبه والا بر نزدیکی قوزغان عاشور بیگ قلعه‌داری را بی‌فایده دیده، قلعه را تسلیم نمود، سر بر بقیه انقیاد گذاشت. پس کسان شیرغازی را، که مدتی در رکاب سالک طریق سربازی بودند به عطای اسب و خلعت نوازش فرموده مرخص ساختند.

چون تنبیه تاتاریه پیشنهاد ضمیر انورش می‌بود، از راه چهچه و حوض خان و عباس آباد ساحت مرو را مطرح فروغ ماهیچه خورشید ضیا ساخته، اولاً کس به دلالت فرستاده، آن جماعت سراز اطاعت بر تافتند.

آن حضرت متوجه ایشان گشته، فیما بین محاربه واقع، و آن جماعت مورد تنبیه بلیغ، و جمعی از ایشان معروض تیغ بیدریغ گشته، کوچ و کلفت خود را گذاشته، به سمت بندر مرو بشتافتند، و قلعه بامال و حال و نسوان و عیال به تصرف درآمد. پس حضرت ظل الهی مال و غنایم را به غازیان عنایت، و اسیران ایشان را مرخص ساخته، عزم تعاقب فرمودند.

آن جماعت از دراطاعت درآمد، آن حضرت طایفه مزبور را کوچانیده، دراصل قلعه مرو ساکن و با فرقه قاجاریه صلح داده، هر دو گروه را مورد عاطفت علیا، و رؤسای فریقین را از ملتزمان رکاب والا ساخته، اعراب را به خانه و کوچ به ابیورد فرستاده، عازم ارض اقدس، و به اهالی مشهد فرمان نوشته، مژده رسان توجه مویکب مقدس.

در بیان توجه مو کب اعلیٰ حضرت شاه طهماسب به عزم محاربه با ملک محمود به جانب خبوشان و ورود جناب نادری به مو کب جناب شاهی و وقایع آن زمان

بعد از حرکت مو کب والا به جانب مرو، ملک محمود چون گریبان خود را
از چنگک خصم قوی دست رها دید، به مضمون اینکاه:
نظم:

مهر درخشنده چو پنهان شود شب پرده بازیگر میدان شود
فرصت یافته، از مشهد مقدس به جانب جوین و اسفراین مرحله پیما گردید،
که شاید در آن ناحیه به شاه طهماسب تسلط یافته، به اخلاص کارش پردازد و سررشته
دولتش را از انتظام اندازد.

چون صیت مردانگی و فرزاندگی آن حضرت در حدود خراسان بلند آوازه،
تازه به تازه قرین و گلزار افسرده اوضاع آن دیار از زلال جویبار تیغ آبدارش
طراوت بی اندازه گشته، ولایات و نواحی ابیورد مطلع ماه لَوای فلك نورد آن
حضرت می بود.

شاه طهماسب که در آن اوان در شاهرود بسطام توقف داشت، بعد از استماع حرکت ملک محمود به جوین، یاسپهداری فتحعلیخان قاجار به امیدواری و مظاهرت و اعانت و مددکاری آن، زینبندۀ سریر شهریاری را از راه جاجرم و اسفراین روانه، و در حین حرکت خود حسنعلی بیگ معیر الممالک را به خدمت آن حضرت فرستاده، تمنای مقدم آن سرور فرزانه و نادر زمانه نمود.

اما ملک محمود تا آن زمان در راه، قلعه جوین را محاصره کرده تصرف، و مشغول تسخیر سایر نواحی بود. که آواز انصراف موکب نادری از مرو، و عزیمت آن حضرت به ارض اقدس و حشت افزای خاطر ملک گشته، دست از گریبان سایر محال بازداشته، به سمت مشهد مقدس شتابان گردید.

مقارن آن حال حسنعلی بیگ از جانب حضرت شاهی به خدمت والا پیوسته، چون خبر آمدن شاه طهماسب به مسامع و قوف واقفان عتبه دولت رسید، عزیمت ارض اقدس را موقوف و عنان یکران جهان پیمای را به جانب خبوشان معطوف ساخته، اما در عرض راه همیشه در خاطر خطیرش خطور می کرد، که چون فیما بین آن حضرت و اکراد سابقه نزاع و نفاق و غبار نقار در غایت ارتفاعت، احتمال دارد که بعد از ورود موکب والا به خبوشان، آن طایفه در میانه احداث فتنه و شر، و کار آن حضرت با شاه طهماسب به ناسازی منجر کنند.

از آنجا که همیشه خداوند مسبب الاسباب، وسیله انگیز اسباب دولت آن جناب بود، عکس این معنی از پرده تقدیر ظهور نموده:

بیت :

صد هزاران طفل سر بریده شد تا کلیم الله صاحب دیده شد

شرح این احوال آنکه :

فتحعلیخان بعد از ورود شاه طهماسب به خراسان، چون بعضی از طوایف اطراف رو به درگاه شاهی آوردند. از آنجمله از طایفه اکراد جمعیت کامل انعماد

یافته بود، شاه طهماسب را بخود سرگران می‌دیدند، عاقبت اندیش کارخویش گشته، وسیله جوی آن شد که به فلاخن تدبیر سنگ تفرقه در میان آن طایفه اندازد، و خود را در امور دولت مقتدر سازد.

نجفقلی بیگ شاداو که از معتبرین چشمک‌زک بود مأمور ساخت که به اتفاق ایل خود به تنهایی بر سر مشهد رفته، باملك هنگامه جنگ گرم کنند، تا کمیت کو کبه شاهی گرم تکاپو گشته وارد شود.

چون عقل خردمند از قبول اینگونه تکلیف تحاشی داشت، نجفقلی بیگ سراع تدارک پیش آورد، شاه طهماسب به تیغ تدبیر فتحعلیخان، او را گردن زده، این مقدمه باعث وحشت آن وحشی خصلتان گشته، چون ابواب قلعه را بر روی خود بسته دیدند، هجوم عام و ازدحام تمام دیوار قلعه را شکافته، به هیأت مجموعی بیالای یام تپه که يك فرسخی شهر خبوشان بود رفته، و در آنجا بنای جمعیت گذاشتند، و در آن شب غلغله و غوغا در میان اکراد و قشون استرآباد بلند و هر جا به گروهی دست می‌یافتند، از لباس و یراقش عریان می‌ساختند.

اگرچه از رهگذر امور غبار نفاق فیما بین آن حضرت و اکراد متصاعد، لیکن در این وقت چون آن طایفه دست از دامن چاره گسسته دیده، از یام تپه جمعی از رؤسای ایشان به شکایت آن حکایت عازم خدمت آن حضرت گشته، در منزل میاب درحینی که آن جناب متوجه خبوشان بود، به رکاب مستطابش پیوستند. و بحلف و یمین عهد بندگی بستند، و صبیبه سام بیگ و کیل چشمک‌زک را برای تولید نتایج التیام در همان مجمع نامزد آن نریمان جلادت کردند، و برای دفع شکر آب شیرینی خوردند.

بهمفاد « العبد یدبر والله یقدر » بنا بر تدبیر فتحعلیخان صورت نمای عکس مطالب او، عکس پذیر و صورت حصول مقصود آن جناب گردید.

القصه آن جناب در صدد استمالت اکراد، و منع فساد برآمده، چند نفر از

افشاریه همراه کرده، نزد آنجناب، محمد حسین بیگ ولد سام بیگ و کیل را نزد شاهوردی بیگ شیخوانلو فرستاده، که مصدر حرکت شده، منتظر ورود موکب والا باشند. و از همان مکان معیر الممالک را نزد شاه طهماسب و فتحعلیخان فرستاده و پیغام کردند که هر چند این نوع سلوک و ناسازی در چنین وقتی که هنگام دلالت و ترغیت دلیران غازی معرکه سربازی است، مقرون به صلاح نبود، حمال به حکم تقدیر چنین اتفاق افتاده، من هم متعاقب وارد شده، اکراد را به خدمت حضرت شاهی می آورم.

روز دیگر که خسرو سیارگان بزم فلک را به نور حضور خویش آراست، و آن حضرت با کوکبه تمام وارد خبوشان، و شاه طهماسب را ملاقات کرده، عذر خواه گناه اکراد شدند، و دفع ماده نزاع از جانبین گردید.

در آنجا حکومت خبوشان به اشاره آن حضرت محمد حسین بیگ تفویض یافته، به خطاب خانی فایز شده، پس لوای جهانگشا در بیست و دوم شهر محرم الحرام سنه ۱۱۳۹ هجری مطابق لوی نیل از خبوشان به عزم تسخیر ارض اقدس نهضت فرموده، اولاً ملک را در عرض راه به اطاعت دعوت کرده، چون او را سر پنجه غفلت گریبانگیر، و بر گشته بخت او نگاشته کلام تقدیر گشته بود، به ندادن جواب جواب داده، به سرکشی برخواست و در ارك بنشست، و راه تهر گشوده، در شهر بر بست.

موکب مظفر در دوم ماه صفر وارد خارج مشهد مقدس و از محاذی ارك از جانب کوه سنگین در کمال عز و تمکین به اکو کبه رنگین عبور، و زاویه مقدسه خواجه ربیع را مقر سپاه منصور ساختند. و در حین عبور از کنار شهر، ملک محمود از برج شهر شروع به انداختن توپ نافرمانی و بلند پروازی کرده، صدای رعد آسای آنرا به گوش همگان می رسانید.

جناب ظل اللهی با فوجی از لشکر دشمن کوب، تا وقت غروب در پای حصار

ارك با محمودیان آتش افروز نایرهٔ حرب شدند.
هنگام شب مانند خورشید جهانگیر عازم آرامگه گشتند و ملك محمود از
ظهور طلوعهٔ نیرطلعت خدیو بیهمال، که هرروزه مانند خورشید انور از کنار
برجی نمایان می‌شد، برزوال و بال اختر دولت خود فال زده، در ششدر حیرت
سراسیمه گشت. اما هرروزه خدیو بیهمال با طایفهٔ افشاریه و باقی منتسبان به پای
حصار ارك شهر بند رفته، از قلعه نیز جمعی بر آمده، پشت به قلعه کروفری کردند،
تا اینکه قضیهٔ قتل مرحوم فتحعلیخان به وقوع پیوست.

در بیان مقتول گشتن فتحعلیخان قاجار از قضای خالق کردگار

چون در حین توقف شاه طهماسب در بسطام، خبر آمدن ملک محمود بی خبر
به مسامع اعیان دولت شاهی رسید، حرکت قاجاریه استرآباد بدون حرکت و
استعداد اتفاق افتاد. و ایام سفر نیز امتداد و سردی لشکروی اشتداد یافته، سپاهیان
را طاقت یساق نمانده، هر چند که فتحعلیخان مصدر خدمات نمایان شده بود، در
آن وقت نیز پیشرفت کار سلطنت منظور می داشت.

اما چون مزاج شاه طهماسب را از استقامت دور می دیدند، از کارکنان آن
دولت چندان اطمینانی نداشت. ناچار بی سامانی لشکر را وسیله کرد، از خدمت
شاه طهماسب مستدعی رخصت شد، که به استرآباد رفته تهیه اسباب سپاه کرده،
باز در ابتدای حوت ظاهر شود.

از آنجا که رخصت او در چنین وقت موجب وهم دولت بود، هر چند که
امراء آن سرکار ظاهراً اظهار رضامندی کردند، اما در باطن به فکر دفع او افتاده.
چون بدون اعانت نادری از عهده گرفتن او نمی توانستند بر آمد. شاه طهماسب
مکنون درون در میان آورده، آنحضرت فرمودند که:

گشتن او باشیوه مروت منافی و همان حبس و قید او را کافی است. هر گاه

خاطر شاه به این معنی متعلق باشد اورا گیرانیده، روانه کلات فرمایند، مشروط بر اینکه بعد از فتح مشهد باز مرخص باشد.

شاه طهماسب نیز بر این نهج اقرار نموده، در روز چاردهم ماه صفر آن سال فتحعلیخان را با رؤسای قاجار که در دربارشاهی حاضر بودند گیرانیده، فتحعلیخان را در خیمه آن حضرت محبوس ساختند.

شاه طهماسب چون می دانست که آن حضرت بر قتل فتحعلیخان رضا نخواهد داد، تظاهر به اراده خود نکرده، طرف عصر که آن حضرت به وثوق پیمان مستوثق و در دربارشاهی مشغول رتق و فتق مهمات سپاهی و رعیت بودند. بعضی از نزدیکان شاه طهماسب که کینه فتحعلیخان را در دل مخمر داشتند، فرصت یافته، و در جزو تمهید کرده، مهدی نام قاجار را که با فتحعلیخان خونی بود، از جانب شاه طهماسب بقتل او مأمور ساختند.

گماشتگان آن حضرت را خیال اینکه شاه طهماسب خود سر مرتکب این امر نگشته، البته به اشاره آن حضرت خواهد بود، جرأت منع نکرده، مأمورین به اتمام کار او پرداخته، سرش را بحضور آوردند.

پس حضرت ظل اللهی متکفل امور سلطنت و مهمات ملک خراسان گشته، ایشک آقاسی کری دیوان به کلبعلی بیگ، ولد باباعلی بیگ تفنگچی آقاسی کری بعلاوه حکومت سبزوار به شاهوردی بیگ شیخوانلو تفویض یافت.

در بیان تسخیر ارض اقدس فیض نشان به عنایت قادر سبحان

بعد از وقوع قضیه فتحعلی خان ، حضرت ظل‌اللهی به دستگیری تأیید یزدانی، کمر همت به تسخیر ارض اقدس بسته، هر روزه بر سر قلعه رفته، معرکه ستیز و آویز را افسرده نمی گذاشت.

اما چون محمود بر قتل خان مرحوم مطلع شد، حیاتی تازه یافته، این معنی را موجب احیای دولت خود دانسته، دلیرانه مصمم شد که به عزم جنگ بر سر اردوی پادشاهی آید.

آن حضرت از شنیدن این خبر سبقت بسته، ساز رزم به قصد ارض اقدس از خواجه ربیع عزم کرده، ملک نیز با توپخانه و استعداد به مقابله شتافت.

در نیم فرسخی خارج قلعه تلاقی فریقین واقع شده، شکست عظیمی به لشکر ملک راه یافته جمع کثیری از اعوان او با ابراهیم خان نامی که توپچی باشی ملک بود، برخاک هلاک افتاده، ملک به جانب قلعه هزیمت، و تحصن اختیار کرده، دیگر رو به آورد گاه نیاورد.

مدت دو ماه قلعه محصور، دلیران جلادت کیش و ملک گرفتار ورطه حیرت

و تشویش بود، که تا معلوم دوروز نزدیک شد که او را بهیچوجه من الوجوه بهبود و کار او را مال محمودی نیست

نزدیکان او رفته رفته دامن يك جهتی از او درچیدند. از آنجمله پیرمحمد نامی که در معرکه تون به ملك پیوسته بود، سردار و جمله الملك او شده بود. چون دولت ملکی را نقش بر آب، و نمونه موج سراب دید. در جزو علی خان نام تابین خود را به خدمت حضرت ظل اللهی، که از ناصیه حال همایونش انوار تأبید ربانی تابنده بود.

فرستاده پیغام داد که اگر مرا اطمینان کامل از جانب آن حضرت حاصل شود، شب مستحفظین را که در دروازه میرعلی آمویه می باشند، کشته، و در دروازه را می گشایم.

جمعی از لشکریان در کمین بوده، به مجرد اعلام من داخل شهر شوند. و در شب شانزدهم ماه ربیع الثانی هزار و صد و سی و نه هجری مطابق قوی ثیل هنگامی که ظلمت لیل پرده غفلت بر روی غنودگان بستر خاك آویخت، و سپهدار ماه افواج انجم و اختر را به تسخیر شهر بند سپهر برانگیخت، آن حضرت نیز با دوازده هزار نفر دلاور پیاده، از زاویه خواجه ربیع آهنگ پای قلعه کرده، در سمت دروازه معهود، در تکمن کمین ایستاده، ظهور و عده پیرمحمد را آماده شدند. پیرمحمد بروفق تمهید آنشب پاسبانان را کشته، سرهای ایشان را به پای قلعه افکنده، و دروازه را گشوده، خدیو آزاده منبری و بخت خداداد، با پیاده گان تیغ-زن و دلاوران صف شکن داخل شهر گشته، آن حوضه خلدقرین را تا صحن چهار باغ متصرف شدند.

محمودیان که در محلات و بروج مشغول محارست بودند از مشاهده این حال سراسیمه خود را به ارك رسانیده، متحصن گشته. ملك محمود هنگام طلوع صبح از دو طرف؛ یکی از سمت خیابان چهارباغ، و دیگر از سمت خیابان سفلی، در کمال

جلادت شورش یورش به شهر در افکنده، حضرت ظل‌اللهی پیاده گان رزم کوش و دلیران جوشن‌پوش را پیش انداخته، با شمشیرهای آخته از دو جانب به جنگ پرداخته و تا پای ارك نخل حیات بسیاری را از ایشان بی‌برگ ساخته، آن جماعت را به ارك گریزانیدند.

آن روز تمام شهر به تصرف لشگر فیروز در آمده، بعد از آن حضرت شاهی از خواجه ربیع عازم زیارت و طواف، و سعادت‌اندوز تقبیل آستانه مقدسه ملائک پاسبان، سلطان اقلیم ولایت و ارتضا، نخل صدیقه علی مرتضی، ابوالحسن علی-ابن موسی‌الرضا علیه و علی آبائه و اولاده الحیه و الثنا شده، باز به ادوی خود انصراف کرد.

روز دیگر حضرت ظل‌اللهی آهنگ ارك کرده، ملک چون راه تدبیر را بسته و دست چاره را شکسته دید، از در استیمان در آمده، جیقه زیادی و سر و راه رسم چاکری از سر گرفته، تخت و اساس سلطنت که مرتب کرده بود همراه آورده و سپرد، و مهدی‌نامی که در بدو حال تون‌تاب گرمابه مشهد و بمناسبت آن عهد در ایام حکومت تون با ملک گلخن آمیزش کرم کرده، در این اوقات بر مسند و کالت ملکی تکیه زده، منشاء اغوای او بود، بی‌اسا رسیده، سایر متجنده و اعوان ملک مورد عفو و امان گشتند.

و ملک محمود از راه تلبیس به کسوت فقر تلبس جسته، به مفاد ترک‌الدنیا للدنیا ترک ریاست را تارک تجربه بر ساخته، ستگ قناعت بر خود بست و تخت را به پوست تخت تبدیل و از خرگاه دارائی سلطنت به خیمه قلندری و درویشی نقل و تحویل نموده، در یکی از حجرات آستانه مقدسه به رسم خمبول نشست. و پیر محمد در ازاء این خدمت حاکم ولایت جام و جرعه نوش جان‌مرام کشته، به خطاب سلطانی فایز.

در بیان توجه جناب نادری بجانب خبوشان و صادرات آن ایام فرخنده نشان

بعد از آنکه کلید فتح مشهد مقدس بزور بازوی دلاوری بتصرف آن زیننده
سریر سروری در آمد.

چندی از اینمعنی بر آمد عزیمت توقف در ارض اقدس در خاطر انور
تصمیم یافته، جمعی از افشاریه سکنه ابیورد و توابع را برای محافظت سرحدات
آن نواحی گذاشته، بقیه را با شاهزاده رضاقلی میرزا و حرم محترم بارض اقدس
آورده، و امکان نزهت بنیان را که مظهر فحوای «حَسْنَتْ مُسْتَقْرَأً وَمُقَاماً» دولتسرای
توقف و قرار گاه دولت ساختند.

و چون در مبادی حال معهود ضمیر اقدس آن بود، که بعد از تسخیر ارض
فیض نمود، صفا و مناره آستانه مقدسه رضویه مذهب و زراندود شود.

لهذا حکم والا بانجام آن امر خیر فرجام صادر گشته، مناره گنبد مبارک
چون بی قرینه بود، مناره دیگر در محاذات آن باوج عیوق افراختند.

که قبه چرخ برین را عمود دیده مهر و ماه را دو میل زراندود باشد.

الحاصل حضرت ظل الهی بعد از فراغ از حل و عقد امور خراسان کس

برای عقد گوهر مقصود که سابقاً در یام تپه خواهشمنند معامله آن شده بودند روانهٔ خبوشان، و چون بعضی از جماعت عراقی و آذربایجان که مقرب بساط سلطنت بودند.

از جانب آنحضرت تمکین نمیافتند، و اقتدار آنحضرت در مهمات ملکی ناملایم طبع ایشان بود، خفیه درصدد اخلال برآمده شاه طهماسب را بخواستگاری مطلوب اینمطلب ترغیب، و بجناب نادری رقیب کردند.

«وَمَا يَلْقَظُ مِنْ قَوْلِ الْأَلَدِيهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ». انطایفه سست بهمین سخن سخت شده، فرستادهٔ حضرت ظل الله را بی نیل مقصود باز گردانیدند.

چون تحمل این قسم امور را حوصلهٔ مردم بازاری، که از عار و حمیت عاری میباشند، بر نمی تابد تا بچین سرور غیور چه رسد.

آن حضرت قطع و فصل این امر را به قبضهٔ شمشیر تیز، که محاکمهٔ کار مرد و نامرد است، رجوع و در دم با هواخواهان جانفشان عازم خبوشان گشته، سه فرسخی خبوشان را مضراب سراوقات غروشان و منظور این که در خبوشان که شاه طهماسب و اکراد همه حاضر باشند.

به هر نحو که مقدر شده باشد این کار فیصل یابد. متقارن آن شاهویردی پیک شیخوانلو حاکم سبزوار وارد خبوشان گشته، محمد حسین خان حاکم آنجا، نوشته را که حضرت پادشاه در خصوص اینمطلب به او تحریر و بی محابانه کشف نقاب از چهرهٔ شاهد ما فی الضمیر کرده بود، و بخفیه نزد آن حضرت ارسال داشت.

با وصف این که آنجناب صورت این معنی را در پرده خفا داشته تظاهر نکرد. و هنگام شام که خسرو تیزرو مهر از منازل سپهر در طلوع عیده، تک و تنها به سوی شهرستان غرب گرم شتاب شد.

شاه طهماسب به رهنمائی تدبیر مهتران رکاب و اقتضای ایام شباب بدون

اطلاع سرور فلک رخس براسبی سوار و مهتری که از اصطبل با او رفیق و یار گشته، جریده و تنها در لباس تواری خود را به شهر رسانید. صبح که حرکت او بر رأی جهان آرا انکشاف یافت، اسباب و کارخانجات او را که در معسکر ظفر اثر بود، برای این که پایمال تقلب دیگران نگردد مضبوط، و ملبوس و مایحتاج که برای او در کار بود به خبوشان ارسال، و تتمه را باخود به ارض اقدس برد.

و از منزل مزبور حرکت و در یوسف آباد که در سمت غربی خبوشان واقع است و معبر اکراد بود، نزول و راه آمدوشد را بر قلعه کیان مسدود ساختند. و در حین عبور موکب والا از حوالی خبوشان، از اکراد فوجی بر سر راه جنود جلادت بنیاد آمده، به بارقه پیکان تیرو گلوله تفنگک اشتعال نایره جنگ کرده، انهمزام یافتند.

شاه طهماسب به تحریک سبابه تدبیر شاهویردی خان و باقی اعیان دولت که نبض شناس مزاج شاهی بودند، پرده از روی کار برداشته، ارقام به اطراف ممالک خصوصاً به حکام گرایلی و استرآباد و مازندران نگاشته، و حضرت ظل‌اللهی را به خیانت افساد و از آن گروه استمداد کرده، به ملک محمود و ملک اسحاق و روسای سپاه نیز که در اردوی همایون بودند ارقام فرستادند که ترك وفاق آن زبده آفاق کرده، راه نفاق پیش گیرند.

ملک محمود اگرچه نخست ابراز فرمان شاهی نکرد، ولیکن چون دانست که عاقبت بروز خواهد کرد، بعد از چندی به نظر اقدس رسانیده، هر چند این معنی سبب نقاره خاطر والا گردید، اما از مؤاخذه آن ناسپاسی و حق‌شناسی تجاهل فرمودند.

بعد از چندی از ایلات اطرافی بامداد قلعه کیان آمده، آن حضرت نیز از ارض اقدس حرکت نموده و رفته به عزم جنگ با دلیران عرصه نام و ننگ سر

راه بر ایشان گرفته طوایفی که بامداد آمده بودند از طرف بیرون و قلعه کیان از طرف اندرون به هیئت اجتماعی از سواره و پیاده هجوم آور شده مستعد قتال گردیدند.

حضرت ظل‌اللهی بادلیران افشار و اخلاص کیشان جان‌نثار به‌معرکه کارزار آمده فریقین بهم در آویختند و غبار عرصه هیجا را به چرخ دوار برانگیختند. جعفر قلی بیک شادلو، که از معارف چشم‌گزک بود، در آن روز به گلوله زنبورک کشته، جمعی کثیر عرضه شمشیر آبدار و به قید اسار گرفتار شدند، و بتیة ایشان کرم‌خیز میدان فرار گردیدند، روز دیگر قراچورلو که در میان طوایف اکراد صاحب شمشیر و به دلاوری ممتاز و شهیرند جمعیت نموده، به عزم امداد شاد طهماسب آهنگک قلعه کرده، حضرت ظل‌اللهی بعد از ظهر سیاهی آن راهزنان سر راه بر ایشان گرفتند.

از آن جماعت نیز جمعی قتیل و اسیر کردند.

چون در صحرا و دشت حبس گرفتاران آن طایفه وحشی خصلت‌تندر داشت چاه طولانی حفر کرده، ایشان را به آن مکان انداختند، بعد از چند روز افغانی ایشان را منافی مروت دانسته، به مقتضات مرحمت و رعایت ایلیت مرخص ساختند. با وصف آن که سرما در آن سال بحدی اشتداد داشت، که کوه و صحرا، متصل از برف، در جامه پنبه‌داری به‌سرمی‌برد، و آتش سوزان اگر از بستر سنجابی خاکستر سر به‌در می‌کرد، بر جای خویش سرد گشته می‌مرد.

خبوشان را در کمال شدت محصور کرده، قلعه کیان در تنگنای حیرت‌انداختند، آن حضرت مانند کوه پابرجا ثبات قدم ورزیده آن جماعت چون از ضیق محاصره بجان آمده بودند، و بساط برانگیخته تبرک مطلب تکلیف، و آن حضرت بزبان سیف قاطع جواب آنحرف نحیف می‌دادند.

طایفه مزبور چون دیدند، که از توسط وسایط کاری انجام نیافت، مستدعی

شدند که آن عزیز مصر اقبال از یوسف آباد حرکت، و وارد ارض اقدس شده، ایشان نیز متعاقب شاه طهماسب را از خبوشان به ارض فیض بنیاد برده، امر معهود را صورت دهند.

کارکنان آن دولت را غرض اینکه شاید از خارج، از احکام ولایاتی که از ایشان استمداد کرده‌اند، مددی رسیده از قرار نکول، و امر مزبور را برای شاه طهماسب که آغوش تمنایش خمیازه کش شوق این مطلب بود، صورت حصول دهند.

اگرچه دلاوران رکاب از بسکه سرگرم رضا جوئی آن حضرت بودند برف زمستان را بستر قاقم تصور کرده، از خدمت آن حضرت اظهار دلسردی نمی کردند. اما چون مراکب و دواب از شدت سرما در معرض تلف بود به ملاحظه هوای کار و کار هوا حرکت، و عزیمت ارض با برکت و بعضی از اسبهای خاصه شاه طهماسب برای او فرستادند، باز حضرت شاهی و اعیان دولت بنا را بر مدافعه گذاشتند راه تأمل می‌پیمودند، تا مقدمه کرایلی واقع و از رسیدن کمک مایوس گشتند.

توضیح این مقال آنکه: محمد علیخان قوللر آقاسی سابق ولد اصلان خان، که در ایام اقتدار فتحعلیخان قاجار از دربار شاهی دور و از قرب بساط مهجور مانده در مازندران می‌بود، بعد از قضیه فتحعلیخان از جانب شاه طهماسب مأمور شد، که خزینه و اسباب سلطنت را که در مازندران می‌بود به اردوی شاهی نقل نماید، مشارالیه بر وفق فرمان عمل، و جمعی از غلامان و خاصان نیز که از شدت دی و دم سردی فتحعلیخان در قشلاق مازندران متواری بودند، دوران را به کام و روی دل را از ایام دیده، آفتابی شده همراه مشارالیه به عزم امداد اکراد آهنگ خراسان کردند.

بعد از ورود به جاجرم، من اعمال کرایلی، رحیمخان حاکم آنجا علی الغفله

شب بر سر منزل شرف‌الدین نام، که ملازم حاکم استرآباد که در ایام هرج و مرج صاحب جمعیت و شخصیت و استبداد شده و به محمد علیخان پیوسته بود، ریخته به سبب سابقه نزع او را به قتل رسانید.

روز دیگر که صبح از آفتاب پنجه خونین به چهره چرخ کشیده، آهنگ منزل محمد علیخان کرده، محمد علیخان تمامی اساس سلطنت خود را گذاشته فرار، رحیمخان همگی آنها را به حوزه اختیار خویش در آورد.

این خبر متواتر به سمع شاه طهماسب و اکراد رسید و یأس کلی به احوال ایشان راه یافت.

لابد شاه طهماسب از خبوشان حرکت کرده، در حوالی نوروز وارد ارض اقدس شد.

پس حضرت ظل‌اللهی کس نزد رحیمخان فرستاده، تمامی خزاین و اسباب مزبور را استرداد و واصل سرکار پادشاهی کردند.

در همان اوان حضرت ظل‌اللهی شب بعد از تجرد از علایق جسمانیه و حواس نفسانیه به اتصال مجردات علویه و مشاهده صور غیبیه و استفاضه از انوار قدسیه در خواب دیدند و در عالم رؤیا مشاهده فرمودند که مرغابی بزرگ که آنرا قو گویند نمودار گشته، آن حضرت تفنگی در دست داشتند به جانب آن قو خالی کرده، قو را بدون اینکه آفت زخمی رسد، زده در بغل گرفتند.

بعد از آن به خیمه قبایی که مخصوص آن جناب بود، در برابر آن خیمه چشمه و حوضی و در میان حوض ماهی سپیدی بود به بزرگی بره، که چهار شاخ قوی داشت، آن حضرت به حاضران فرمودند که آنرا بگیرند، همه رفتند و نتوانستند گرفت، آخر الامر خود دست انداخته، صید کردند و آن را نیز در بغل گرفتند.

و صبح این خواب را به نزدیکان حضور همایون نقل کردند.

شخصی از حضار شعری خواند به این مضمون:

اگر در خواب بینی مرغ و ماهی
نمیری تا رسی بر پادشاهی
و تعبیر این خواب حقیقت فرجام که آئینه صورت نمای معنی الهام است
فی الحقیقه این است که چون قو بزرگترین مرغابی است پادشاهی این خدیو
بی همال نیز اعظم سلطنتها باشد و صید ماهی چهارشاخ سفید اشاره بر این است
که تاجداری مملکت چهارپادشاه به آن حضرت تعلق خواهد گرفت چنانکه ایران
و توران و هند و ترکستان به حوزه تصرفش در آمد.

در ذکر وقایع قوی نیل مطابق سال همایون فال ۱۱۳۹ هجری

روز بیست و ششم شهر رجب المرجب، خسرو سیار گان رخت به سر منزل
حمل کشیده، شاهد گل پیراهن بهار، در شبستان چمن، و دامن جویبار آغاز
جلوه گری کرد.

عروس دلارای لاله و ریحان، در حجله گلشن به نشو و نما برخواست، و
مشاطه قوای نامیه، چهره لاله رخان نسرین و یاسمن را به غازه و گلگونه دلکش
بیاراست.

عندلیب شوریده حال در عشق گل به دفع خصمان شورانگیز شتا تبع زبان
تیز، وفاخته سوخته بال در هوای سروسهی به جستجوی رقیبان دی کو کوزنان از
سبزه نوخیز، سازوبرگ گد دشنه و خنجر خونریز نمود.

اکراد که سخنان ایشان مانند آب و رنگ بهار بی اعتبار بود، از آمدن تقاعد
ورزیده اکراد سکنه کلات دره جز را به مخالفت برانگیخته، آن طایفه در محال
دره جز به سرکردگی شکر نام چشمگزک آغار شورش کردند.

تاتاریه مرو نیز به تحریک ملک محمود طبل یاغی گری کوفته، جمعی از
قاجاریه را مقتول، و قلعه را تصرف کرده، نقاره به اسم ملک محمود به نوازش

در آوردند.

پس آن حضرت ظهیرالدوله ابراهیم خان را به تنبیه اکراد دره جز تعیین، و آن طایفه سریشرمی بر روی کشیده، با ابراهیم خان از درستیز در آمده، جمعی از لشکریان مزبور به شورانگیزی بجای شکر شربت فنا به تلخی نوشیدند. از يك طرف کلانتر درون با تر کمانیه بمرلی و علی ایللی، و از يك سمت محمد حسین خان زعفرانلو و شاهویردی خان شیخوانلو سلسله جمعیت را انعقاد داده، با عدت و استعداد به معاونت اکراد پرداخته، ابراهیم خان را در دره جز محصور ساختند.

حضرت ظل اللهی بعد از شنیدن این واقعه با شاه طهماسب آهنگ دره جز کرده، در راه خبر رسید، که جمعی از اکراد با کوچ و بنه خود روانه خبوشان شده اند.

آن حضرت شاه طهماسب را در میان مشهد و خبوشان در قلعه ای موسوم به دستجرد گذاشته، خود به خبوشان ایلغامی می کرده، با آن طایفه متلاقی گشته، اگر چه به مراعات آیین و ناموس داری معترض اسرای زنان آن راهزنان نگشته، تمامی اموال ایشان و باقی رؤسای خبوشان را غارت کرده، و حکام ایشان را لذت اندوز مرارت ساختند.

از آنجا متوجه دره جز گشته، آن طایفه را که این معنی معروض تیغ بیدریغ ساخته، تتمه تاب مقاومت نیاورده، با سرکردگان خویش راه خبوشان را در پیش گرفتند.

جمعی از دلیران عرصه ستیز از موکب آن حضرت، متعاقب فراریان، تا حوالی خبوشان تکاورانگیز و فوجی نیز به اشاره والا برای احتراق خرمن حیات، و هدم بنیان جمعیت ایشان اشهب عزیمت را برق تک و صرصه خرام ساخته، مأمورین جان نثار ایشان را عرضه تأدیب و تدبیر، و سر کرده آن جماعت را که

سلیمان نام شیخوانلو بود گرفته، چون از حق نعمت همسایگی آن حضرت چشم پوشیده، به حکم والا چشمهای او را «عبرة للناظرین» از حدقه بر آورده، قلعه خبوشان را محاصره کردند.

سر کردگان از قلعه بر آمده، دیگر باره متقبل و متعهد شدند.

آن حضرت نیز برای اتمام حجت قبول، و رایت جهانگشا را به جانب ارض اقدس پرتوانداز وصول نمودند.

از آنجا ابراهیم خان به اشاره آن حضرت روانه مرو، و بند سلطانی مرو را شکسته، تاتاریه آنجا که در مقام طغیان بودند از بی آبی عاجز شده، قلعه مرو را سپرده، در صدد اطاعت درآمدند. اما اکراد خبوشان باز از عهد خود نکول و راه پیشینه پیش گرفتند.

آن حضرت بفحوی «لَا تُنْثَى الْأَوْقُدُ تَلْتُّ» سیم باره، بارگی ع-زیمت را به خبوشان جولان داده، شاه طهماسب هر چند که در باطن طالب این مطلب و مدعا بود، اما در ظاهر رفاقت کرده، بعد از ورود به خبوشان، جمعی از مخلصان، خصوصاً بیرامعلی خان بیات که در آن زمان ناظر سرکار شاه طهماسب بود، چون دیدند که از این نیرنگها، نقشی موافق تمنای ایشان از پرده خفا صورت ظهور ننموده، ممهّد گشته، خواستند که اکراد را به بهانه اصلاح به میان سپاه آن حضرت داخل کرده، شاید به این وسیله کاری از پیش برند.

اکراد هر چند ایشان را در دوستی خود صادق و به آن حضرت منافق می-دانستند، اما جرئت به آن امر نکردند، که مبادا آن حضرت بعد از ورود ایشان بمعسکر نصرت اثر در این ماده سبقت گزین گشته، قضیه بر عکس نتیجه بخشد.

بیرامعلی خان و یاران او چون این تدبیر را در مزاج اکراد بی تأثیر، و نخل تمهید را بی ثمر دیدند، حضرت شاهی را به جانب نیشابور ترغیب نموده، شاه طهماسب که همیشه پای عزمش در راه بیرامعی تیزرو و پیک خیالش در نشیب و فراز

وادی اضلال در تکاپو بود، و چون قدم سعی خود را فرسوده، ورنج خود را بیهوده یافت، از جانب نادری عذرخواه گشته، به جانب نیشابور شتافت.

حضرت ظل‌اللهی این دفعه کمر همت به عزم تنبیه‌اگراد بسته، قلعه را محاصره کرده، محصورین چون صورت حال را چنین دیدند، به طایفه شادلو و قراچورلو که مرد شمشیرزن و بهادران صف‌شکن بودند اعلام، و از ایشان استمداد کرده، فوجی عظیم را به جانب کمک، محصورین توسن تهور برانگیخته، اهل قلعه به میدان جلادت قدم نهاده، از قلعه بیرون آمدند.

آن حضرت که همیشه فتح و ظفر دواسبه در رکابش روان، و تهمتن اقبالش در معرکه رزم نام‌آوران دوران است با قلعه‌کیان گرم ستیز گشته، ایشان را اسیر وادی گریز ساخت. و بعد از آن متوجه اکراد بیرونی شده، قلب جمعیت ایشان را به حمله زهره شکاف از هم دریده، جمعی از ایشان به راهنمایی قضا دچار تیغ اسار شدند، مابقی را آورده در کنار خبوشان به سیاه چال انداخت.

اکراد چون خود را در ورطه عجز و زبونی دیدند، از در استیمان در آمده، به خدمت آن حضرت فایز شده، استدعای انصراف موکب مسعود به جانب مشهد و تعهد انجام امر معهود کردند.

پس آن حضرت گرفتاران را به مراعات راه و رسم ایلیت مرخص، و محمد حسین خان حاکم خبوشان با ولد شاهوردی خان و سرکردگان اکراد ملازم رکاب ساخته، از راه سلطان میدان به عزم ملاقات شاه طهماسب روانه نیشابور و کس برای تمثیت این امر بر وفق ضابطه و قانون به مشهد مقدس و خبوشان فرستاده، بعد از دیدن شاه طهماسب عزیمت ارض اقدس کرده، در آنجا محمل کشان هودج مقصود از خبوشان وارد شده، شاهد مطلوب را به آستان حصول رسانیدند.

اگرچه در چنین روزنامه ظفر، که نوع و سان دلارای اکثر وقایع به ملاحظه تطویل مقال حجله آرای خلوت سرای بیان نگشته در پرده اجمال میماند، ذکر این

گونه امور از فایده عاری و خارج از مطلب نگاری است، اما چون مقدمه موصلت بابا علی بیگ، و بعد از این وصلت که خون دلیرانش غازه آرایش، و تیغ تیزش گزلك پیرایش بوده، از مسیبات این دولت ابد پیوند شمرده میشد، به سر انگشت قلم، نقاب خفا از چهره این مدعا گشوده. همانا حکمت بالغه الهی مقتضی این بود که بوسیله این دو وصلت تولید نتایج دولت و تکوین موالید قدرت و شوکت آن حضرت شده، سرکشان افشار و ایلات اکراد، که اعظم ایلاتند بعد از خود آرایبی و خود آزمایی به عجز خود اقرار، و با خدیو آزاده عقد بندگی بسته، طریق خدمت اختیار نمایند، والا این ماده چنان ماده قابله نبود، که تولید این همه فساد و خونریزی و ایراث نزاع و فتنه انگیزی کند، ذلك تقدیر العزیز العظیم.

در بیان کشته شدن ملك محمود و ملك اسحق به اشاره قهرمان آفاق

در خلال این احوال به ظهور پیوست، که تاتاریه که در مرو به نام ملك - محمود نقاره عصیان فرو کوفته، قلعه را ضبط کرده بودند.
ملك در جزو هرروزه نوشتجات به ایشان قلمی، و آن طایفه را تحریک به فساد مینمودند.

چون در مقدمه خبوشان چنانکه مذکور شد، ارقامی که از جانب شاه طهماسب مشعر بر مخالفت آن حضرت صدور می یافت، مخفی داشته، خاطر انور از این رهگذر غبار آلود کلفت می بود.

در این وقت، که بروز این جنایت ضمیمه افعال سابقه گردید، افنای او بر- ابقای او ارجح آمد، محمدخان چوله، به امر همایون. او را به قصاص خون محمد بیک میناشی با چوله، که از کشتهگان تیغ بیداد محمود بود، با ملك اسحق به یاسا رسانیده، و ملك محمدعلی را که برادر كوچك ملك بود به نیشابور نزد بیرامعلی خان بیات فرستادند. او نیز مومی الیه را در عوض خون برادر خود عرضه شمشیر انتقام گردانید.

بیت :

هر سری شایسته تاج بزرگی کی بود

گرنسازى با قضا سردر سر سودا کنی

وبعد از قتل ایشان ملک اسدالله حاکم سیستان را که در آن اوان به خدمت آن

حضرت آمده بود با اولاد و اقارب و کوچ و بنه و منسوبان ملک مرخص و روانه

وطن مألوف داشتند.

در بیان نهضت موکب جهانگشا به حدود قاین و تنبیه حسین سلطان و کیفیت جنگ محل سنگان

در اثنای توقف رایت جهانگشا در ارض فیض بخشا حسین سلطان که از نقبای سیستان و در حدود قاین می بود، به اعتبار انتساب ملک محمود سیستانی و اغوای وساوس شیطانی آغاز فتنه جنبایی کرد، و نائبی که از جانب آن حضرت در آن ولایت می بود، از فساد درون بیرون کرد.

حضرت ظل الهی فوجی را به تنبیه او مأمور ساخته، کاری میسر نشد. چون تنبیه افاغنه سنگان منظور نظر و الا بود، در هفدهم شهر ذیحجه الحرام سنه ۱۱۳۹ هجری مطابق قوی ٹیل، به موافقت شاه و الاجاه با هشت هزار نفر از سربازان، معرکه جانفشانی به همراهی تأیید یزدانی، از ارض اقدس نهضت فرمودند.

به مجرد وصول آواز توجه موکب منصور به آن سمت تزلزل در بنیان حال آن جماعت راه یافته، ملک کلبعلی، ولد ملک محمود، با ملک لطفعلی برادرزاده او و نقبای سیستان که در آن مکان بودند، فرار کرده، در اصفهان به اشرف غلیجانی پیوستند و کمر به ملازمت او بستند.

حسین سلطان در قلعه تحصن جسته، بعد از ورود رایت نصرت آیات، در مقام

ندامت و بندگی به صدور عجز و شرمندگی بر آمده، اعتذارش محل قبول یافته، بعد از انتظام مهام آن سرزمین کو کبه سنگین به جانب سنگان حرکت کرده، سه روز قریه اسفندین مخیم سرادقات عز و تمکین گشته، روز رابع تربیت اول و تیپ و انضباط لشکر هژبرنهییب و تعیین ساقه و جوانقار، و آرایش طرح و برانغار، پرداخته وارد مژن آباد و به سبب اینکه مابین آن مکان وزیر کوه ریگک بوم بود، توپخانه در ریگک نشسته.

پس آن حضرت جمعی از دلیران با شترهای کوه کوهان برداشته، خود بر شتر مانند مهر بر سختی سپهر سوار شده، آستین عزم و پهای همت برزده، گاهی سواره، و گاهی پیاده، به کشیدن توپخانه پرداختند.

در شدت صیف که آب جز در دم سیف یافت نمی شد، آن هم نصیب اعدا بوده، یک شبانه روز در آن بیابان به زحمت توپخانه را کشیدند.

در دوم شهر صفر نزول اجلال به بهدادین واقع گشته، چون بعضی از افغانه در قلعه بهدادین ساکن، و چند روز بود که عساکر فیروزی مآثر، در انتظار مصالحه، که افغانه از راه کید اظهار می کردند، تنگدل و جویای قتال به آن گروه پیمان گسل بودند.

همت والای ظل الهی به دفع آن طایفه مصمم گشته، آن جماعت چون خود را در معرض بلا دیدند، از راه خدعه از قلعه بر آمده، عهد کردند که سر کرده ایشان رفته، افغانه قلعه نیاز آباد را مطمئن خاطر و در رکاب اقدس حاضر کرده، قلعه را به تصرف جنود قاهره دهند.

بعد از استقرار این عهد، سر کرده مزبور به قلعه نیاز آباد رفته، از عهد خود باز گشت کرده، باز نگشت.

آن حضرت نیز بهدادین را به سبب خلف وعده از تبغ گذرانیدند. مال و دواب و عیال ایشان را به معرض نسب و اسر در آوردند، و رعایای آن محل را که

با افغانه اتفاق ورزیده بودند، امان داده از مؤاخذه ایشان به اخذ سیورسات و توپ کشی اکتفا کردند.
 بعضی از قلعه جات اظهار اطاعت کرده، کلانتر سنگان از دادن سیورسات تمرد ورزید.

کس نزد افغانه باخزر و کوسویه و غوریان فرستاده، استمداد نمود. پس امر قضا امضاعز نفاذ یافت، که جمعی از دلیران توپ قلعه کوب را از ارض ملایک مطاف از راه بالای خاف بر سر قلعه سنگان برده، قلعه را محاصره، و منتظر ورود موکب والا و طلیعه نیر نصرت لوا باشند. و رایات منصور در چهارم ماه مذکور آمده، قلعه مزبور را محصور و محاط سپاه موفور ساخته، از طرفین به انداختن توپ و تفنگ هنگامه ساز عرصه جنگ شدند.

سانحه عجبی که در آن روز اتفاق افتاد اینک:

در حینی که توپچیان به امر والا، گرم پر کردن و انداختن توپ بزرگ به جانب قلعه بودند، حضرت ظل اللهی بر سر قلعه آمده، محاذی دهن توپ ایستاد، منوجه تعلیم توپچیان بودند.

در آن اثنا که توپچی توپ را خالی کرده، دوباره مشغول پر کردن آن شد، آن حضرت به الهام غیبی عزم مراجعت کرده، همین که پنج و شش قدم از آن موضع خطرناک دور شدند، ناگاه توپ از حرارت درون آتش گرفته، شراره شرارت افروخت.

سعید سلطان، کلانتر درون و چند نفر از توپچیان و ملازمان مروی، که در آنجا بودند به صاعقه فنا سوختند.

اگرچه وقوع این حادثه، ملال افزای خاطرها گردید، اما از آنجا که دل حقیقت سرشت اقدس، چون کوه پابرجای جهان توکل، و ضمیر منیرش لنگر البرز پیکر دریای تحمل بود، به صرصرانگیزی ریاح نواب، و لطمه خیزی امواج

حوادث از جا در نمی آید.

ظهور این امر را بر احراق کوکب طالع خصم بد اختر محمول فرمودند. و در هنگام شام که چرخچی مهر از معر که سپهر روز به سر منزل غروب گذاشت، و ماه زرین کلاه به طلایه داری عسکر نجوم فلک، رایت ضیا بر افراشت.

طلایه داران به پاسبانی لشکر و حراست اطراف قلعه پرداخته، مانند دیده انجم و اختر از نگهبانی نیاسودند و تا طلوع صبح از شهب ثاقبه توپ و تفنگ، قلعه سنگان نمونه قلعه ذات البروج سپهر بود، از شراره آسمان سوز به وارق شاهی و ضرب زن، فضای هامون عرصه چرخ برین نمود.

آن شب گلوله توپهای صف شکن بر برج و باره حصار رخنه افکن گشته، روز دیگر نیز بهمین نهج، توپهای صاعقه بار آتش افروز خرمن هستی مرد وزن می بود، تا اینکه از صدمات توپ، حصار قلعه مانند دل قلعه کیان تزلزل یافته، یک طرف برج فرو ریخت، دلیران میدان نبرد یورش برده، شیر حاجی را تصرف کردند.

افاغنه بعد از مشاهده این حال از در استیمان در آمده، روز دیگر که صبح صادق و تیغ مهر به گردن افکنده، از قلعه افق بر آمد.

کلانتر سنگان شمشیر استیمان هیکل گردن ساخته، دست در ذیل ندامت زده، متقبل دادن سیوسات و سپردن قلعه گشته، به قلعه برگشت و دوباره سرکشی بنیاد نهاد.

این دفعه آتش قهر قهرمان زبان شعله ور گشته، جیش انجم حشر به فرمان آن سرور، قلعه را در میان گرفته، مشغول ستیز، و در شب هفتم ماه مزبور قلعه بتصرف آمده، مردان و زنان ایشان غرقه قتل و اسر شدند.

آن سرزمین لگد کوب جنود ظفرشان، و اموال و اسباب قلعه محل مطایای کوه توان گشت.

بعد از آنکه کار قلعه کیان ساخته، و قلعه از تنفس پرداخته شد، خبر از مستحفظان فرزانه باخزر رسید که هفت هشت هزار نفر از افغانه هرات به اعانت اهل سنگان وارد تا پیاده کشته‌اند.

کو کبة والا نیز به عزم مقابله بر آباد و خواف را که در يك فرسنگی سنگان واقع، قلعه محکم و مکان خرم بود، قرار گاه قرار داده «لکل بناء مستقرا» برای هر فرقه و گروه منزل و مکانی مقرر فرمودند.

روز دیگر که افغانه به جنگ آمده، چون در محاربه قزلباشیه جری بودند، و در کمال دلیری وارد دو فرسخی اردوی همایون گشتند. غافل از اینکه:

گربه شیر است در گرفتن موش

لیک موش است در مصاف پانگ

چون چشم مردم ایران عموماً از افغانه ترسیده بود، هراسان و اول جنگ آن طایفه و سپاه خراسان بود.

حضرت ظل‌اللهی که و ایافته رموز آگاهی و عیار سنج نقد حالت لشکری و سپاهی بود، جنگ میدان را مقرون به مصلحت ندانسته، می‌خواستند که آهسته آهسته غازیان را بابل خور طعمه خصم افکنی ساخته، به تدریج به تقویت دلهای باخته ایشان پرداخته، بعد از آنکه آنانرا دلیر و در عرصه دشمن شکار شیر گیر سازند، و رخصت میدان جنگ دهند.

لهذا لشکریان را امر فرموده که در همان لشکر گاه خود سازی، و به تیر و تفنگ دست بازی می‌کرده باشند، تا رفته رفته جری، و بعد از خود آزمایی در جنگ میدان، کار فرمای تیغ دلاوری گردند. پس آن حضرت بعد از ضابطه لشکر و استحکام سنگر، با پانصد نفر از دلیران کار آزموده سوار، و در تیررس معسکر نصرت اثر و نسیم جلوه فرمای باد پای خاک نورد آتش افروز، نایره جنگ و پیکار گشتند.

هر چند غازیان به تمنای میدان از جا در آمدند، تهمتن معر که رزم به اقتضای

رویه حرم عنان توسن عزم، به ایشان کشیده، سپاهیانہ بآن گروہ آغاز دستبرد و بہ۔ توپ و تفنگک آغاز زدو خورد نموده، جمعی کثیر از افغانہ را طعمہ شمشیر حرب، ولوای ظفر را بہ خون ایشان چرب کرده۔ القصہ تا چہار روز معرکہ قتال بہمین منوال آراستہ، ہر دفعہ غلبہ و نصرت از این طرف بہ طریق خواستہ بعمل آمد۔

در شب چہارم کہ سپاہ خیمہ نشین ماہ، در معرکہ سپہر، از دایرہ ہالہ سپہر انداخت و احشام نجوم بہ دامن دشت فلک ہجوم کردہ، افغانہ حرب را بہرب بدل ساختہ، بجانب ہرات برگشتند۔

آن حضرت نیز تعاقب را مقرون بہ صلاح ندانستہ، حرکت بر سر ہرات بہ۔ وقت دیگر محول و موقوف، و عنان اشہب گیتی نورد زرین ستام را بہ جانب ارض اقدس معطوف ساخت۔

در بیان وقایع پیچین ٹیل ۵-۵-۱۱۴۰ هجری فرخنده فال

۱۱۴۰ هجری نوروز فیروز این سال که داور زرین کلاه مهر، که در سرمنزل حوادث اظهارنہنگی می کرد، در روز ہفتم شہر شعبان المعظم، در ملک حمل از سحاب بہاری افشا صولت پلنگی نموده، با تیغ شمشیر، و رمح و سنان اشعه، بہ خصم افکنی لشکرش تا پرداخت.

خدایو جهانگیر بہار کہ منشور غرش از دیوان قضا، در ساحت غربا انتشار یافته بود، دوبارہ بر بارۂ حکمرانی نشسته، فساد پیشگان دی را از دارالمرز چمن بر انداخت.

سپہدار بلند مقدار چنار، بہ تازگی از زور بازوی قوت نامیہ بر ممالک گلزار دست یافته، مبسوط الید گشت.

حکم گلہای آتشین و فرمان ہوای فروردین چون آب بر بسیط خاک جاری شد. مجلس تحویل آراستہ، لوازم جشن عید بانصرت و تأیید بہ تقدیم رسانیدہ، چون از دیوان «يَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ وَيُحْكُمُ مَا يُرِيدُ»، حکم قضا بر زوال آفتاب دولت صفویہ تصدیر؛ و بطلان آن نگاشته کلمہ تقدیر شدہ بود.

روز بروز امور چند از ممکن غیب جلوۀ ظهور می نمود. که عقل صایب و
رائی مستقیم او را بجز تزییع اسباب آن دولت قرار نمی داد.
مجملاً از مراتب آن احوال آنکه :

ارکان دولت پادشاه و الاجاه سبک مغزی را با کرانجانی و سخت دلی را با
سست رائی جمع کرده، به تقریبات اسباب شکست برای آن دولت و الا درست می-
کردند، و آنچه منافی مصلحت بود به جلوۀ ظهور می آوردند.

هر چند حضرت ظل اللهی به ملاحظه پاس دولت صفویه، بیشتر در مقام منع
و تأدیب آن جماعت، به حرکت آمد ایشان به مفاد «وَمَا يَنْفَعُكُمْ نَصْحِي إِنْ أُرِدْتُ أَنْ
أَنْصَحَ لَكُمْ» کمتر می شنیدند.

با وجود اینکه عسس امر و نهی ایشان پا از چهار دیوار دولت سرا بیرون نمی-
گذاشت، بیک جهانگیر قوت طامعه را در چهار حد جهان پویه زن، و جایزه اشتها
را در طلب جلب منافع، شحنة هر کوجه و برزن ساخته، سبک رسوائی هر زوددراپی
حلقه کوب در دوست و دشمن، آن حضرت بنا بر رضاجوئی خاطر پادشاه هم، وقت
مراعات حال ایشان، و منع مفسدان و بداندیشان و به گفتار نرم تألیف قلوب درشت
آن نفاق کیشان می کردند.

مقصود آنکه آن طایفه دست بددخلی را از گریبان حال ولایت کوتاه سازند،
تا آن حضرت به اتمام کار افاغنه هرات و اصفهان پردازند.

بعد از این اقتدار و حکمرانی به ایشان ارزانی باشد. چون ذات آن جماعت
سرشته آب و گل غرض، و ترک عادت به فحوای «الْعَادَةُ كَالطَّبِيعَةِ الثَّانِيَةِ» بی موجب
مرضی بود، از حین زیانکاری چشم از طمع خود نهوشیده از مسمون «عَزَمُنْ قَنَّعَ
وَذَلَّ مَنْ طَمَعَ» غافل گشته، کار دشمنان را یکسو گذاشته، در اخلال کار دولت نادره
می کوشیدند.

القصة پادشاه و الاجاه در باب توجه مو کب جهانگشا به جانب اصفهان ،

مکرر به آن حضرت تأکید و الحاح شدید نموده، آن حضرت هر چند در برابر گفتگوها و اقامه معاذیر و بیان موانع و محاذیر کرده. میفرمودند که مثل ابدالی دشمن قوی در هرات گذاشته، و رایت عزیمت به دفع دشمن و در دست افراشتن، رویه حزم و مقتضای استقامت رای عزم نیست. اولاً به تنبیه دشمن همسایه باید پرداخت، و بعد از آن کار سفر اصفهان باید ساخت.

شاه طهماسب این سخن را ناشی از بهانه و دفع الوقت می شمرد، و اصرار را از حد برد، تا آنکه فیما بین چنین تمهید شد، که آن حضرت از ارض اقدس، و شاه و الاجاه از نیشابور به جانب سلطان آباد و ترشیز حرکت کرده، در آنجا سلسله جمعیت را منعقد ساخته، به استعداد تمام متوجه هرات شوند.

پس هر دو وارد سلطان آباد گشته، حضرت ظل‌اللهی تهیه کار سفر پرداخت. بعد از اینکه کو کبه و الا بشرف حرکت درآمد، اعیان دولت شاهی نغمه دیگر بر طنبور افزوده، ترانه دیگر ساز کردند.

از دایره موافقت خارج آهنگ گشته عزیمت مازندران نموده، با خود مخمر داشتند که بعد از انجام کار هرات امور خراسان بر ذمه خدیو بیهمال بوده، محمد علی خان ولد اصلان خان نایب السلطنه و سردار سمت عراق و آذربایجان باشد، و به حضرت ظل‌اللهی پیغام فرستادند، به نحوی که تعهد کرده‌اند متوجه هرات شوند، و خود به قصد مازندران متوجه سبزوار شدند.

پس خدیو بیهمال از راه خوواف و باخزر عازم هرات گشته، ماهیچه‌لوای فلک مسیر چند منزل را رشک فرمای منازل ماه منیر ساخت.

اعیان دولت شاه و الاجاه شروع به اخلاص کار خراسان، و دور و نزدیک را از خود هراسان کرده.

از آنجمله به اهالی بیگناه آن حدود و خصوصاً به کسان و منسوبان و جمعی

که از ملتزمان معسکر، فیروزی اثر و درمو کب والا عازم سفر بودند، تعدی آغاز و دست تطاول دراز کرده، خواستند که به این تقریب سنگ تفرقه در میان لشکر آن حضرت اندازند.

آن حضرت چون رخ کار را چنین دیدند، از عزیمت سفر هرات مصروف و بجانب ارض اقدس منعطف گشتند.

امنای دولت شاهی باز از حرکات ناصواب خود متقاعد نگشته، بر سر قلعه کهنه سنگان که در مابین سبزوار و نیشابور واقع، و به سکنای طایفه ازبغایری اختصاص داشت حرکت کردند.

توضیح این مقال آنکه:

چون طایفه ازبغایری سکنه آن قلعه سمت هواخواهی به حضرت ظل الهی داشتند، و کار گذاران سرکار شاهی به تفریق و استیصال این نوع طوایف همت ناقص می گماشتند.

به تحریک بعضی از اعیان قتل و تدبیر آن طایفه را نصب العین ضمیر ساخته، با جمعی که همراه داشتند از سبزوار بر سر آن طایفه ایلغار، و قلعه را تصرف کرده، بنهب و اسر قلعه کیان پرداختند.

در خلال آن حال بعرض و الارسید که موسی نام دانکی، که از رؤسای ابدالی هرات بود، با جمعی از افغانه به تاخت ناحیه بیارجمند رفته، حضرت ظل الهی فی الفور بر سر راه آن طایفه تحریک لوای منصور کرده، بعد از ورود به قدمگاه نیشابور، خبر قلعه کهنه سنگان به سمع خدیو جهان رسیده، به شاه و الاجاه نوشتند: که مقصود ایشان تنبیه ازبغایری، بوجه اکمل بعمل آمده، چون همیشه تمنای تنبیه افغانه داشتند، و حال آن طایفه به پای خود بدام افتاده، و بمیان معموره مملکت ما پا نهاده، و در کهنه سنگان کاری باقی نمانده، جمعیت خود برداشته به سبزوار بیایند که سرراد به موسی گرفته شود.

شاه طهماسب در جواب او نوشت که به کهنه سنگان نمی آئید که آب نیست، و ماهم به سبزوار نمی آئیم که غله و ذخیره نیست. مع هذا اعیان آن دولت را از حکایت خبوشان تجربه اندوز نگشته، همان معامله سابق را پیش گرفته، مجدداً به تمامی ولایات خراسان احکام نوشته، فرستادند که آن حضرت را از جمیع مهمات ملکی مسلوب الاختیار دانند. آن حضرت چون از گلهای خود روی این جوابها استشمام رایحه نفاق کرده دیدند:

هر دم از این باغ ببری می رسد

تازه تر از تازه تری می رسد

فی الفور محمد حسین خان حاکم خبوشان را به خبوشان فرستاده، که متوجه ضبط قلعه بوده، اگر از اکراد احدی خواهد که باوردوی شاهی باعانت شاهوردی خان که در رکاب شاهی بود آید، به ممانعت پردازد، و خود به تعدی تمام با لشکر انجم احتشام عازم سبزوار گشته، از آنجا باز از راه خیرخواهی بحضرت شاهی اعلام کردند که: ستیز با رعایاشان شأن سلاطین نیست، از تقصیر آن طایفه در گذرند.

چون جوابی بروفق صواب نیامد، روانه کهنه سنگان گشته، وقتی به سر وقت مدعا رسیدند که اتباع پادشاهی تیغ عاجز کشی را تیز، و خنجر بیداد را خونریز ساخته به عجزه قلعه گرم ستیز و آویز شده بودند. اعیان دولت درب قلعه را بر روی آن حضرت بسته، در باب مخالفت بر آمدند.

حضرت ظل اللهی کس به قلعه فرستاده، علت منع را استفسار، و برای گشودن درب قلعه تا عصر تنگ آن روز چشم به راه انتظار کشید.

چون کار از تحمل گذشت، توپ بر حصار دروازه بسته، بعد از آنکه به سفیر

گلوله پیغام جنگ به آن طایفه ناخردمند رسانند، ایشان نیز به هیأت مجموعی از قلعه بر آمده، پشت بدیوار قلعه آغاز شنلگ و انداختن زنبورک و کفنک کردند. اعلیحضرت شاه بعد از کروفر که کوچۀ نجمات را بن بست و سرگردن فرازی را پست دیدند، از میان آن گروه پر خاشجوی اسب اعتذار برانگیخته، به حضرت ظل اللہی پیوست، و شرط کرد که من بعد از عہد مصادقت نکول، و از رضای خاطر اقدس عدول نورزد.

اما در اثنای اینکه حضرت ظل اللہی را ملاقات می کرد خفیه در سراسب مهر خود را از بغل در آورده، به محمد علی خان تسلیم، و او را به اسم نیابت سلطنت مأمور عراق کرده، غلامان خود را به اطاعت او توصیه و ناکید نمود. شاهوردی خان که محرک این مفاصد و در صدد خیالات فاسد بود، فرار کرده، حضرت ظل اللہی شاه و الاجاه را در نزدیک خود جا و مقام، و در بستر آسایش، آرام دادند.

اما امرا و اعیان دولت را با محمد علی خان از حضور او دور ساخته، همان شب جمعی از غلامان و مقربان شاهی به عزم فتنه انگیزی گریخته، به جانب مازندران رفتند.

آن حضرت چون عدم و وجود، و غیبت و حضور آن طایفه را مساوی می دانستند، مقرر شد که احدی مانع ایشان نشود.

روز دیگر، شاه طهماسب را به اتفاق چراغ بیک افشار و جمعی از معتقدان روانۀ ارض اقدس، و خود بر سر راه موسی دانکی تا محولات ایلغار نموده، و در آنجا خبر رسید که موسی بیارجمند را تاخته، دوزخ بیشتر از میانۀ قاین و محولات گذشته، بطرف هرات رفته است.

لہذا موکب والا نیز مراجعت، و در حین انصراف وارد حوالی قلعه فیض آباد، که متعلق به میرزا مهدی کلانتر اعراب غلظی بود، گشته، کلانتر مزبور در

قلعه را بسته، در دادن سیورسات باب تمرد گشود.
پس غازیان به امر آن حضرت، که گرفتن شهرها مانند هلال در بند اشاره
نم ابروی اوست، هجوم آور شده، قلعه را تصرف، و کلانتر را سیاست کردند.
واز آنجا مشهد مقدس مقر کو کبه ظفر گردید.
حضرت شاه و الاجاه را در امر سلطنت مبسوط الید ساختند.

در بیان کیفیت محاربه ابراهیم خان و اکراد ترکمان در محل موسوم به گرمه خان

چون بعضی از فتنه جویان هنگامه طلب طالب فرصت بودند که محرك سلسله فساد و رخنه گردولت خداداد شوند، از آنجمله ترکمانیه تکه و یمرلو، که مابین درون و استرآباد و نواحی دشت سکنی داشتند، بعد از وقوع این وقایع همه روزه به سمت مهنه و درون آغاز دست درازی می کردند.

همای همایون فال لوای نصرت انما در موکب شاهی بعزم تنبیه آن طایفه به جناح استعجال به حرکت آمده، فرمان والا بعزنفاد پیوست که اکراد چشمکزک و قراچورلو در این سفر خیریت اثر به معسکرانجم حشر حاضر شوند. آن طایفه، خصوصاً اکراد قراچورلو به تحریک محمد حسین خان حاکم چشمکزک سراز اطاعت باز زده، ورؤسای اکراد در سمت مانه و سملقان مشهور به گرمه خان به عزم فساد جمعیت کامل کرده، چون موکب شاه و الاجاه متوجه سمت مهنه و درون بود، ظهیرالدوله ابراهیم خان را با رحیم خان کرایلی و قشون موفور به تنبیه آن جماعت مأمور ساخته، خود از راه کلات و ابیورد بر سرترکمانیه روان شد. در موضع مزبور فیما بین ابراهیم خان و اکراد مجادله قوی دست داده، اولاً اکراد مغلوب گشته، جمعی از ایشان مقتول، هنگام شام دلیران خون آشام به معسکر

خود برمیگشتند، اکراد به تعاقب ایشان هجوم آور گشته، جنگ در پیوستند. این دفعه لشکر ابراهیم خان را پای ثبات و قرار از جا رفته، شکست فاحش خورده، قریب به ۵۰ هزار نفر از غازیان در آن معرکه و حشت نشان به معرض تلف درآمدند. و ابراهیم خان با جمعی خود را به حصار مشهور به قلعه یوزباشی رسانیده، تحصن جست. رحیم خان و سر کزدگان دیگر از همان خارج قلعه هزیمت و به خانه های خود عزیمت کردند.

ابراهیم خان بعد از سه چهار روز در ظلمت شب، که کار قلعه را آشفته دانسته، از قلعه مزبور بجانب قلعه راز شتافت، و در خلال آن احوال رایت نصرت آیات تا بیلخان داغ، که در دشت قبچاق واقع است، رفته از قتل و غارت تر کمانیه و اشرار آن سمت فراغت و انصراف یافته بود، که در عرض راه این خبر به سمع خدیو جهاندار رسید.

با وجود اینکه حدود مانه و سملقان و درون میشتمل بر کوهستانات سپهر نمود و برف راه را مسدود کرده، تردد بر سوار بسیار دشوار، آغروق را از نسا و ابیورد روانه ارض اقدس و جنود به اشاره والا از راه جبل گاماب بر سر اکراد ایلغار، و همه جا پیاده گان را به شکستن و کوبیدن برف مأمور ساختند.

بر اثر پای ایشان به صعوبت آن راه را طی کرده، وارد سملقان و گرمه خان گشته، ابراهیم خان با بقیه لشکر از قلعه راز عازم خدمت خدیو گردن فراز، و از روی خجالت جبهه ساز نیاز شد.

چون از برادر والا گهر سوئند بیرواز محمد حسین خان فساد ضمیر به ظهور پیوسته بود، بنا بر انتظام ضوابط ریاست و مقتضیات قوانین سیاست امر والا بحبس هر دو صادر گشته، اکراد نیز در مخالفت اصرار ورزیده، تا چند روز، هر روز از قلاع و سقناقات خود بر آمده، آتش جنگ می افروختند.

از آن معانده سوای خسران چیزی نمی اندوختند، تا اینکه جمعی کثیر از

ایشان به قتل رسیده، ناچار متعهد خدمت و چاکری، و متقبل اطاعت و فرمانبری گشته، عهد کردند که بعد از انصراف موکب والا، تمامی سرکردگان به رسم کرد با خانه کوچ، روانه ارض اقدس شوند.

آن حضرت بروفق استدعا عمل، و به جانب ارض اقدس حرکت کرده، در عرض راه ابراهیم خان و محمد حسین خان را از حبس مرخص، و تمامی معارف اکراد بر طبق تعهد، کوچهای خود را متعاقب برده، در مشهد مقدس اقامت، و در مقام اخلاص و دولتخواهی قبول ثبات و استقامت کردند، و از آنجا رحیم خان ک-رایلی را به درگاه معلی طلب فرموده، به ایالت استرآباد فایض، و سرافراز ساختند.

در بیان شورش استرآباد و حرکت رایات نادری به آن حدود و مقتول شدن ذوالفقارخان به تیغ قهر خدیو زمان

سابقاً سمت تحریر یافت، که در روزی که مقدمهٔ کهنه سنگان واقع شده، شاه و الاجاه مهر خود را از بغل در آورده، آویزهٔ گردن اختیار محمد علیخان ساخته، محمد علیخان نیز با فوجی از غلامان و خاصان شاهی، که صاحب سطوت ظل الهی چوب طرد و منع در پیش پای ایشان گذاشته بود، وارد بسطام گشته، ذوالفقارخان بنی عم خود را به نیابت مازندران تعیین و از آنجا وارد استرآباد گشت.

بعد از چند روز چون که کار استرآباد با خلال اضداد به نزاع و فساد انجامیده و مهم او در آن ولایت رونق نیافته، ایالت را به الله قلیخان قاجار تفویض کرده، به جانب مازندران شتافت.

مقارن آن رحیمخان کرایلی که از جانب ظل الهی به ایالت استرآباد منصوب گشته بود، وارد استرآباد، و الله قلیخان وارد هزار جریت دهقان گشته، از آنجا جمعی از قاجاریه را با خود متفق ساخته، مراجعت، و چون در میان شهر به تحریک اهل فساد مادهٔ نزاع اشتداد یافته، کار بجائی رسیده بود که اهل محلات خون و

مال یکدیگر را حلال دانسته، بنهب اموال و قتل نفوس یکدیگر میپرداختند، رحیم خان پای ثبات بند نکرده، عازم کرایلی، والله قلی خان داخل استر آباد گشته، کس روانه مازندران و ذوالفقار خان را که یار و مددکار خود می دانست، به امداد خواسته، او نیز با جمعیت تمام وارد استر آباد گشته و دست تعدی بردور و نزدیک گشاد.

بعد از چند روزی که سر پنجه هوس ایالت گریبانگیر خاطر ذوالفقار خان گشته، چون الله قلی خان را مخمل مدعا می دانست او را گیرانیده، شب گوسفندوار مذبوح ساخت.

بعد از اینکه این حرکت مذبوح از او بسمع خدیو کامکار رسید، به عزم دفع آن ماده فساد با جمعیت زیاد به سرعت برق و تندی باد عازم استر آباد گشته، چون آوازه توجه مو کب همایون سامعه ذوالفقار خان را گوشمال داد.

چنانکه رویه یال بندان میدان لاف و خودفروشان بیمار بازار گرفت، توپخانه را به راه بیراهی انداخته، خود به عزم استقبال پیش آمده، اما از خارج شهر، قیقاچ انداز سهم صلابت گشته، راه را کج کرده، یکران پهلوانی را به جانب مازندران تافت.

بعد از ورود مو کب جهانگشا به بسطام خبر فرار او بعرض والا رسید. کس به آوردن پادشاه که در ارض اقدس توقف داشت، روانه ساختند. چون در آن اوان تر کمانیه به موت ساکن دشت قیقاچ اظهار بغی و نفاق می کردند.

تنبیه ایشان را از لوازم دانسته، تفنگچیان پیاده را روانه استر آباد کرده، خود را از دهنه مرکب ایلغار را تیز تک، و در یک شب از بسطام وارد کنار رود اترک، فوجی از آن گروه را بدرک، عرضه بلارک ساخته، وارد استر آباد، و بعد از پنج و شش روز مو کب شاهی از مشهد مقدس به تعجیل وارد شده، آن حضرت متوجه مازندران گشت.

شاه طهماسب را در اشرف متوقف ساخته، حضرت ظل‌اللهی با جیوش بحر خروش عازم بارفروش گشته.

محمدعلی خان که از توجه موکب منصور اندیشه‌مند و به سمت آمل رفته بود، به عفو خطاپوش آن حضرت مستهضر گشته، باز آمد.

ذوالفقار خان که از غایت تهور چند منزل بیشتر از محمدعلی خان، پیشخانه صبر و فرار به کوهستان لاریجان فرستاده. چون مقرر شده بود که حکام و اهالی گیلان راه فرار به آن خیره‌سر گریز پای مسدود نمایند، مشارالیه کوچه‌گریز را بسته یافته، روی عزیمت بر تافته، و با جمعیت خود بصولت شیروجرئت موش به جانب بارفروش شتافت، هر چند که درباره او عفو اغماض مکنون ضمیر انور میبود، لیکن آن کم عقل زیاده‌سر، باد غرور از دماغ بیرون نکرده، با جماعت اطرافی در کمال رعناپی و خودنمایی عزم آمدن کرده، در حین ورود شروع به شنک و انداختن زنبورک و تفنگ کرده، طنطنه شوکت خود را گوشزد دور و نزدیک ساخت.

چون آن حرکت از رویه ادب دور و آثار فساد از ناصیه او جلوه گر عرصه ظهور بود، بعد از ورود به پیشگاه حضور، دوش او را که هوای گرانی در سر داشت از بار سبک ساختند.

بنابر آنکه خوار و طهران و ورامین در تصرف افغانه بود، جمعی را به معاشر و شوارع آن سمت تعیین، و فوجی را بنسردگی محمد زمانخان شاملو بمحافظت راه سمت سمنان، و حسینقلی خان زنگنه را به سرداری گیلانات که در تصرف روسیه بود مأمور، و مقرر شد که به اتفاق او غورلو خان زیاد اوغلی، در منتهای ولایت به محافظت حدود گیلان پردازند. و چون عزیمت هرات در خاطر اقدس تصمیم داشت، بعد از آنکه رخنه گران فتنه خود را از عرصه دولت زایل، و از انتظام مهام مازندران فراغ حاصل کردند، ایلچی به طلب گیلانات به دولت روسیه فرستاده، رحیم خان کرایلی را در حکومت استرآباد تمکن داده، امر فرمودند که سپاه استر-

آباد و کرایلی در ابتدای نوروز به موکب فیروز ملحق شوند. چون حرم محترم حضرت شاه در سار می بودند تدارکات لایق به جهت سرکار خاصه او و اتباع و منسوبان آن سرکار دیده، و پادشاه را درمازندان گذاشتند که به تعاقب در موعده مقرر به عزم سفر هرات در مشهد مقدس حاضر گردد. پس عطف عنان به جانب خراسان کرده، توپخانه را از راه اسفراین و خبوشان روانه، و خود از راه جاجرم و نیشابور ایلغار و ارض اقدس را مقر کو کبه منصور ساخته، متعاقب اعلی حضرت شاهی و بعد از آن رحیم خان با قشون مأموره در ارض اقدس به آن حضرت پیوستند.

در ذکر وقایع تخا قوی ئیل سال هزار و صد و چهل و یک هجری

نوروز فیروز این سال در هجدهم شهر شعبان المعظم، کو کبة نیر اعظم بسر- منزل حمل گشته، خدیو بهار ساز برگ به ساق گلزار پرده، گردن فرازان گل را به خود و مغفر غنچه و انهار، و درع و جوشن حضرت و خرمی سرو بر آراست. و سپاه شکوفه را مقدمه الجیش لشکر اردیبهشت ماه نموده، لوای جهان آرای از سرو و سهی بر افراخت.

یلان قوی شاخ اشجار از دوحه و اغصان تیروسنان تیز نمودند. چیره دستان چنار از اوراق پنجه خصم افکنی گشودند.

لاله، سپر سیاه بر دوش افکند و گلبن عمود و غنچه بردست گرفت. تیر کش بندان درختان از شاخهای کج و راست تیر و کمان برداشتند و نیزه داران چمن سنانهای مشکین کلاه بر افراشتند.

تفنگچیان پلنکینه پوش آبر در گلوله های قطره بر قالب برگ گل ریختند و آتشبازان برق توپهای رعد را بر عراده گردن کشیدند، و جنود فروردین باد پایان سبک خیز را به مدافعه لشکر بهمن برانگیختند و خطه گلزار را که از انقلاب زمان

مقام افغان زاغ وزغن گشته بود، اراضداد بیگانه پرداخته، محل نغمه سرای قمری
و عندلیب ساختند. و معموره چمن به تازگی پایتخت سلطان بهار و متصرفه قزلباش کل
گردید. مجلس جشن و عیش با سران سپاه و عظمای جیش آراسته گشته، بعد از اتمام
سور و سرور به تهیه اسباب سفر و مدافعه خصم خیره سر پرداختند، و هر يك از
دلاوران عرصه رزم را باعطای نقد و اسب و سلاح فراخور گنجایش بهره مند
نوازش ساختند.

در بیان تتمه احوال افغان ابدالی و مقدمات استیلای ایشان

مجملی از احوال افغانه ابدالی هرات در صدر کتاب نگارش یافت که، در ماه محرم سال ۱۱۳۵ هجری که محمود غلیجانی به اصفهان مستولی شد، محمد خان افغان که در آن اوان حاکم هرات بود، به هوس تسخیر مشهد آمده، چهارماه قلعه را به ضیق محاصره انداخته، بالاخره اطراف و نواحی را تاخته، رایت عزیمت معکوس ساخت.

بعد از ورود به هرات افغانه بر او شوریده، ذوالفقارخان ولد زمانخان را از شورابیک آورده، در هرات حاکم ساختند.

در سال ۱۱۳۷ مطابق بیلان نیل، رحمن ولد عبدالله خان، که پدرش در ایام حکومت زمانخان در هرات به قتل رسیده بود، به عزم خونخواهی پدر وارد هرات گشته، احداث نفاق و نزاع کرد.

تا اینکه افغانه برای اطفای نایره شر، ذوالفقارخان را به جانب باخزر، و رحمن به سمت قندهار و فراه، روانه کرد.

الله یارخان برادر محمدخان را در سال ۱۱۳۸ هجری از ملتان آورده، بر

مکمن حکومت متمکن ساختند.

چون عبدالغنی علی گوزایی که سمت هواخواهی ذوالفقارخان داشت، از اللهیارخان متوحش، و چند وقت مدارای وحشت آمیز کرده، عاقبت پرده از روی کار برداشت، ذوالفقارخان را از باخزر آورده، رایت نفاق برافراشت. و ششماه نایره جدال اشتعال داشت، تا اینکه افاغنه دامن از اطاعت هر دو درچیدند. ذوالفقارخان را به جانب ماروچاق فرستاده، واللهیارخان را به جانب فراه.

هریک محال و ناحیتی را مالک شدند و افاغنه بی حاکم و سر کرده بسرمی بردند، تا اینکه توجه موکب منصور گوشزد ایشان گشت. ناچار با یکدیگر رفع کاوش و آغازسازش کرده، فراه را به ذوالفقارخان و هرات را به اللهیارخان اختصاص داده، به فکر تدبیر کار افتادند.

در سال ۱۱۴۱ هجری مطابق بیچن نیل، حضرت ظل اللهی آهنگ سفر هرات کرده، رایات معلی بعد از اجتماع عسکر، در روز چهارم شوال المکرم که چهل و شش روز از نوروز گذشته و انقضا پذیرفته بود، از ارض اقدس حرکت کرده، اولنگ یا قوتی را که از سبزه زردی طعنه بر چرخ فیروزه گون می زد مقرر دلیران اعل خفتان ساختند، و از آنجا کوچ بر کوچ عازم مقصد گشته، در تربت جام چند روز رحل اقامت انداختند.

در آن مکان خبر رسید که هزار نفر از افاغنه آمده، در باخزر قلعه فرومند آباد را محصور کرده اند.

حضرت ظل اللهی با سه چهار هزار نفر از دلیران کارزار با ایلغار رفته، بعد از ورود به آن مکان معلوم شد که افاغنه بر گشته، باز به تربت جام مراجعت، و تحریک لوای آسمانسا کرده، در منزل کاربز ترتیب تیپ و قراول، و تعیین طرح و هراول، و آرایش ساقه و صول، و تسویه میمنه و میسر و قول پرداختند.

شب که قراول ماه، با دیده و ران روشن ضمیرانجم، به دیده بیانی مغایر

مدارات برفراز نیلگون حصار برآمده، جمعی از سپاه کا آگاه را به قراولی و مأمور، خود نیز بعد از طلوع فجر، اعلای لوای منصور کرده، قراولان خبررسانیدند، که الله یار خان با جمعیت و ازدحام تمام وارد کوسویه شده، آن حضرت اولاً برای استمزاج شرحی به رؤسای ابدالی نگاشته، کلك صلاح انگیز و ایشان را به اطاعت ارشاد و تحریص نموده، آن جماعت جواب را حواله به زبان شمشیر تیز کردند.

روز دیگر سر حوض و غارود و مضرب خيام سپهر نمود گشته، طلایه داران مریخ صلابت و پاسبانان کیوان مهابت، آن شب به پاسداری لشکر ذیل جلادت بر کمر زدند.

افاغنه آمده، رباط دیوار پشت کافر قلعه را حصن خود ساخته، به سد راه پرداختند.

پس موکب مسعود ازو غارود حرکت و از نیم فرسنگی قلعه به جانب کوسویه منحرف گشت، افاغنه لابد ترك سیبه و سنگر، و آهنگ مقابله لشکر نصرت اثر کردند.

چون به نحوی که سبق ذکر یافت، طایفه افاغنه به جنگ قزلباشیه دلیر و به روباه بازی شیر گیر شده، بر اهل ایران استعلا، و بر ولایت استیلا داشتند.

آن حضرت میخواستند که نخست مجاهدان غازی، سپاهیان با آن طایفه خیره سر دست بازی نموده، بعد از خود آرای و خود آزمایی قدم به میدان کین گذارند، و به سرانگشت سنان جان ستان پرده از رخ آن طایفه بردارند.

لهذا توپخانه و تفنگچیان پیورا حصار لشکر و محیط عسکر ساخته، جمعی از سواران نیزه گداز، و یک تازان عرصه گیر و دار را در برابر قول همایون، بعنوان طرح تعیین، و به قانون سپاهیگری هنگامه آرای معرکه کین شدند.

افاغنه اول به جانب میمنه حمله ور گشته، پیاده گان طرح به کمک میمنه در آمده، جنگ در پیوست.

در آن اثنا جمعی از افغان دست به شمشیر، به جانب پیاده گان هجوم آور شد، و داخل ایشان گشته، خیره گی را از حد برده، پیاده گان پس نشستند، و از برگشتن ایشان، دلیران نیز سر رشته جنگ را از کف گسستند.

نزدیک بود که وهنی روی دهد، که مقارن آن آیت فتح الهی، با شمشیر تیز به عرصه ستیز، تکاورانگیز گشته، یک نفر از پیشتازان آن فرقه را بر خاک هلاک انداختند و به آب تیغ جهانسوز آتش جرئت خصم بادپیما را ساکن ساختند.

اگرچه از روی تحمل و شکیب، بنهب و مهیب افواج پیاده را به میدان رانده، سواران افغان را از پیش برداشتند، اما پای راست آن حضرت که سر کوب سرکشان جهان بود، زخم نیزه برداشت.

چون شب بر سردست آمده، کو کبه ظفر قرین در همان مکان و افاغنه در حوالی کافر قلعه نزول کردند، به اعتبار اینکه آن مکان از آب دور بود، آن شب جیوش بحر خروش از بی آبی اندک بی تابی کردند، و به حفر چاه آب بر آتش عطش افشاندند.

روز دیگر که سپاه نجوم از کافر قلعه ظلمت، کوس رحلت کوفته به جانب غرب میل کرد، افاغنه حرکت و از راه کوسویه گذشته، در یک سمت آب هرات فرود آمده، آن روز را از هیچ طرف به جنگ اقدام نکردند. و اراده خاطر اقدس آن بود که روز دیگر به عزم کوسویه لوای ظفر افرانند.

سحر گاهان که توپ اژدر دهان افق گلوله آتشبار مهر را از دهن در انداخت، و عرصه جهان را از سیاهی سپاه ظلمت شب پرداخت، معلوم شد که افاغنه در شب توپخانه خود را به محاذی اردوی نصرت قرین آورده، مهیای جنگ گشتند. پس آن طایفه دو دسته شده، فوجی از ممر رودخانه و جمعی از جانب میمنه هجوم آور شده، به دستور روز پیش آغاز خیره گی کرده، تفنگچیان پیاده را که مستحفظ آن سمت بودند، از جا برداشتند.

در آن اثنا باز یکه تاز میدان دلاوری، وطن‌ننه پرداز معرکه سروری اعنی جناب نادری مانند شیرگران با شمشیر بران، خود را به قلب سپاه آن گروه زده، ایشان را از میان پیاده گان دور، و مفاد آیه کریمه «لیمیز الله الخبیث من الطیب» ، بظهور رسانیدند.

تا وقت ظهر نیران قتال اشتعال داشت، بعد از ظهر شکست فاحش بر احوال آن طایفه راه یافته و جمعی کثیر از ایشان به وادی عدم شتافته، بقیه السیف روی بر تافته، عیال و اطفال خود را که در قلعه جات سر راه بودند برگرفته، و ردیف خود ساخته، تا دروازه عنان باز بر نکشیدند.

عاکر فیروزی مآثر داخل کافر قلعه، و شروع بنهب و غارت خیام و اسباب آن طایفه کرده، توپخانه و نقاره خانه آن جماعت بدست آمده و از منزل رباط چرخه شاه طهماسب با آغروق و توپهای بزرگ به قریه شاوه روانه کرده، با توپخانه جلو از راه سربیل عازم هرات شدند.

الله یار خان و افاغنه مجدداً جمعیت خود را در دست کرده، مابین شهر و رباط پریان، ده فرسخی شهر به استقبال آمده، نخست سفیری بسا عریضه مشعر بر طلب صلح به خدمت والا فرستادند.

بعد از لمحۀ از راه تدویر بر آمده، از پشت لشکر نصرت اثر به جانب میسره، به قاعده افغانی عده کرده، سگی را بکشته، پیش شیران دغا انداخته، بعد از خود کشی به هیأت مجموعی با شمشیرهای آخته در کمال جلادت به قلب سپاه نصرت پناه تاخته، به پیاده گان جلو در آویختند.

خیره گی آن جماعت به جایی انجامید که کار از تیر و تفنگ گذشته، به جنگ کرد و شمشیر رسید.

از ابتدای طلوع طلیمه مهر گیتی فروز تا نیمروز بوارق خنجر و تیر دلدوز خانمانسوز می بود. هزار نفر متجاوز از آن گروه به ضرب سیف آبدار بر خاک هلاک

انداخته، تتمه با قلب آتشناك تندتر از باد صبا به جانب صبا شتافتند. هر چند که مقام اقتضای تعاقب می کرد، اما مراعات روبه حزم مانع آمده، احدی رخصت نیافته که قدم پیشتر نهد.

همان رزمگاه مقر کو کبه عزوجاه گشته، همینکه آشوب جنگگ فرونشست، باد شدیدی برخواست، به حدی که نزدیک بود که کره خاک به باد، و عالم امکان عنصر از یاد رود شبانزده طرفین از کثرت گرد و خاک چشم از جنگگ پوشیده، در همان مکان مکث کردند.

روز سیم که شدت باد و کثرت غبار تسکین پذیرفت و باد غرور از دماغ فلک بیرون رفت، باز از جانب الله یار خان آدم آمده، طریق مصالحه جهت آن حضرت به زبان حال فرمودند.

مصراع :

تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد.

مادام که جمعی از رؤسای ابدالی وارد حضور نگشته، تعهد خدمت بکالی نکنند، شاهد مصلحت در آئینه حصول صورت پذیر نیست.

پس، از جانب الله یار خان عبدالغنی کوزایی، و چند نفر از معتبرین آمده، عهد اطاعت بسته، آن حضرت نیز مسئول آن جماعت را قبول و به جانب هو بزرگ عطف عنان ظفر شمول کردند.

روز دیگر خبر از الله یار خان و عبدالغنی ایلالی که سر کرده معتبر بودند، رسید، مشعر بر اینکه :

ذوالفقار خان حاکم فراه با جمعیت بسیار به اعانت ابدالی آمده، آن طایفه به این اطمینان از معاهده واستیمان پشیمان گشته، بعد از رسیدن این خبر هزار نفر از دلیران معرکه رزمجوی را به سمت فراه که مقر ذوالفقار خان بود، روانه و قریه

شکیبان را مخیم اردوی همایون ساختند.

دو روز در آن مکان رحل شکیبایی انداختند. اما ذوالفقارخان شب در ظلمت لیل از پشت شکیبان گذشته، در کمین گاه کین نشست.

روز سوم باز جمعیت افغان نمودار، والله یارخان با فوجی از جانب مشرق آتش افروز نایرهٔ حرب و پیکار، و ذوالفقارخان نیز با جمعی انبوه از کمین در آمده، بر سر اردوی همایون رفته، متوجه کارزار گشت.

حضرت ظل اللهی فوجی از غازیان را به مدافعهٔ ذوالفقارخان مأمور و او را به تیر دلدوز و سنان آتش افروز از سربنه دور کرده، از افاغنه جمعی کثیر هدف گلولهٔ توپ و تفنگ و زخم تیر و شمشیر گشتند.

هنگام شام دلیران طرفین دست از جنگ باز داشته، در حوالی قلعه موسوم به باد کار، در محاذی یکدیگر نصب لوای قرار کردند.

روز دیگر، که کوکبهٔ زرین مهر خاوری آغاز جلوه گری کرد، آن حضرت کس فرستاده، شاه و الاجاه را از شاده آورده، بانبه و آغروق و جمعی از تفنگچیان در منزل شکیبان گذاشته، دوباره به جانب هرات اعلائی لوای نصرت فرجام کردند.

افاغنه باز مابین شکیبان و کوشک باد صبا به تهیهٔ جنگ پرداخته، بعد از تقارب فئین، به جمعیت تمام دست به شمشیر حمله ور گشتند. از این طرف باشلیک توپ و تفنگ، عرصهٔ رزم را از کثرت کشتگان بر جلوهٔ خیول تنگ کردند.

صبحگاهان که مهر زرین لوا ماهیچهٔ فلک فرسا را نمودار ساخت، چند نفر از افغان وارد، و از جانب الله یارخان طالب صلح و امان شدند.

آن حضرت فرستادگان را بر گردانیده، پیغام دادند که مادامی که عظمای افغان خود به خدمت اقدس نرسند، تا یک نفر از غازیان را جان در تن و رمق در بدن

است، ترك رزم و فسخ این عزم نخواهد شد.

بعد از آن جمعی از رؤسای آن طایفه شرفیاب خدمت سردر گردن فراز، و از روی اعتذار جبهه‌سای زمین نیاز گشته، عرض کردند که افاغنه غلیجانی و ابدالی هر دو رعیت قدیم ایران بودند، غلیجانی مصدر خیانت گشته، اولاً قندهار و بعد از آن اصفهان را که قرار گاه سلطنت بود، تصرف کردند. و ابدالی مدتها به هواخواهی ایران با غلیجانی در مقام جنگ و جدال می‌بود.

اگر به مقتضای فتوت بیش از این سفاک و مراء راضی، و در مقام مؤاخذه اعمال زمان ماضی نبوده، عطف عنان ظفر توأم و تنبیه غلیجانی را اهم و اقدم دانند، بعد از آن تنبیه آن جماعت کرده، ابدالی زیاده بر سابق در صدد ایللی و اطاعت نبوده، حلقه بندگی در گوش و غاشیه خدمت در دوش خواهند کشید.

هر چند که این معنی مخالف رأی شاه و الاجاه و اعیان دولت او بود، اما آن حضرت مسئول آن طایفه را موقع قبول بخشیده، ایشان را رخصت انصراف و عنان عزیمت به جانب شکیبان انعطاف دادند.

روز دیگری بیست و سی نفر از عظامای ایشان، با پیشکش و هدایا شرف‌اندوز تفبیل رکاب فیروز نشان گشته، به خلاع فاخره بهره‌مند، و چند نفر از رؤسای معتبر ابدالی چاکر رکاب سعادت پیوند گشته، حکومت هرات به اللدیارخان استقرار، و رقم به اسم او غرا صدار یافت.

پس فارسی زبانان را که در قلعه جات و تسوابع هرات بودند، با طایفه جمشیدی سکنه بادغیث کوچانیده، به محال جام و لنگر و نواحی ارض اقدس فرستاده، مقارن آن، عریضه‌ای از اللدیارخان رسید، که غازیسان نصرت نشان که از منزل شکیبان به تاخیر فرار کرده بودند، فرار را تاخته و اسیر و غنیمت بسیار به دست انداخته، از جمله اسرا جمعی زنان و اقارب ذوالفقارخان استدعا می‌رود اسرای مزبور به ایشان رد شود.

فرمان والا به اطلاق اسرای مزبور غر صدور یافته، در چهارم ذیحجه الحرام آن سال به فیروزی و اقبال، وارد ارض اقدس رزم تمثال گشتند. مدت سفر مزبور تا روز ورود به مشهد مقدس دو ماه اتفاق افتاد، از آنجا مجدداً خلاع فاخره با شمشیر مرصع، برای اللہ یار خان ارسال، و او را به نوازشات مشفقانه مسما ساختند.

گفتار در بیان حرکت اشرف غلیجایی از اصفهان به عزم تسخیر خراسان و کیفیت محاربه مهماندوست و انهزام او

بعد از آنکه مشهد مقدس مقر کوکبه منصور گردید در روز عید اضحی عساکر فیروزی مابثر را رخصت مراجعت با و طان خود داده، مطمح نظر و الا آن بود که در زمستان آن سال بر سر تر کمانیه دشت رفته، موسم بهار را در استر آباد منقضی سازند، نزدیک به رفع حاصل لوایی مملکت گیری به جانب اصفهان برافرازند.

به مفاد «اذا اراد الله شیئاً هیأه اسبابه». چون حکم قضا در سرانجام دولت همه جا بر اراده آن حضرت سبقت گزین و هر تمنا به محض خطور از خاطرش به حصول و تیسر قرین است.

به مضمون مصراع: «صید را چون اجل آید سوی صیاد رود» سر پنجه تقدیر گریبان خاطر و عنان عزیمت اشرف را گرفته، خواهی نخواهی به سمت خراسان کشید، و آن خون گرفته نیز لذت ضرب دست خراسانیان را چشیدنی باشد. توضیح این مقال آنکه: بعد از نهضت لوای فلکفرسا به جانب هرات وقوع

این خبر در اطراف ممالک، شیوع یافت. اشرف غلیجایی که متصدی امر سلطنت بود عرصه را خالی و خدیو بیهمال را مشغول کار ابدالی دیده، با جمعیت موفورو کثرت غیر محصور در روز دوشنبه سیزدهم شهر محرم الحرام سنه ۱۱۴۲ هجری مطابق تخاقوی نیل به حدود خراسان رایت افراز رزم و پیکار شده، به فاصله چند روز که هنوز خون از جبین تیغ دلیران نخشکیده، و مرکب تیز گام بهادران چون اشهب زرین لگام مهر و شبرنگ ماه روی طویله، آسایش و آرام ندیده بودند، نوید بهجت اثر به سمع خدیو فیروز فر رسیده، فرامین قضا آیین به اجتماع لشکر صادر، و توپخانه را از راه سر ولایت مشهد سلطان میدان روانه ساختند.

و خود به اتفاق حضرت شاه طهماسب در هیجدهم ماه صفر از راه نیشابور و سبزوار تحریک لوای ازدها پیکر کردند.

اشرف نیز از آنطرف تا سمنان آمده، اولاً بر سر قلعه سیدعلی قاضی سمنان که در آن نزدیکی بود رفته، قلعه او را تصرف و قاضی را بدست آورده از آنجا به محاصره سمنان پرداخت.

حضرت ظل‌اللهی به مجرد استماع این خبر به احتیاط اینکه مبادا اهالی سمنان بنا بر گرفتاری قاضی بدادن قلعه راضی شوند، به وسایط چند نفر از فشار و قاجار استرآباد خبر نزد اهالی آنجا فرستاده که ایشان را از توجه موکب منصور، اخبار و قرین اطمینان ساخته و بر ثبات قدم و صیانت قلعه تأکید نمایند.

و آنها از سبزوار مرحله پیمای گشتند. اشرف نیز از آمدن توپخانه والا مطلع گشته، سیدال افغان را که سردار مقدمه الجیش او بود، بر سر توپخانه روانه در حبینی که توپخانه آتش فام وارد قلعه مهردشتی من اعمال بسطام و از آنطرف دوفرسخی قلعه مزبور مطلع ماهیچه لوای ظفر فرجام گشته بود.

سیدال از بسطام بلند گرفته به یک فرسخی قلعه رسیده، از آمدن کوکب منصور آگاهی یافت.

از آنجا بلدها را کشته روی بر تافت و در هنگامی که شهر بند بسطام مقر کو کبه انجم احتشام گشت، چون به سبب کثرت و ازدحام سپاه توپخانه در خارج شهر قرار گرفته بود، آن شب سیدال با افغانه شبیخون بر سر توپخانه آورد و کاری ساخت و به جانب اشرف لوای هزیمت افراخت.

پس روز دیگر رایات جهانگشا متوجه مؤمن آباد دامغان گشته، سیدال از مؤمن آباد روانه مهماندوست، و اشرف هم از سمنان پیش آمده در مهماندوست به یکدیگر پیوستند.

روز سه شنبه ششم شهر جمادی الاول و دوسیل بلا در جوش و دو بحر مواج در خروش آمده، در کنار آب مهماندوست طرفین دست از جان شسته، به مقابله یکدیگر شتافتند.

در آن روز آن حضرت تمامی لشکر فیروز را يك قول قرار داده، تفنگچیان پیاده را که هر يك با سام سوار برابر بودند، فوج فوج با توپخانه صاعقه بار محیط آن دریای خونخوار ساختند و مقرر شد که افواج ظفر پزوه و دلیران انجم شکوه به همان نهج گروه گروه، در جای معین، در کمال آرام و وقار ضبط عنان ثبات و قرار کرده، بدون امر همایون از جا در نیایند و دست به استعمال آلات حرب نگشایند. زهی خدیوی که در میدان رزم چون سپهد غرش به سکون بحر اشارت نماید، موج لنگردار طوفان شود و هنگامی که بخش کوه گران امر نماید صخره صما سبکتر از ریگ روان شود، و در شام کین چون منع آتش افروزی کند برق را قدرت و قوت چخماق زدن نبوده باشد، و وقت شبگیر چون به خاموشی فرمان دهد صبح را جرأت نفس کشیدن نباشد.

افغانه نیز جمعیت خود را سه دسته کرده و از سه جانب جلو ریز با تیغهای کشیده و سنانهای تیز، به جانب قول تکاورانگیز و مشغول ستیز و آویز شدند. جمعی از جوانان نامی ایشان، که همیشه در معرکه جلادت پیشتاز و در عرصه

خصم افکنی رزم ساز بودند، پیشاپیش آن طایفه از پی یکدیگر روی به تیپ حمله‌ور گشته، همین که به تیررس گلوله رسیدند، توپچیان فرنگی نژاد آتش دست، به دستبازی فتیله امر والارا به رسم سرگوشی بگوش توپ رعدخروش رسانیدند. از تراکم بخار آسمان آثار «یوم تأتي السماء بدخان مبین» آشکار گردید زمین آیه «یغشی الناس هذا عذاب الیم» بر گروه خصم پدید آورد و گلوله توپ آن یکه‌تازان عرصه بیباکی را با چند نفر زنبور کچی و شتران زنبورک، که به خط مستقیم در محاذات توپ بودند، از پیش برداشته، افغانه را از شاهد این حال مانند توپ آتش به جان افتاده، دود از نهاد ایشان بر آمده، آن طایفه از هر طرف که هجوم آور شدند، خود را در دریای آتش شناور دیده، به جانب تیپ خویش شتافتند.

پس قول همایون به همان ضابطه و ترتیب متوجه تیپ افغان گشته، با توپ دیگر علمدار ایشان از پا درآمد.

اشرف لوای اقبال را سرنگون دیده، دم را علم کرده، توپخانه و خیام و اسباب خود را گذاشته، مانند بخت خود بر گشته، رو به گریز نهاد و آنروز را از سه ساعتی روز تا عصر تنگ نوایر جنگ و بر رواق توپ و تفنگ فروزان بوده، جمعی کثیر از افغانه و عظامای ایشان مقتول و زنده دستگیر شدند.

هر چند کمیت تیز کام شوق دلیران، به قصد تعاقب ایشان سرکشی و جولان می کرد، چون هنوز تجربه آموز راه و رسم جنگ نبودند، حضرت ظل‌اللهی ایشان را عنان‌داری نموده فرمودند: که هر وقت ضمیر اقدس بر ارادت غیبی مقرون به صلاح داند بتعاقب مأذون خواهیم ساخت.

در بیان امور چندی که در آن حال به وقوع انجامید

بعد از وقوع شکست افغان، که رایت عزم اشرف نگونسار شد، موکب جهانگشا وارد دامغان گشته، از آن جا که رأی جهان آرا آئینه صورت نمای امور آینده و پرتو حال ماضی و استقبال بر پیشگاه خاطر الهام پذیر اقدس تابنده است، سر پنجه بخت را پیش از وقت مالک زمام دولت دیده، از همان مکان، معتمدی را به طلب ولایات آذربایجان برسم سفارت روانه روم فرمودند.

پس رأی گیتی آرای همایون اقتضا کرد که متعاقب اشرف کوچ بر کوچ عازم اصفهان شوند.

به آن عزیمت متوجه منزل آهوان گشته، در اثنای راه با شاه و الاجاه متوجه مکالمه بودند. گفتگوی حقانیت آمیز حضرت ظل الهی به مفاد «الحق مر» بر طبع مبارک شاهی ناگوار آمده، نقاره خانه و خاصان خود را از موکب فیروزی کوکب جدا کرده، از روی طرح و خشم به جانب تویه دار روانه شدند.

آن حضرت گامی چند رفاقت کرده، هر چند نصایح مشفقانه القا کرده مفید نیفتاد.

و پادشاه آنروز را وارد توپه دار شده، در آنجا رحل اقامت انداخت. حضرت ظل‌اللهی محمد علیخان و سید علیخان عرب را که دخل کامل در مزاج پادشاه داشتند، به ارشاد «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا» روانه ساختند که به هرزبانی باشد او را از سر طیش باز آورده، بر گردانند.

و دو روز در سمنان به انتظار شاه و الاچاه توقف کرده، شاه را نیز از خمار غیظ افاقه حاصل شده، باز گردید.

و از گرد راه به خیمه آن حضرت شتافته، به ذیل اعتذار غبار نقار از زمینه خاطر یکدیگر زدودند.

پس حضرت ظل‌اللهی به حسین قلی خان زنگنه سردار و اوغور لوخان زیاد اوغلی چرخه‌چی باشی که در سمت گیلانات به محافظت آن حدود مأمور بودند، مقرر فرمودند که در میانه قزوین و طهران وارد ساوجبلاغ شوند، و خود به همراهی شاه و الاچاه به عزم تعاقب اشرف حرکت تجریک لوای عزو شرف کردند.

«سانحه عجیبه که در آن اوان به ظهور رسیده اینک: افاغنه طهران بعد از رسیدن خبر شکست اشرف به موجب اعلام او معتبرین بلد را که در میان ارکی که کنار شهر احداث کرده بودند جمع و به صدمه تیغ تیز بنیاد حیات ایشان را قلع و قلع را خالی نموده، به جانب اصفهان شتافتند، و رجاله و عوام شهر بعد از فرار افاغنه به میان ارك ریخته مشغول نهب آن جماعت گشتند.

و در آخر روز نوبت کسب به جبهه خانه افتاد و آن ستاره سوختگان دیار نادانی که هرگز چنان روزی را در مخیله روزگار خود تصور نکرده بودند، از فرط شادی سر از پای نمی شناختند، با مشعل افروخته به جبهه خانه آمده، ناگهان شراره‌ای از آن مشعل به باروت افتاده چراغ شرارت و بیداد را که از خاندان افغان به یادگار مانده بود، روشن کرده، هشتاد نفر متجاوز از ایشان را پروانه وار به آتش بی پروا سوخت.

در بیان محاربه سردره خوار و کسر رایات شوکت افغانی بعنایت سبحانی در مرتبه ثانی

اما اشرف بعد از واقعه مهماندوست وارد ورامین، و در آنجا اسلام خان
افغان حاکم طهران داوطلب گشته، با توپخانه مستعد و پنج هزار نفر جنگجوی
آمده، سر دره خارا که در میانه دو کوه واقع است و سختی معبرش مور را مانع
از مرور است، به وجود دلیران فولادپوش سد آهن بست.

و آن گذرگاه تنگ را با توپهای از دردهان و فراز کوه را با تفنگچی انبوه
گرفته، خود با سواران جلادت آیین در کمین نشست. غافل از اینکه به مشت
خاشاک راه بر اخگر سوزان و شعله تابناک نمی توان بست و با شیشه بی مغزی سنگ
خارا را نمی توان شکست.

پس قراولان دیده ور و دیده بانان تیز نظر، القاء این خبر به سمع خدیو غضنفر فر
کرده، آن حضرت بعد از وقوع وقوف بر این حال از سمند سبک سیر پیاده گشته،
پنج و شش هزار کس از تفنگچیان خزیمه و نجهی و لالوی که پانگت قلعه جنگجویی
بودند، فوج فوج مقدمه الجیش کرده، به سمت شرقی و غربی کوه تعیین و توپخانه

و زنبورک خانها را از وسط راه راهی کرده و خود چون کوه پابرجای دامن همت بر کمر استوار کرده، به یورش پرداختند.

به حکم همایون توپچیان و تفنگچیان چابک دست آهنین چنگ از میان آن دره تنگ بمدافع جانسوز و توپهای برق افروز القاء نوایر جنگ کردند و تفنگچیان پلنگینه پوش پلنگ ابهت و دلیران بهرام کین مریخ سطوت، از جانبین کوه هنگامه گیر و دار را گرم و به آتش افشانی گلوله های تفنگ دل چون سنگ خصم را نرم ساخته، آن طایفه را چون پای توانا به سنگ آمده، مانند سیل از فراز کوه آهنگ نشیب نموده، سواران ایشان نیز از میان دره، توپخانه و اساسه خود را گذاشته، در کمال خذلان و خواری و از روی شرمساری به جانب اشرف که در ورامین می بود فرار و جمعی کثیر به بیغوله فنا متواری شدند اشرف بعد از ملاحظه این حال توپ قلعه کوبی که از اصفهان همراه آورده بود که قبلترین در ورامین گذاشته بود.

در همانجا سکنه توسن گریز را به جانب اصفهان مهمیز زده و چون حکومت قزوین در آن اوان از جانب اشرف به سیدال اخصاص داشت و کوچ و اتباع او با ولد او با جمعی از افغانه در قزوین می بودند. سیدال خواست که خود را به قزوین رساند.

بنابراین کسه حسینقلی خان و اوغورلنوخان پیش از وقت به امر والا به سمت ساوجبلاغ و تسخیر قزوین بودند سیدال راه ورود را به قزوین مسدود یافته، خایب و خاسر باز گشت و به اشرف پیوست،

و ولد او با افغانه رخصت تحصن بنارین قلعه قزوین کشیده، مأمورین بنا را به استمهال و دفع الوقت گذاشته، اشرف به جهت تجدید تهیه و تدارک وارد اصفهان و اولاً امر به قتل عام سکنای بیگناه اصفهان کرده، سه هزار نفر متجاوز از علما و معارف و سایر رجال را از تیغ تیز گذرانیده، از آن طرف نیز حضرت شاه طهماسب به اشاره والا بنا بر تنظیم نظام و تنسیق مهمات ملکی در طهران توقف،

و بنابراینکه عبور توپخانه از راه قهرود متعذر بود که عبور نماید.
 کو کبه همایون از راه طژن عازم اصفهان گردید و در هر منزل قراولان
 طرفین تلافی یکدیگر گشته، سرورنده از آن جماعت به پیشگاه حضور می رسانیدند.
 باز اسلامخان افغان در حوالی کاشان، با فوجی عظیم بعنوان دست برد. و دست
 از آستین جلادت بر آورده، داوطلب گشته، قراولان این سمت که عدت ایشان
 زیاده بر پنجاه نفر نبود دچار افاغنه مذکور در کوهی محصور گشته، ناچار قراولان
 با تیغهای آخته بر آن گروه تاخته، مسلم از میان انفوج پیروان شتافته، شرف خدمت
 اقدس دریافتند.

آری اگر گنجشک ضعیف دست آموز تربیت آن حضرت شود، به شهباز
 بلندپراز در آویزد و اگر روباهی به قلاده تعلیمش در آید، با شیر ژبان بستیزد.

در جلوه گری اشهب خامه عنبرین سیم در میدان بیان جنگ مورچه خورت و مغلوب شدن افاغنه در مرتبه سیم .

اشرف غلیجایی چون پیش از وقت، از سر عسکر روم که در همدان می بود
استمداد نموده بود، سر عسکر نیز چند نفر از پاشایان جلیل الشان را با جمعیت
شایان به معاونت او روان ساخته بودند.

این دفعه رومیه را نیز رفیق عزیمت ساخته با کوبه و استعداد تمام، و
احتشام الا کلام طریق مقابله سپرده، در مورچه خورت سایه نزول و ماهیچه رایات
جهانگشا نیز از این طرف به باغ میران پرتو و حول افکند.

دو فرسخ بین الفریقین فاصله بود. حضرت ظل اللهی نخست فوجی از اکراد
و قراچورلو، که بقراولی لشکر و هراولی طلایع نصرت اثر مأمور بودند، بمقدمه
تلاقی و شاهد مشکین کلاله تیغ و سنان پیمانۀ عمر دلیران ساقی گشته، اول کار
را چون آخر کار بدمستان ساختند .

و به يك گردش میدان سر خصمین از باده ناب آب شمشیر تابناک گرم

شده، چهارصدتن از ایشان سرمست به خاک افتادند.

و از تقریر گرفتاران خبر ورود پاشایان روم به معسکر اشرف معروض خدمت اقدس شده، و از آنجا که دریای عزم آن حضرت به بحر محیط توکل پیوسته، و در هر امری ضمیر بحر حوصله اش سفینه امید را به ناخدای لطف خدای یگانه، به لنگر تحمل بسته است.

این معنی را نیز از نتایج امداد اقبال دانسته، آنشب فریقین از همان مکان، با سپاه انجم چشم چشم براه طلوع طلیعه مهر زرین علم آسوده، صبحگاهان که بیستم ماه ربیع الثانی آنسال بود، نخست از طرف کیهان پوی همایون طبل رزم سازی بلند آواز، و اعلام جهان گشای فلك فرسا گشته، کو کبه سطوت سلطانی، و دبدبه هیئت سلیمانی، به جانب اشرف روان، و به انگیختن کرد. یکجا بر سر آن طایفه خاک پر غبار خذلان و هوان گردید.

چون پشت مورچه خورت محل نزول افغان گشته و کوه بلندی که در آن موضع واقع است راه بر میدان جنگ بسته بود، آن حضرت اراده کردند که بر سر اردوی ایشان نرفته از دامنه کوه متوجه به جانب اصفهان شوند، شاید که افاغنه از پشت کوه بمعرکه رزم آورند.

بعد از آنکه موکب نصرت پژوه مقارن آن کوه فلك شکوه گردید. اشرف چون در جنگ مهماندوست به اعتقاد خود از تیپ و دسته آرایبی آن حضرت کار آموز و از طریق جنگ خدیو جهان تجربه اندوز شده بود، این دفعه در مقام معارضه به مثل در آمده، به ضابطه و آئینی که در مجادله مهماندوست از شهریار کشور گشا دیده بودند، رنگ جنگ نخبه افواج لشکر خود را در يك سلك انعقاد و انتظام و اطراف اردوی خود را به توپهای بنیان استحكام داده، توپهای ثعبان مهابت را از جای تیررس، که گلوله داخل فوج لشکر رزم آزما می شد، رعد آسا تاختند.

و جمعی از یکه تازان گزین افغان هم قدم به میدان دلیری گذاشته به مدافعه

پرداختند.

آن حضرت از آنجا که همیشه خداوند عالم را یار و مددکار و فرازونشیب جهان را در نظر همت یکسان و هموار می دانستند، مقید به سخت و سست مکان نگشته، به جانب ایشان روی آوردند.

چون شهریار جوانبخت را، به ارشاد پرخرد و راهنمایی الهام خداوند صمد، در هر جنگ به مقتضای مصلحت وقت، رویه خاص و اسلوب علیحده است. در این کرة طرح جدا گانه در جنگ ریختند.

اولاً تفنگچیان بهرام کین را که پیاده رو لشکر فیروز جنگ و مانند شیر و پلنگ در قلاده انتظار حکیم خدیو با فرهنگ بودند، سلسله خودداری از کردن بر گرفته، با چنگ و چنگال دلیری بر سر توپخانه روان، و متعاقب ایشان، اعلام ظفر نشان را شقه کشا ساخته، قول نصرت قرین را حرکت دادند.

پیادگان دلاور صدای زنبورک و تفنگ را، آواز چغانه و چنگ و آتش-افشانی توپهای فرنگ نژاد را، در بازار جان فروشی و توپ اطلس گلنار روم و فرنگ تصور کرده، در آن دریای آتش، نهنگ آسا غوطه ور گشته، گوهر شاهوار ظفر را بدست آوردند.

یعنی بدون محابا و درنگ یورش برده، توپخانه افغان را به تیزدستی اقبال خدیو جهان تصرف کرده، به آب تیغ آتشبار آن شعله جهانسوز را، که زبانه شرارش بر زبان می رسید، فرو نشانیدند.

و جانبازان راعرصة کین به رسم طرح و کمین سواره و مهیای امر و اشاره والا بودند، به اذن آن حضرت شورش انداخته مرکب جلادت برانگیختند و ازدو جانب به یکدیگر در آویختند.

نظم: چو دریای خون شد همه دشت و زاغ

زمین چون شب و آسمان چون چراغ

نه آواز اسبان و گرد سپاه

نه خورشید پیدا نه تابنده ماه

در اثنای گیرودار که شعشعۀ سیف و بارقۀ سنان خیره کن چشم کارزار، و دست اجل سیلی زن روی کار برد.

سیدال با فوجی عظیم از پشت سر لشکر ظفرشعار، و جمعی از افغانه هم از سمت دیگر به جانب قول حمله ور گشته، آتش حرب و ضرب را بر افروختند.

اما لطف جناب باری و اقبال خدیو کامکار مددکاری و دلیر چیره دست ساقه پایداری کرده، بسیاری از ایشان را از کسوت حیات عاری و تتمه را مرحله پیمای وادی ذلت و خواری ساخته، اسباب نصرت اندوختند.

بعد از آنکه اشرف کار خود را تباه و روز دوامت را سیاه دید، جمیع توپخانه و اساس سلطنت را گذاشته، با دل افکار و خاطر ریش در کمال خذلان و تشویش سر خویش و راه اصفهان در پیش گرفته، و آنروز از دو ساعت روز تا حوالی عصر نیران قتال اشتغال داشت. سرورزنده بسیار از آن طایفه و رومیه بدست آمد. و آنچه از رومیه گرفتار کمند اقتدار دلیران شیرشکار بودند، خدیو کامکار تمامی را مرخص و مورد نوازش ساخته، هر یک از ایشان را به طریق لایق راه نورد وادی «و ینقلب الی اهلہ مسروراً» فرمودند.

چون در روز جنگ که غازیان مشغول ستیز و آویز بودند، جمعی از سبک مغزان تنگ مایه که در بندر هستی متاع کاسد پرستی می باشند، از میل توپ به توپ اطلس شیفته و از لؤلؤ تفنگ به کوله قماش فریفته گشته، بکسب و اختر مه پرداختند مطایبای آمال خود را گرانبار مال غنیمت ساخته بودند.

حضرت ظل اللہی مراعات این معنی که مبادا غازیان طمع کار، از افزونی مال گرانبار و از فکر جنگ بازمانده، به ذخیره اندوزی که سرمایه آفات و دشمن جان بنی نوع انسان است گرفتار گردند.

تمامی فواخر ملبوسات و فروش و خیمه و خرگاه دارای وسقرلات و اسباب نفیسه که از آن طایفه خبیثه بازمانده بود فضای مأمون از آنها مشحون و قیمت آنها از میزان قیاس بیرون بود، یکجا جمع کرده، چون در نظر بحر همت والا خوار بودند، مانند خار آتش زدند.

چنانکه شاعر به نظم گفته:

مالش دشمن ار همی خواهی باید اول شوی تو دشمن مال
زانکه منقول از اهل عقل بود دشمن مال هست دشمن مال

دربیان تسخیر دارالسلطنه اصفهان و ورود موکب ظفر نشان به آن شهر نزهت بنیان

چون اشرف از مورچه خورت حرکت، و به جانب اصفهان گریخته، هنگام
شام با روز سیاه وارد اصفهان گشته، به شهر هجوم آورده، با اهل محلات افغانه
را که در خانه‌ها فرصت گریز نیافته بودند، از سرای زندگی بیرون کرده، نهیب و
غارت اموال شدند.

بعد از ظهر معارف اصفهان دروب شهر را بسته حقیقت حال را به حضرت
ظل‌اللهی عرضه داشتند. و در بیست و چهارم شهر یور ربیع الثانی سنه ۱۱۴۲ هجری که
کو کبه منصور عازم طرف بود، این خبر به عرض خدیو فیروز فر رسیده، کس برای
ضبط و دفاین و غنائیم تعیین و خود رایت سعادت به جانب شهر افراشتند.

بعد از آنکه خاک اصفهان به یمن قدوم میمنت لزوم همایون، حکم سرمایه
سلیمانی یافت و پرتو طلعت مهر آثار والا بر در و دیوار آن دیار تافت، مردم
اطرافی او بازماندگان رعایانی افغانه را که مانده بودند، فوج فوج گرفته آوردند
اصفهانیان که از مرده افغان می گریختند، ایشان را به شمشیر و کارد روانه ملک
عدم می ساختند.

«ولکم فی القصاص حیوایة یا اولی الابصار» حیاتی تازه می‌یافتند.
و بعد از سه روز که اموال افاغنه به حیطة ضبط درآمده، شروع به سان سپاه
و ملاحظه لشکر نصرت پناه کرده، غنایم بالا کلام از نقد و جنس و اسباب طلا و
نقره و غیره بر رسم جوایز و انعام بذل غازیان ظفر فرجام گشته، کس برای ایصال
این مژده دلپذیر و آوردن حضرت شاه روانه طهران ساختند.
نظم:

نوید فتح و ظفر چون به پادشاه رسید

نوای عیش و بشارت به مهر و ماه رسید

از آنجا که غرض اصلی از این سفر تسخیر اصفهان بود که به یاری ایزد
میسر گشته و دشمن آواره دیار ادبار گردید و نیز خراسان، وطن غازیان و آشوب
آن سرحدات مستغنی از بیان بود.

حضرت ظل‌اللهی بعد از انتظام امور شهر به بازار گاه، که خارج شهر است،
نقل کرده که بعد از ورود موکب شاهی، و تمکین او بر سریر سلطنت روانه
خراسان شوند.

شاه و الاجاه مرحله پیمای طریق مسارعت گشته و در هشتم شهر جمادی الثانی
وارد اصفهان، و در عرض راه به منزلی که حضرت ظل‌اللهی اقامت داشتند نزول
فرموده، هر چند که قلباً به رفتن آن حضرت بصوب خراسان راغب، و روع مخل
را طالب بود. اما چون می‌دانست که آن حضرت عنان عزیمت بصوب خراسان
معطوف دارد. اوضاع سلطنت مختل و کارها به شکل اول خواهد شد.

در باب فسخ این عزیمت نیاز مندی اظهار و برای توقف مبالغه و اصرار کرده،
آن حضرت بنا را به تأمل گذاشتند.

روز دیگر باز پادشاه و الاجاد سران سپاه را طلب، و اعاده این مطلب کرده،
ایشان در جواب عرض کردند، که جناب نادری تأیید یافته رب‌العرزند و تا پای همت

را به میان گذاشته‌اند، دست سرکشان و گردن‌فرازان کوتاه گشته، کارهای ایران مزاج و نقد دست‌فرموده شاهی رواج یافت.

در صورتی به عرض این مطلب می‌توانیم پرداخت که آن حضرت فریدامدار- الیه کارخانه سلطنت بوده، راه دخیل غیر مسدود گردد و این خود منافی سلیقه پادشاهی است و عنقریب ارباب غرض در محفل دولت بار و در مهمات ملکی اقتدار یافته، مانع پیشرفت کار و امور، و باعث بدنامی آن حضرت در پیش دوست و دشمن و نزدیک و دور خواهد شد.

همان بهتر که پادشاه خراسانیان را معاف و دیگران را متکفل در گاه جهان مطاف سازند، که اگر وهنی و قصوری روی دهد هرزه درایان حمل بر تهاون آن حضرت نمایند.

مجلس گفتگوی از ظهر تا عصر امتداد یافته، هنگامی که نزدیک بود که نگین آفتاب از کف سلطان عصر بیرون رفته، خسرو زرین افسر سهی‌تر، دیهیم گوهرنگار مهر را بر زمین زند، شاه‌طهماسب آشفستگی خاطر و ملال ظاهر کرده از روی طرح، افسر از سر و مهر از بغل در آورده، بر زمین زد.

آن حضرت چون دیدند که این سخن به طبع او ناموافق و حرکت هم بدون اتمام کار نالایق است، در مقام اعتذر توقف اختیار کرده، اظهار نمودند که اگر این مسئول مقبول پادشاه نباشد، رضای ما هم منوط به رضای ایشان است. گفته بودیم که پایتخت را بدست آورده، حضرت پادشاه را متمکن سازیم. این معنی به عمل آمده، انشاءالله تعالی دشمن را بالمره آواره دیار نیستی ساخته، آن وقت رایت مراجعت افزایم.

از «وقایع ایام توقف» اینکه: خبر رسید که معتمدی که از دامقان به سفارت روم تعیین گشته بود، در تبریز سفر آخرت اختیار کرده. لهذا رضاقلیخان شاملو را در عوض او به این امر روانه و مأمور و حکام نیز به حویزه کوه‌کیلویه و بختیاری

و ولایات تابعه تعیین فرمودند.

چون به نحوی که سابقاً نگارش یافت حسین قلیخان زنگنه و اوغورلوخان زیناد اوغلی با فوجی مأمور به سمت ساوجبلاغ و قزوین بودند.

پسر سیدال به انتظار کار اصفهان، از ایشان استمهال، و مقارن این حال شبی مستحفظین را غافل نموده با کوچ و اسباب به جانب سلطانیه که در تصرف رومیه بود فرار کرده، پس حکومت قزوین و ضبط مال افاغنه به عهده و اهتمام رضا قلیخان شاملو مقرر گشته، حسین قلیخان به سمت فراهان و گلپایگان مأمور ساختند که در آن مرزوبوم از جانب عسکر روم خبردار شوند.

و مدت چهل روز در آن ملک دلفروز مظفر و فیروز به کامکاری و حکمرانی عشرت اندوز گشتند.

در بیان توجه رایات همایون بجانب شیراز و کیفیت محاربه زرغان و انهزام افغان و تسخیر آن ملک نزهت نشان

بعد از چهل روز حضرت ظل‌اللهی بنا بر تشابه جزء به کل و تاسی فرع بر اصل، در اصفهان تکمیل خلعت سلطنت و افاضه صورت نوعیه تشخیص مملکت فرمودند. بسمع آن حضرت رسید که اشرف با افغانه به مدلول «استحوذ علیهم الشیطان فانسهیم ذکر الله» ضرب دست دلیران رزم کوش را فراموش کرده، در شیراز مکث و مشغول استمداد از جمعیت اعراب سمقانی و هوله و باقی عشایر فارس و بنادر است.

حضرت ظل‌اللهی مجدداً میان همت بدفع آن فرقه بسته، در روز سیم جمادی الاخری کوس قیامت غریب و رزم‌سازی بلند آوا و رایات جهانگیری آسمان فرسا گشته، در عین شدت زمستان از راه ابرقو و مشهد مادر سلیمان عازم شیراز شدند. شدت سرما بحدی بود که اگر قلم آغاز و صفش نماید نی بر خویش لرزد و اگر دوات بدگر برودتش دهان گشاید رطوبت در کامش افزوده گردد. و بعد از ورود موکب نصرت طراز بر زقان، شش فرسخی شیراز، اشرف باز

تجدید جمعیت واحشام نموده، باستعداد تمام بهمقابله پرداخت، و از طرفین تسویه صفوف و ترتیب اصحاب سیوف گشته، نخست افاغنه بهیات مجموعه بجانب قول حمله ور گشته، خیرگی در حد اعتدال گذرانیده به پیادگان جلو مقارن شدند. تفنگچیان زبردست به گلوله های جانسوز ایشان را پست کردند.

بوقتی دیگر بطرف میمنه هجوم آور شده، با انداختن زنبورك و تفنگک، غریو و غلغله بچرخ فیروزه رنگ رسانیدند.

حضرت ظل الهی با فوجی از دلیران عرصه دشمن گذاری به امداد میمنه شتافته به حملات زهره گداز و صدمات طاقت پرداز، اساس افکن بنیان قرار آن گروه گشته، جمعی از ایشان را به خاک هلاک افکندند.

اشرف با افاغنه به جانب شیراز رایت قرار افراخته، افواج خصم افکن دو فرسخ بتعاقب ایشان تاخته فضای هامون را از خون دشمن لاله گون و دامن دشت را جاری مجرای رود جیحون کردند.

روز دیگر که میا صدیق صبح صادق از شفق، زعفران برجبین سود، میا صدیق و ملا زعفران افغان با سیدال برسم استیمان وارد زرغان و شرف اندوز تقمیل عتبه خدیو جهان گشته، جبهه ندامت بد کر «فَهْلُ الْيُخْرُوجِ مِنْ سَبِيلِ» زمین سای اعتذار ساختند.

از جانب خدیو گردون جناب اقامه جواب به این نحو شد که در حالتی راه نجات به ایشان میسر است که اسرای خاقان مغفور را با اسرای ایرانی که همراه دارند، ذکوراً و انثاءً تسلیم نموده، خود دسته دسته در ممالک سلطانی و قامه و سرکردگان ایشان نیز در رکاب نصرت انتساب خدمت نمایند و ایشان را به نوید امان و وعده عفو ماسبق مستوثق و مرخص ساختند.

صبحگاهان که قطار بختی هفت آسمان به هودج زرین مهر تابان آراسته گشته و جمازه بانان قضا محمل کش این عمارت زنگار شدند میا صدیق و ملا زعفران

محمل مهدعلیای و ستر کبری را که آفتاب سایه پرورد حفظ‌الهی، و دره ناسفته درج دودمان‌شاهی بودند، باخواجه‌سرا به‌سرای دولت رسانیده دوباره رفتند که اشرف را مطمئن ساخته، بیاورند.

اما سیدال در روز پیش به‌اردوی همایون آمده، از خلاصی کوچ و ولد و منسوبان خود که در ارك قزوین محصور بودند، آگاهی یافته، همانشب اشرف را بصرافت گریز آورده، از اهل حرم برون دونفر شاهزاده اکتفا کرده، اسمعیل و ابراهیم داران محمود را با سه‌نفر از اولاد بنی‌اعمام، و سیزده نفر از انات که زنان و دختران و همشیره‌ها او و میرویس و محمود بودند، فرصت برون‌نیافته، در شیراز گذاشته بود.

خواجه دیو‌صورتی را برای قتل آن جماعت پریوش تعیین کرده، و خود، تکاور گریز را به‌جانب قندهار مهمیز زده و خواجه مزبور همانقدر فرصت یافته بود که دونفر از زوجات اشرف که یکی خواهر محمود بود بقتل رسانیده، ام‌الفساد مادر محمود بود زخم منکرزده، نیم‌جان کرده بود، که بعد از دخول لشکر ظفر بنیاد او نیز جان بقابض ارواح داد.

هنوز میا‌صدیق و مل‌زعفران به‌اشرف نپیوسته بودند که از غلبه اضطرار ما سکه قرار نکرده فرار، و قراولان موکب نصرت‌شعار از سپاهی وگرد لشکر افغان نفرس این‌معنی بکرده برای اخبار بخدمت خدیو کامکار می‌آمدند که در عرض راه به‌میا‌صدیق و ملا‌زعفران دچار، و ایشان را با ده و پانزده نفر از افغانه رفقای ایشان باز گردانیده. آوردند.

حضرت ظل‌اللهی ایشان را مرخص ساخته، فرمودند که چون به‌اختیار خود به‌این درگاه آمده بودند نگه‌داشتن ایشان در کیش مروت و شرع فتوت جایز نیست. هرگاه در جنگ دستگیر می‌شدند بمقتضای وقت عمل می‌شد. بعد از مرخص ساختن ایشان با افواج نصرت‌نشان متعاقب اشرف پرداختند،

به نزدیکی پل نسا، که در سه فرسخی شیراز واقع است، رسیدند.
به سبب شدت ایلغار اسب غازیان از کار، و مراکب از رفتار مانده، شب
نیز بر سر دست آمد.

به انتظار رسیدن عقب لشکر عنان باز کشیده در نیم فرسخی پل نسا منزل کردند.
از اتفاقات حسنه چند نفر از افشاریه و اکراد قراچورلو که مقدمه الجیش
ساخته، از موکب نصرت کیش نیم فرسخ همه جا در پیش بودند.
در سر پل نسا از عقب افغان رسیده، اشرف اول از رودخانه عبور و پیر-
محمدخان مشهور به میاچو که پیرو مرشد محمود و اشرف، و در میان افغان صاحب
عز و شرف بود، با جمعی از سربازان و فدائیان افغان که محافظت راه و ضبط
سرپل را بر ذمه خود گرفته بودند، قراولان را به جنگ مشغول ساخت، که افغانه
با خاطر جمعی از پل بگذرند.

با وجود آن افغانه از بیم جان متهاجم، و جمعی از غلبه خوف در آب غرق
گشته، متاع هستی را بباد فنا داده، دوسه هزار نفر از اطفال خردسال، و شیرخواره
با بسیاری از زنان در آن ظلمت لیل که روزنامه «یوم یفر المرمن اخیه و امه و بنیه
و صاحبته و ابیه» انداخته، راه نورد طریق ابن المفر گردیدند.
و قراولان سروزنده و اخترمه بسیار بدست آوردند.

و از جمله مقتولین میاچو بود، که بعد از کرو و فراز عقب کشتهگان بسوی
دیار نیستی روان گردید، و از فرقه گرفتاران میاصدیق و ملازعفران بود که اجل
باز بر بقای ایشان زده، هر دو اسیر فترک دلاوران گردیدند.

هر چند که مأمورین خدمت شایسته کردند، اما غفلت عظمی نمودند که حضرت
ظل الهی را همانوقت از این واقعه آگاه نساختند.

همانا در اجل بعضی از آن طایفه تأخیری و در انتظام قهاری زود و دیر مقدر
بوده، و در حینی که بسیار از آن طایفه از پل گذشته بودند، آن حضرت با لشکر

جهان آشوب، چون سیل بی‌امان بر سرپل رسیده و چشمهای سرکردگان اکراد را «اعبرة للناظرین» به اشاره انگشت خنجرخونریز از حدقه بر آورده، سر کرده افشاریه را بقطع گوش گوشمال دادند و کس برای جمع کردن اسرا و اطفال تعیین، و خود با فوجی از جیش منصور متعاقب آن گروه ایلغار، وهشت فرسخ راه، طی کرده، چون افغنه به تعجیل گذشته بودند، باز بشیر از عطف عنان فرموده. ارقام قضا انجام به اطراف ممالک اصدار یافت که از هر راه آن طایفه عبور نمایند، سر راه بر ایشان بگیرند.

از آنجا اولاد و همشهریان و زنان محمود و اشرف را از راه کرمان روانه ارض اقدس، و میا صدیق و ملازعفران و باقی گرفتاران افغان را با منسوبان و اسرای خاندان خاقان مغفور را که از شیراز فرصت بیرون بردن نیافته بودند، روانه اصفهان ساختند.

«و از معجزه کاری» دیده دید خدیو بیهمال که صراف نقود شناسائی و معیار حقیقت سنج و از تضرب بینائی و دانائی است، آنکه در حین روانه کردن گرفتاران با زبان الهام بیان فرمودند، که ملازعفران را خوب محافظت نمائید که خود را زنده به اصفهان نخواهد رسانید.

و بمدلول «أَرْبَابُ الدَّوَلِ مُلْتَمِسُونَ» صورت وقوع یافته، در سرپل رودخانه «شمی» که محبوسین «مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ» عبور می کردند.

ملازعفران برای دفع ذل و خاکساری خود را سبکتر از باد به آب انداخته آتش سرکش حیات را تسکین، و او بقیه را محصلان به اصفهان رسانید.

در میدان نقش جهان بکزلک فرمان شاه و الاجاه، نقش هستی ایشان را از صفحه جهان ستردند.

و از علامات نایب اقبال آنکه: شخصی اندیشه مسند بر جهانگیری خدیو بیهمال فال می زد.

اینکه در ایام توقف در آن بلده مینوشان روزی که در هنگام سواری و عبور و مرور کو کبهه آفتاب اشراق بر تکیه گاه لسان الغیب خواجه حافظ شیرازی، اتفاق افتاد.

در سر مزار برای پیش آمدن کار بدیوان آن عندلیب خوش گفتار تفال کردند این غزل آمد:

نظم:

سزد که از همه دلبران ستانی باج

چرا که بر سر خوبان عالمی چون تاج

ز چشم مست تو پر فتنه جمله تر کستان

بچین زلف تو ما چین و هند داده خراج

دهان شهد تو داده به آب خضر بقا

لب چونوش تو برده ز قند مصر رواج

پس روان او را آتش داده، بقعه او را با زاویه متبرکته شاه چراغ امر به عمارت فرمودند.

و از صادرات ایام توقف اینکه: چون همیشه از مبادی دولت علیه گورکانیه و صفویه، فیما بین اساس دوستی مستحکم بود، در ایام فترت ایران، نیز که رومی و روس و هر طایفه مصدر مخالفت و کم فرصتی شدند. از جانب آن دولت ابد پیوند امری که مخالف وفاق بوده باشد به ظهور نرسیده بود.

علی مردانخان شاملورا برای تبلیغ خبر فتح اصفهان به سفارت تعیین و روانه هندوستان در ضمن آن مطلب اعلام کردند، از آنجا که در این مدت افاغنه قندهار نسبت به هر دوات والا کمال مخالفت ظاهر و باعث فسادهای متواتر گردیدند، تسخیر قندهار پیشنهاد خاطر ما می باشد، از طرف کابل جمعی بسد راه

فرار و عبور آنجماعت مأمور کردند.

بعد از چندی که شهر شیراز از فر قدم همایون فال رشک افزای نگارستان چین بوده، به اتساق و انتظام امور آن مملکت پرداختند، تا موسم زمستان انقضا یافته، هنگامی که خورشید جهانتاب از پس پرده سحاب آفتابی شد، و آفتاب عرش پیما از کرسی خانه حوت به ایوان حمل خرامید.

چون قلع ماده دشمن شده فتح فارس میسر و حال خصم ابتر گردید. هر چند که عزیمت خراسان در خاطر اقدس تصمیم داشت، اما اگر از راه کرمان برمی گشتند، دست ظهور تطاول افغان و عبور و مرور کو کبه نصرت نشان احتمال وقوع تحمیل دوباره بر اهالی آنجا می رفت.

و این معنی را حوصله مروت آن حضرت بر نمی تافت و از دولت علیه عثمانیه نیز جواب صریح در باب رد ولایات آذربایجان و همدان و کرمانشاهان به رضا قلیخان شاملوی ایلچی داده نمیشد.

در هیجدهم شهر شعبان به عزم استرداد ممالک عراق و آذربایجان متوجه سمت نهاوند و همدان، و از راه دشت ارزنه و کازران روانه گشتند، در آخر ماه مزبور منزل با شست من اعمال شوستان مضرب سر اوقات عزو شان گردید.

در ذکر وقایع ایت نیل موافق سال فرخنده

فال هزار و صد و چهل و دو هجری

نوروز فیروز این سال در بیست و نهم شهر شعبان المعظم، خسرو کواکب حشم اغنی نیر اعظم، از نهانخانه حوت به شبستان حمل علم افراخت و از دیوان خدیو خطه امکان منشور والیگری عرصه خاک بقلم نر گس و خط ریحان، به نام نامی سلطان نامیه اصدار یافت.

سرو صاحب لوای گلبن از غنچه و گل، صاحب جیقه و افسر گردید.
و جنود قوای ربیعی رومیان کم فرصت دیرا که ریشه تصرف در سرزمین چمن دوانیده بود، در چمن دوانیده، ممالک گلزار از دست ینگچریان فتنه جوی بهمن و عسا کرفتن رهانیده، لشکر شتا، که در دیار گلستان آغاز فتنه گری می کردند، از بیم وصول موکب سلطان ربیع رخت عزیمت به سر منزل هزیمت کشیدند.
و جنود افساد انگیز سرما که گرم غارتگری گلشن بودند، از طنطنه شوکت نوروزی آواره دیار عدم گردید.

ارض اقدس گلزار از فر فریدون فروردین به انواع ریاحین مزین و ایلات کوهسار لاله و گل و احشام صحرا نشین ریحان و سنبل را، بفرمان قهرمان بهار

در اطراف دشت و ساحت گلکشت دسته‌دسته یورت و مکان معین گشت، و اسباب سور و سرور در بزم چمن مهیا شد.

دوشیزه غنچه در شبستان باغ در آغوش گلبن آرمید و سرو سهی با گل و نیلوفر ازدواج و عروس باغ از نوید بهجت و مزید مسرت « و انبتنا فیها من کَلَّ زَوْجَ بهیج » ابتهاج یافت.

جشن نوروزی در آنجا وقوع یافته، تمامی رؤسای سپاه و عظمای ایلات ولایت که در رکاب نصرت بنیات بودند به خلقهای فاخر بردوش آراستند و مانند غنچه مشت و جیب را پر از زر نوروزی کرده به جامهای بوتهدار رنگین قامت خویش پیراسته، سه روز آن عرصه دلفروز مقرر ایات فیروز گشته، از آنجا که روانه بهبهان و در راه مهریز والی حویزه و مشایخ اعراب و بیگلربیگی کوه کیلویه با رؤسای آن ممالک ادراک، سعادت تقرب رکاب نصرت انتساب نمودند.

و حسنعلی بیک معیر الممالک نیز از جانب شاه جمع‌جواهر، و در ایدای فتح شیراز افسر مکمل بگوهر برای آن حصرت و سیصد دست خلعت برای رؤسای سپاه آورده، خبر رسانید که حضرت شاهی مهد علیار که اشرف بوساطت میا صدیق و ملازغفران از شیراز به زرغان فرستاده بود مخصوص شبستان آنجناب ساخته‌اند و چون شاه والجاه در ایام توقف در خراسان همیشه شاهزاده رضاقلی میرزا را نوید مصاهرت می‌داد، در این صورت که معیر الممالک وارد شد.

مجدداً او را بانفاق میرزا ابوالقاسم کاشی، که در رکاب بود، روانه دربار شاهی و از حریم سلطنت ازدواج یک نفر از بنات مکرّمات حاقان مغفور را به جهت شاهزاده رضاقلی میرزا خواشمند شد.

پیغام دادند که چون غاریانرا حق السعی در این دولت هست، هر گاه خراسان را از ممالک سلطنت موضوع و اختیار آن به این طرف محول و مرجوع گردد، و هر آینه خراسان سدسیدی مابین دشمن و ممالک شاهی خواهد بود، پس کو کبه اقبال از مهریز بساحت و یزفول پرتو وصول افکنند، از آنجا وارد شوشتر و ایالت

آن ولایت را به ابوالفتح خان خویش محمد علیخان قوللر آقاسی رجوع فرمودند. چون بندر رودخانه شوشتر، که از بناهای شاپور ذوالا کتاف است، بسیلاب مرور دهور قصور یافته بود.

همت والا که در متانت ساد مسدسد اسکنه-دری است، به مرمت آن بندر پرداخته، معماران مهندس پیشه و کار آگاهان درست اندیشه، بر سر کار تعیین و اخراجات آنرا از خزانه عامره مقرر ساختند.

چون از طایفه عرب ترکتازی به سپاه عجم واقع می شد، مشایخ ایشان را گیرانیده روانه خراسان، دوانی حویزه را رخصت انصراف داده، از آنجا عازم دیزفول، بعد از ورود موکب والا به آنجا، محمد علیخان بلوچ، که از طرف اشرف افغان به ایلچی گری روم رفته بود در همدان استیصال دولت افغان را شنیده ناچار وارد معسکر فیروزی اثر خدیو فرخ سیر گشته، نامه و نوشتجاتی که از جانب سلطان احمدخان خواند کار روم و اعیان آن دولت آورده بود، به نظر انور رسانیده.

چون از دربندگی در آمده بود به عنایت خاص ارجمند و به ایالت کوه کیلویه سربلند گردیده، بعلت اینکه رودخانه دیزفول طغیان داشت، بفرمان والا کلکها ترتیب یافته بدستیاری سیاحان و تیزدستی آب بازان، جنود مسعود از آن رود در چندروز به هزار کلک، مانند فوج نجوم از رود نیل فلك گذشتند.

و در عرض راه از ایلات کوه کیلویه و الوار بختیاری و فیلی و اعراب حویزه و باقی طوایف هر جا که مفسد و مخالف بود، به تنبیه و سیاست منسوب، و حکام به همگی ولایات منصوب گشته، از راه جنابد و خرم آباد فیلی وارد بروجرد شدند، و در قصبه بروجرد حسین قلیخان زنگنه، که به سرداری حدود فراهان مأمور بود.

بموجب حکم والا با پنج و شش هزار کس، از متجنه-ده، وارد اردوی نصرت طراز، و به ایالت کرمانشاهان سرفراز گشته، و عازم آن سمت با استعداد شایان گردید.

و در همان منزل حسنعلی بیگ معیر الممالک و میرزا ابوالقاسم کاشی، از خدمت شاه و الاجاه برگشته، عهدنامه والیگری خراسان را رسانیدند، مشعر بر اینکه جمیع ممالک خراسان از قندهار الی یول کرپی، که رأس الحد خراسان و عراق است، به ضمیمه مازندران و یزد و کرمان و سیستان متعلق به دولت نادری باشد. هر چند که همت سرشار آن حضرت از جیقه و افسر سر کران، و طبع بی نیازش از قبول اسم سلطنت و والیگری سر کران بود، اما بتکلیف غازیان و استرضای اهل خراسان که جوهر شمشیرشان را ناصر این دولت خداداد و تقویت بخش این شوکت قوی بنیاد می دانستند، رضا داده، در ولایات مزبوره سکه بنام نامی سلطان اقلیم ولایت و ارتضا علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثناء زدند.

در بیان آغاز محاربه خدیو سربلند با رومیہ و

فتح نهاوند

چون بعد از ورود ببرد جرد، از جانب رضا قلیخان شاملو ایاجی روم خبر رسید، که اعیان دولت علیہ عثمانیہ، بنا را بر تعطل گذاشته، جواب صریح کہ افادہ مدعا کند نمی دهند، و نیز کلانتر نهاوند بہ عرض خدیو ارجمند رسانید، کہ رومیہ آغاز تاخت و تاز و دست تطاول بر عجزہ دراز کرده اند.

حضرت ظل اللہی توکل بہ ایزد کردگار، کارد از آن منزل استفتاح کار کرده، در اول شب با یکہ تازان جلادت شعار بر مرا کب صبا رفتار سوار، و بہ رسم مبادی ده فرسخ را ایلغار کرده، در هنگامی کہ طلوع فجر لشکر تر کستان روز، بہ سپہداری خدیو خراسان خورشید بہ سپاہ سیاہی شب تاختن آورد، ماہیچہ سر علم ظفر پرچم با طلوع اختر صبحگاهی توأم آشکار گشته، رومیان در وقتی از خواب غفلت بیدار گشتند کہ اجل بر سربالین و سپاہ بلارا در کمین دیدند.

عثمان پاشانام کہ سردار رومیہ نهاوند بود، چون ہمیشہ اهل ایران را مغلوب و زبون خوبش دیدہ بود، بہ همان خیال عرصہ قتال آراستہ، بعد از اشتعال ناپرہ گیر و دار

شکست یافته ، به جانب هم‌مدان روی برتافته ، فرار و هزار نفر متجاوز از آن گروه با چند نفر از پاشایان ورؤسای ینگچری واکراد، که در معسکر سردار مزبور می‌بودند، عرضه شمشیر و جمعی کثیر زنده دستگیر گشته، اموال و غنائیم بسیار به دست دلاوران ظفر شعار آمده، ساحت آن ولایت از وجود رومیه تخلیه یافت.

در بیان فتح همدان و کرمانشاهان به عنایت حضرت یزدان

بعد از آنکه نهاوند به حیطة ضبط دولت ابد پیوند در آمد به مسامع اقبال رسید که تیمور پاشا حاکم «وان» و «خانک» پاشا ولد سلیمان حاکم بیان، که از دولت عثمانی حاکم سنندج بود، با چند نفر از پاشایان عظیم الشان، و جمعیت فراوان قریب سی هزار کس از توپسراکان گذشته، به عزم جنگ و ارد ملایر گشته اند.

حضرت ظل اللهی که همیشه این قسم بشارت را از عطیات ایزدی می شمردند، فی الفور بهم عنانی ظفر و هم رکابی توفیق خداوند اکبر شقه گشای اعلام نصرت پرور گشته، در صحرای ملایر، که مکان مسطح و پهناور بود، سیاهی عسکر رومیه نمودار شده، خدیو بیهمال موافق ضابطه و قانونی که در اکثر معارک داشتند، سپاه منصور را سه دسته کرده، قول را به عز و جود میمنت نمود آراستند.

رومیه نیز جمعیت خود را سه دسته کرده، پای جلادت پیش نهاده، رأیت افراز عرصه کارزار و نایره افروز حرب و پیکار گشتند.

چون رود آب در میانه فاصله بود، از هر طرف تفنگ آتش فشان آهن گنگ

رود گرم سرود، و به شعله آواز برق خرمن سوز صیانت دلیران جلادت نمود گشته، همینکه بازار گیرودار گرم از آتش و دود تفنگ گردید، دلیران میمنه میمنت قرین از آب گذشته، به اشاره والا به جانب میسره رومیه تاخته، و تیغ کین از نیام آخته، تا یکساعت با شمشیر جنگ می کردند.

سر و موی جوانان از خون سرد دلیران چون صورت پیران خضاب گرفته، نهال پیکر دلیران از شکفتن شکوفه های شکاف جراحت، گل صد بزرگ گلشن مصاف گردید.

سر و قامت دلاوران از خارهای تیر و ستان و گلهای جراحت، گلبن سوری گردید.

به نوعی بهادران جانبین به یکدیگر در آویخته بودند که علمدار رومیه بضراب دست دلیران از پای در آمده، علم نزدیک رکاب اقدس سرنگون، و لشکر رومیه را پای ثبات و قرار از جا بیرون شده، تمامی مایعرف و دواب و اسب و اسباب خود را ریخته، به جانب کوه، که در چنین اوقات پناه عافیت و گریز گاه امان دست و پا گم کرد کمانست گریخته، بهادران خراسان که کوه و بیابان و بحر و بر در پیش اشهب برق هنان صرصر جوانان شان یکسان است، سنگ و لاج انوای و پرنشیب و هراز را خارا و حریر چین پنداشتند.

تا توپسکان و حوالی همدان به تعاقب ایشان مرکب دلیری برانگیخته، چون اسبان رومیه در اصطبل فریبهی بخورد و خواب معتاد و مرا کب برق تک دلاوران همه کوه پیکر و صرصر نژاد بودند، به این جهت اکثر رومیه در گام نخستین اسیر دلاوران ظفر قرین گشته، فوجی عظیم عرضه شمشیر آبدار و فوجی دیگر با پاشای هشت رود و چند نفر از پاشایان معتبر، زنده گرفتار گشتند.

غنایم بسیار و اسبان قوی هیکل باد رفتار به حوزه اکتساب درآمد.

پس، توپسکان مقرر کو کبه نصرت اقتران گشته، بهادران لشکر سر و

زنده و اختر مه را فوج فوج عرضه پیشگاه نظر ساخته ، مورد جوایز و عطایا گردیدند .

روز دیگر که موکب جهانگشا بر جناح حرکت بود ، به عرض والارسید که عبدالرحمن پاشا ، حاکم همدان ، سرمایه زندگی را مغتنم شمرده ، با عساکر رومیه سبای و جریده بیرون رفته .

موکب فیروزی نشان از تسویسرکان وارد همدان گشته ، جمیع اسباب و اثاثه و توپخانه و قورخانه رومیه را ، که در شهر مانده بود ، به حیطة ضبط در آوردند .

ده هزار نفر متجاوز اسیر که رومیه از ولایات عراق و آذربایجان به دست آورده ، در این وقت فرصت بیرون برون نیافته بودند خلاصی یافته . خدیو جهانگیر امثای سلیم النفس تعیین نموده ، همگی را جمع و خصیانت و دامن عفت ایشان را از آرایش لوٹ نگاه بیگانگان و دست تصرف متجنه صیانت کرده ، مرخص ساختند که روانه اوطان خود شوند .

اما عبدالرحمن پاشا ، بعد از تخلیه شهر از بیم آفت و فرط مخالفت از همدان تا سنندج ، که بیست فرسخ راه است در یک شب طی کرده ، از همان راه نزد احمد پاشا والی بغداد شتافته ، اکراد اردلان در حین عبور او سر راه بر او و عسکر رومیه گرفته ، پانصد نفر سر و زنده از ایشان به دست آورده بودند ، که رؤس مقتولین با گرفتاران در همدان ملحوظ نظر عاکفان دربار عظمت مدار گردید .

رومیه سنندج نیز از ملاحظه این حال ترك سنندج کرده ، از آن بوم و برتحاشی ساختند .

بعد از پنج یوم که کوکبه غر و احتشام در همدان مقام داشت ، خبر شکست

حسین قلی خان زنگنه، حاکم کرمانشاهان، که از بیروجرد به تسخیر کرمانشاهان
مأمور شده بود، رسید.

توضیح این مقال آنکه:

حسینقلی خان از سمت کوهستانات فیلی همه جا از خلاف جاده، اعزام
کرمانشاهان، و در دوفرسخی قلعه حسن پاشا نام، که حاکم آنجا بود، با عسکر
رومیه به مقابله پرداخته، و به حسین قلی خان فایق آمده، جمعی از زنگنه و کلهر راه
عدم پیمودند.

به مجرد وصول این خبر به مسامع آن حضرت، لوای توجه بجانب کرمانشاهان
برافراختند.

جمعی از دلیران دغا را به رسم منقلای یک منزل بیشتر از موکب همایون
روانه ساختند.

حسن پاشا به محض شنیدن آوازه نهضت رأیت منصور، توپخانه و قورخانه
و اسباب خود را ریخته به جانب بغداد گریخته، حسینقلی خان بدون نزاع و منازعه
قلعه را به حیطة ضبط در آورد.

چون تمشیت کار آذربایجان مکنون ضمیر خورشید اسمان بود، بعد از استماع
این خبر، از اسدآباد همدان صرف زمام عزیمت کرده، کس فرستاده که در
کرمانشاهان بنای قلعه جدید گذاشته، از جانب زنگنه و کلهر آنچه جوان کار آمد
باشد ملازم، و کار ولایت را منتظم ساخته و شهر قلعه قدیم را خراب سازند، و نیز
سابقاً امر و الابنه نفاذ پیوسته بود، که حاکم بختیاری و دو بیست نفر خانوار از معارف
بختیاری کوچانیده، در حوالی اصفهان جا و سکنی دهد.

در این اوقات که آن طایفه موکب والا را دور دیده، به استحکام جا و مکان
مغرور گشته، از راه نادانی در دادن خانوار نافرمانی کردند، پس حکم والا صادر
شد، که هزار نفر از آن جماعت را، که در معسکر ظفر اثر سالک طریق خدمتگذاری

بودند، از اسب ویراق عاری کرده، و بعضی از رؤسا که سرکران راه فرمانبرداری بودند مقید ساخته، به پیرمحمد سلطان حاکم جام، سپردند که بعد از اخذ مبلغی ترجمان به جای دو بیست خانوار، چهارصد خانوار از رؤسای آن جماعت را به الکای جام نقل نمایند.

چون طایفه در جزین در این مدت با افغانه اتفاق ورزیده، لازمه شرارت و اسرونیب و غارت به ظهور رسانیده بودند، بعد از تسخیر همدان برای تنبیه آن طایفه جمعی مأمور شده، قلع آن طایفه بوجه اکمل و ابلغ بعمل آمده، و در حین حرکت از خراسان فوجی از تر کمانیه کو کلان، ملتزم رکاب نصرت نشان شده، از آنجا که هرگز آن طایفه به متابعت یساق و تحمل اسفار شاق، از راه خود سری، گردن اطاعت نمی نهادند.

در این سفر، حکم نافذ الارکان و باس شدید البیان حضرت ظل الهی ایشان را خواهی نخواهی به زیر بار گران کشیده بود، جمعی از ایشان به جانب دشت روان گردیده، فرار کردند.

هر چند که وجود و عدم آن طایفه غدار در جنب لشکر فزون از شمار امری بود خارج از دایره اعتبار، لیکن چون تهاون در جزئیات مورث فساد کلیات می گردد، صدور این حرکت از ایشان بر خاطر خطیر آن حضرت گران آمده، طوفان نام قاجار را با فوجی به مفاد «وَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ» به گرفتن ایشان تعیین، و محصل مزبور در حوالی خوار به ایشان دچار گشته، به مضمون:

«فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ»

درباره آن گروه بوقوع پیوست.

متعاقب آن باقرخان بغایری را روانه ساختند، که رفته سه چهار هزار نفر از ایلات حوالی استرآباد جمعیت منتظم نموده، هر وقت که از تر کمانیه دشت به-

افاغنه هرات نافرمانی به ظهور رسید، به امر واستصواب ظهیرالدوله ابراهیم خان، مراسم خدمت به تقدیم رسانند.

پس مدت يك ماه آن ولایت را، محل اقامت موكب نصرت علامت ساخته، به ضبط وربط امور ونظام وترتیب سپاه نصرت پناه پرداخته، کارهای آنجا را انجام دادند.

در بیان نهضت موکب فتح آیین به جانب تبریز عشرت انگیز و وصول خبر قتل اشرف غلیجانی

بعد از آنکه از نظام مهام همدان و کرمانشاهان فراغ میسر شد، بهوس تسخیر
تبریز خاطر اقدس شوق انگیز گشته، مستقبل حال را از دیوان لسان الغیب خواجه
حافظ شیرازی تفال فرمودند. این غزل آمد: ۴

نظم :

اگر چه باده فرح بخش و باد گلبیز است

به بانگ چنگ مخور می که محتسب آیز است

عراق و فارس گرفتی به شعر خوش حافظ

بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است

در غره شهر محرم سنه ۱۱۴ هجری مطابق ایت نیل، آیات گیتی گشاز همدان
به عزم تسخیر آذربایجان وارد سنندج گشته، هم در آن منزل ملاز عفران نام از جانب
حسین ولد میرویس برادر محمود وارد، و عریضه نیاز مندانه مشعر بر اظهار اخلاص
و استدعای رخصت اولاد و نسوان محمود، که در شیراز گرفتار شده بودند، به نظر
اقدس رسانیده، خبر قتل اشرف را بدین نمط دیباچه صحیفه عرض مطالب گردانیده:

که بعد از آنکه آن بر گشته روز گار که از شیراز مرحله پیمای وادی فرار شده بود، به جانب لار رفته و چون همه جا ارقام قضا فرجام مؤ کد در باب منع عبور آن طایفه عزصدور یافته بود، اهل قلعه لار در به روی آن جماعت بسته راه مخالفت گشودند. ایشان هم از ترس و بیم جان درجائی قرار نگرفته، از راه بم و نرماشیر و سیستان به سمت قندهار فرار، و مردم قلعه جات مزبوره همه جا به موجب امر و اشاره اقدس خار ممانعت بر سر راه ایشان ریخته، بقدر مقدور پای توانائی ایشان را به سنگ مدافعه ناتوان می ساختند.

اشرف چون به سبب قتل محمود از قندهار کناره جو بود، از کنار هیرمند از راه میانه آهنگ بلوچستان کرده، حسین از این معنی آگاهی یافته با جمعیت کامل از قندهار وارد ملکی، من اعمال گرمسیر گشته، ابراهیم نام ملازم خود را با جمعی به طلب او تعیین نموده، ابراهیم پی و اثر اشرف را ایلغار کرده، شب درسیاهی ظلمت بزرد کوه، که در سمت سفلی شورابک واقع، و نزول اشرف نیز در آنجا اتفاق افتاده بود، وارد شده، اشرف باز تکاور گریز را مهمیز زده، بدره می رود.

ابراهیم به تعاقب او می پردازد تا اینکه با تفنگ آماده تلافی او گشته، همینکه بوی فتیله به دماغش میسر شد، خنجر از کمر کشیده بطرف ابراهیم می رود، و نیز ابراهیم تیز دستی نموده، تفنگ را به سینه اشرف بسته عقده را، که در دل تفنگ گره گشته بود گشوده، دل خود را مانند تفنگ از غم خالی کرده، و از آنجا مخدرات علیا، بنات مکررات خاقان مغفور را برداشته بد قندهار می رود.

بعد از ورود ملار عفران جواب عریضه حسین به این نحو صادر شد: که بعد از آنکه شاهزادگان مکرمه را روانه نماید، اسرای او رخصت خواهد یافت.

و نیز از جمله وقایع اینکه:

در ایام توقف آیات همایون در شیراز قریب هزار نفر از افغانه در جزین به سمت لار فرار کرده، فرمان استمالت از موقوف اقبال به ایشان مرقوم، و مقرر شده بود

که از روی اطمینان وارد دربار عزو شأن شوند.

آن جماعت حکم مبارک را دست آویز کرده، از لار و حوالی اصفهان خرج باز یافت و هر جا دست مییافتند به ناخن تسلط، سینه خراش دلهای ضعیفان گشته، مال ایشان را غارت می کردند. و بهمین منوال از آنجا گذشته، در بیلاق بختیاری به پیر محمدخان حاکم جام، که محصل آن جماعت بود، برخورد، چون فرمان مطاع را، که حرز الجیب دوست و دشمن و تعویذ بازوی آشنا و بیگانه در دست داشتند، پیر محمد خان معترض ایشان نگشته، آن طایفه بخاطر جمعی گذشته، خود را به قلعه جات دره جزین رسانیدند.

چون قبلترین جمعی بر تنبیه سرکشان دره جزین تعیین شده بودند، در این وقت که این خبر معروض خدمت والا شد، فوجی را به تازگی به معاونت مأمور و قلع و قمع آن طایفه محصورین روانه ساختند.

در بیان محاربه با رومیه و فتح دهم و مراغه

و تبریز به تأییدات حضرت داور عزیز

در حینی که صفا خانۀ افشار مرکز دایرۀ اقبال شد، خبر رسید که تیمور پاشا حاکم وان و علیرضا حاکم مکری، به اتفاق پاشایان آن سمت در قلعۀ میان دو آب، که مابین مقدم و دهم واقع است، جمعیت عظیم منعقد ساخته، به تاخت و تاز ایلالات آن سمت اشتغال دارند.

خدایو کامکار بنه و آغروق را در همان مکان گذاشته، طرف عصر به اشهب دوات سوار، وبا دلیران خونخوار ایلغار، و بیست و دو فرسخ راه را طی کرده، هنگام ظهر ورود کر کبۀ مسعود به کنار رودخانۀ جبقتو، که آرامگاه تیمور پاشا و عسکر رومیه بود، واقع شد.

از آنطرف رومیه نیز به تسویدالوف و تسویۀ صفوف پرداختند، متهورانه پیش آمده، بیرقهای گلگون افراختند.

همین که از این سرالویۀ ظفر نهضت یافته کرد سپاه خونخوار به چشم ایشان بر آمد، پای ثبات و قرار ایشان از جا بدر رفته، بدون تلاقی و تلاش عطف عنان به جانب مراغه کردند و دلیران ظفر نشان نه فرسخ ایشان را تعاقب کرده، جمعی کثیر

از ایشان قتیل و فوجی از معتبرین ایشان زنده دستگیر شدند.
توپخانه و اسباب رومیه بدست آمده، ولایت دهم و ساوجبلاغ مگری و
مراغه و دهخوارقان ضمیمهٔ ممالک محروسه گردید.

روز دیگر آغروق و بنه وارد و به معسکر ظفر اثر پیوست و عساکر منصوره
سروزنده و اخترمه را از نظر انور گذرانیده، مشمول عطایا شدند.
بعد از دو روز که ساحت مراغه مخیم اردوی همایون بود، به عرض رسید،
که جمعی از رومیه به سرکردگی تیمور پاشا به دهخوارقان ده فرسخی مراغه، به
رسم قراولی آمدند.

موکب ظفر قرین عازم آنجا گشته، رومیه به محض ظهور اشعهٔ ماهیچهٔ لوای
جهانتاب به سمت فرار عنانتاب گشته، بعد از طی یک فرسخ مسافت، گروه عظیمی، که
آثار فرار رومیه بود، از دامنهٔ کوه سرخاب، که در حوالی تبریز واقع است،
ارتفاع یافت.

حضرت ظل‌اللهی توپخانه را با جمعی از تفنگچیان، در آن مکان گذاشته،
خود با سپاه نصرت پناه و دلیران جرار نیزه گذار، به عزم اینکه راه به آن گروه گیرند،
از بیراهه که به مقصد اقرب بود، شتابان گشته، معلوم شد که گرد سیاهی دو فوج
است: که یکی از سمت تبریز، و یکی از دو فرسخ بیشتر نمایان می‌شود. پس آن
حضرت فوجی از دلیران گزین به تعاقب فوج پیشین تعیین، و خود با بقیه سواران و
تفنگچیان پیاده متوجه فوج آخر شدند.

مقارن آن قراولان خبر رسانیدند که: فوج اول مصطفی پاشا، حاکم تبریز،
وینکی چری آقاسی و تیمور پاشا و سایر پاشایان است، که در اول شب از تبریز
حرکت و رخت‌گریز بسته، از راه صوفیان عازم فرارند. و کردثانی از بقیه عسکر روم
است که بقدر هزار کس در تبریز جمعیت داشتند، بعد از فرار پاشایان ایشان نیز به
تعاقب سر خود گرفته می‌روند.

دلاوران که دنباله‌رو کاروان پیش بودند، بسبب عنانی بادپایان برق جولان، خود را به آن گروه رسانیده، جمعی از ایشان را عرضه شمشیر خون فشان ساختند، و شیردلانی که در ظل رأیت ازدهاپیکر، چنگک و چنگال طمع را به خون فوج دوم تیز کرده بودند، بدستور به آن گروه نزدیک شده، به محض تقارب فئینین، آن طایفه تمامی زنان و نسوان خود و اسرای آذربایجان، که همراه داشتند، از بیم جان گذاشته، خود را به دامنه کوه خواجه میرجان، که در دوفرسخی تبریز واقع است، کشیده، دلیران ظفرقرین نیز اطراف ایشان را فرو گزرفته، کارفرمای سیف و سنان تیز، از باس جگر گداز به قالب قلب خصم لرزه افکن و تب ریز گشته و دامن کوه خواجه میرجان را از تیغ الماس فام لعلگون ساختند.

سواى مقتولین که عدت ایشان فزون از حوصله قیاس و تخمین بود سه هزار نفرزنده با زنان حورپیکر و اسرای نیک منظر و غنا-ایم موفور و اسباب نامحصور به تصرف درآمد، معدودی از آن گروه، کوی سرخود را به چوگان دست از میدان هلاک و تشویش بدر بردند.

هنگام شام که خسرو جهانگیر مهر تیغ، رخشان شعاع را در غلاف و از معرکه سپهر ترک مصاف کرد. قریه سهیلان که در آن نواحی واقع است، جولانگاه خیول سهیل جبین و مقر کو کبه ظفرقرین گشته، توپچیان زحل هیبت و نسقچیان مریخ صلابت به جمع آوری اسرا فرمان یافته، همگی را به معتمدان امین سپردند که در شهر تبریز به اطلاع امینان محکم شرع انور، و به اولیای ایشان رسانیده، نگذارند که از مردم چشم بیگانه باطاله امر نظر دست درازی به ذیل عفاف ایشان واقع شود، پس روز دیگر که بیست و هفتم شهر محرم بود، اوای جهان گشا به ساحت تبریز نور بخشا گردید.

از مؤیدات اقبال اینکاه:

رستم پاشا نامی، که از دولت عثمانیه حاکم هشترو بود با فوجی به اعانت

مصطفی پاشا حاکم تبریز در آن شب چند نفر از برای ایصال خبر بیشتر روانه تبریز ساخته، چون تبریزیان هنوز سلب لباس رومیه از خود نکرده بودند و بسا طوایف سپاهیان مخلوط بودند و تمیز تبریزی از رومی معترض بود، لشکریان ایشان را تصور مردم تبریز کرده، معترض نشدند و ایشان نیز سالم از شهر فرار ورستم پاشا را از این واقعه خبردار ساخته، درحین که پاشای مزبور پا به رکاب گریز شده بود، عسا کر نصرت قرین در خارج تبریز باو دچار و او را با جمعی که همراه داشت، گرفته به خدمت خدیو کامکار آوردند.

از گرفتاران رومیه آنچه پاشایان و معتبرین بودند، بعلاوه جان بخشی، مورد احسان گشتند، و به رخصت انصراف مسرور، و بقیه اسرا به عراده کشی توپخانه مأمور فرمودند.

از آنجا که توپهای کوه بنیان و مدافع اژدردهان آتش افشان را که در محاربات رومیه بدست آمده بود، روانه خراسان ساختند.

به ابراهیم پاشا وزیر اعظم به توسط گرفتاران، پیغامات دوستانه مؤکد از مراتب صلح و صلاح فرستادند.

مقارن آن خبر خلع سلطان احمد خواندگار روم و جلوس سلطان محمود خان برادرش و قتل ابراهیم پاشا وزیر اعظم به توسط گرفتاران پیغامات دوستانه مؤکد از مراتب صلح و صلاح فرستادند.

مقارن آن خبر خلع سلطان احمد خواندگار روم و جلوس سلطان محمود خان برادرش و قتل ابراهیم پاشا وزیر اعظم، به عرض والا رسید.

توضیح این مقال آنکه :

وقتی که تبریز و همدان در تصرف مصطفی پاشا، سر عسکر روم و عبدالرحمن پاشا بوده، تمامی قرا و مزارع و دکانین و رقبسات آن دو ولایت از دولت عثمانیه به میری، که به اصطلاح رومیه عبارت از دیوان باشد، قرار یافت.

ثانی آن حال پاشایان به استدعای طایفه نیکی چری و صاحبان ارجاق، آنها را به اذن و فرمان قیصری، به آن جماعت تملیک و مباحه کرده، قیمت را که مبلغهای خطیر می شد گرفته، صرف عسکر کرده بودند.

بعد از تسخیر اصفهان، رضاقلی خان شاملو از جانب آن حضرت به طلب ولایات به سفارت مأمور، وارد استانبول شد.

سلطان احمد خان و ابراهیم پاشا بنا بر انتشار آوازه مـو کب ظل اللہی را به قبول مصالحه ورد ولایت گشتند.

طایفه نیکی چری و رؤسای اوجاق که ریشه تصرف در کل و زمین، محکم کرده بودند، به نوعی که غیر از دهره تیغ بیدریغ، نهال توقع از آن سرزمین بر نمی کردند، به دعوا برخاستند، که در یک جا ولایت را به ما می فروشید، و یک جا به عجم رو می نمائید؟

اگر متعلق به میری هم بودی قبول این معنی نمی کردیم. چه جای اینکه زر داده خریده باشیم، اگر شرعاً خون و مال و عرض و سبوت عجم مباح نبود.

چرا محرك سفر عجم و باعث سفک و ماء بین الامم شده، آشوب خوابیده را بیدار و جهان آرمیده را فتنه زار ساختند؟

اگر مباح بود، چرا در انجام استرداد ولایت به این قیل و قال انجام کار بودید؟

تا اینکه آوازه قلع ائامن دولت افغانی و اعتلای لـوای نادری به جانب آذربایجان انتشار یافته، بقیه السیف که از نهاوند و همدان رخت به محروسه امان کشیده بودند، به تواتر وارد آن حدود، و کیفیت حال را مذکور می ساختند.

پادشاه و وزیر اعظم از بیم قوی دستی دولت نادری، برای سد راه اقوال رجال سایره که به عزم سفر آذربایجان وارد «اسکودار» گشته. بعد از ورود کوکبه قیصری به آن مکان پاوره نام ولالی که از زمرة اوجاق بود، پاکی و ناپاکی، استرۀ بیباکی به سنگ شرات تیز کرده، تیغ بر روی خلیفه اسلام کشیده و این را نیکی چری اصلاح نامیده.

یعنی در استانبول احداث فتنه کرده، جمعی کثیر از معرکه فساد فراهم آمده، پادشاه و وزیر اعظم ناچار برای تسکین نایره شرنعل و ارون بر توسن عزیمت سفر زده، بر استانبول برگشته، و همت به چاره جوئی، رفع این فتنه گماشته. چون کوشش بی اصل بود، پادشاه برای استرضای اهل فساد راضی به قتل داماد نیکو نهاد شد.

وزیر اعظم را خفه بنموده، بعد از هلاک بر بالای عراده انداخته، بیرون فرستادند.

نظم:

چنین است آئین گردنمده دهر

نه لطفش بسود پایدار و نه قهر

نیرورد کس را که آخر نکشت

که در مهر گرم است و در کین درشت

با وصف این معنی، آن طایفه ترک از دحام و رفع غوغای عام نکرده، سلطان احمد خان را خلع، و افسر سلطنت را زیب تارک سلطان محمود، برادر او ساختند.

القصة، شهر تبریز، که در دصت رومیان، پامال جنود عدوان گشته بود، پنجروز مقر الویه فیروز گشت و عزیمت تسخیر نخجوان و ایروان در خاطر خدیو کشورستان تصمیم یافته.

عقاب رایت نصرت اثر، در جناح نهضت، بال و پر گشوده، که مقارن آن در غره ماه صفر چابهار از جانب شاهزاده رضاقلی میرزا وارد و خبر آمدن افغانه هرات بر سر ارض اقدس و وقایع آن سمت را به عرض مقدس رسانیده، سبب انصراف موکب همایون به جانب خراسان گردید.

در بیان آمدن افاغنه هرات بر سر ارض اقدس و شکست یافتن ابراهیم خان

سابقاً در ذکر واقعات هرات سمت گذارش یافت که بعد از وقوع محاربه با
الله یار خان و افاغنه ابدالی، مجدداً ایالت هرات را به الله یار خان افغان مفوض و مسلم
داشتند و عطف عنان عزیمت فرمودند.

بعد از نهضت رایات منصور بجانب عراق و آذربایجان حسین غلیجانی، که در
قندهار استقرار داشت. چون چیره دستی ساعد این دولت را دیده و دانست که
خمیرمایه فساد ایران.

میرویس، پدر محمود و برادر او شدند، و بعد از طی این سفر نوبت کار او
خواهد بود، با طایفه ابدالی از در سازگاری آمده، ایشانرا بمخالفت ترغیب، و آن
جماعت را وسوسه او مورث شده هوس تاخت ارض اقدس، از ضمیرشان سربرز، و
اما الله یار خان بنا بر انتشار اخبار فتوحات متواتره، از روی عاقبت اندیشی دست بر
دل گذاشته، پا از جاده پیمان منحرف نمی ساخت.

باین جهت جماعت ابدالی از و سرگران گشته، در جزو کس بطلب ذوالفقار خان
حاکم فراه فرستادند.

او نیز بقصد خلاف بر آمده و از ناحیه هرات و الله یار خان از در ممانعت

در آمده، و دو فرقی در میان افغان بهم رسیده، سه ماه بر این منوال نایره آشوب و جدال اشتغال داشت، تا اینکه ذوالفقار خان غالب آمده، در سیم شهر شوال سه هزار و صد و چهل دو هجری داخل شهر، و الله یار خان با کوچ و اتباع روانه قلعه ماروچاق گردید.

پس طایفه افغانه از حقوق عنایات حضرت ظل‌اللهی چشم پوشیده، و در نقص عهد کوشیده.

ذوالفقار خان را بحکومت اختیار، و بعزم تاخت ارض اقدس اعلائی سوای اقتدار کرده، الله یار خان نیز کوچ و منسوبان خود را در قلعه ماروچاق گذاشته، بامودود قلیخان چنفتای حاکم سرخس و بعضی از حکام اویمایه که با او اتفاق داشتند. سه روز بیشتر از ورود افغانه وارد ارض قدس گردیدند.

از جانب ظهیرالدوله ابراهیم خان شرایط اکرام و مراعات تمام نسبت به او به عمل آمد.

از آنجا که ضمیر منیر حضرت ظل‌اللهی آئینه صورت نما احکام قضا و قدر و به مقتضای هوشیارمندی، نادیده و ناشنیده از اسرار ضمایر باخبر بود، یقین می‌دانست که انفرقه عهد شکن در وقت رفع حاصل آهنگ تاخت خراسان خواهند کرد.

بعد از تسخیر اصفهان فوجی از جنود مسعود را از موکب نصرت نشان روانه خراسان، و از همدان نیز بنحویکه سبق ذکر یافت، باقر خان بغایر را برای جمع آوری سه هزار نفر تفنگچیان نواحی استرآباد و توابع فرستاده، مقرر داشتند که در حین ضرورت بمسکر ابراهیم خان پیوندند، و بابر ابراهیم خان نیز فرمان و الانفاذاقتران یافت، که غله وافر و ذخیره بیشمار در مشهد مقدس سامان کرده، بعد از ورود دشمن بنارا بقلعه‌داری گذاشته، از معارضه اعراض نماید.

ذوالفقار خان با هشت هزار نفر از افغانه آمده در زاویه حواجه ربیع باب

نزول گشوده آغاز تاخت و تاز کردند.

ابراهیم خان خبر ورود ایشانرا عرض نموده، پانزده روز هر روز پشت بدیوار قلعه داده کروفر می کرد، تا این که این مقدمه در هنگامی که سنندج مقر کو کبه مسعود بود و معروض سده جلال گشته، مجدداً در باب جنگ میدان تأکیدات بلیغه بعمل آمده، اعلام شد که بدستور از روی حزم و بیداری مشغول خودداری باشند. که انشاء الله تعالی عنقریب رومیة تبریز از آن مملکت بیرون کرده خود را، به آن طایفه کم فرصت می رسانم، و مقارن این جواب باقر خان نیز باچریک و تفنگچیان بیرونی وارد ارض اقدس گشته، بعد از چند روز با وجود این که از اوج سمای خاطر ظل الهی در باب امر جدال و قتال مکرر خطاب «یا ابراهیم اعرض عن هذا» نازل شده می دانستند، که کلام و فرموده آن حضرت مظهر آیات «وما ینطق عن الهوی» است، به تحریک جمعی از هواخواهان مغرور، بتیز عنانی توسن طبع غیور، سپاه منصور را برداشتن آذوقه سه روزه مأمور ساخته، در سمت کوه سنگین با کو کبه رنگین، رایت جنگ افراخته، افاغنه نیز بمحاربه پرداخته.

در اثنای گیرودار باقر خان که سر کرده تفنگچیان پیاده بود، زخم دار گشته، فوجی از پیادگان او، که نو آموز رادورسم جنگ بودند دل از دست داده، روی بر تافتند.

ابراهیم خان با چند نفر اسب برانگیخته که ایشانرا از راه گریز باز گرداند، تفنگچیان که در پیش هنگامه ستیز و آویز کرم کرده بودند، حرکت او را محول بر فرار دانسته، سر رشته جنگ را از کف می دهند لشکریان نیز خودداری نکرده روی بشهرستان همزیمت میگذارند، و در آن روز سواره بسیار از مر کب هستی پیاده گردیدند، و جمعی از پیادگان خود را بچاه و قنوات انداخته و در ماتم خود لباس آبی پوشیدند، ابراهیم خان در مشهد مقدس تحصن جست.

و آن واقعه در سیزدهم ماه محرم سنه هزار و صد و چهل و سه هجری در سمت صحرائی

علم دشت و زرگران مشهد مقدس اتفاق افتاد. بعد از ظهور این سانحه حیرت انگیز، چون ابراهیم خان از خجالت حالت عرض نداشت، شاهزاده رضاقلی میرزا، این مراتب را بوساطت چاپار معروض خدیو کامکار ساخت.

چون حضرت شاه طهماسب مکرر بر زبان جاری می ساخت، که موافق عهدنامه انتظام کار عراق و آذربایجان بر ذمه اولیای این دولت، و جناب نادری را مملکت علیحده است، و ما را بکشور گشانی ایشان کار و احتیاج نیست. لهذا حضرت ظل الهی امر خراسان را اهم و تنبیه سرکشان بست عهد هرات را الزام دانسته، بتدبیر ایشان مصمم گشته.

مصحوب چاپار سریع السیر بشاهزاده اعلام کردند، که در حصار استوار و قلعه داری پشت بدیوار اطمینان داده، رخنه در بنیان ثبات و قرار ندهند، که بعنایت پروردگار، با دلیران نصرت شعار، مانند چاپک سوار چرخ گیتی فروز، ابلق مهر و ماه، شب و روز دو اسبه، مرحله پیما گشته، بسر وقت خصم تبه روزگار میرسیم، پس بیستون بیک افشار، به ایالت تبریز و خطاب خانی و سرداری آذربایجان سربلند و جمیع اسباب و ذخایر رومیه را که در قلعه بزیر مانده بود، صد هزار تومان بیشتر بود، باو عنایت، و امر والا صادر شد، که جمعی از ایلات افشار و مقدم و ترکمان کوچانیده، در تبریز سکنی، و شش هزار نفر جوان کاری را در سلك ملازمت منسلك سازد، و حکومت هر یک از ولایت انتزاعی را بحکام کاروان تفویض، و مقرر فرمودند که ولایت را متعلق بحضرت شاه طهماسب دانسته، بخدمتگذاری آن آستان بجان و جان کوشند، و در آن سفر فرخنده اثر ایلاتی که از فارس و عراق و آذربایجان کوچانیده بودند، اسب و الاغ و خرجی داده به خراسان فرستاده بودند، و عدت ایشان به پنجاه و شش هزار خانوار می رسید، از آن جمله دوازده هزار از افشار، و از جمله افشار دو هزار نفر خانوار قرقلو بود، که شرف ایلیت به آنحضرت داشتند، چون

میاب کوبکان، بنهجی که سبق ذکر یافت، پورت قدیم آنحضرت و مسکن طایفه قرقلو و جمعی از آنطایفه کوچیده مابر آنحضرت در ارض اقدس سکنی اختیار نموده بودند، عوض ایشانرا از قرقلوی جدید در میاب، و تتمه افشاریه را در کلات مأوا دادند. و چهل و پنج هزار خانوار دیگر تر کمانیه واکراد بختیاری و سایر ایلات متفرقه و طوایف مختلفه بودند، که بدستور آنها آنجا را تدارك دیده و در باقی ممالک خراسان موطن و مسکن داده مکان ییلاق و قشلاق بجهت هر یک معین ساختند.

در بیان انصراف موکب ظفر نشان از آذربایجان بجانب خراسان بعزم تنبیه افغان

بعد از قبض و بسط امور، و بسط و گشاد کار نزدیک و دور، بنه و آغرواق را گذاشته، بایکه تازان عرصه و غا، بجانب خراسان ایلغاشی کرده، بدون مکث و درنگ، وارد قزول اوزن گشته، و آنجا چاپار از ارض اقدس دارد، و خبر رسانید، که بعد از واقعه ابراهیم خان، افغانه گفته بودند که حال مرتکب اینکار بی نال شده، شمشیر عداوت بروی این دولت کشیدیم، دسته اینکار را که بیرون می کنند، و هنگامی که خدیو گردون مقام، عطف عنان باینصوب نموده، بمقام عداوت و انتقام در آید، چه جواب خواهیم داد پس بشرر انگیزی شرارت و دود از نهاد فروی و مزارع و خرمنهای محصول توابع شهری بر آورده، نوعی نایره بیداد افروختند، که نزدیک شد، که از شراره آتش آن شور و شر خرمن مهر و ماه و دسته سنبل و انبار کهکشان و خوشه پروین، در مزارع سبز چرخ بر این آتش در گیرد.

بهمه جهت سی و یکروز در حوالی ارض اقدس بنکث عهد مکث کرده، مراتع و مزارع را علفه تیغ بیداد ساختند بعد از ظهور کمال بقی و فساد روانه هرات شدند. آنحضرت از استماع این حرکت ترک ایلغار کرده، در شانزدهم ماه صفر وارد قزوین؛ و آنچه قشون عراق و فرقه های مخلفه بود، سوای خراسانی، تماماً

محسوب محمدخان ترکمان، بخدمت شاهطهماسب فرستادند، که در دایرة امر و نهی آندولت بوده، پرکار و ار سر بر خطاطاعت شاه بلند اقتدار گذارند، و در آنجا خبر رسید که ابراهیم پاشای وزیر اعظم قبلا از مقدمه افساد استنبول محمد نام را از جانب سلطان احمدخان، پادشاه ذیجاه روم، بر رسم سفارت بطلب صلح روانه خدمت والا نموده مقصود او این که باین تقرب احوال و اوضاع حضرت ظل اللهی را ملاحظه و اراده خیال آنحضرت مطلع شوند.

امر والا بوقوع پیوست که محمد آقای مزبور را بعد از ورود به تبریز روانه خراسان نمایند و سرکردگان افغنه که در - جزین از دراستیمان در آمده، بشفاعت اسحق سلطان افغان، که در ایام استیلای اشرف حاکم یزد بعد استیصال او روی نیاز باین دولت عاجز نواز آورده بود، جبهه سالی سده سعادت قرین گشته.

سه روز آنمکان نزهت قرین، مقر کوکبه غرو تمکین گشته، از راه طهران وارد ایوان کیف، و چون ترکمانیه بموت. ساکن دشت قیچاق، همیشه طریق تمرد و نفاق مسلوک و ترکمانیه کوکلان که در حدود کرایلی سکنی داشتند، در تقدیم خدمت و دادن فراریان همدان، بنحوی که سبق ذکر یافت، رسم فرمان بری متروک می داشتند، از منزل مزبور تجدید منازل کرده، چهار هزار نفر از دلیران جلادت نشان را از راه بسطام روانه، و مرکب جهانگشارا از راه مازندران شقه کشای اعلام ظفر فرجام گشته، و متعهد شد که در روز پانزدهم ربیع الاول موکب والا از یورش میدان، چهار فرسخی استرآباد، بسریموت، و ایشان از دهنه کرایلی بر سر کوکلان چپاول اندازند، که تاخت هر دو طایفه در یکروز اتفاق افتاده، آنجماعت بر یکدیگر خبر نتواند رسانید.

پس کوکبه منصور صبح روز موعود، از آب اتراک عبور، و مکان مشهور «ربیصاد» را مطار عقاب نسرین شکارلوای ظفرالتوا ساخته.

در آنجا معلوم شد که آنطایفه بتوسط ترکمانان آغریچه، که در میان «طالاه

دیار» سکنی داوند، از توجه رایات اقبال آگاهی یافته بسمت خیوق و جماعت کو کلان بجانب الاداغ و سیمبار فرار نمودند.

پس معاودت باستر آباد کرده، فرامین مطاعه مؤ کسد بعموم سرحدات خراسان نوشتند.

که راد معامله را بر تر کمانیه مسدود و مقطوع، و ایشانرا از گرفتن ذخیره ممنوع سازند.

در غره ماه ربیع الثانی از آب جرجان گذشته، از کنار دشت و حدود مانه و سملقان، روانه خراسان و در محال قراباغ من اعمال کرایلی جمعی از مهمردین و روسای کو کلان از در عجز در آمده، وارد خدمت آنحضرت، و مستدعی عفو تقصیر، و متعهد دادن پورغه مال گشته، مسئول آنطایفه قرین قبول و فرمان همایون نافذ شد که خانوار و پورغه مال را بتعاقب روانه خراسان نمایند.

پس عسا کر ظفر تو امان را فوج فوج مرخص ساختند، که روانه دیار و اوطان خود گشته، در بیستم ماه مزبور بعزم سفر هرات در ارض اقدس حاضر شوند. در آنمکان از جانب الله یار خان افغان که در ارض اقدس میبود، عریضه مشعر بر التماس عفو تقصیرات ابراهیم خان نوشته بود بدربار مرحمت نشان رسیده، و جواب او بر این نهج از مکمن عزت اصداریافت.

شرح فرمانی که به الله یار خان افغان در باب عفو تقصیرات ابراهیم خان قلمی کردند

آنکه عالیجاه الله یار خان بداند.

شرحی که در خصوص اخوی ابراهیم خان عرض و استدعا نموده بود که چون مشارالیه از بی طالعی خود شرمنده و از وقوع شکست که از قضای آسمانی بود، شکسته دل و سرفکنده است، من بعد به زبان قلم او را نیازاریم، و شرمساری و خجلت زدگی خودش که، ارباب غیرت و جمعیت را بدتر از آن عذاب نیست، و اگذاریم، بر آن عالیجاه مخفی و مستور نخواهد بود که طالبان نام و ننگ را در معارک جنگ کشش و کوشش بقدر امکان در کار است.

اما بعد از آنکه چهره شاهد فتح از پس پرده غیب جلوه ظهور نکند، موجب ملامت آن طایفه، که با قبض و بسط جهان معنی کاری و از تقدیرات الهی اختیار ندارند، نخواهد بود، زیرا که به مضمون صدق مقرون کریمه «وما النصر الا من عند الله» ابواب فتح و ظفر منوط به تأیید حضرت داور است نه به زور سرپنجه سعی بشر.

با وصف این معنی، کسانی که فی الجمله از غیرت بهره ورنند، به نیزه و سنان

اعدا سینه سپر سازند، اما به طعنه پردازی نیزه خطی کلك امثال و اقران تن نمی دهند،
و تبع تیز دشمن سرکش را گردن تسلیم نمی نهند و به چوب کاری خامه عصای پدر
و برادر راضی نمی گردند.

حرف تند را کشنده تر از سیف قاتل، و روی ترشش را تلخ تر از زهر هلاهل
می دانند.

نظم:

درد و رخم بیفکن و نام کند مبر

کآتش به گرمی عرق انفعال نیست

از صدور چنین امری مادام الحیات در شکنجه خجالت گرفتار قید ملامت
بوده، ملمات را بر حیات راحج می شمارند، چنانکه اظهر من الشمس است، که
سپهدار زرین لوای مهر بعد از آنکه از معرکه سپهر با تیغ کشیده رو به هزیمت می
گذارد و از نك زردی بر زمین فرو می رود، هر وقت که رایات جهانگشای مهر از
مرکز نقطه نصف النهار منحرف می سازد، از فرط شرمساری آفتاب عمر خود را
قرین زوال می بیند.

هر چند که بنا بر معانی مذکوره ملامت بر مشارالیه وارد نمی آید، که چرا از
دشمن شکست یافته، و نمی توان گفت که چرا شمع آسا اینهمه سرزنش بر خود روا
ساخته، از تبع تیز روتافته، ولیکن در این است که با وصف اینکه مکرر از جانب
ما در باب جنگ روبرو ممنوع و از اوج سمای خاطر الهام مظاهر خطاب «یا ابراهیم
اعرض عن هذا» او را مسموع شده، باز برخلاف مأمول مصدر اینگونه جهل و
فصول گشته، بایستی به رهنمونی عقل طریق مصلحت پوید یا راه رضای خاطر ما را
بر وفق اشاره جوید.

در این صورت ده سالک طریق احد الامرین و تابع مدلول آیه کریمه:

«و هدیناه النجدین» نگشته طعن و توبیخ را سزاوار و شایسته رنجش و آزار می باشد.

حال چون آن عالیجاه در مقام شفاعت و التماس در آمده بود، حسب المسئول آن عالیجاه این دفعه زبان قلم را از آزرده او کوتاه و به همان توبیخات سابقه او را مورد انتباه ساختیم.

در بیان ورود کوکبه مسعود به مشهد مقدس و صادرات ایام توقف ارض اقدس

چون حضرت ظل‌اللهی منازل نزهت مراحل را طی کرده بسان آفتاب و ماه
جهانتاب، به رسم ایوار و شبگیری پیمودند.

در آخر ربیع‌الثانی، صبحگاهان که تاجدار اقلیم چهارم و سریر آرای این
بلند طارم، از سفر جانب غرب انصراف یافته از دروازه افق قدم به شهر بند حصار
سپهر گذاشت کوکبه خسرو ملک سروری، سطوت بهرامی و فرغضنفری، وارد
ارض فیض مدار، و در عمارت جنت که سرشت چارباغ، مانند روح در فانت عنصری
قرار گرفته.

چون در آن اوقات حادثه شکست ابراهیم خان به دلهای مردم آن دیار راه
یافته، هنوز در ماتم کشتگان خویش، بر او تار سینه ریش به مضراب:

ناخن چنگ زن از جور و افغان با نفیر ناله و افغان در کوس رو بین فلک خروش
افکن بودند.

دل سوختگان طاق نمای دل را از استخوان به سینه چوب بندی نموده، و از
لاله‌های داغ طرح چراغان ریختند.

برای گرمی هنگامه عروسی از سوز جگر آتشبازیها برمی انگیزتند. موشک آه آتشناکشان هر شب به آسمان می رفت و کل غران دل آتشبارشان بهر طرف از آتش غم خروش می کشید.

صدای کوس و نقاره که آلت سور و سرور بود، از آئین غیرت دور دانسته، در روز درد و اهل شهر را از نواختن نقاره شادبانه و آئین بندی و چراغان ممنوع ساخته، بهمان توپهای رعد آواز و دبدبه جهانگیری طنطنه ورود به مسامع دوست و دشمن رسانیدند، و بعد از سه روز که سفر کشان از رنج راه آمده، آسایش گزین شدند.

نخست به ملاحظه سان افشاریه و ایلاتی، که از فارس و عراق و آذربایجان فرستاده بودند، پرداخته و جمعی از جوانان نامی ایشان را به رسم ملازمت منتخب ساخته، فارسان فروسیت پیشه و چابک سواران فراست اندیشه را برای تعلیم فنون سپاهگیری برایشان گماشته، به آئینی که ترك سیه مست چشم خوبان و مردم خنجر-گذار دیده فتان دلیران با کمان سیه توزرا بردونیردلدوز مژگان قلب شکن و قیقاج اندازی کند، به مشق و تعلیم پرداخته، در اندک روزی هر یک در فنون سواری رستم یل و در خونخواری فرزند رشید چرخ و جلاد اجل شد.

بیت :

اگر از کار فرما روی دستی در میان باشد

به ناخن سنگ را آئینه سیما میتوان کردن

و چون سفره هرات در خاطر آن حضرت تصمیم داشت، الله یار خان ابدالی که تا آن زمان، در ارض اقدس مهمان و نواله خور احسان می بود، مستدعی آن شد که در ماروچاق توقف و مشغول دالات افاغنه شده، باز در سره هرات به ادراک ملازمت پردازد.

لهذا اورا به نقود و افره و خلاع فاخره و خنجر مرصع و عطایای خاص

اختصاص داده، مرخص و روانه ماروچاق ساخت، و چون به نحوی که مرقوم کلمک بیان شد اوزبیکیان کو کلان در قرا باع محال کرایلی به خدمت آن حضرت آمده، اظهار ایلیت و تعهد کردند:

که دو یست خانوار به رسم یورغه مال به مشهد مقدس آورده، سکنی دهند. و چون در انجام این امر تاخیر به ظهور رسید احتیاطاً امر والا صادر شد که قشون استرآباد به بنهانه سفر هرات آمده، در سنخو اسب توقف و منتظر صدور امر آن حضرت باشند.

حضرت در دوازدهم شهر جمادی الثانی با قلیلی از خاصان جرید و سیای به عزم تنبیه آن طایفه روانه، و مقارن ورود موکب والا به خبوشان، تر کمانیه نیز بامثال فرمان وارد گشته، حضرت ظل الاهی عطف عنان به جانب ارض اقدس فرمودند.

آن جماعت خانوار معهود را به ارض اقدس آورده سکنی دادند، و متعهد گشتند که جمعی از جوانان سپاهی ایل مزبور در سفر هرات حاضر سازند، و چون بنهجی که مذکور شد حضرت شاه طهاسب در صدف سلطنت، و شهر یاری فاطمه سلطان بیگم، خواهر قدسیه خود را نامزد، بهمین نتیجه ازدواج عناصر و اجرام و مهین فرزند مادر لیالی و ایام، شاهزاده اعظم رضاقلی میرزا، ساخته بود.

در این وقت که کو کبه مقدس بیت الشرف ارض اقدس تحویل نمود، ارقام مطاعه صادر شد، که تمامی امرا و حکام و سران سیاه نصرت فرجام، و عطای احشام انجم احتشام در بزم و در نظم سور و محفل عیش و سرور حاضر کردند.

پس کار گذاران بدایع طراز، و نگار بندگان صنایع پرداز، در مقام فرمان برداری دست و بازوی هنر پروری یازیده، در اندک روزی عمارت چار باعزای نمونه هشت بهشت، و به آئین بندی و طرح چراغان، رشک چرخ میوسرشت ساختند.

در روز جمعه دهم شهر رجب المرجب، در حبیبی که فیه حصر او را آراستگی

رشك چتر طاوس بود، و بسیط غیرا در فرح بخشی خجالت افزای حجلهٔ عروس، آفتاب خداوندی است بود قمر کدخدای خانهٔ زهرهٔ زهرا سرود سرای سرای چنگ و چغانه بود.

مجلس طوبای هزاران فروزب تر تیب یافته، دوهزار دست خلعت گرانها در آن روز به سر کردگان سپاه و امیران بارگاه و بندگان دربار و چاکران جان-نثار، از جامهٔ نوازش عنایت یافته، برو دوش هر يك مانند کوه، آراسته خلاغ خارای سنگین، بسان شاخ گل، حله پوش اثواب بوته دارنگین گردید. ساکنان عرصهٔ خاک بساط نشاط آراستند، و شوخ چشمان افلاک پای کوب سرور برخواستند.

تا يك هفته برای نهج، جشن و چراغان وزین بندی، ودلهای خلایق از مواید گوناگون لذت اندوز انواع کامیابی و خرسندی گشته، این هفته را هر هفت شاهد ایام و گلگونهٔ جمال شهور و اعوام ساختند.

در شب هفدهم ماه قران سعدین و اتصال نیرین واقع شد و این عمارت دلنشین از پرتو وجود مسعود آن دواختر برج سعادت، رشك بیت الشرف آفتاب گردید. و بعد از سرانجام کارطوی، به رسم سیر و شکار به جانب ابیورد و کلات، که مسکن اصلی آن حضرت بود، توجه فرمودند به جناح مرحمت سایه گستر فرق آمال سکنه آن دیار، که حسرت کش دیدار فایض الانوار بودند، گشته. و چون تر کمانیه خوارزم اکثر اوقات آمد در طزن، که ملتهای معمورهٔ سرحدات ابیورد است، یورت اختیار، و به حوالی نسا و ابیورد اطالهٔ دست تطاول و اصرار می کردند.

اگرچه ابراهیم خان، به حکم والا با جمعیت موفور در ناحیهٔ درون متوقف، و به تنبیه آن طایفه مأمور بود. اما چون عزم بلند و همت آسمان پیوند آن حضرت، هرگز توقع امداد از کسی نداشته، کار را به امید برادر چاکر نگذاشته.

لهذا ظهیرالدوله را به ابیورد احضار. و در بیستم شهر شعبان با فوجی از

فدویان جان نثار ایلغار، و چهل و پنج فرسخ راه در سه روز طی کرده، در محال طرسخون و طزن به سر وقت آن گروه رسیده، رجال ایشان عرضۀ شمشیر و نسا و عورات ایشان اسیر و نهب اموال و احراق یورت و مساکن آن طایفه بر وجه اکمل بعمل آمد.

ابراهیم خان نیز از همان جا مأمور به تنبیه تر کمانیۀ تکه گشته، آن طایفۀ سرکش را به دستگیری سعی دلیران گردن فیراز گوشمال بخشیده، روی توجه به جانب ارض اقدس نهاد.

سابقاً صورت نگارش یافت که حسین غلیجانی در حین توجه رایات منصور به طرف آذربایجان، افاغنه هرات را، که به این دولت عهد بندگی بسته بودند، تحریص مخالفت کرده، سلسله جنیان فساد می بود، در این وقت که خبر عزیمت موکب همایون به جانب هرات رعب افکن دلهای نزدیک و دور گردید.

ذوالفقار خان کس نزد حسین فرستاده، به مفاد «الغریق متشبث بکل حشیش» از او استمداد، حسین مزبور نیز با گروه انبوه به عزم اعانت ابدالی وارد اسفراز شده، که شاید با یاری یکدیگر از دم تیغ تیمور طالع فولاد پیکر خدیو جهانپرو، که جوهر «وانزلنا الحديد وفیه باس شدید و منافع للناس» از آن پیدا، و تصورش در عالم وهم چاک افکن قلوب اعدامت، رخت به وادی نجات کشیده، به خاشاک راه بر سیلاب و به شاخص گذر بر آفتاب بندند.

بعد از ورود به اسفراز، میثاق اتحاد از طرفین صورت استحکام نیافته، حسین استخلاص اسرای خود را وسیله اعتدال ساخته، عریضۀ استکانت آمیز مشعر بر استدعای رخصت اولاد و نسوان محمود نگاشته، کلک نیازمندی ساخته، مصحوب ملاز عفران معتمد خود و اسحق سلطان ناصری حاکم سابق یزد، که از جمله آزاد کرده های عفو خدیو یگانه بود، روانۀ خدمت نمود.

مسئول او درجه قبول یافته، تمامی اسرای او را که ذکور اوقات قا چهارده

نفر بودند، تسلیم فرستادگان مزبور کرده، ایشان را با تیل مرام و حصول کام باز-
گردانیده، حسین نیز دو نفر از مخدرات سراوق سلطنت صفویه را، که در شبستان
اسار و حجاب استتار داشت، با ملازعران روانه درگاه سپهررواق ساختند.
صرفه در جنگ و صلاح در مکت و درنگ ندیده از فراه عازم قندهار گردید.
اما با وصف مشاهده این نوع لطف و مرخمت بایستی که مادام الحیوة سر از ریقة
صداقت نپیچد باز فساد باطن را ظاهر کرده، دو سه هزار نفر از غلیجانی را به-
سر کردگی سید آل به اعانت افاغنه هرات فرستاده، حضرت ظل اللہی بعد از وصول
این خبر معتمدی تعیین کرده، آن دو اختر برج عفاف را از همان راه باخواجه سرایان
باغراز به اصفهان روان کرده، به هر مسرای شاهی رسانیدند.

در رایت افزای قلم خجسته رقم در مضماری وقایع نکورئیل موافق هزار و صد و چهل و سه هجری و حرکت موکب فیروزی بنیات بجانب هرات

نوروز فیروز اینسال روز چهارشنبه چهارم ماه فرخنده صیام که نیر اعظم،
بعزم تسخیر شهر حمل رایت اعتلا فرشته، سفر کشان شهرستان ربیع را که از رنج
یساق وی، در سرای باغ و گلزار قشلاق داشتند.
موسم حرکت معین در رسید.

و فرایشان با فروشان نامیده، اطراف چمن و فضای مامونرا از جوش لاله و ریحان،
بسر پرده بیرونی نارنگین و خیم گلگون آراستند.
دلاور صنبوبر، و اویماقیه شمشاد و عرعر با ساز برگ تمام بمعسکر خدیو
بهار در آمد.

افواج فاخته و قمری، طوق بندگی خاقان ربیع را بگردن گرفتند.
سبزه دشنه و خنجر و سهبر که سپر و شمشیر برداشت، و چشمه سار از موج
رره در برودرخت، از شکوفه کلاه خودی بر سر نهاده.
فیروز شبیخون بدار الممالک وی آورده، و جنود اردیبهشت راه فتنه بر یغما گران

زمستان بست.

هجوم سپاه شکوفه وارنار شاخ سرکشان شاخسار را شکست. بزم خسروانی مرتب یافته و دلیران آراسته، خلاع زرتاری گوناگون جیب و دامان آمالشان از زر سرخ و سفید مالا مال و مشحون گشته، بعد از انتضای مجلس جشن و سرور، و ایام عیش و سرور روز یکشنبه پانزدهم آن شهر سعادت فرجام، با فر فریدونی و کو کبه کیکاوسی از ارض فیض انتساب بمنزل طرق نصب خیام زرین قباب کرده.

دلیران که چندروزه از خونخواری دشمن چون دمان روزه دار لب فرو بسته بودند امروز را عید خود دانسته از لذت خون آشامی کام جستند، و دلاوران تشنه چون خصم تند خشم و بخوردن مال غنیمت گرسنه چشم بودند، شمشیر کجرا برآستی هلال شوال انگاشته، مهر روزه را از گنجینه دهان رزم شکستند.

بعد از وصول موکب ظفر فرجام بمنزل پوچ کام، من محال جام، بنه و آغروق را گذاشته، موافق آداب سپاهگری و رویه رزم گستری تعیین چرخچی باشی و قراول، و ترتیب تیب و هراول، و تسویه منقلای و ساق وصول نموده، لشکر محشر حشر را سه قول مقرر کرده، و برای هر قول ساقه وصول و طرح و کمین از نیزه گذاران رامح قرین، و تفنگچیان مریخ آمین، و توپخانه و زنبور کخانه جدا گانه تعیین، و به آذوقه شش روزه از راه رباط قویان راه نورد وادی کین شدند.

فوجی از مقدمه الجیش، و گروهی از لشکر پر جوش و طیش از رباط مزبور چپاول بمحال شش و شکیبان و غوریان انداخته، تمامی آن محال بمعرض نهب و بنمادر آمده، قلعجاتی که در سر راه بود، بمحض حرکت مفتاح اراده دلیران مفتوح، و مقدمه ظفر و فتوح گشت.

روز چهارم شهر شوال المکرم مکان موسوم بنقره سه فرسخی هرات مقر روئین تنان زرین کمر و آهن خایان فولاد پیکر گردید.

دیده خصم از دور در چهار آئینه بیکه تازان ستیزه جو، از شش جهت، روی مرگ را معاینه دیده، بعد از سه روز با فوجی از جنگجویان نصرت طراز و دلیران کینه پرواز، از در حوالی شهر رایت افراز و رزم ساز گشته، ذوالفقار خان نیز برای اظهار جوهر جلادت از غلاف بر آمده، آنروز دلاوران نصرت نشان با وسعت حوصله، تا عصر تنگ نزدیک باغات شهر با آنطایفه یاغی هنگامه ساز عرصه جنگ شدند. حوالی شام، که طرفین دست از جنگ و حرب و پا از مضمار طعن و ضرب کشیدند و برگشتند، سیدالعلیجانی با جمعی از سواران و پیاده بعزم شبیخون نهر شکسته که باردوی همایون پیوسته بود، جادو مقصود ساخته، از میان آن چون سایه دنباله رو لشکر ظفر اثر گردید.

جیوش بسحر خروش را از پرده داری ظلمت لیل و تهاجم کرد لشکر دخیل دیده شناسائی بسته گشته، در حینی که تفنگچیان مهیب و توپچیان کیوان نهیب، دست از ضبط صفوف و نظم ترتیب تیب باز داشته، اکثری در منازل خویش آسایش گزین و جمعی هنوز در خانه زین بودند، که آن کرده انبوه دفعتاً در کنار اردو بصدای شنک تفنگ حلقه کوب در جنگ شدند.

از اتفاقات برجی که در سر نهر بحکم خدیو مهرچهر احدات یافته بود، آنحضرت بعد از وصول باردوی فیروزی شمول با سطوت بهرامی و صولت ضرغامی، برای تفرج اردو بان برج بلند اساس بر آمده، بوجود صلابت نمود آنرا نمونه برج اسد ساختند.

مقارن آن، نیز افاغنه از میان نهر با فنیلهای نوران میانه حیل نجوم از رود کهکشان ظاهر شده، جمعی از ایشان احاطه برج کرده، آغاز خیرگی کردند. خدیو شیردل که زهره شیر فلک در برج سپهر از مهابتش آب می شد با هشت نفر از ملازمان تفنگچی، که در آن زمان در بتوقف خدمت خدیو با سعادت حاضر بودند، بمدافع پرداخته، از بوارق تیغ و تفنگ آن برج خاک را به برج آتشی مبدل ساختند.

دلیران خصم افکن و بهادران قلب شکن نیز، از معسکر ظفر اثر، پیاده دست بشمشیر به آن تیره روزان در آویخته، از جوی تیغ آبدار آب بر آتش آن فتنه ریخته، جمعی را از ایشان از سر منزل هستی دور ساختند.

روز دیگر طرفین مستعد قتال و مهیای جدال گشته، رایات ظفر باشوکت و فر بجانب کوه تخت سفر قد بر افراخت و غریونای و کوس و لوله و خروش بر خم چرخ آبنوس انداخت سواره و پیاده افغان سبق جسته برای ساز جنگ مانند زیر و بم نغمه بر نشیب و فراز کوه تخت سفر انداخته.

آنحضرت با گروهی از تفنگچیان کیوان شکوه متوجه سر کوه گشته جنگ در پیوست.

بعد از آنکه از آب خوشگوار خون اعدا، اطفای نایره حرارت و تسکین شد و شرارت شده، جانبین آهنگ مراجعت کردند.

نوبت دیگر که هـ-وا صاف و آئینه خورشید شفاف بود، طرفین عزم مصاف کردند.

چرخ آشوب طلب بفتنه انگیزی سبقت گزین گشته، طرح شورش افکنده ابر بغریدن آمد و رعد کوس حرب فرو کوفته برق با آتش افروزی نایره شرارت از جنا برجست، آسمان گلوله تگرگ فرو ریخت،

باران آغاز تیر باران نمود، جانبین لابد بر آمد تشنه کام بمقر خود باز گشتند. بعد از چند روز افغانه با ذوالفقار خان، که همیشه اسب خود سری در زیر پا و توسن جلادت جلادت را باد پیما داشتند، خود را در تنگنای زبونی دیده، نزدیک شد که جامه بر تن درند، عهد و پیمان را در میان خود مؤ کد بایسان ساخته ممهد کردند که این دفعه تا جان در تن و رmq در بدن دارند بکشش و کوشش پردازند، که شاید کوی از میدان تواند ربود.

روز دیگر، که شام سیه دروز زمخ و سنان ثواقب کوا کب را درزنگ ظلمت

متجلی و تیغ خورشید را بخاکستر صبح صیقلی، ساخته ذوالفقارخان نظر بعهد دوشینه با کرده افغان یکدل و یکزبان بهیئات مجموعی بیرون آمده قلعه ساق سلمانرا، که نزدیک بمعسکر ظفر نشان بود، تصرف و در آنمکان توقف کرده هر روز از آنجا هنگامه آرای جدال شدند.

از این طرف نیز خدیو کشور، سروری بما فر فیروزی صف آرای عرصه دلاوری گشته، اولاً تفنگچیان پیاده از دو جانب در برابر یکدیگر زانو بزمین و پهلوی بر جلادت شیر غریب زدند، تا سه ساعت ابر بلاقطره ریز، و برق اجل صاعقه انگیز بود، هیچیک از دلاوران از زخمهای کاری پهلوشکاف پهلوی تهی نمی کردند، تا این که بتائید الهی پای ثبات دشمن از پیش بدر رفته، پس نشست، و بمقاد کریمه «سیهزم انجمع ویولون الدبر» بظهور پیوست.

آنگاه یکه تازان عرصه و غاجلوریز بر سر آنطایفه حمله ور گشتند.

جمعی کثیر از افغان عرضه سیف و سنان و بقیه ره نوردو طریق فرار و خدلان گشته، توپخانه ذلقاره خانه ایشان بدست آمده.

بیست و دو روز در آنمکان نصرت اندوز مقر کو کبه فیروز گشته، هر روزه دلیران شیر جنگ نبوید فرخ مزید:

«وعدکم الله مغانم کثیره تاخذونها» و فحوای «لهم ما یشأون فیهما و لدنیا مرید»

یادپیمای عزیزم ترا بچپاول اطراف تیرنگ ساختند، دو بیست و سیصد هزار گوسفند سوای سایر دو اب و اموال بحیطه اکتاب در آوردند.

آنجماعت از قلعه بر آمده پشت بحصار آغاز رزم سازی و از جانب دلاوران

سهمگین بمخدنک جانسوز دلنوازی، و بنوک سنان سرافرازی می یافتند.

وروزی نمی گذشت که نیزه خطی دلاوران، چون خطوط اشعه مهر نابان سری

از پیشگاه فلک جاه نمی گذرانید، و شبی نمی شد که صولت بهادران مانند رأس النول

با دست و پنجه پر خون سر سر کشی بنظر انور نمیرسانید.

از جملة وقایع ایام توقف اینکه :

الله یار خان که سابقاً از ارض اقدس از خدمت اقدس مرخص و روانه ماروچاق شده بود در منزل مزبور، جمعی از اویماقیه بسادغیاث و ماروچاقی بهم آورده، باردوی همایون پیوست.

همچنین محمد سلطان مردی از منزل مزبوره با سه هزار نفر از لشکر خونخوار بتاخت توابع فراه مأمور گشته.

بعد از ورود بآنجا مصطفی نام ابدالی حاکم قلعه خاش جنگ کرده، حاکم مزبور را با جمعی از افغانه مقتول، و سر او را با گرفتاران انفاذ حضور والا و قلعات خاش و کده را بحوزه تصرف آورده.

چون همت گیتی گشارا مقصود آن بود، که اطراف اربعه هرات محصور جنود منصور شود.

در بیست و ششم شهر شوال ده هزار نفر از سپاه نصرت قرین را بسر کردگی کار آگاهان رزم دیده با توپخانه و اسباب سپاهداری محراست سنگر محل نقره مأمور ساخته، چون آب حریر و دطغیان داشت، از سمت زنده خان و کبوتر خان که گذر گاهش نسبت بسایر جاها بهتر بود، عازم پل مالان گشتند، و هنگام ظهر محل موسوم بدنو محل نزول اردوی نصرت نشان گردید.

افواج قاهره از چند میل راه سبرمه کش دیده افغان گشته، تصور چپاولچیان لشکر ظفر اثر نموده، و دلیرانه از قلعه بر آمده، به پشتیبانی دیوار بست قریه شمشاد آباد که حصن و عامر بود آماده جنگ شدند.

حضرت ظل اللهی که مشتاق چنین روزی بودند فی الفور سروبر را بدرغ و مغفر لطیف خدای یگانه آراسته، بر مرکب کرد و نخرام سوار و مہیای جنگ و کارزار گشته، تفنگچیان پیاده و توپخانه را با قول همایون از پیش رو بسقابت افغان فرستادند، که آنطایفه را مشغول جنگ سازند.

آنحضرت با فوجی از دلاوران اژدر، و دلیران غضنفر فر، که بضرب یکباره آویز جوزا را دوپیکر و بارق سیف و سنان تیز خرمن عمر خشک و تر را توده خاکستر میساختند، از پشت سر آنگروه در آمده، مابین ایشان و قلعه فاصل، و ستونهای هایل راه گریز را حایل شدند.

از یکجانب دهان آتشبار توپ تفنگ، اذم تفنده زبانه «اعصافیه نارفاخرقت» مشتعل ساخت و از طرف دیگر تیغ و سنان زبان طعن دراز کرده. لحظات «هل تجرون الاما کنتم تعملون» بنوا سازی پرداخت.

آنطایفه چون بقهر خدای یگانه از دو طرف خود را دچار سر پنجه بلا و گرفتار شمشیر عنا دیده، آهنگ فرار کرده، شیرنکاران که تا آن زمان از تعاقب افغان قلاده تیغ در گردن داشتند، باشاره آنحضرت سر از سلسله خودداری کشیده، از دو طرف چنگ و چنگال دلیری یازیده، بکشتن و بستن و دریدن و شکستن پرداختند.

جمعی از افغانه، را دم شمشیر آتشبار، از سر گذشته بگردن رسید، و فوجی را از نهرهای عمیق آب بگردن رسیده، از سر گذشت سه هزار نفر متجاوز و با جمعی از رؤسا در خاک و آب سر بیاد فنا دادند.

علم و نقاره ایشانرا بدست آورد.

پس خدیو فلک جناب، مظفر و کامیاب، بجانب منزل عنایتاب گشته اسب و صلاح مقتولین را بدلیران، و نفقه هستی گرفتار آنرا بمالک ببران عطا فرمودند. از حسن اتفاق اینکه:

چون جمعی از قشون بیات از سنگر، نقره بصابطه مقررده، در آنطرف رودخانه بقراولی اقدام داشتند، از هیجان گرد بر فلک تیز کرد رسید، استنطاق فرار آنطایفه کرده، از صفحه دشت سرنوشت کار آنفرقه تبه روز کار را که کمال قصا بخط غبار نوشته بود دریافته، بگرفتن سر راه ایشان از حریر رود و هرات رود گذشته. باهنگ رود، جنگ ساز و ناپای حصار هرات مخالفت نوازی آغاز کرده، بسضراب شمشیر، رخنه زن چارنار پیکر عنصری ایشان گشتمد.

روز دیگر که خسرو و فیروز جنگ خورشیدخاوری با کو کبه نیکو اختری آهنگ سرپل مقنطرات این رود نیلقام کرد، عازم پل مالان گشته، در چاشتگاه بقریه ناگهان، که در کنار پل واقع بود، نصب خیم اقامت کرده، بحکم داور داشکوه برجهای متین در اطراف اردوی ظفر قرین، سر بسپهر برین سوده، هر یک از آن سران و سرداران لشکر، در سمت خود خندق و مورچل ترتیب داده، جهان نوی در عرصه خاک نهادند.

بفاصله چند یوم که یوم هشتم ذیقعد الحرام باشد، دلاورخان تائمنی که به حکومت او به شاقلان و عور و ساحر سر بلندی داشت بما سه هزار نفر تائمنی و اویماقیه، وارد معسکر فیروزی اثر، و از نوازشات خدیو بنده پرور بهره ور گشت. از غرایب امور این که:

در همین ایام روزی که خدیو کامکار، طرف عصر از سواری مراجعت کرده بودند، در میان خیمه همایون اسلحه حرب از خود کننده، بعزم تفرج جانب شهر به کوشک بلندی که بحکم والا بنا شده بود بر آمدند. ۴

هماندم توپچیان افغان خیمه مبارک را بنظر در آورده، توپی انداختند، که گلوله اش سقف چادر را شکافته بر جایی که مسند والا انداخته می شد، در کنار فرش بر زمین آمده یک زرع بیشتر بخاک نشست، و همانا گذشتن این نوع خطا که از وقایع عجیبه است جز بسرداری حفظ حضرت داور و اقبال دولت صاحبقران، غضنفر فرم حسدی دیگر نداشت.

چون بنحویکه رقم زده کلمک بیان گردید، سمت غربی هرات که عبارت از منزل نقره است، مقر دلیران آهن خا، و جانب جنوب شهر، که درست پل مالان بود، تصرف خیم فلکفر سا نباشد، طرف شرقی شهر خالی بود.

لهدا در چهارم ذیقعد فوجی از دلیران لشکر ظفر اثر را با توپخانه و تدارکات مشابه مأمور ساختند، که از آب هرات رود عبور، و در محاذات راه کرخ در جانب

شرقی لوای توقف افراخته، راه مرو را بر افغانه مسدود سازند. روزیکه مأمورین عازم سمت شرقی شهر بودند، حضرت ظل‌اللهی از مستقر جلال، خود با عساکر سنگر غربی متوجه شهر شدند؛ که افغانه بسمت شرقی نتوانند پرداخت، و مأمورین از روی اطمینان خاطر در مکان مقرر و مستقر و برج و سنگر برای خود توانند ساخت، مهذا سیدال با فوجی از افغانه علیجانی وابدالی از در جلادت در آمده، سر راه برایشان گرفته، جنگ در پیوست.

دلیران میمنه و میسره و سر کردگان قلب و طرح، بمدافعه اقدام کرده، آنطایفه را شکست فاحش داده، سرورنده بسیار بدست آوردند.

بعد از چندروز چون محل توقف اردوی شرقی از قلعه دور بود، آنحضرت سمت بتغییر آنمکان گماشته، شب یکشنبه دوازدهم شهر ذیحجه الحرام با جمعی از خواص عزیمت آنطرف کرده، روز دیگر هنگام صبح که لشکر نجوم از معسکر فلك عزم کوچ و سلطان زرین کلاه مهربار است گیتی فروز، از سنگر شرقی آغاز طلوع و خروج کرده، اردو را از آنجا حرکت داده متوجه قریه اردو خان که در یکفرسخی شهر است گشتند.

افغانه بیباک مانند خاشاک که سر راه بر آتش تابناک گیرد، بهیات مجموعی از باب ممانعت در آمده، یکه تازان طرح بحکم والا برایشان تاخته، تا کوچه بند شهر تعاقب کرده جمعی هلاک و جمعی از سر کردگان نامی را اسیر خیم فتراک ساخته، شتر و اسب بسیار بدست آوردند.

لشکر نصرت نصیب بضابطه و ترتیب، در کمال آرایش و زیب، با غنیمت و کسب آمده، قریه اردو خانرا نهر، و آنحضرت عطف عنان عزیمت بمستقر فلفر بر کردند.

دیگر از وقایع متنوعه آن ایام این که:

در شانزدهم شهر ذیحجه الحرام سه هزار نفر از دلاوران نصرت نشان، بتاخت

میمنه و چچکتو من اعمال بلخ روانه، و مأمورین بموجب فرمان، آن نواحی را غارت، و جمعی از اشرار اوزبکیه را، که در آن سمت مظهر آثار شرارت بودند عرضه تیغ تیز ساخته، با اسیر موفور و غنایم نام محصور وارد معسکر گشته.

سر کردگان پیرایه پوش خلاع فاخره خورشید شعاع و بهره یاب انواع احسان و اصطناع شدند، و هم در آن اوان محمد بیک مروی که سابق از دربار گردون مدار بحکم والائزد عبدالله خان حاکم بلوچستان رفته، که او را از آن طرف بر سر قندهار بیاورد، مراجعت، و خبر کشته شدن عبدالله خان را بعرض والارسانند.

توضیح اینمقال آنکه:

عبدالله بعد از وصول خطاب مستطاب خدیو فلك جناب «انی عبدالله اتانی الکتاب» لب آداب گشوده آنرا تاج تارك مباهات ساخت و بتدارك سفر قندهار پرداخت. در خلال آنحال فیما بین او و خدایار خان، عباسی حاکم سند، مجادله واقع شد، در آغاز اشتغال نوایر حرب گلوله بر سر عبدالله خان خورده، از پای در آمده بلوخیه چون دیدند که بر سر سردار ایشان ایسی قضیه در آمد، روی از معرکه حرب بر تافتند.

امیر محبت و امیر امتیاز ولدان عبدالله خان، عریضه بر سنوح اینواقعه نوشته مصحوب بنی عم خود بر تافت مؤمن پیک فرستاده از موقف اعلمی نیز فرمان ایالت بلوچستان با اسم امیر محبت که ولد بزرگ عبدالله خان بود، صدور یافت برای او و هر يك از اولاد عبدالله خان بار سال خلاع و اثواب نفیسه و تفقدات بی شمار امیدوار ساختند.

در بیان مقدمات دارالرفاه فراه و کیفیت محاصره آن

به نحوی که سابقاً ایمائی به آن شد، محمد سلطان مروی که از سنگر نقره به-
تاخت توابع فراه مأمور شده بود، بعد از قتل مصطفی ابدالی و ضبط قلعه خاش در
همانجا توقف داشت.

ثانیاً امام وردی سار و لیلونائب دارالامان کرمان، با حاکم سیستان و قشون
کرمان و سیستان، به اتفاق محمد سلطان به محاصره و تسخیر فراه مأمور، و مقرر شد
که ظهیرالدوله ابراهیم خان، با قشون سرحدات خراسان، از راه طپس و گیلکی
عازم فراه گشته، بعد از ورود او تمامی سرکردگان حسب الصلاح او به تقدیم این
خدمت اقدام نمایند.

در حین آمدن امام وردی بیگ، جمعی از قشون او به موجب فرمان اقدس به
تاخت کرشک و بست، من اعمال و توابع قندهار معین گشته، و مأمورین به قلعه بست
مستولی، و اهل قلعه را قتل و غارت نمودند.

مقارن آن جمعی از افاغنه غلیجانی از جانب حسین، به سرکردگی باور خان
یاغی که در ایام استیلای افغان حاکم لار و بندر بود، به مدافعه برخواسته، صید شیر

شکاران گشتند.

مأمورین با اسیر و غنیمت بسیار برگشتند، و به اماموردی ملحق، و در کاخ سنگر ساخته، به تاخت نواحی افراد پرداختند.

اما مقارن ورود ابراهیم خان به حدود طبس خبر افساد ترکمانیه کوکلان از سفر خیر اثر به مسامع علیه رسید.

ابراهیم خان بروفق فرمان آمدن خود را موقوف، و عنان عزم به تنبیه ایشان معطوف ساختند.

توضیح این مقال آنکه:

چون در حین توقف موكب همایون در ارض فیض نمون اوزبکیان آن طایفه متعهد دادن جمعی ملازم گشته، در این اوان ملازمان مزبور را، به نحو تعهد، سرانجام و روانه ساختند.

بعد از ورود به حدود اسفراین به اعتبار انتشار اخبار متوحش، آن طایفه ایفاد نایره شرارت، و دواب و اسباب رعایای آن محل را غارت کرده، عنان بر نافتند.

بنابر وصول آن خبر، ابراهیم خان به معاونت مأمور و فوجی دیگر از لشکر نصرت اثر که به سرکردگی اسماعیل سلطان خزیمه و علیقلی بیگ سارودلیلو، به اعانت اماموردی بیگ نامزد گشته، فرمان والا به عز نفاذ پیوست، که اماموردی بیگ تا ورود سرکردگان سبک عنانی نکرده، جلوی جلادت را از جانب قلعه کشیده دارند.

اماموردی برخلاف حکم والا انتظار ورود سرکردگان نکشیده، برای اظهار رشادت در بیست و هشتم ذیحجه بند را از مکان سابق پیش برده، ده نو را، که تا قلعه فراه يك فرسخ و نیم مسافت دارد، سنگر کرده، نزول، و در روز ورود

ایشان به سنکرده نو، علیمردان برادر ذوالفقارخان ابدالی، که در فراه می بود، با افاغنه فراه در حوالی شمبلی کوه و فراه رود سر راه برایشان گرفته، محمد سلطان با سر کرده قشون کرمان در معر که مقتول شدند.

افاغنه جری گشته، روز دوم و سیم بهمین معامله پیش در روز سیم در اثنای گیرودار سر کردگان جدید و عساکری که از معسکر همایون مأمور شده بودند، به سروقت جنگ رسیدند، و به پاسداری و ثبات قدم، دست قضا، پنجه زن تاب و توان افاغنه گشته، ایشان را شکست فاحش داده، پانصد هزار نفر از ایشان را قتل، و جمعی کثیر از آنها را زنده دستگیر کرده، بقیه به جانب قلعه فراه فرار کردند.

اماموردی بیک به سبب سوء حزم خود که سنگر را تغییر داده بود بدین تدبیر دوسه نفر سر کرده معتبر کشته شدند.

از نیابت کرمان و سر کردگی لشکر معزول، و باقی سر کردگان و دلاوران به ایداء این فتح به عنایت بیکران مشمول گشتند.

بعد از ورود موکب والا به منزل، ناگهان، که رؤسای او بقیه سعادت یاب رملیشم دربار سپهر بنیان شدند، ایشان را به سر کردگی اسماعیل خان، ولد ابراهیم خان استاجلو، با فوجی از دلیران افواج قاهره مأمور به محاصره اسفراز، با فاصله چند روز جمعی به سر کردگی سردار سلطان قراچورلو، به عزم دستبرد، روانه ولایت مزبور ساخته.

مأمورین، شب داخل قلعه خبران و در کمین کین نشسته، هنگام سفیدی صبح جهان افروز معدودی جلوه گرمیدان ظهور و بروز گشته.

افاغنه قلعه نیز به سپاهی آن جمع قلیل چشم بخت سیاه کرده، بی باکانه از قلعه، اسب جلادت برانگیخته، رزم جویان بهرام کین، از

مکمن کین در آمده ، تیغ برایشان نهاده سرورنده بسیار و دواب و اغنام بیشمار بدست آوردند.

روز یکشنبه هفدهم محرم سنه هزار و صد و چهل و چهار، باز افاغنه با ذوالفقارخان تجدید عهد کردند، تا رمقی از جان ایشان باقی است در کشش و کوشش کوشند.

پس دروب قلعه را مانند چشم بصیرت خود بسته، با جمعیت تمام از رودخانه هرات رود عبور، و با قراولان آغاز شروشور کردند.

حضرت ظل‌اللهی از فراز منظری که ، برای تماشای فضای شهر و دشت ترتیب یافته بود به عادت هر روز مشغول نظاره بودند که به دیده بانی با دیده ادراک فهم این معامله کرده، قبل از آنکه قراولان خبر رسانند، بر مرکب اقبال سوار و با افواج خونخوار، عازم کارزار شدند.

فوجی از جانب شرقی بر سرایشان تعیین، و خود با جمعی از پیش روی آن طایفه اسب تاخته، سرورنده موفور ازایشان بدست آمده، تتمه از فرط اضطراب خود را به آب زده، جمعی نامه زندگی را در آب شستند.

ذوالفقار خان نیز در رودخانه از اسب غلطیده ، به تیز دستی طالع بدر رفت.

اما اسب سواری او با زین و ابراق او بدست آمد، و همچنین یک دفعه نیز چون نمک زیاده از سایر ماکولات در هرات نایاب بود، در ظلمت شب فوجی از آن طایفه نمک‌شناس برای تحصیل نمک به سمت کرخ رفته بودند، به حکم والا فوجی به تنبیه آن طایفه نمک گیر پرداخته، شمشیر زهر آنگون بتلخ، شور از جان شیرین ایشان برانگیخت.

هر روزه دست قضا بر این نهج از پرویزن چرخ شور چشم ، نمک بر چشم آن گروه می‌پخت، تا اینکه زمان محاصره چهارماه امتداد یافت.

سیدال که از جانب حسین غلیجانی با فوجی به اعانت ابدالی آمده بود، چون اکثر از لشکریانش در محاربات عرضه تیغ فساد، بقیه از فقدان قوت گرفتار جوع و عنا شدند.

و در شب غره صفر جویای مفرشده، و از شهر در آمده، روانه وادی گریز گردیدند.

در بیان تفویض ایالت هرات به الله یار خان به حکم خدیو زمان

افاغنه چون پایتخت راست و اسباب شکست را درست دیدند، چند نفر از رؤسای ابدالی نزد الله یار خان، که در خدمت آن حضرت میبود، روانه کرده، به توسط شفاعت او مستدعی بنای کار هرات و معهد دادن خانوار جمعی از رؤسای ابدالی گشتند.

هر چند که عنقای بلند پرواز همت آن حضرت، جز در قله قاف تسخیر آن ملک دلپذیر نشیمن نمی کرد، اما بنا بر صلاح وقت به استمزاج آن طایفه به حسب ظاهر از در سخت گیری و ابا در نیامده، بعد از روانه نمودن فرستادگان ایشان، چون ابراهیم خان نیز در آن روز از اردوی همایون روانه گره دیدند. مظنون افاغنه آن شد که حسین از قندهار به اعانت ایشان می آید که باعث رفتن ابراهیم خان شده.

لهذا از قول خود نکول کرده، پیغام دادند که افاغنه برای تحقیق این خبر کس روانه فرام کردند.

بعد از رسیدن خبر، به مقتضای وقت عمل خواهد شد.

این حرکت مروعه جنبان نایره غضب آن حضرت گردیده، فرمان والا صدوریافت که مقاطعة این امر حواله به شمشیر تیز است. من بعد افاغنه از آمدن ممنوع بوده، در مخالفت و قلعه داری کوشند.

روزی که هندوی تیره روی شب از انجم کواکب، سنگ فتنه را از دامن فروریخت، و آفتاب زرد کوش بعد از تیغ کشیدن، بردامن چرخ نیل آویخت، از پنج دروازه هرات از هر دروازه چند نفر از سر کردگان ابدالی وارد اردوی معلی، و متعهد انجام امر مقرر و مستدعی صدور منشور امان و نیازمند تفویض ایالت هرات به الله یار خان شدند.

دوباره این تمنا پذیری انجام گشته، الله یار خان به ایالت سرافراز و فرمان همایون رازیب فرق افتخار خود ساخته، با سر کردگان در هیجدهم ماه مزبور روانه هرات شدند.

بعد از دوسه روز الله یار خان با سیصد نفر از عظمای پنج دروازه ورؤسای صاحب نام و آوازه وارد اردوی ظفر اثر، و پیشکش های لایق معروض پیشگاه نظر ساخت.

بر طبق عرض آن جماعت مقرر شد که ذوالفقار خان برادرش احمد خان مرخص بوده، روانه فراه شدند، که اقامه گزین زاویه اعتزال کردند، و الله یار خان با سر کردگان رخصت انصراف به قلعه یافت.

عصر روز دیگر، افاغنه قلعه، بانو خان افغان را فرستاده، عرض کردند که: چهل هزار نفر از غلیجانی ابدالی فراه می آیند، از موقوف فرمان اقدس مرخص باشند که اول به تنبیه غلیجانی بپردازند.

چون این حرف و سخن دروغ واهی و عاری از فروغ و یاد آوری از لاف حیلهوری بود، پیغام دادند.

نظم:

آن دولتی که می طلبیدیم سالها

پرسیده راه خانه و خود بر در آمده

غلیجانی و ابدالی هر دو با یکدیگر ارتباط صوری و معنوی دارند، ایشان باید باهم اتفاق کرده با سپاه نصرت پناه در معرکه کین خود آزمائی نمایند، و آنوقت در مجادله به روی هم گشایند.

پس مقرر شد که دلیران بازمستعد چپاول گشته، نهال نیزه و سنان را، که در آن چند روز به انتظار بهار ساز گاری کرده، در حدیقه ظفر خشک لب و تشنه کام مانده بود، از جویبار خصم سیراب سازند.

الله یار خان از شنیدن این خبر آشفته حال گشته، بازوی نیاز به درگاه خدیو دشمن نواز آمد.

چون عهد آن طایفه را مانند آفتاب زمستان و سحاب تابستان اعتباری نبود، عبدالغنی بابعضی از سرکردگان مأمور به توقف در اردوی همایون و الله یار خان رخصت انصراف بشهر یافت.

در دوم شهر ربیع الاول عریضه از جانب سرکردگان اسفراز رسید، مبنی بر اینکه:

ذوالفقار خان بعد از ورود به اسفراز با سیدال، که از وقت فرار در آنجا توقف داشت، افاغنه اسفراز را کوچانیده، روانه فراه ساختند.

چون این معنی از دلایل واضحه نفاق بود، یوسف سرکرده بازیگرانی را با یک نفر از چاکران دربار، روانه قلعه ساخته، به الله یار خان و سایر سرکردگان تهدیدات وحشت انگیز و پیغامات دهشت آمیز فرستادند.

فرستادگان باز گشتند و خبر رسانیدند، که افاغنه با الله یار خان به طغیان همداستان گشته، در مقام سرکشی می باشند.

پس عبدالغنی با چند نفر از سر کردگان که در اردوی همایون بودند حبس نظر ساخته، باقی سر کردگان را که آزموده جهل مرکب بودند، مانند مدار به سیاه چال افکنده، يك قلم خط بطلان بر او راق ساز گاری کشیدند.

یوسف مزبور چون دوباره صداقت ورزیده بود، به حکم:
«اقتلوا یوسف و اطرحوه» مصون مانده، رخصت معاودت یافت.

در بیان سرکشی و طغیان و محاربه الله یار خان

چون الله یار خان به سپه داری خصانت حصار، و سخت روئی متانت دیوار، کار خود را در نفاق و دوروئی بکرو کرده است و امید خود را از حبل المتین این دولت پایدار گسیخت و به مرمت بروج و استحکام در بندها پرداخت، و رزنگ ستیزه روئی ریخت، در سیزدهم ربیع الاولی و فوجی از نرد کوشان نفاق پیشه در شب سیاه بسمت قلعه سفید فرستاده، آن طایفه از تیغ تیز دلیران روی خود را سرخ یافته، مجدداً جمعی را بطرف بادغیث روان کرده، ایشان بیارفته بسر آمدند.

همچنین موسی دانکی با جمعیت کامل شب از حوالی چشمه قرنفل به تاخت بادغیث رفته، فی الفور به امر والا جمعی به تعاقب او مأمور، و کو کبه والا با فوجی از بهادران جرار که هر یک در قبض روح ثانی عزائیل بودند، عازم محل موسوم به جبرئیل که معتبر چپاولچیان بود، گشته افاغنه نیز به هیأت مجموعی از قلعه بیرون آمده، پیادگان ایشان از جانب کوه و سواره از پشت دیوار تا یکساعت شب آغاز جنگ کرده، شب تار را به ستاره ریزی گلوله نمونه روز قیامت، و به شهب شعله تفنگ و زنبورک سطح زمین را نمونه چرخ نیلفام ساختند.

آتش را خدیو فیروز روزگار در همان مکان، که پهناور و وسیع بود به روز رسانیدند، صبحگاهان باز الله یار خان آمده، در بند گاه شیر، از خیره سری دست

جلاوت گشوده، پای قرار افشوده، از ضرب دست دلیران سر کوب بلیغ یافته، راه گریز سپرد و در آنجا بعرض رسید که دلاورانی که مأمور به تعاقب بودند برخوردند، و از شعشعۀ تابناک سیف لامع، که نصرت دلیران برهانست قاطع، بسیاری از افاغنه سایه نشین دیوار عدم و با شاهد فنا همدم شدند.

پس آن حضرت عطف عنان به مستقر دولت فرمودند، و نیز دلیران يك دفعه خاک عرصۀ سیاوشان را بسرافشانی تیغ روئین تن چون خون سیاوش رنگین، و بار دوش زمین را از اجساد کشتگان سنگین ساختند. و یکبار هم الله یار خان در سمت کوزران در جنب هرات رود باخورد و بزرگ قلعه هنگامه آرای عرصۀ کارزار گشته، کو کبۀ والا باتوپخانه به مقابله پرداخته، از باغستان صفوف خصم باغی، به تیزدستی توپچیان آتشین دم بدم، بر میدمید، و در لب آبرود، از دهان زنبورک زبانه آتش بر زبان می رسید.

تفنگچیان قدراندرز، در بازار بیع و شری نقد جان، ز سرخ زخمهای کاری بیشمار از خزانه تفنگ بر یکدیگر می شمردند و دلیران یکه تاز حرف هستی اعدا را از روزنامه ایام به کزلك تیغ جان ستان می زدودند.

هنگام شام که صولت قلعه دار سپهر، یعنی مهر زرین چهر، شکست، طرفین عازم جا و مقام خویش گردیدند.

همچنین هر روزه مکرر آن گرسنه چشم آن دیار قحطی، در راه تحصیل آذوقه از خوردن زخم سیف و سنان از جان سیر می گشتند.

با وصف اینکه هر طرف که از گریبان حصار سر بدر می کردند، تیغ مغفر شکاف دلیران در سرزنش ایشان سرمویی خودداری، و نیزه بلند بهادران کوتاهی در دل آزاری نمی کردند، بازار شدت جوع در دل شبها در آمده، برای خموشۀ بر خوشۀ پروین در آویختند، و برای مستی گاه گاو به خرمن کهکشانشان می بستند، به یاد ماست مهتاب می لیسیدند، و به شوق شیر از تبا شیر صبح چشم سفید می کردند.

لقمه گلوله که از دهان توپ بیرون می ریخت به جان و دل تفنگ می کردند، و در عوض ما گول نیش تیغ و سنان را نوش جان کرده، زخمهای کاری می خوردند و روزی به شام و شبی به صبح نمی رسید که سی و چهل نیزه سر معروض عرصه حضور نمی شد، و اسیر و مال و غنیمت زیاده از حد و حصر عرصه خدمت آن حضرت نمی گشت.

چون کوچ و متعلقان اللهیارخان و ماروچاق بودند، حضرت ظل اللهی جمعی به استحکام بادغیس و به محاصره قلعه ماروچاق مأمور ساخته، مأمورین قلعه را تصرف و کوچ و کسان او را بدست آوردند.

در بیان جنگ سمت کبوترخان و وقوع فتح نمایان به تأیید حضرت ایزد سبحان

در بیست و یکم شهر ربیع الثانی، به تازگی جمعی از افغانه را هوای بلند پروازی بسرافتاده، سمت کبوترخان بال پرواز گشودند.

از حسن اتفاقات آنشب، جمعی از شاهبازان اوج دشمن شکاری به قراولی آن سمت مأمور گشته بودند. طرفین، مانند شیشه و حجر و پنبه و شرر، تلاقی یکدیگر شده، جمعی از آن گروه بمطموره عدم توطن، و بقیه به ویرانه حصار که در نزدیکی قریه کربزان بود تحصن جست، دلیران نیز به احاطه آن مکان پرداختند.

هنگام طلوع فجر که خسرو زرین افسر مهر پا بر کاب اشهب تیز گام سپهر گذاشت، قهرمان جهان از سرقهرو کین با دلاوران ظفر قرین، متوجه آنجا گشته، الله یار خان نیز از قلعه بر آمده، فوجی از تفنگچیان گزین را به مدد محصورین تعیین کرده، آن طایفه همه جا دوش بدوش رزم ساز و حرب کنان باولوله و افغان رو به آن مکان گذاشته، دریای لشکر فیروزی اثر که محیط آن ویرانه بودند. به تحریک عصای موسی اعجاز، اعنی انگشت اشاره والا بمدلول «فانفلق البحر فکان کل فرق کالاطود العظیم» کوچه دادند، با آن طایفه داخل حصار گشته، به یاران خود پیوستند.

پس آن حضرت سواران خونخوار و دلاوران نیزه گذار را دو دسته کرده، هر دسته را در سر راه ایشان به یک سمت تعیین، و تفنگچیان چالاک و زنبور کچیان

بی باک را در محاذات راه بازداشتند.

افغانه بعد از لمحۀ درنگ، پشت به پشت داده، مانند موج از پی یکدیگر روان و چون سیل کوهساران عربده کنان به جانب قلعه شتابان گشته، جیوش بحر خروش بفحوای «فغشیهم من الیم ماغشیهم» اطراف ایشان را فرو گرفته و بمؤدای «و حال بینهما الموج فکان من المخرقین» بظهور آورد. و جمعی کثیر از افغان غریق لجه فنا گشته، آب نیزه دار از سر ایشان گذشت و جمعی هم به قید اسارت گرفتار گشت. روز دیگر مجلس مینو مثال آراسته، عبدالغنی و باقی سر کردگان افغان را، که در اردوی فلک مثال بودند، به محفل اقدس بارداده، هنوز آفتاب یک نیزه بلندنگشته بود، که هزار و سیصد نیزه بر سر نیزه بلند گردیده، سر کردگان مورد عطایا و نوال، ورؤسای افغان سر به زیر افکنده، غریق بحر خجالت و انفعال گشتند.

دربیان تصرف کردن افغان قلعهٔ اوبه را

بعد از وقوع این فتح دلاویز در همانروز طرف شام خیر رسید، که افغانه قلعهٔ اوبه را تصرف کردند، اسماعیل خان استاجلورا، که بشهر اسفراز نامور باستحفاظ آنجا شده بود، با میرزا ابراهیم کلانتریش هست، که در آنوقت بحکومت غوریان سرافرازی داشت، در قفای آن بقتل رسانیدند.
بقصهٔ تفصیل این اجمال آنکه:

چون فارسی زبانان اوبه، در جزو با افغانه دمساز و در شرارت همراز بودند، اسماعیل خان بارفقا بتحقیق احوال ایشان مأمور گشته.
باعلام کلانتر او به قریب بدو هزار نفر افغان بسر کردگی شیدم و اشرف سلطان و ایاز نام از هرات عازم او به و شب در خارج قلعه کمین کرده، هنگام صبح که دریچهٔ مهرانور مفتوح و دروازهٔ قلعه گشاده شد، افغانه از کمینگاه بیرون آمده، قلعه را تصرف کرده، و اسماعیل خان و رفقای او را بقتل رسانیدند، و چون قلعه مشحون بذخیرهٔ وافر بود، بنارا بقلعه داری گذاشتند.
پس حضرت ظل اللهی فوج را بمحاصرهٔ قلعهٔ مزبور تعیین و فیما بین محاربه واقع گشته شیدم، و ایاز با جمعی بقتل رسیدند، و نیز در خلال این احوال خیر گرفتاری درویشعلی خان هزاره بعرض والارسید.

توضیح این مقال آنکه:

بعد از ورود موکب و الا بحدود هرات چون درویش علی خان بنا بر محاورات با افاغنه قندهار از جبهه ساری در گاه آسمان جاه سرباز زده، دلاور خان نائمنی با جمعی از دلاوران خراسان به تنبیه او مأمور گشته، مأمورین یورش برده قلعه تمرانرا، که مسکن او بود تصرف و او را دستگیر ساخته، بدر گاه معلی فرستادند. مومی الله در روز ورود درب دولت سرا، که بوسه گاه سرکشان بود، بتیغ تیز گردن تسلیم نهاده، دوش را از خجالت بار گردنکشی پرداخت.

در بیان تسخیر دارالسلطنه هرات و انجام کار افغانه

در اوایل شهر رجب المرجب، اللہ یار خان شیخ الاسلام افغانہ را بسا سعادت نام معتمد، خود روانہ دربار عظمت مدار ساخته، تعہد نمود کہ ہر کار افغانہ کہ در قلعہ اوبہ محصور سپاہ منصورند، با کوچ او کہ در اردوی معلی میباشند مرخص کردند، بدون عذر جبهہسای آستان آسمان قدر خواهد بود.

از جانب آنحضرت نیز این مسئول پذیرای قبول، و وسائط مأمور بتوقف گشته، فرمان والا در باب رخصت کوچ اللہ یار خان، و اطلاق محصورین او بفرصد دریافته.

اللہ یار خان بعد از حصول کامونیل مرام شیوہ، مردی را کنار گذاشته، زن خود را ہلاک ساخته، باز سپر بیشتری بسر کشیدہ رایت مخالفت برافراخت و در چہاردمہ ماہ مزبور کہ آنحضرت با فوجی بسمت کازر گاہ توجہ فرمودہ بودند، از راہ جہل و غرور آواز بلند آوای نفیر «بل لجوافی عتو و نفور» بکوش دلیران غیور رسانیدند، مابین تخت سفر و کازر گاہ بمعرکہ جنگ شتافت، و جامہ عمر بسیاری از افغانہ فتنہ جوئی از جویبار شمشیر آبدار شمشوی یافت.

و حمزہ سلطان فوفلزای، درحینی کہ ایالت ہرات باللہ یار خان مفوض میبود، برتبہ و کالت امتیاز یافتہ اللہ یار خان بقلعہ ہرات شتافتہ، رو ازین آستانہ برتافتہ منشاہ

تمرد و استکبار الله یار خان شده بود.

در اثنای فرار گرفتار حقوق عنایت خدیو کامکار گشته، چون محافظت یک دروازه از جانب الله یار خان بطایفه فوفلزای مخصوص بود، متعهد گشت که هر گاه از قتل او اغماض شود، طایفه مزبوره دروازه را بروی گماشتگان این دولت خواهند گشود.

برای امتحان این ادعا در شب هشتم رجب قبول فرمودند، امان فوفلزای، که از جمله اعظام افغان بود، چندروز از الله یار خان روگردان و دخیل دارالامان دولت ابدبنیان گشته بود، از خدمت آنحضرت مستدعی تقدیم این خدمت گشته، روانه شد.

الله یار خان دانست که حمزه در کجا بنداست در روز منع وجدال در آمده امان در اثنای محاربه بقتل رسید.

بعد از ظهور این واقعه حمزه نیز به حکم فرمان بتیغ قصاص بی امان از عقب امان شتافت پس در هر طرفی از اطراف شرقی و جنوبی و شمال هرات نزدیک بقلعه بتازگی قلعه بلند اساس بنیاد نهاد از سر هر سنگری فوجی از بهادران را بقلعجات مزبوره مأمور و مقرر فرمودند، که بشدت محاصره کار را بقلعه کیان تنگ و غذای ایشانرا منحصر بگلوله توپ و تفنگ سازند.

بعد از چندروز که آنجماعت دیگر مفری و سوای مقام اطاعت مفری ندیدند، از باب استیمان در آمده:

مستدعی رخصت الله یار خان و عفو ذلات و متعهد استدرک تلافی ماقات شدند، پس در غره ماه مبارک صیام، که باشاره ابروی هلال، شمشیر دلیران لب از خون- آشامی فرو بسته، و از نقاره خانه اقبال آوای « نصر من الله و فتح قریب » برخواسته کرد، فتنه فرونشست، ندای بخشش آویزه گوش مخالفان گشته.

یساقچیان کیوان صلابت برای ضبط دروب و تخلیه قلعه تعیین و طوایف

افغان هریک از دروازه سمت خود گروه، گروه آغاز در آمدن کرده، بفحوای
 «لویجدون ملجاء او مغارات او مدخل لولوالیه و هم یحمجون» رخت بخارج قلعه و
 قرای نواحی کشیده.

الله یارخان و رفقای او که مشمول عطیه امان شده بودند، با منشور عفو و
 بدرقه عنایت سالم و غانم روانه ملتان گردیدند.

و برای حمل کوچ باقی افاغنه هم دواب والاغ سرانجام یافته، از ابتدای ارض
 اقدس و ابیوردالی منتهای رأس الحدسمنان، مکان سکنی بجهت ایشان تعیین و ایشانرا
 فوج فوج روانه خراسان ساخته.

پیر محمد سلطان حاکم جام، که کیفیت احوال او سابقاً نگاشته، لوحه تحریر
 گردید بایالت هرات سربلند و به خطاب خانی فایض و بهره مند گردیده.
 در هفتم ماه مبارک رمضان باجنود نصرت قرین و دبدبه و آمین داخل قلعه
 کشته بساط تمکن گسترده.

در بیان تتمه وقایع فراه و کیفیت تسخیر آنقلعه بعون حضرت آله

بنحویکه سابقاً نگارش یافت، ظهیرالدوله ابراهیمخان بعد از مراجعت از طبرس، بدفع و تنبیه طایفه کوکلان مصمم گشته، بعد از ورود به سنخواست، آنطایفه از کرده خود پشیمان و فاتح ابواب استیمان شده جمعی را، که برای سفر هرات تعهد کرده بودند، روانه دربار فلکمدار ساخته، ملازمان مزبوره در غره محرم وارد درگاه جهان پناه و مأمور بفراه گشتند.

ابراهیمخان نیز بعد از انجام این امر بنظم مهمات سرحدات خراسان، بموجب اشاره والا با سپاه ابیورد و سرحدات وارد اردوی فلکجاه و از آنجا روانه فراه گردید.

در پانزدهم ربیع الاول بر سر قلعه فراه تحریک لوای نصرت التوا کرده فیما بین محاربه واقع و شکست فاحش بحال آنطایفه راه یافته سر کرده افغانه با جمعی بمعرض فنا درآمدند.

پس ابراهیمخان با اشاره همایون در تغییر سنگر در آمده قریه موسوم بقمرا برای نزول اختیار، و با فوجی از دلیران بانمکان آمده، مشغول بنای برج و حصار

ساختن شد.

افاغنه در مشاهده این حال مہیای قتال گشته، از قلعه بسر آمده از دو طرف هجوم آوردند دلیران خراسان نیز بتأیید کرد کار جهان و اقبال خدیو کامران، صف آرای معرکہ کارزار گشته، از گردانگیزی با آن، که مظهر آثار و خسف القمر بود، فتنہ دور قمر پیدا، و از لوله و آب بہادران کہ حاکی از مدلول «و يقول الانسان يومئذ اين المفر» بود، قیام قیامت ہویدا گشته. در یک ساعت ہزار و چہار صد نیزہ سر در عرصہ میدان چون کوی غلطان گشته.

سر کردگان و جان سپاران بعطایان خاص اختصاص یافتند، و چون در آن اوان مذکور می شد، کہ فرامیان از حسین غلیجانی استمداد کرده، از جانب او جمعی باعانت ایشان می آیند، و تاخت بلوچیہ گرمسیرات کہ در حوزہ تصرف و اختیار حسین می بودند مطمع نظر آفتاب اثر بود، لہذا طہماسب بیک جلایر چرخچی باشی لشکر ظفر اثر را با فوجی روانہ فرہ ساختند کہ اگر از افاغنه قندہار اثری ظاہر شود باتفاق ظہیر الدولہ ابراہیمخان بمدافعہ پردازند، و الا طہماسب بیک نیز از راہ چاہ انجم الدین و پایاب بتاخت قلعه جات بلوچ رایت عزیزمت افرازد.

و بعد از روانہ شدن طہماسب بیک چون مجدداً کسان حسین برای اظہار اطاعت با پیشکش و متنوعات لابقہ وارد، در بار فیروزی اختصاص گردیدند امتناناً علیہ ضمیر حقانیت شناس اقدس، اقتضای تاخت گرمسیرات نکردہ، طہماسب بیک را بمعاونت مأمور ساختند، اما مردم فرہ، بعد از آنکہ ہمراہانرا در ماندہ روز خویش و گرفتار حرب و تشویش دیدند، از امداد ایشان مأیوس گشته، چند نفر از رؤسای فرہ برسم استمداد نزد حسین فرستادند.

حسین نیز دویزار نفر از جوانان نامی خود را بسر کردگی سیدال بمعاونت ارسال داشته بود. مقارن آن الہیارخان وارد فرہ و اہالی آنجا از فتح ہرات آگاہ شدند، بمظاہرات سیدال این دولت را در حوصلہ قبول امر محال دہدہ.

افاغنه غلیجائی از آنطرف هنگام شام داخل قلعه و فراهیان نیز از اینطرف آغاز کوچ کردن کرده باریر سختی فرار و میان گریز بعزم قندهار استوار بسته، نصف شب این خبر، بانهای قراولان، بعرض ظهیرالدوله رسیده. در ساعت جمعی از سربازان عرصه دلیری را بتعاقب ایشان فرستاده، سرورزنده بسیار بدست آورده، چون اکثر سپاه رزمساز از راه غلبه طمع، در چنین اوقات حجاب دیده بینائی و پرده راه شناسائی می باشند، بر کیب و غنیمت پرداخته بودند، بقیه السیف خود را بسر منزل نجات کشیده، قلعه فراه باد لنگ و دلارام و توابع بحیطه تصرف در آمده.

تمامی اموال اهل قلعه که بجامانده بودند، بدلیران ظفر قرین عنایت و مرحمت شد و مقرر کردند که ابراهیمخان با افواج نصرت نمودن روانه موکب همایون گردد. پس حضرت ظل الهی بعد از فراغ از ضبط و بست امور خاص و عام، در نوزدهم ماه فرخنده فرجام صیام بسیر شهر آهنگ و خاک و سنگ آن وادی را از خرام اشهب صر صرتک، عنبرین رنگ، بالعل بدخشان هم سنگ فرمودند، از تکون بروز این ظلمت و نور اثار «فمحونا آیه اللیل وجعلنا آیه النهار مبصرة» بظهور پیوست، و نقش «جاء الحق وزهق الباطل» در صفحه وقوع نشست.

خدایو فلک قدر، مانند بدر از میان شهر گذشته، تا پای میلهای خارج شهر بند تشریف برد، طرف عصر بمستقر دولت مراجعت فرمودند.

در بیان رفتن شاه طهماسب بر سر قلعه ایروان و بی نیل مقصود و مرام باز گشتن او:

سابقاً تحریر یافت که حضرت ظل‌اللهی بعد از فتح تبریز بسبب وصول خبر
سانحه خراسان فسخ عزیمت سمت ایروان و نخجوان کرده، لوای توجه بجانب
ارض اقدس افراختند.

به این جهت دست رومیه، که از کار رفته بود، گیرایی و دل از دست رفتن ایشانرا
شکیبایی حاصل شده باطمینانی تمام و خاطر جمع می بضبط ولایات پرداختند.
چون شاه طهماسب مکرراً اظهار می کرد که حضرت ظل‌اللهی را مملکت
جدا گانه است، و در استرداد ولایات آذربایجان احتیاج بوجه بود ایشان نیست.
بعد از آنکه رایات عقاب پیکر، بجناح تعجیل، بال گشای پرچم ظفر، به جانب
خراسان گردید.

امنای دولت شاه و الاجاه را مضمون آنکه به هیاهوی و دست افشانی ایشان،
طایر شکسته بال جمعیت رومیه از آشیان قلاع عرم کرده، مرغ مراد پر بسنه بدام و کنج
تمنا را در بسته بدست مرام ایشان در خواهد آمد، هنوز ارض اقدس مقرر کوه کبه
دولت بود برای رفع مایقال اراده خاطر و مکنون ضمیر را بخدیو کشور گیر

اعلام کردند.

از آنجا که آنحضرت اعیان دولت شاهی را مردمیدان جنگجویی و مملکت - داری نمی دانستند تا بمملکت گیری چهرسد، در مقام منع در آمده ایشانرا بتحمل و تأمل امر فرمودند.

لیکن حرف آنحضرت در حریم کاخ صماخ امرای صاحب رأی شاهی بار قبول نیافته، و در ایامی که موکب والا مشغول محاصره و تسخیر هرات بود، بتقلید آنحضرت کمر اجتهاد بر میان بسته، در ماه جمادی الاخر هزار و صد و چهل و سه هجری مطابق ایت تیل از اصفهان با کوکبه تمام و احتشام مالا کلام، بعزم تسخیر باقی ولایات آذربایجان رایت افراز غرور گشته، بعد از ورود بهمدان و لیکلی خان کنگرلو را برای تهنیت جلوس سلطان محمودخان، بانامه عنبرین شمامه و یک عدد شمامه عنبرین روانه دیار روم ساخته، خود وارد تبریز و در آنجا ایالت تبریز را از بسی ستون بیك افشار، که جمعیت کامل مستعد و ایل و احشام را بهوای خدمتگذاری منعقد ساخته بود، تغییر داده حکومت تبریز را به محمدقلیخان تفویض، و از تبریز باتمامی قشون عراق و آذربایجان و حکام ولایت این طرف رودارس که عدت ایشان بهیجده هزار نفر می رسید، بجانب ایروان تکاورانگیز گشتند.

جماعت رومیة اردو باد و نخجوانرا خالی کرده، بقلعه ایروان نزد علی پاشای حکیم اوغلی که در آن اوان از دولت عثمانیه سر عسکر روم و باتیمور پاشای قلی مستحفظ آن مرزبوم بود، شتافت.

علی پاشا نیز از ایروان بر آمده در کنار رودخانه کرنی سه فرسخی ایروان مورچل و منطریق ترتیب داده، و راه آمد و شدرا بر جنود قزلباشیه بسته، کوکبه شاهی با دریای لشکر از کرنی چای، تندتر از سیل عبور، و علی پاشا نیز بمقابله آمده، فیما بین تلاقی واقع و رومیه تاب فوج منصور نیاورده، مغلوب و توپخانه و اردوی خودرا برجا گذاشته، بجانب ایروان منهزم گشته، قزلباشیه بضبط توپخانه و

اثاثه ایشان پرداختند.

بعد از اخذ کسب موکب شاهی از قلعه ایروان گذشته، در جانب غربی قلعه در سه فرسخی در محل موسوم بکنار کرخیام نزول افراختند. بعد از چندروز چون قزلباشیه را توسن جلادت سرکش و نعل باد پای غرور ایشان در آتش بود عنان خودداری از دست و پای قرار از جارفته، روی برتافتند، و بجانب اردوی خودشتافتند.

هیجده روز آنمقام مقر کوکبه شاهی گشته، چون راه آذوقه مسدود بود، غله به انحطاط و غلابار تفاع روی آورده، و یکروز آنمکان مکث و توقف نکرده حرکت، و از راه دو قوزبولوم از ارس گذشته از راه خوی و سلماس وارد تبریز شدند، و در آنجا خبر رسید که علی پاشا از جانب ایروان، و احمد پاشا، والی بغداد، بسر عسکری منصوب، و بتسخیر آذربایجان و عراق مأمورند.

موکب شاهی از تبریز عازم زنجان و سلطانیه گشته، بعد از ورود بمنزل ابهر، محمدقلیخان قوللر آفاسی بیگلربیگی فارس، با قشون خود باردوی شاهی پیوست، و این معنی مایه اعتضاد ماده استظهار ایشان گشته، از آنجا از راه درحزین عازم همدان، و تجمع آوری قشون و چریک همدان و ولایات و نواحی پرداخته، در قریه موسوم بکوزخان من اعمال همدان خیمای توقف بر افراختند.

احمد پاشا نیز بعد از استماع خبر شکست شاه و الاجاه، جمعیت خود را منعقد و درست نموده، حرکت و بدو منزلی اردوی شاهی رسید از آنجا اظهار صلح و التیام کرده.

امنای دولت که تهی دستان متاع خرد و سرمایه، رختکان قماش عقل و شعور، در بازار تمیز تیک و بد بودند، بنقد جان خریدار کالای این سخن گشته، یکی از عظمای اردو را برسم سفارت نزد احمد پاشا فرستادند.

روز دیگر طلیعه عسکر رومیه نمودار گشته، امنای شاهی، که گریبان ضمیرشان

در کشا کش سر پنجه خوف در جای صلح و جنگ و دامان خاطرشان گرفتار خار خار گریز و درنگ بود، ناچار سوار گشته مہیای کارزار شدند .

در این اثنا فرستاده اینطرف از قلب عسکر رومیہ، با بلاغ مژده مصامحہ عرق آلودشتاب، آہنگ ایاب کردہ، هنوز باردوی شاهی نپیوستہ بود، کہ از این طرف سفیر خویش تقریرتوب کوه کوب کرم اضطراب گشتہ، باواز بلند صیت تہور قزلباشیہ را بگوش رومیان رسانیدہ .

در آنروز حضرت شاهی قلب را بہ محمدخان بلوچ و میمنہ را بباقی امرا سپردہ، خود در جانب بسیار مانند قلب قرار گرفت و چون تدبیر امور جنگ برای او تدبیر محمدخان بود، مشارالیه با جمعی از قول جدا شدہ مباشر حرب و بانڈک طعن و ضرب عنانتاب جانب حرب گشتہ، توسن تیز کام خوف سر کشی کردہ، بمسیر خوردہ نظم قرار میسرہ را کہ مستقر لوای خاص پادشاهی بود، از تورک انداختند .

بعد آن رومیہ بجانب قول هجوم آور گشتہ، رایب قرار ایشان منکوس ساختند، چہار و پنجہزار نفر از سوارہ و پیادہ قزلباشیہ در آن معرکہ قتیل و گرفتار، و تمامی توپخانہ و اثاثہ شاهی و اہل اردو بتصرف رومیہ درآمد .

پس بقیۃ السیف لشکر فرار کردہ، ہریک بدیار و اوطان خود شتافتند .

پادشاہ با قلیلی از خواص عازم اصفہان و احمد پاشا کرمانشاہان و ہمدان را بدستور ایام تسلط افغان بحیطہ تصرف در آوردہ .

علی پاشا ہم از ارس گذشتہ، از راہ خوی و سلماس آمدہ، قلعہ دہم را کہ مسکن و یورت افشار است محاصرہ کردہ، تارخنہ در اساس قلعہ داری افشاریہ نتوانست افکند .

بعد از سہ ماہ رفتہ، مراغہ و تبریز را تصرف کرد، محمدخان در منزل ماروچاق شاروق من محال قم پی بقباچ افعال خود بردہ، با جماعت بلوچ و ہزارہ فرار، و

تمرد اظهار کرده، بالاخره باستمات محمدعلیخان و غیره باز گشته بخدمت پادشاه آمد.

از وقایع عبرت انگیز آنکه:

شاه طهماسب بسرادری داشت موسوم با اسمعیل میرزا، در حینی که محمود غلیجانی امر بقتل شاهزادگان نموده.

الماس نام، که مباشر خدمت و مورقا بود مستحفظ شاهزادگان بود، چون با اسماعیل میرزا الفتی داشت، او را زخم دار و در جوالی کرده، از میان شاهزادگان که مقتول بودند بیرون بردند.

اسمعیل میرزا حیران بهر طرف تک و پومی کرد تا عبورش به ولایت کوه کیلویه اتفاق افتاده.

صفی میرزا نام مجعول، که خود را به برادر شاه طهماسب نامیده بود در کوه کیلویه لوای اقتدار افراشته بود، و صفی میرزای مزبور برواطلاع یافته، او را احضار، و گوش و بینی او را بریده، مرخص، اسماعیل میرزا باز مدتی صحرا نورد وادی حیرت میبود، تا این که در اصفهان در محله عباس آباد کشته شد.

اما در اوقاتی که شاه طهماسب از سفر ایروان مراجعت نمود موکب همایون مشغول محاصره هرات میبودند.

اعیان دولت شاهی رفته رفته برین معنی مطلع، و تحقیق احوال او نموده.

بعد از ظهور صحت نسب او در جزء با او راه آمیزش گشاده، همدستان

شده بودند، که شاه طهماسب را بر طرف، و او را بر اورنگ شاهی متمکن سازند.

یکی از اهل توطیه نقض عهد کرده شاه طهماسب را از این معنی واقف ساخته،

در روزی که ممهه بودند که مکنون ضمیر را ظاهر سازند.

پادشاه مسابقت جسته، در هنگامی که اسماعیل میرزا در حمام بود، جمعی

را فرستاده بر سر او ریخته، او را دستگیر، و به حضور طلبیده.
بعد از جواب و سؤال و تحقیق علامات و احوال، از صدق مقابل
اسماعیل میرزا را جاهل نموده، در حضور خویش برادر را به تیغ جفا گردن زده
نخون او را بگردن گرفت.

در بیان مصالحه شاه طهماسب با امنای دولت عثمانی و فسخ آن از جانب حضرت ظل سبحانی

چون بنحوی که سبق نگارش یافت. رضاقلیخان شاملو از اصفهان از جانب جناب نادری بطلب ولایات، و ولیقلی خان کنگرلو از طرف شاه به تهنیت جلوس سلطان محمودخان پادشاه ذیجاء روم بان مرزبوم مقرر شده بود. بعد از آنکه خبر ورود موکب شاهی بر سر ایروان و شکست او با اولیای دولت عثمانی بر رسید.

رضاقلیخانرا بقلعه مار دین و ولیقلیخان را بجزیره فرستاده، محبوس و اختیار صلح و جنگ را با احمد پاشا والی بغداد تفویض نموده، بعد از سنوح واقعه شکست همدان، با احتیاط اینکه مبادا جناب ظل اللهی دوباره از خراسان بعزم اعانت حضرت شاه و قصد دفع و کینه جویی متوجه روم شود، احمد پاشا باذن و فرمان پادشاه و الاجاه روم راغب صلح گشته، راغب افندی دفتر دار را بدر بار پادشاهی فرستاده، که امر مصالحه را انجام دهد.

از دولت شاهی نیز محمد رضاخان عبداللوی، که در آن اوان قورچی باشی بود، مأمور باتمام این امر گشته، با راغب افندی روانه بغداد و مقدمه صلح را برین

نهج بنا گذاشتند: که ولایاتی را که جناب نادری مفتوح و استرداد کرده‌اند، اولیای دولت صفویه متصرف گشته، اینطرف رود ارس بایران، و آنطرف بدولت عثمانی متعلق باشد بعلاوه آن نیز محلی از کرمانشاهان با ایران بوده بصیغه اربالق بسرکار احمدشاه مقرر گردد.

بدین دستور حدود مغور فیما بین قرار یافته، از طرفین وثایق مقبره مرقوم قلم معاهده شد.

سواد صلح نامه را حسینعلی بیک مصحوب معیر الممالک و میرزا کافی خلفا بدر گاه معلی فرستاده، و چگونگی را اعلام نموده، مشالیهما آخر ماه شعبان، در حینی که کار هرات نزدیک با تمام بود، وارد دربار سپهر احتشام خدیو گردون غلام شدند. چون این قسم مصالحه خصوصاً بعد از شکست بر طبع غیور حضرت ظل‌اللهی درست نمی آمد.

لهذا صلحنامه مزبور را با مضای قبول مقرون نساخته، در او اسط شهر رمضان المبارک محمد آقانامی، که در عهد سلطان احمدخان از جانب ابراهیم پاشا وزیر اعظم بر رسم سفارت آمده بسبب خلع سلطنت از سلطان احمدخان و قتل ابراهیم پاشا جواب آن در عقده تعویق مازه محمد آقادر ارض اقدس توقف داشت، اورا بهرات طلب فرموده، باستجال روانه استنبول، و بیادشاه و الاجاه روم اعلام کردند، که یا تمامی ولایات ایران را رد نمایند، و یا آماده جنگ شوند، و خبر توجه موکب و الارا بجانب بغداد صریحاً باحمد پاشا نیز نوشتند، که در تهیه کار بوده، مهمان پذیر باشند، و معتمدی از افشاریه را نیز روانه اصفهان ساخته، باعیان دولت شاهی نوشتجات شنیعه، و بیلا دایران ارقامنیعه، مشعر بر توجه موکب ظفر اثر باینمضمون عزا صادر یافت.

شرح فرمان همایون که بولایات ایران نگاشته کلاک دبیران بلاغت نشان گردیده بموده مورخ

آنکه: کلانتران و اهالی و اعیان ممالک محروسه بتوفیقات یزدانی موفق،
و بتوجهات خاطر و الامستوثق بوده، بدانند، که از آنجا ببرکات و عنایات ایزد و او
رجل شانہ العزیز و یمن تولای خاندان ائمة اثنا عشر صلوات علیهم تبیح فلک سالی
هلال آسای والا را در فتح شهرها خاصیت ماه نو و مویکب سعادت قرین را همیشه
نصرت و ظفر پیشرو و جیوش اقبال نیوش را سروش غیبی رهبر و بازوی با نیروی
بخت فیروز را در گشایش قلاع و بلاد دست دیگر است، در این اوان میمنت نشان
بالطاف قادر منان افاغنه ابدالی هرات را از دم شمشیر غازیان غضنفر فر و بهادران
اژدر در «کانهم حمر مستنفره فرت من قسورة» فراری، و بمصداق «وظنوا ان مانعتم
حصونهم» در قلعه هرات متحصن و متواری بودند، بمفاد و «قدف بی قلوبهم الرعب»
گونه احوال مبدل، و بفحوای «وزلز لو از لزل اشدیدا» ارکان صبر و قرارشان تزلزل
یافته، از شدت جوع بجان و از خوردن زخم سیف و سنان بامان آمدند مانیز بمضمون
«وان احد من المشرکین استجارک فاجر» و مدلول «احسن العفو عند القدوة» آنطایفه
را امان و بکوچیدن از قلعه هرات فرمان دادیم، و شصت هزار خانوار ایشان آنچه

تا حال در عرصه فلاکت و در ورطه هلاکت بودند، همگی باخانه و کوچ «کانهم جراد منتشر» متفرق ساخته بممالک خراسان الی خوارزم و شهریار فرستادیم. بحمدالله تعالی بمقالید تأییدات ایزدی، فتح قلعه هرات میسر و تمامی اهل مزبور با طوایف غلیجانی قندهار که با آنطایفه اتفاق ورزیده بودند، مطیع و مسخر گشته، طوق اطاعت و چاکری و حلقه خدمت و فرمانبری بگردن گرفتند. در خلال این احوال که از انجام مهمات فراغی حاصل و سرکشان حدود خراسانرا تنبیه کامل فرموده بودیم:

نوشته عالیجاه محمدرضاخان عبداللور سید، مشعر براین که فیما بین او و اولیای دولت عثمانی چنین قرار یافته، که ممالک آنطرف رودارس برومی و این طرف بقزلباش تعلق داشته باشد.

الحق این مصالحه در نظرها کم نقش بر آب و نمونه موج سراب دارند، زیرا که مقصد اصلی استخلاص اسرای ایرانست، که مطلق بآن نپرداخته، و آن امر مهم را در ضمن صلح مندرج نساخته است.

وجود امثال مابندگان که بتوفیق کردگار رتبه تبریزی و اقتدار یافته ایم، همین است که بمقتضای «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیه» یاری ضعیفان نموده، شر مخالفین را از سر مسلمین دفع، و ماده فساد را از مزاج مملکت رفع کنیم، نه اینکه قفل غفلت بردل زده، تابع رأی دشمن و رضاجوی خاطر خصم عهدشکن باشیم «بحول الله تعالی» امروز روزاعادی تیره و دست اقبال خسروی و چیره، و ضعف بدخواهان قوی و غلبه از دین مرتضویست.

درینصورت از آنطایفه کم فرصت، که آیه کریمه «اذا جاء الخوف رایتهم ینظرون الیک تدوراعینهم کالذی یغشی علیه من الموت و اذا ذهب الخوف سلقوکم بالسنة حداداشحه علی الخیر» بمصداق حال ایشانست، تحمل بمن امر کردن ازحمیت دور و منافی طبع غیور است.

چون صلح مزبور مغایر رضای جناب سجانى و مخالف مصلحت ابد دولت
ابدمدت خاقانى بود، لهذا بجز امضا مقرون نفرمودیم.

از آنجا که سرپنجه شوق طواف روضه ملايك مطاف حضرت امیر المؤمنین
و مولای متقین، غالب کل غالب و مطلوب کل طالب علی ابن ابی طالب علیه السلام،
گریبانگیر خاطر حقانیت گزین است، توفیق استخلاص اسرای مسلمین را از
موسی الرضا علیه التحیه و الثنا، مرخص گشته، با جیوش پر خاشجوی قوی چنگک
و عسا کر هرز بر خوی فیروز چنگک، بدون تأمل و درنگک کوچ بر کوچ عازم کعبه مقصود
خواهم شد.

طغیان نمود شوق جنوب بسوی آر چون سیل میروم همه جاروی بر زمین صراع
(تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد) ولاتقولن لشیئی انی فاعل ذلك غدا الا ان یشاء الله»
حافظ اگر قدم نهی در ره خاندان بصدق

بدرقه رهت شود همت شحنة النجف

دشمن آتش نهاد و باد پیمارا بکوی خاک

بر سر کن که آب رفته آید بجوی

هر کس درین امر داخل نباشد از کسوت حمیت عاری و بی بهره از سعادت
و دینداری و سزاوار لعن حضرت باری بوده، از حوزه اسلام خارج و معدود و در زمره
خارج خواهد بود.

در ذکر وقایع سیچقان ٹیل مطابق سال میمنت اشتمال هزار و صد و چهل و چهار هجری

نوروز فیروز این سال همایون فال، در بیست و دوم شهر رمضان المبارک
اتفاق افتاده، به حکم نوروز سلطانی افواج قاهره نسیم، فاتح ارك توی برتوی
غنچه و قلعه در بسته ازهار گشته، ده سرخ لاله و قلعه سفید شکوفه و سنجر سلطان
بهار گردید.

افغان عندلیب بهار از کوه دوشاخه شاخسار آهنگ شیبو شورانگیزی
نموده، لشکر یغما گردی و بهمن از شهر بند چمن پا بدامن و رخت به مامن کشیده،
قوت نامه که پیشخانه کش سلطان فریدون، حشمت فروردین است. به عزم
دارالسلیم چمن از ریاحین الحوان، خیام گلگون بر اطراف دشت و چمن و صحن
گلشن زد.

خدایو افسرده مزاج دی، که باعث اختلال اوضاع بستان بود، به امر قهرمان
طبیعت از شغل و عمل گوشه نشین، و نوباوه گل، که زرده قوت نامیه و مولده و نتیجه
نفس نباتی بود، نافذ الامر عرصه خاک و بسیط زمین گشته، در دارالضرب چمن از
زر سرخ گل سوری، درهم و دینار لاله عباسی به نام نامی سلطان نامیه رواج
یافت.

خطبای ثمری و هزارستان یا هزار زبان در منابر شاخسار به زمزمه دعای پادشاه زمان رطب اللسان گشته، مجلس تحویل تأمین جمیل ترتیب یافته، نه هزار دست خلاع رخننده و اسباب ارزنده به سران سپاه و چاکران در گاه از جامه خانه احسان عنایت گشته.

بعد از انقضای جشن نوروزی، کارکنان سرکار والا به امر همایون به تهیه و یساق سفر پرداخته، روز عید سعید فطر از پل مالان نهضت و در جلکای گریزان قباب خرگاه آسمان جاه بدرده مهر و ماه افراخته، دامنه صحرا از سر ادفات رنگین، رشک گلستان چین گشته.

ظهیرالدوله ابراهیم خان نیز در آن روز با افواج نصرت نشان از جانب فراه وارد اردوی نصرت پناه، در روز دیگر همگی پیرایه پوش خلاع آفتاب شعاع شده، ایالت فراه را بعلاوه حکومت قاین به اسمعیل خان حزیمه و حکومت اسفراز را به اسمعیل خان لکزی ولد بیجن سلطان، که در زمین داورسکنی داشت، مفوض و هر یک را روانه محل خود ساختند.

طهماسب بیک جلایر را به حکومت محال از قوشخانه، و چرمغان و حاجیلارو به خطاب خانی سرافراز، و جمعی از افغانه را همراه او کرده، مقرر داشتند که سه هزار نفر از ایلات و تفنگچیان سرحدات آنجا ملازم گرفته، رفته در چندیر، که در جانب دشت قبچاق واقع است، قلعه متین احداث کرده، در آنجا توقف و هر وقت که از یموت و کوکلان حرکتی صادر شود، به تنبیه ایشان پردازند.

بعد از انجام امر مزبور لوای جهانگشا بجانب خراسان در اهتزاز آمده، چون همیشه فتح و ظفر دوا سبه با استقبال موکب همایون میآمد، در سنگر جام از جانب لطفعلی بیک کوسه احمدلو و عاشور بیک پاپالو که، از موقف فرمان مأمور به تنبیه تر کمانیه طژن بودند، چاپار وارد و خبر رسانید که :

فوجی از ترکمانیه آن سمت به کوه لك و چشمه خاجان من محال ابیورد عبور کرده، آن ناحیه را تاخت، و سرکردگان با جمعی به تعاقب ایشان پویان و در سمت سفلی قریه پویان سرراه بر آن فتنه جویان گرفته، سرزنده بسیار بدست آورده، سرا و اغنام را تماماً از آن طایفه استرداد کردند.

پس کو کبه و الا در روز پانزدهم ماه مزبور وارد ارض اقدس گشته، مردم دیده اعیان را ادراك طلعت مهر پرورش همسایگرا چشم روشنی گفتند، و ضیاع و شریف از شرف اندوزی خدمت فرخنده گوهرش لالی شکر الهی را به مشقت زبان سفتند.

چون حسنعلی بیك و میرزا کافی، به نحوی که مذکور شد، در هرات از خدمت شاهی برای ابلاغ مژده صلح آمده بودند، مقدمات سفر عراق و عزیمت جانب بغداد و صلاح و فساد بعضی مواد به ایشان مذاکره کرده، ایشان را به رفاقت ملا علی اکبر ملا باشی و میرزا ابوالقاسم کاشی، در پانزدهم شهر ذیقعده روانه اصفهان ساختند.

چگونگی را پیش از رفاقت به حضرت شاهی عرض و حالی نمایند که، این مصالحه مقرون به مصلحت نیست، موکب شاهی به جانب قم و طهران نهضت فرمایند، که در آنجا مقدمات وطنی محاکمات واقع شود، به اتفاق متوجه روم و عازم کینه جوئی و قصاص از اهالی آن مرز و بوم شویم، و از آنجا به جانب بغداد استزار لوای مهر لوامع شود.

پس سرانجام اسباب سفر عراق و تهیه و تدارك يساق پرداخته، چون بعد از شکست شاهی در همدان، و در هر يك از ولایات ارباب بغی و نفاق به خود سری اتفاق نموده، تمکین حاکم و عامل خود نمی کردند.

لهذا پیش از توجه موکب منصور جمعی از سرکردگان را با سپاه به کهکیلویه و لرستان و فارس و سمت سیلاخور و چاپلیق و قزوین و سایر ولایات عراق و مغانات وارد بیل تعیین، و اختیار مهمات آذربایجان را به لطفعلی بیك کوسه احمد تفویض

فرموده، به همگی حکام ممالک احکام مطاعه فرستادند، که مترصد طلوع طلیعاً
همایون باشند.

چون در محاصره هرات خدمات پسندیده از عبدالغنی کوزالی بظهور پیوست
شایسته ترقی و ترتیب بود.

لهذا اورا به خطاب خانی و حکومت ابدالی صاحب رتبه و قدر عالی ساخته،
با همگی رؤسای افغان پیرایه پوش تشریف فاخره، و مرخص ساخته، که به مساکن
خود رفته، روز حرکت رایت مهر اشراق به جانب عراق با اسب و براق، من حیث-
الاتفاق در موکب فیروزی ایشان حاضر باشند.

در هفدهم ذیقعد به عزم اتساق و انتظام ضوابط حدود دشت و ابیسورد که
یورت قدیم آن حضرت است از راه کلات عازم ابیورد گشته، دو روز در کلات که
قلعه خدا آفرین و از امکانه غریبه روی زمین و در وسعت و رفعت نمونه چرخ برین
است به سیر و شکار پرداخته، از آنجا به جانب ابیورد توجه فرمودند.

در آن خطه دلگشا ابراهیم خان نیز با سر کردگان و رؤسای عساکر سردات
از حدود نسا و درون وارد حضور اعلی گشت.

ضبط و ربط مهمات خراسان و بستن بند سلطانی مرو و شاه جهان بیاومفوض،
و بعد از یک هفته از راه درجر و میاب و کوبکان و خرمدره، که مراتع ایلچیان خاصه
بود، اوهم زرین ستام را صرصر ساخته، از نژادهای گلگون نژاد تیز کرد، و خانه-
زادهای رخس پیکر هامون نورد، به ملتزمان رکاب عنایت و چون موسوم برادکان، که
در دوازده فرسخی ارض اقدس واقع است، و از حیث آب و هوا بر اکثر ولایات
خراسان راجح است.

از متحدثات معمار همت بلند و بناهای مهندس طبع ارجمند آن حضرت،
و سابق و آن عرصه دلپذیر، عمارات عالیه که در نزهت و صفا بی شبهه و نظیر و در
رفعت و اعتلا هم رنگ خورنق و صدیر است، طرح افکننده بیودند، وارد آن
مکان گشتند.

به تجدید آن ابنیه دلنشین بیمن قدوم میمنت لزوم غیرت افزای اردیبهشت فروردین و در پنجم ذیحجه لحرام ارض اقدس را مقر کو کبه سپهر تزیین ساختند.

مقارن آن اوان بیکیان تر کمانیه و کو کلان که هنوز چندان به کشیدن بار گران اطاعت تن در نداده بودند، وارد ارض اقدس گشته، امر والا بصدور در پیوست که کوچ خود را از سمت شمالی رودخانه مانه به جانب جنوب آورد، از مانه الی سرحد کرایلی سکنی، و هزار نفر از جوانان نامی به جهت سفر عراق در سر راه حاضر سازند.

در دهم ماه مزبور آدم از جانب سرداران رومیه که در دشت بودند، با پیش کش و تحف لایقه وارد گشته، عرایض ضراعت آمیز به نظر رسانیده، مبنی بر اینکه: مقدمه تخلیه گیلانات حواله برای زرین اقدس، و موقوف به امر و اشاره مقدس است.

توضیح این مقال آنکه:

تحریر یافت که حضرت نادری در حینی که مازندران را مقر کو کبه فیروزی نشان ساختند، ایلچی به طلب ولایات دارالمرز نزد پادشاه خورشید کلاه روس فرستادند.

بعد از آنکه خبر فتح اصفهان و تبریز و غیر ممالک رومیه، به آن طایفه رسیده بود، تخلیه رشت و لاهیجان را قبول و انجام این امر را به سراران خود که در گیلان میبودند، محول و موکول، و ایلچی را رخصت انصراف داده، در هنگامی که هرات مضرب سراوقات و دولت بود، ایلچی معاودت و حقیقت حال را معروض داشته، به خدمت والا رسانیدند.

از آنجا به موجب اذن و فرمان همایون روانه اردوی پادشاهی شده، فیما بین اعیان دولت شاهی و سرداران رومیه امر مصالحه چنین انعقاد یافت که محال گیلان

تا اینطرف سالیان متعلق به ایران بوده.

باد کوبه و در بند و سایر محال آنطرف بعد از آنکه ایروان و ولایاتی که در تصرف رومیه است، انتزاع یابد به تصرف این دولت داده شود. از جانب شاه و الاجاه وزیری هم به رشت فرستاده شد.

چون دوست و دشمن استوانه ذات نادری را باعث قوام بنیان و موجب قرار وثبات ارکان دولت ایران می دانستند، و هنوز کارهرات فیصل نیافته، نزدیک و دور چشم براه انتظار، و گوش به آواز مال آن کار میبودند.

لهذا روسیه در تخلیه ولایات بنارا بدفع الوقت گذاشت.

وزیر مذکور در لاهیجان به صفحه شماری افراد دفتر حیرت روز را به شب می رساند، تا اینکه کارهرات انجام، و توجه مو کب و الا بطرف عراق تحقیق یافته، سرداران روسیه از راه عاقبت اندیشی کس روانه خدمت اقدس نموده، تمشیت این امر را منوط به امر و فرمان آن حضرت ساختند.

پس، از جانب آن حضرت نیز دو نفر از یساولان مأمور گشتند، که رفتند روسیه را از دارالمرز اخراج کرده، هر گاه آن طایفه بنا بر شورش لجه طوفان بادبان کشتی عزیمت نیفرانند، و در دریا کنار طمع لنگر توقف اندازند، چگونگی را سریعاً و صریحاً به عرض و الا رسانند.

دربیان نهضت موکب آفتاب اشراق به جانب عراق به تأیید مالک الملک بالاستحقاق

و چون بهمه جهت فراغ از انتظام مهام خراسان حاصل گردید، روز جمعه بیست و ششم شهر ذیحجه الحرم ۱۱۴۴ هجری، مطابق استحقاق نیل، به حکم فرمانروای خطه قضا بیست و چهار دقیقه از ظهر انقضه یافته، از عمارت چارباغ عزم طواف روضه رضیه رضا، واستمداد از روح مطهر آن پادشاه کشور ولایت و ارتضا نموده، عمارات قدیم را با شقه ماه سر علم رشک بیت الشرف نیر اعظم ساخته، در شب هفتم ماه محرم به شوکت کسری و جم، خارج شهر را مضرب خیام انجم حشم، و مقرر دوی کواکب خدم ساختند.

از منزل رادکان توپخانه و قورخانه از سر راه سبزوار فرستاده، موکب همایون از راه خبوشان کوچ بر کوچ عازم مقصد گردید.

چون تر کمانیه تا آن زمان هزار نفر ملازم معهود را بر وفق فرمان حاضر نکرده بودند، بعد از ورود بسنخواستب آغروق را با افواج قاهره از راه بسطام روانه، و خود عازم شهر کرایلی شدند.

مقصود آنکه، اگر تر کمانیه در اوای تعهد تهاون اظهار و تمرد نمایند، از راه

دشت به تنبیه ایشان پرداخته، به استرآباد منصورف، و اگر روسیه نیز در تخلیه ولایات اهمال نمایند از استرآباد و مازندران، چون بلای ناگهان و نوازل آسمان، یعنی دلاوران عرصه جانفشانی را، بر درخانه ایشان مهمان سازند.

در روز ورود به جاجرم پانصد نفر از ترکمانیه مأمور، به رسم یساق و ار موکب خورشید اشراق گشته، بقیه به سمت دشت فرار کردند.

چون موسم شدت تابستان و آب در دشت نایاب بود و هزارمادیان از اسبان سواری غازیان انتخاب کرده، دوهزار نفر از دلاوران نصرت انتساب را رفیق رکاب ساخته، با آب و آذوقه ده روز قدم به وادی ایلغار گذاشتند.

چون در حین حرکت از جاجرم مقرر شده بود که طهماسب خان جلایر، که در چندیر به ساختن قلعه مشغول بود از راه دشت به جنود ظفر ملحق شود. مشارالیه با جمعیت خود عازم خدمت خدیو کامکار، و در عرض راه به جمعی از ترکمانیه بموت، که از سطوت سپاه نصرت شعار فرار و در آن مکان اقامت اختیار کرده بودند، دچار گشته، مردان ایشان طعمه شمشیر آبدار، و زنان ایشان عرضه اسار گشته، با غنایم بسیار به موکب والا پیوست تا حوالی کوه بلخان و مشهد مصریان به تعاقب ایشان ایلغامش کرده، مانند رنگ پریده و مرغ رمیده نشانی از آن طایفه ظاهر نشد، لهذا صرف زمام عزیمت نموده، در حین انصراف طهماسب خان جلایر را به تفویض افسر سرداری قندهار سرافراز و مقرر فرمودند که رفته قلعه چندیر را که از آب و آبادی دور است خراب و از آنجا عازم هرات گشته، و پیرمحمد خان بیگلربیگی هرات هر یک شش هزار نفر از ایلات و طوایف ملازم کار آمد گرفته، به اتفاق یکدیگر مهمات آن سمت را انتظام داده، مهبای کار قندهار و به اظهار شوکت و اقتدار رعب افکن دلهای سرکشان آن دیار باشند.

اورا از همانجا مرخص و روانه ساخته، موکب والا از راه اترک منعطف، و در بیست و چهارم ماه مزبور به کنار رود جرجان وارد گشته، اراده توجه به سمت

گیلان، در خاطر والا تصمیم داشت که عریضهٔ محصلان و اهالی گیلان رسید مشعر
براینکه :

روسیه به محض انتشار آوازهٔ ورود موکب والا تمامی گیلانات را خالی
کرده، سپردند.

پس حکم میمنت نشان با حضار عمال و رؤسای گیلان عزنفاد یافته، حرکت
و از راه علی بولاغی دامغان روانه، و در منزل قوشه به اردوی همایون ملحق گشته،
و از آنجا ولایت طهران مخیم حشم محتشم گشته، و عمال و اهالی گیلان در آن مکان
شرفیاب تقبیل عتبهٔ سپهر بنیان گردیدند.

بعد از تقبیح محاسبات و تشخیص معاملات آن ولایت ایشان را مرخص، و
شروع به ملاحظهٔ سان سپاه فیروزی توامان کرده، پنجاه هزار تومان برای تجدید
اوضاع و تدارک اسباب به رسم انعام به حاضران رکاب انعام فرمودند، و در منزل
شهریار محمد خان بلوچ که از جانب شاه و الاجاه به ایالت کهگیلویه سرافرازی
داشت، به خدمت والا فایز گشته، چون طایفهٔ بلوچ و اهالی ولایات از بی حسابات
ابواب شکایت گشودند.

لهذا به معرض مصادره در آمده، محمد علی خان بیگلربیگی فارس نیز با
جمعیت کامل، از قشون فارسی و عراقی منعقد ساخته، و رقم به موکب والا بنوشت.
و منظور نظر اقدس آن بود که از راه فراهان متوجه مقصد شوند.

چون به حضرت شاه طهماسب تکلیف آمدن به قم و طهران شده بود، او از
این معنی به فکر نفاق کیشی و بداندیشی افتاده، کس به نزد احمد پاشا والی بغداد
فرستاده، با رومیه بنای سازش گذاشته.

چون در چنین وقت، که امر خطیری مثل سفر روم پیشنهاد همت والا بود،
مخالفت حضرت شاه فعل فاسد و متضمن مفسد بود، برای اصلاح کار حال او
عطف عنان به جانب اصفهان کردند.

بنابراینکه عبور لشکر منصور به سبب عده از معبر رود قهرود معتذر بود ،
پیش از حرکت موکب والا افواج قاهر قاهره فوج فوج بعضی از راه قهرود و
برخی از راه نظر متوجه اصفهان گشتند.
متعاقب الویة آسمان و اغلام فلك فرسا حرکت کرده ، بساغ هزار جریب
برای نزول کوکبه پرفروزیب تعیین یافت.

دربیان ورود موکب والا به اصفهان و خلع خلعت از شاه طهماسب و تفویض پادشاهی به شاهزاده عباس میرزا ولد او

چون خدیو والاجناب به سبب شدت گرما و تابش آفتاب، چون ماه جهان تاب، که به افواج کواکب شبهاطی درجات منازل نماید، برسم ایوار و شبگیر قطع مسالک و مراحل میفرمودند.

در شب سه شنبه چهارم ربیع الاول، دو ساعت قبل از طلوع فجر، از منزل نظر حرکت، و امرایی که از جانب شاه طهماسب به استقبال آمده بودند، از دور باش سطوت باهره و ازدحام جنود قاهره عز رکاب بوسی در نیافته، هنگام طلوع فجر رایت ظفر آیت نور پاش فضای شهر گشته، در حین ورود کوه والا، توپهای اژدردهان کوه که در بروج شهر و میدان به جلوه ظفر همعنان تکیه بر عراده های سپهر بنیان داشتند.

عقد غم را که در دل کرده بودند باز، و مانند لولی شعبده باز در عرصه نشاط از دهان آتش افشانی آغاز کردند.

از غریدن توپهای آتشین دم، اهالی اصفهان که مانند بخت خود در خواب

بودند، بیدار، و از سیاه مستی طالع هشیار گشتند، و به تماشا گاه آن سرور شتافتند و صبح و آفتاب را در یک زمان طالع یافتند.

القصه، حضرت ظل‌اللهی باغ هزار جریب را از نزول موکب مسعود سعادت آباد ساخته، شاه و الاجاه نیز وارد سر منزل اقدس، و بهره‌یاب ملاقات گشته، بعد از انقضای مجلس، در عمارات خلوت بساط نشاط گسترده، آن روز و آن شب را با خاصان عشرت طلب به تجرع اقداح راح ریحانی، و نوشیدن باده ارغوانی پرداختند.

غرض از بزم خلوت آن بود که، آن شب با حضرت شاهی پیمانۀ پیمان پیموده، باده اطمینان نوشتند، و آئینه دلها را صفا و بد گمانی را از یکدیگر اطفا داده، چشم از گذشته‌ها در پوشیده، به مصادقت و وفاق کوشند.

بعد از انجام کار رومیه و انصراف آن حضرت بجز ایشان، باز حضرت شاه بدستور سابق بروفق خاطر خواه بکار مملکت پردازند و هر یک از رخنه‌گران ملک را، که خواهد، کفیل و دخیل دولت سازد.

هر چند آن حضرت از در الحاح در آمد، شاه و الاجاه بالقای جواب‌های بی حاصل پرداخته، چون آن حضرت این وحشت و نفرت در طبع او ملکه راسخ دید، روز دیگر به احضار سران سپاه و رؤسای کار آگاه فرمان داده، مجمع کنکاش آراسته، و گفتگوهای دوشینه را بیان کرده، فرمودند که :

اگر در مدافعه دشمن کوتاهی و دفعیه واقع شود، مفاسد عظیمه متصور گردد، و اگر اقدام به آن شود، در صورتی که پادشاه همه‌جا برای ما مخالف و با مخالف موافق باشد، چگونه اطمینان برای ما میسر خواهد بود.

اعیان و اکابر همگی عرض کردند که :

سررشته نظام دولت ایران، به کشاکش دشمنان قوی پنجه از کف بدر رفته بود، به زور باروی حضرتت بدست آمده، شاه و الاجاد از رای و اقبال بروی قامت

اهلیش عاری از طراز سروری است.

ممالك رونق از توجست و سلطنت حق تست.

آن حضرت از قبول آن تحاشی کرده، چاره را در تغییر او، و جلوس شاهزاده عالی گهر عباس میرزا و لد شاه و الاجاه، که در آن وقت هفت ماهه بود، دیدند. بنا بر نظم کلی و مصلحت ملک، افسر خطاب شاهی را به عباس میرزا گذاشته، نوبت سلطنت به نام او بلند آوا ساختند، و ارض اقدس بجهت سکناى شاه طهماسب مقرر داشتند که در آستانه مقدسه رضویه بجهت سالی زمین نیاز و بندگی به پادشاه بنده نوار، که سلطنه عالم معنی عبارت از آنست، بسر برده، در چهارم ماه مزبور او را به اتفاق اهل حرم باتخت روان و تدارکات شایان روانه خراسان ساختند.

روز دوشنبه هفتم آن ماه در طالار طویله بزم خسروانی ترتیب داده، پنج هزار دست خلعت گرانمایه و اثواب مهر پیرایه، فراخور رتبه و پایه، به امیران عظام و سر کردگان کیوان مقام، عنایت فرمودند.

چون سابق از فارس علیمردان خان شاملورا به سفارت روانه هندوستان ساخته بودند، در این وقت نیز محمد علی خان قوللر آفاسی و بیگلر بیگی فارس برای یادآوری این مطلب روانه، و احمدخان تفنگچی آفاسی پسر زالخان خلال این احوال خبر طغیان بختیاری و مقتول شدن احمدخان حاکم ایشان معروض سده سپهر نمود، و محرك موکب منصور به آن حدود گردید.

تبیین این احوال آنکه:

بعد از ورود رایات همایون به اصفهان، احمدخان ولد قاسم خان بختیاری، که در سفر هرات از سعادت اندوزان خدمت رکاب نصرت انتساب بود، به حکومت بختیاری منصوب، مومی الیه بعد از ورود به خلیل آباد در مقام شتم و ضرب يك نفر بختیاری بر آمده، شخص مزبور در زیر چوب مقتول شده، اقوام او نیز بر سر او ریخته، احمدخان را از پای در آورده، کوچ کرده، به جانب گرمسیرات فرار کردند.

فرمان والا به عز نفاذ پیوست که:

سردار حویزه، که در بهبهان بود، با جمعیت خود عازم شوشتر، و بابا خان چاپوشلو سر کرده لرستان نیز از لرستان به آنطرف رودخانه که معبر آن طایفه است آمده، سر راه برایشان مسدود سازند.

و در بیست و نهم ربیع الثانی بهم عنانی تأیید سبحانی با فوجی از جنود ظفر- نمود، به عزم تنبیه آن طایفه روانه، و مقرر داشتند که اردوی معلی باتوپخانه و آغروق شش روز بعد از حرکت مو کب منصور، متعاقب از اصفهان روانه گشته، در زاویه مقدسه امامزاده اسمعیل سهلعلی توقف و منتظر صدور امر مجدد باشند.

در روز نهضت لوای آسمان محمد خان بلوچ را منظور نظر مرحمت فرموده، به نیابت که کیلویه سرافراز، و مأمور ساختند که به اتفاق امیر خان بیک قرقلو، نایب فارس، تنبیه شیخ احمد مدنی و اعراب هول و سایر اشرار آن سمت و بنسادر پردازد. پس از راه سرچشمه متوجه کوهستانات بختیاری، که در رفعت و بلندی پهلو به چرخ برین میزد گشتند.

الحق کلمک برهنه پا اگر خواهد، که بد کر شمه از صعوبت و سختی آن راه پردازد، تا ابد در سنگلاخ حیرانی و پست و بلند سرگردانی، قدم فرسای عجز و ناتوانی خواهد بود.

بعد از ورود کو کبه مسعود به آن حدود، طایفه مزبور رخت به قلعه قاف نافرمانی، یعنی قلعه مور کشیده، محصور شدند.

بعد از بیست و یک روز سرایشان به سنگ و دل به ننگ آمده، از قلعه بر آمده، بالکلیه قاتلین به حکم شرع از راه انتقام بیاسا رسیدند، و مقرر گردید که سه هزار خانوار از جماعت هفت لنگ را کوچانیده روانه خراسان سازند.

پس حکومت بابو الفتح خان ولد دیگر قاسم خان عنایت گشته، رایت جهانگشا از میانه لرستان فعلی از راه هیلان وارد کرمانشاهان، در روز نهم جمادی الاخری اردوی همایون و توپخانه نیز از زاویه امامزاده سهلعلی حرکت

کرده، در کرمانشاهان به خدمت اقدس پیوست، و نیز دو بیست و سیصد خانوار زند که در ایام استیلای افغان تا آن زمان در سمت سرابنده و سیلاخور به سرکشی و شرارت مشغول بودند، حکم والا بعهدۀ باباخان چاپوشلو و سرکردگان که در بروجرد بودند، عز اصدار یافت که بر سر آن طایفه رفته، تنبیه کامل دربارۀ ایشان بعمل آورده، جمعی از رؤسای آن طایفه را مقتول، و مابقی را با خانه کوچ روانۀ خراسان نمودند.

بعد از آن، افواج قاهره، که در لرستان و بروجرد و همدان داشت، به امر والا در معسکر نصرت اثر که در کرمانشاهان بود، حاضر گشته، چون قطره بدریا پیوستند.

در بیان توجه موکب همایون بجانب بغداد و کرکوک و صادرات آن ایام خجسته بنیاد

از کرمانشاهان اعلام گیتی نورد، فلک فرسا، وطنطنه شوکت در بسیط زمین
آسمان ساگشته، در بیست و دوم ماه مزبور، که او آخر قوس بود، بمرج حوت محل
کوکبه نیر اعظم یعنی صحرای ماهیدشت منزل ماه سر علم گردید چون احمد پاشای
باج الان از جانب احمد پاشای والی بغداد، بحکومت ذهاب، که در شش منزلی
کرمانشاهان واقعست، منصوب و جمعی از پاشایان و عسکر عثمانی در آن مکان
بمحافظة مأمور بودند، آغرو ق اردوی همایون و توپهای از در مهابترار در ماهی دشت
گذاشته، مقرر شد، که کوچ بر کوچ متعاقب میآمده، باشند و خود بدون مکث و
درنگ با فوجی از نهنگان لجه جنگ، از ماهی دشت بعزم شبیخون ایلغار، و بعد از
وصول بمنزل کردند، معلوم شد که جمعی از رومیه در طاق کسری و راههای معروف،
که گذرگاه لشکر فیروزی اثر میتوانست شد، بقراولی اقدام دارند.

آنحضرت بعد از ملاحظه اطراف یمین و یسار در جانب جنوب کوه بلند برفدار
که بکوه کاروان اشتهار داشت، بنظر در آورده، بقلاوزی الهام ربانی، و راه نمائی
تأییدات سجانی، عنان عزیمت بانطرف منحرف ساخته، بلدهانی مهات و بیشه، که

صحرا کرد و کوه نورد آن وادی قریه بقریه و بیشه به بیشه بودند، بدو دست الحاح و نیاز بعنان توسن عزم خدیو صاحب اندیشه در آویخته عرض کردند:

که طایر و هم هیچ بلند پروازی در هوای عبور اینمکان بال و پر نگشوده، و عنقای عزم هیچ گردن فراز بقله قاف این کوه فلك شکوه آهنگ صعود نمی نمود.

آنحضرت قبول این معنی نکرده، باز بلند پروازی را در هوای عبور از این مکان پروبال گشوده، هر جا اقبال آسا پیشاپیش لشکر افتاده، کریوهای کوه، و بیغولهای آنموضع پرستوه را، گاهی سواره و گاهی پیاده پیمودنی شدند.

آن راهی بود بس صعب المسالك، که راه عبورش چون چشم بخیلان تنگ، و پای اشهب اندیشه از تصور پست و بلند حبابش لنگ بود، آسمان بنظاره رفعتش هر روز کلاه آفتاب از سر بر میکرد، باز سر گردان آن امر محالست، و چرخ مقوس هر شب بقصد قله رفیعش ناوک شهاب انداخته، تیر مرادش بر پای آن بسنگ میآید، باز سر گشته همان خیال است.

القصة آنکوه بلند و آن قله آسمان پیوند را بصعوبت طی کرده، هنگام غروب آفتاب به نشیب آمده، چون پای کوه به عز نزول خدیو فلك شکوه سر بر سپهر برین افراشت، نظم افواج منصور را دسته بدسته مرتب کرده، باز جواد تیز تک را مرحله پیمای ساختند، و در عرض راه بنا بر پرده داری ظلمت لیل سر رشته جاده از نظر کم گشته آنحضرت خود بجستجوی راه پرداختند، و قدر پانصد و ششصد نفر از دلاوران که در اطراف رکاب والا جمع و در آنشب تار پروانه وار جان سپار آنشمع بودند، از خدمت اقدس غافل نگشته، بقیه لشکر از عقب می آمدند بعلمت اندک مکشی که در طلب جاده واقع شد، دیده بختشان مغلوب راهزنان خواب و حرمان پذیر فیض رکاب ظفر انساب شدند.

مقارن طلوعه صبح که آنحضرت بحوالی قلعه میرسیدند، این معنی معلوم رأی جهانگشا گشته، از آنجا که همیشه آنحضرت جنود غیبی را یار و سپاه تـأیید

الهی را مددکار دانسته، در قید قلیل و کثیر لشکر، و جمعیت قشون و حشر مستظهر نمی‌باشند.

بعد از ادای نماز صبح با حاضرین رکاب بر سر قلعه ذهاب چپاول آغاز، و مرکب ترکتازی جلوه‌ساز کرده، رومیه از صهیل اسبان دلاوران بیدار گشته، بفحوای:

«فاصجوافی دیارهم جاثمین» اجلر ابا خود قرین، و همینکه سر از بستر خواب برداشتند مرگ را بر سر بالین دیده، سراسیمه آهنگ گریز کرده، جمعی از ایشان عرضه تیغ کین گشته، احمد پاشا باج الان با اکثر سران و معارف رومیه زنده گرفتار کمند اقتدار، و اسبان جوزهر دم و باد پایان خاک نورد آتشین سم، با احترام و کسب بسیار، نصیب یلان ظفر شعار گشته، اگر چه از ماهیدشت تا ذهاب براه متعارف بیست و چهار فرسخ مسافتست، اما از بیراهه و کوه سی و پنج فرسخ میبود، که آن - حضرت با وصف اینکه کوهر را برف بسیار گرفته بود، بهمراهی تأیید الهی دریک شبانه روز طی کرده.

بنه و آغروق نیز بعد از پنجروز بمو کب والا پیوست، و اطراف قلعه ذهاب را برجهای مستحکم ترتیب داده، جمعی را برای جمع و ضبط محصولات بقعه ذهاب و جمعی را برای ضبط غله و ذخیره و تاخت قرای حوالی بهروز تعیین نموده، و فرمان دادند که لطفعلی بیک کوسه احمد لونا ب تبری ز با سپاه آذربایجان حرکت، و قشونهای اردلان و همدان را در سر راه بخود رفیق ساخته، از راه قلعه قره چولان روانه اردوی معلی شوند.

بعد از انجام این مهم روز جمعه غره رجب المرجب از ذهاب، اهتر از نوای ظفر انتساب کرده چون استحکام قلعه بغداد معلوم، و محقق بود که اگر مو کب والا متوجه بغداد شوند، احمد پاشا بقعه داری مبادرت و بتحصن خواهد پرداخت.

منزل بمنزل از راه قلعه علی بیک، عازم کرکوک شدند که شاید احمد پاشا

باین تقریب میدان را وسیع دیده، به معرکه جنگ آید، مفید نیفتاد از راه نابلدی بلدها بعضی از اسبان و اسباب و دواب اهل اردو در حین عبور از آب دیاله بیاد فنا رفت.

آنحضرت که در بسیط خاک تنبیر دستی ادراک آتش را سالم تر از آب میگذرانیدند، لشکر نهنگ پیکر را از عبور منع، و بقدر نیم فرسخی بالاتر بدالات الهام خدای داور معبر خالی از خطر پیدا کرده، اردو را بدون آفت و مخافت گذرانیدند.

در منزل خرماتوقباب خیام عز و تمکن بذروه چرخ برین پیوسته، نه هزار نفر از بهادران را منتخب، و سه دسته ساخته، هر فرقه را بتاخت سمتی تعیین، و خود قوچرا بر گرفته بجانب کرکوک ایلغار و هنگام طلوع صبح چپاول بسمت قلعه انداخته، سرورنده و غنیمت بسیار بدست آوردند.

افواج قاهره نیز سمت مأموره را تاخته، با سرورنده و اسیر و مال کثیر باردوی همایون ملحق گشته دوهزار نفر از طایفه بیات در هشت فرسخی کرکوک سکنی داشتند، ایشانرا کوچانیده روانه خراسان ساختند، و از همان مکان هفت هزار نفر از لشکر منصور را بمحاصره قلعه کرکوک مأمور نموده، لوای نصرت انتمار ابد جانب داش کرپی نهضت داده از راه قراتبه عازم بغداد گشتند، دور قراتبه لطفعلی بیگ نایب تبریز با شش هزار نفر از عساکر آذربایجان و دوهزار نفر از کراردلان وارد اردوی ظفر نشان گشته، چون راه بسیار تنگ برد مقرر شد که لطفعلی بیگ با جمعی برسم متنلای از راه داش کرپی عبور و شروان را جلوه گاه خیول سپاه منصور سازند، و کوکبه والا نیز ازدانش کرپی گذشته، قراولان جلادت اثر در دوفرسخی اردوی ظفر گستر، فوجی از رومیه را دیده خبر رسانیدند.

فی الفور خدیو فیروز جنگ با جمعی ازیکه تازان بر اثر ایشان شتافته معلوم گردید، که فتاح نام سر کرده عساکر دیار بکرامت، که با دوازده هزار نفر از رومیه

از جانب احمدپاشا بقراولی آن ناحیه آمده، دلیران مانند گرگ گرسنه که بر فوج غنم تازد، نخست بگرفتن فتاح استفتاح کرده، جمعیرا مانند رمه پیش انداخته، باردوی همایون آورده، در سلك عراده کشان انتظام یافتند.

توپخانه والا روز دیگر بعد از ورود بمنزل رباطخان سیزده فرسخی بغداد، اردوی همایونرا در نیکجه مأمور بمکث فرموده، خود هنگام شب، که افواج نجوم شمالی قطره سان از چنبر کهکشان آغاز عبور و خیل کواکب از شوارع مدارات فلکی عزم مرور کردند، با فوجی رزیلان منصور متوجه بهروز گشتند، که جسر بهروز را از تصرف مستحفظان در آرند.

آنشب تا حوالی صبح ایلغار کرده، ظلمت شب مانع وصول بمطلب گردید. از آنجا بسمت بغداد چپاول انداخته از یکفرسخی جمعی از قراولان رومیه بمعرض قتل درآمده، جمعی از اعراب کنار دجله، که در کار عبور بود، باسرو نهب درآمدند.

چون بسرحد یقین پیوست که احمدپاشا در گاه دلرا از غبار تفرقه و تشویش خاک ریز ساخته بقلعه داری پرداخته است، از آنجا بجانب نیکجه، که قرارگاه اردوی ظفر نشان بود، عطف عنان فرمودند.

از نوادر اتفاقات خبر گرفتاری فلاح و سانحه قراولان که:

ببغداد رسیده بود. محمدپاشا، حاکم کوی، بیا جمعی از پاشایان ورؤسای رومیه و دوهزار نفر سوار جرار نیزه گذار، از جانب احمدپاشا برای استخبار حال جنود ظفر نمود و تحقیق مقرر کو کبه مسعود، از راه رایت بجانب نیکجه عزیمت کرده، آنحضرت از سمت دیگر بسر بغدادی، قدم فرسای اشهب توجه شدند، و هیچیک از آمد و رفت یکدیگر واقف نگشته بودند.

صبح که آنحضرت زمام عزیمت بمستقر دولت انعطاف دادند، نشان پسی ایشان مشهور دلیران فرزانه گشته، بر اثر آن روان و عسکر رومیه نیز کرد و سیاهی

اردوی کیهان پوی را در سمت نیکجه دیده سراسیمه بسمت بغداد برمیگشتند، که در عرض راه فریقین دچار یکدیگر گشته.

اولا خدیو کامکار، با سه هزار نفر از دلیران نامدار، که پیش تاز و صید گماه دشمن شکاری را هر يك شهباز تیز پرواز بودند، بایشان در آویخته، بهر شمشیری شیری و بهر ضرب دست دلیری از پا در آورده، تتمه آهننگ فرار کرده.

اما چون جنگجویان رزم ساز در میان آنکرده و قلعه فاصله بودند آن کرده راه گریز نیافته در طرفه العین همگی ایشان عرضه تیغ کین و بسته کمند افواج ظفر قرین گشتند محمد پاشا نیز دستگیر و بسلسله گرفتاران پیوست.

پس رایات جهانگشا بفتح و فیروزی وارد منزل نیکجه گشته، یکروز برای تقسیم غنایم در آنمکان توقف، روز دیگر از آنجا حرکت کرده، برای تعیین مکان نزول، جنگ فلک سیر نظر را در اطراف قلعه گرم جولان ساخته، سر آن تبه را، که در محاذی هزار مظهر و روضه معطر امامین هم امین کاظمین علیهما السلام و در دو فرسخی بغداد واقعست، اختیار دور غره شعبان شادروان شوکت و شانرا در آنمکان همدوش سیه دوار ساختند.

از بدایع وقایع اینکجه:

در روز پیش که قر اولان روم با محمد پاشا صید شیر شکاران گشتند، بند علی نام - افشار بکنفر عثمانلو را از مر کب هستی در انداخته، سرشرا آویزده فترک جلادت ساخته، سر گرم تعاقب بود، که از رفقادور افتاده و سر رشته جادرا از دست داده، شب در آنصحرا سر گردان بسر میبرد، در هنگامیکه ترك تیغ بند صبح سر بریده خورشید را از دامن در آورد، بند علی خود را در کنار قلعه بغداد دیده، مقارن آن چند نفر از عثمانلوی اهل قلعه بسر وقت او رسیدند.

چون پای گریز نداشت تیز دستی کرده، سر را در گوشه پنهان، و دلیرانه تر ایشان ملاقات کرده، گفته بود که از خدمت آنحضرت می آیم و با احمد پاشا

پیغام زبانی دارم.

پس اورا بقلعه نزد احمد پاشا بردند، مشارالیه باین نهج از جانب آنحضرت ادای پیام و رسالت نموده که، چندروز است که اینولایت جولانگاہ خیول دلیران ظفر نشان است، یا بیرون آمده جنگ کن، یا قلعه را بسپار.

در جواب گفته بود:

آنحضرت بزرگ و فرمانروای ممالک ایران و در آندولت صاحب اختیار حل و عقد امور است، لیکن ما از حضرت قیصری نه بسپردن قلعه ماذونیم و نه بجنگ کردن مأمورین جمعی از نیکچیزیان همراه کرده اورا بخارج قلعه میرسانند. بعد از آنکه اینمقدمه معروض خدمت والا گردید، فتاح سر کرده دیار بکرا، بعذرخواهی اینکه تبلیغ این پیام بالقاً خدیو خجسته فرجام نبود صورت واقعه نحو دیگر است، نزد پاشا فرستادند.

در چهاردهم شهر شعبان المعظم خبر متین ممدود کهکشانشان برای شط بروز انجام و اتمام یافت، و جمعی از جزایر چیان بمحافظت امام اعظم «ابوحنیفه» معین گشتند، که احدی از عوام مصدر بی ادبی و خلاف احترام نکند، چون قلعه کیان ذخیره آن نواحی را پیش از وقت بقلعه کشیده بودند، مقرر شد که دو اب سپاه فیروزی مآب رفته از خرماتو و مندلیج آذوقه حمل و نقل اردو نمایند، و بنا بر اینکه کشتیهای دجله را تماماً رومیه در آنطرف دجله جمع و ضبط کرده بودند، بعد از تفحص بسیار چند فروند کشتی در میان دولابها یافته شده بود، جمعی از افاغنه را سوار آن کرده، بآنطرف آب فرستاده که شاید سنگری در آنسمت ساخته تواند، فوجی از قلعه کیان بمدافعه آن پرداختند چهل نفر را مقتول و بقیه بکشتیها نشسته خود را بساحل نجات رسانیدند.

چون احمد مصطفی پاشا، والی بغداد، و قره مصطفی پاشا والی غرغه، از جانب احمد پاشا والی بغداد، آب دجله را در میان حاضر دیده، با فوجی از رومیه از سمت

کهنه بغداد آمده در محاذات اردوی معلی در آنطرف آب منطریق دمورچل بسته، با توپخانه و اسباب کارزار لوای قرار نصب کرده بودند.

ممکن خاطر اقدس آن بود که شاید ایشانرا بیخبر دریابند، بآب ریسمان بندی شخصی فرنگی، پل چوبی بر روی آب تعبیه یافت که اسب و شتر بالای آن میگذشت. تفصیل این اجمال آنکه:

در خلال این احوال شخص مزبور برسم سفارت از جانب احمدپاشا حاکم بهمنیه وارد دربار عظمت مدار گشته، بتعلیم او و حکم محکم حضرت ظل اللهی فرمانبران چابکدست از نخلستان آن ناحیه تختهای سطر و عظیم، و چوبهای بزرگ و ضخیم بطول چهار و پنج ذرع قطع و حمل شتران کوه کوهان، و در محل موسوم بدو خاله، که در هفت فرسخی بغداد واقعست، حاضر کرده، خدیو ثریا جناب بعد از نقل اسباب هنگام شام با دوازده هزار سپاه خون آشام روانه، و هر یک از سواران تخته چوبی پیش زین گرفته، صبح وارد حوالی نهر وان، ده فرسخی بغداد، گشته، آلات خشبیه را با ریسمانهای محکم و طنابهای قوی بیکدیگر بسته، و خیکهای بزرگ را بر باد کرده، در آن چوبها بسته، مانند جسر بر روی آب کشیده، دو طرف آنرا بقایمه و عمود بزرگ محکم کرده، بعد از آنکه خدیو دریا دل با دو هزار و پانصد نفر از آب عبور کردند.

هنگام شام که غره ماه صیام، از کشیدن تیغ هلال بر نصرت خاقان بلند اقبال، براه استهلال میکرد، چون آنحضرت را از سپاه «وانزل جنودالم ترونها» از عالم غیب پیشرو میباشند، مقید به کمی و بسیاری لشکر نکشته با همان فوج قلیل آهنگ راه کرده مقرر داشتند که بقیه لشکر هر قدر که میسر باشد از پل یا از کلمک از آب گذشته، متعاقب بمو کب فیروزی اثر کردند.

تا ظهر روز دیگر هزار و پانصد نفر فرصت عبور یافتند، که پل سر رشته طاقت را در زیر پای آن گردنفران از دست داده، گسیخت.

فوج ثانی هم‌متعاقب بمو کب اقدس روان گشتند.

حضرت ظل‌اللهی آنشب تا صبح ایلغار کردند که شاید غفلة بسروقت پاشایان رومیه، که در مقابل اردوی و خطیره حضرت امامین هم‌امین کاظمین علیهما السلام پای اقامت افزودند برسند.

بسبب سستی بلدها داع و جاج و شکستی راه هنگام طلوع فجر بمحاذات نیکجه، شش فرسخی بغداد، رسیده قراولان دوچار یکدیگر بگشته، دو نفر از قراولان رومیه از دم تیغ دلیران زنده بدر رفته، خبر عبور آن سیل جهان‌آشوب را از آب برومیہ رسانیدند.

رومیہ فی الفور بنه و آغ-روق را ریخته، سراسیمه بجانب بغداد شتابان گردیدند، چون در آنصورت ایلغار بیفایده بود، آنحضرت آنروز در آنمکان توقف، و طرف شام از آنجا عازم بغداد، و حوالی صبح، که روز سه‌شنبه دوم شهر رمضان بود، بحوالی مسجد برائی رسیدند.

هرچند که آنمکان مشتمل بر نشیب و فراز بسیار بود، لیکن از هنگامی، که تأیید الهی یار و بازوی اقبال پایدار و مددکار می‌باشد، هرپست و بلند در نظر همت عالم‌نورد سهل و هموار است.

حضرت ظل‌اللهی آن فرج اندک را، که پروانه بی‌پروای شمع جهان‌افروز خدیو فیروز بودند، بهفت قسم انقسام داده، رایت ثبات و قرار افراختند.

احمدپاشا ملاحظه لشکر نصرت اثر نموده، بقلت ایشان و کثرت خود را مستظهر نموده، حصار قلعه را مأمّن عافیت داشته، سه‌هزار نفر سواره و پیاده رومیه و نیکچری را توپخانه و استعداد تمام بسردگی احمدپاشا و الی غرّه، و قرامصطفی پاشا بمقابل فرستاده.

آنطایفه فوج فوج از اطراف شیران بیشه‌مصاف، بصولت زهره شکاف طرح جنگ افکنده.

نخست اکراد قراچولو مأمور گشتند، که دست بشمشیر تقلاب آنگروه تازند و در آنخاک پرمغاک، که از کثرت چاه و سوراخ حکم خانه زنبور داشت، به نیش سنان لذت شهد زندگی را در کام ایشان تلخ سازند.

پیادگان رومیه که ماشه را بر تفنگ سوار کرده، در کمینگاه انتظار بودند. دفعتاً شلک، تفنگ آتشین دم، دلیران شیروش مانند شیر، از آتش رم کردند. پس ترکمانیه کوکلان را بمقابله ایشان مأمور ساختند، آنها نیز بهمین منوال روی برتافتند، و همچنین دسته بدسته بامر والا مر کب جلادت بمیدان تاخته و تاب التهاب نوایر تفنگ نیاورده، باز گشتند، سوای دلاوران افغان، که جای خود شیوه پایداری پیش گرفتند هر دفعه که رومیه بایشان حمله ور می گشتند سینه را هدف تیر بلا و آماجگاه سهام قضا ساخته، بزبان سنان و دهان تفنگ جواب ایشان می دادند.

چون اکثر افواج رومیه پیاده، وعدت شان از حد زیاده، توپخانه و استعدادشان آماده، و سپاه اینطرف بسیار کم و همه سواره چند روز بود که در سعی و تردد قدم فرسا بود و دمی از پیکار و نیا سوده بودند، آنحضرت در مقام دلداری آنها بر آمده، ایشانرا بصبر و تحمل امر فرمودند.

هر چند معلوم دلاوران میبود، که اگر از دشمن روی برتابند مانند دجله عدوی خونخوار در قفاست، اما چون معامله کم با بسیار کمتر موافقت پذیرد، و دامن این حرف شگرف بر آتش افسرده غیرت غازیان بی اثر گشته نزدیک بود که به اصابت عین الکمال گرفتار گردند.

خدبو بحر حوصله را ازین واقعه دل دربر مانند ماهی در شبکه اضطراب افتاده، لحظه بلحظه در خاک خضوع جبهه سای نیاز و طالب امداد از خدای کارساز بودند، که در خلال این حال کردوسیاهی فوج ثانی، که از آب گذشته می آمدند از چند میل راه عیان گشته، سرمه چشم ظفر و غبار دیده خصم خیره سر گردید.

خدایو مهر افسریکران جهان پیمارا پیش تاخته، فی الفور ایشانرا بر گرفته. مانند لمعه برق و نفعه صرصر از یک سمت، و دستة افغانرا نیز از یک سمت دیگر بجانب رومیه حمله ور ساخته، بتأیید الهی و سطوت اقبال ظل الهی اساس و قرار رومیه منهدم و بجانب قلعه بغداد منهزم گردیده، بتیغ یمانی تا پای قلعه سرافشانی کرده، پنج هزار نفر متجاوز از ایشان بآتش دستی سیف و سنان آبگون از پشت باد پایان بخاک هلاک افتاده، توپخانه و اثاثه ایشان با کهنه بغداد و بر جسر بتصرف در آمده هنگام شام بانیل ظفر و بلوغ مرام بمحاذای اردوی ظفر فرجام، که سنگر رومیه بود باز گشته، نصب اعلام نصرت ارتسام فرموده، در آنروز طایفه افغانه چون مصدر خدمت شایان و در حقیقت منشأ این فتح نمایان شده بودند، بهره یاب جایزه و احسان، و مشمول عنایات بیکران گشته، چند نفر از قراچورلو و ترکمانیه، که روی از دشمن بر تافته بودند عرضه تیغ یاسا گشته، سر کردگان ایشانرا بطعن سنان زبان زخمهای کاری بردل و جان زدند.

فوجی بسمت سرمن رای دجله و نجف اشرف و کربلای معلی و روم-ماحیه، تعیین نموده، همگی آنمحال بحیطة تصرف در آوردند و همان قلعه بغداد در تصرف احمد پاشا باقی ماند، که آنرا هم توپ و حوالهای سر کوب بسته هر روزه تزلزل در اساس خاطر پاشا و قلعه کیان می افکندند.

پس حکم همایون صادر شد، که اسباب پل چونی را که از نهر روان اردوی آب بانمکان آورده بودند، در برابر روضه مقدسه کاظمین علیهما السلام همان طریق، که مذکور شد، از نو بستند، که افواج ظفر قرین بانطرف آب آمد و شد توانند کرد. پس از سر آن تپه کوچ کرده، در نزدیک امام اعظم قبه شادروان غر و تمکین را سایه گستر فرق سپهر برین ساختند.

از جانب و حله و روم-ماحیه کشتیهای بسیار فراهم آورده جسر متین ترتیب دادند، و نیز بمعماری عزم متین، قلعه محکم در جانب غربی کهنه بغداد در طرف

سفلی و قلعبجات دیگر از جانب جنوب و سمت شرقی حصون استوار در کنار دجله صورت اتمام یافته، بهر يك از قلعبجات فوجی مأمور شدند، و در سمت شمالی قلعه قلعه‌چة ساختند و جمعی را بمحافظت آنجا مأمور، و کشتیهای فلک رفعت علی‌حده ترتیب داده، تفنگچیان قدرانداز بآنها سوار کرده، در میان شط لنگر انداخته، که بهمه جهت راه قلعه کیان مسدود باشد، که از روی آب بسمت بصره و غیره تردد نتوانند کرد.

در آن اوان شیخ عبدالباقی، شیخ المشایخ بنی‌امام، که صاحب جمعیت زیاده و همیشه تابع بغداد بود، و اردو در گاه معلی گشته، مقرر شد که با والی حویزه سلك جمعیت خود را انعقاد داده، متوجه تسخیر بصره شوند.

از صادرات امور اینک:

غنی خان حاکم جهرم بامیر خان بیک نایب فارس آغاز مخالفت کرده، و از در خودرایی در آمده، میرزا باقر کلانتر نیز جمعی از اعراب قلعه‌عوض، که مسکن شیخ احمد مدنی بود، جمع و بر سر ولیم محمد خان بیکدلی حاکم لار ریخته او را مقتول و اموال او را غارت کرده بگرمسیرات نزد شیخ احمد مدنی گریخت.

لهذا حکام و سرکردگان حویزه و کرمان باتفاق امیر خان بیک به تنبیه آن دو مفسد مأمور گشتند مأمورین هردو را بزاویه عدم فرستادند.

در وقایع اودئیل مطابق سال فرخنده فال هزار و صد و چهل و پنج هجری

نوروز فیروز این سال بعد از آنکه سرعسکر کینه خواه دمی از جوش خروش
سحاب، اظهار رعد و برق و معارضه با والی خراسان زمین شرق نموده، باقتضای
تصاریف زمان جنود گلشن را بی بار و برگ و تر کمان فیروز جنگگ چمن را به -
تر کتازی عاری از جوشن و ترس ساخته، سپهدار انجم احتشام چرخ چهارم در سیم
شهر شوال سال هزار و صد و چهل و پنج بعزم تجدید اوضاع جهان، بسر منزل حمل
تحویل کو کبه غروشان کرده، ساز بر گگ قوای ربیعی نموده، گردن فراوان گلستان
را از غیرت موسی برتن خار شد و خون، حمیت در عروق افسردۀ لاله نعمان و
شقایق بجوش آمده، نیزه داران شاخسار بقصد کینه جوئی بشاخ شانہ برخواستند،
و یساقچیان رعد آواز از افواج ریاحین در ساحت دشت و گلزار صفها آراستند.
یلان نیلوفر و فروردین بالشکر بهمن آغاز محاربه کردند، و رومیان تیز مغز
سرما را اساس ثبات و قرار خراب، و نیکی چریان فتنه انگیز برف و یخ را از
ظهور طلیعۀ اردیبهشت زهره آب گشته و راه عدم پیمودند.
جشن نوروزی بصد فروزید در خارج قلعه بغداد ترتیب یافته، زرمای کامل

عیار درخشانتر از اختر در طبقهای سیمین صافی‌تر از اهل آسمان بر اهل بزم بذل و ایثار، و هفت هزار دست خلعت مهر اشعه و اثواب خورشید شعشعه بسر آن لشکر و عظمای عسکر عنایت گشته.

در آن اوقات از شدت محاصره کار قلعه کیان بغداد بحداضطرار انجامیده، نوعی آتش غلابالا گرفت که هر روز جمعی از فرط گرسنگی از بالای حصار و بروج خود را بزیر انداخته، وارد معسکر ظفر اثر میگشتند، و از جانب خانسالارفتوت و احسان قاآنی سیر چشم موائد گوناگون گشته، در اردوی همایون مطلق العنان بسر میبردند.

در آخر محرم راغب افندی، دفتر دار، و محمد آقای، کدخدای بغداد، از جانب احمد پاشا برسم استیمان وارد دربار سپهر امثال و در باب سپردن قلعه بغداد تا آخر ماه صفر تعهد و استمهال کردند.

القصة هر روز آمد و رفت سفر و ابواب گفتگو در میانه احمد پاشا و امنای دولت ابد مدت و الامفتوح بود، در خلال آن احوال توپال عثمان پاشای صدراعظم، و بسر عسکری منصوب بود، با صد هزار نفر سپاه کینه خواه روم وارد کرکوک، و جواسیس در لباس مبدل این خبر را با احمد پاشا رسانیده، در ایفأعهد سست، و در قلعه داری سخت گردید.

بعد از ورود سر عسکر مزبور بسامره حضرت ظل‌اللهی دوازده هزار از جنود قاهره را بسر کردگی امیران کار آگاه بمحاصره و محافظت بروج و قلعات که در اطراف قلعه ترتیب داده بودند مأمور ساخته بحدی ضابطه را مضبوط کردند، که بر قلعه کیان معلوم نگردد که قطره از آن بحر بیکران و ذره از پرتو خورشید تابان کم گشته، پس افواج نصرت پژوه فوج فوج و گروه گروه، قبل از حرکت رایات ازدها پیکر متعاقب و متوالی یکدیگر، قراولان و منقلای لشکر ساخته روانه، و خود در شب یکشنبه ششم ماه صفر با بقیه افواج بحر امواج از خارج بغداد برسم ایلغار حرکت کرده، روز دیگر حوالی صبح بقشون پیش ملحق گشته، در آنطرف

نیز کو کبة سر عسکر در کنار دجله نمودار گشته، چون رومیه از کر کوك همه جا کنار دجله را معبر عبور خود ساخته می آمدند، همینکه آن دو بحر خونخوار و دودریای آتشبار قرین یکدیگر گشتند، در همانمکان، که موضع شکسته ناهموار و سمت غربی آن ممر دجله زخار بود، نصب خيام قرار و سه طرف دیگر را مورچل و منطریس قرار داده قلعه آهنین و حصار آتشین از عراده و توپ و باواچ در اطراف منطریس بنا نهاده، و قوایم آنها را بزنجیرهای کران یکدیگر پیوند داده، بنوعی که مقام اقامت و استقرار توپچیان و تفنگچیان کردند، پس پیشته از ان ایشان بمقابله پرداختند.

چرخچیان لشکر جلادت اثر، که همیشه مانند ستاره سحر که پیشرو کو کبة حورشید انورند، بصولتی که ترك نیزه گذار مهر سپاهشای ظلمت را هزیمت دهد، بیک حمله ایشان از پیش برداشته، شعشعه سیف و سنان برق افشان، و خرمن هستی جمعی از ایشان سوخته گشته، تنه بدون اینکه به پناه لوای سر عسکر گریزند از همان حربگاد بجانب کر کوك شتافتند.

دایران طرح باشاره والا مانند فوج نجوم بامداد چرخچیان انجم کو کب، بقلب رومیه اسب انداز هجوم گشته، آنطایفه عنان پایداری از دست داده، بسنطریس خود تحصن جسته، از اطراف آن شروع با فروختن نایره توپ و تفنگ و پشت گرمی توپخانه آتش افشان آغاز جنگ کردند.

زمانی ممتد هنگامه گیره دار گرم بود، تا اینکه حضرت ظل الهی بضبط توپخانه به میان آنطایفه همت بسته، پیادگان تفنگچی را از سه طرف مأمور بیورش ساخته، خود با فوجی از تفنگچیان چالاک افغانه بیباک بسر آن حصن آتشین حمله ور گشتند.

چند نفر از رومیه خیره سر را تارك مغز بضر ب شمشیر برق اثر درهم شکافته، داخل توپخانه، و بعضی از توپخانه را تصرف کرده، از سمت دیگر متوجه منطریس

ایشان گشتند.

مقصود آنکه در همانروز کار ایشانرا بفیصل رسانند.

رایات عقاب پیکر نیز، که قول بزرگ در سایه جناح آن استقرار داشت، به بلندپروازی سر کرد گان جلادت گستر، بهوای ظفر از پرچم زرین بصید گاه خصم افکنی بال و پر گشوده، بدون امر قدرنمون از مکان مقرر پیش آمده سواره و پیاده بیکدیگر آمیخته، هر کس بتمنای خود اسب بی اعتنایی بسمتی برانگیخته القسه زمان حرب داران طعن و ضرب از چاشتگاه تا عصر تنگ امتداد یافت.

چون موضع جنگ در سمت شرقی معسکر رومیه در جانب دشت اتفاق افتاده آب دجله در تصرف رومیه و موسم شدت تموز بود، از یکطرف لشکر شدیداً تصوله از سئورت گرما، و از یکجانب سپاه قلب سوز عطش بحدی نسیره کین را اشتعال داد که حوت در تابه فلك بریان، و عین الثور بر تشنگی شیران و غا کریان میشد:

ز خورشید گردون مشوش همه

که بود آب آن چشمه آتش همه

چنان آفتاب آتش افروختی

که نامش زبان در دهان سوختی

چو مرغی شدی در هوا جلوه گر

ز تاب خورش سوختی بال و پر

دل خاره کآب از تف و تاب بود

سر کوه را چشمه آب بود

سمندر کزو آتش افروختی

اگر سوی آب آمدی سوختی

القسه خدیو بیهمال در حینی که با فوج پیادگان در سر منطریس مشغول

گیرودار بود، دو نفر تفنگچی از پیادگان رومیه در زیر دست و پای اشهب زرین

ستام آنحضرت در آمده، چرخ سفله‌نواز را شاه‌اندازی بخاطر رسیده، مـر کب تازی نژاد همایون در زیر پای آنسرور دارا درایت اسکندری یافت، پس چابکی کرده بدستگیری تأیید کرد کار و عنان‌داری رایش اقبال‌سوار، متوجه کارزار گشتند. چون شمشه طلعت آن شهریار مهر گستر، که در میان آن جهان لشکر به‌مثابه خورشید انور در برابر فوج اختر ظاهر بوده، مشهود دیده رومیه گشته، دیدند که خدیو بحر و بر مانند سمن‌در از آتش روی نمیتابد گرم ستیز گشته، از اطراف آنحضرت تفنگ پر خالی کردند.

اما حفظ الهی سپرداری، و عنایت حضرت باری‌نگه‌داری نموده، گزندی بذات مقدس نرسیده، خدیو همایون فر در هنگامیکه سفینه عزمش بیادبانی قوایم بادپای بحر نورد، در لجه آتش و دریای نبرد شناور بود، چند از سواران رومیه را بنوک سنان جان سنان بخاک انداخته، یکنفر را به پیشتازان نیزه زدند، که مرد و مر کب هر دو بصدمة ضرب آنحضرت بسر غلطیده، ابرش پریوش نیز سر کشی کرده، بر مر کب دیو پیکر آنمرد خورده دوباره بسر آمده، که خبیبت کشان از جنائب خاص پیش آورده، آنحضرت باز قدم بر حلقه چشم رکاب گذاشته، سوار شدند.

چون نوایر عطش، التهاب افکن جگر شیخ و شاب بود، و قلب سپاه چون قلب شتا از فرط تشنگی بتاب بود، و غلطیدن اسب کرد و نخرام آنحضرت نیز علاوه گشته، دلیران را کمان آن شد، که مکر سردر کشور تاج‌داری را زخم کاری، و کل اقبالش رادر گلشن دو رنگ جهان موسم خاری رسیده، زمام اختیار از دست داده، تفنگچیان زحل پیکر، و بساقچیان مریخ منظر. از صیقل نظم لشکر عاجز شده، دست باز داشتند.

خدیو گردون توان ناچار از مشاهده این حال جنگ کنان عطف‌عنان کرده کس فرستادند که اردوی همایون و امالی قلعبجات از اطراف کوچ کرده بسو کب

همایون ملحق شوند و خود به جانب بهرین توجه فرمودند.

در آن معرکه جمعی از دلیران، از بی آبی، دل دریا کرده، خود را به آن دریای آتش زده، جرعه نوش باده فنا گشتند.

برخی دیگر از بی تابی با دهان خشک و لبان تفته به لب دجله روان گشته، دست از آب روان زندگی شستند.

ملحض سخن اینکه بهمه جهت دوهزار نفر از دلاوران لشکر و پیاده گان تفنگچی و عمله توپخانه عرضه تلف گشتند و توپخانه به تصرف رومیه درآمده، و جمعی که در سمت شرقی دجله بودند، بلامانع آغاز کوچ کرده، در بهرین بموکب والا پیوستند.

چون پیش از وقت یکنفر رومیه گریخته این خبر را به بغداد برده بود، جمعی از قلعه کیان بیرون آمده، جستر قلعه را قطع کرده، جمعی که در جانب غربی دجله و قلعه جات آن سمت اقامت داشتند راه عبور را بسته دیده، با جمعیت از راه حله و حکه به اعانت طایفه بنی امام و بلدی شیخ داود خزاعی، خود را به مامن عافیت رسانیدند.

سر عسکر بعد از این واقعه وارد بغداد و سه روز مکث کرده، رایت عزیمت به جانب کرکوک افراخت.

موکب همایون بعد از ورود به مندلیجین ابواب مشاوره و گفتگو بر روی سران و سرکردگان لشکر گشوده، فرمودند که:

این شکست امری بود مقدر و در پرده غیب مستتر، سراز رشته تقدیر نمی-توان پیچید، و از حکم قضا نتوان رنجید.

چنانچه هاتف گفته:

نظم:

بمن گر کند بخت دولت قران

بگیرم جهان را کران تا کران

گرم سلك دولت نیفتد به دست

من و سرنوشت ازل هرچه هست
همگی سر کردگان و سران سپاه با اقیاء هاتف غیب ما عقیده صاف و اخلاص
خالی از ریب به خدمت آن حضرت عرض کردند:

نظم:

تو آن سایه بر زمین از خدای

که دارد در آن سایه منزل همای

اشارت ز تو، کین گذاری ز ما

بشارت ز تو، جانسپاری ز ما

نداریم اندیشه از کارزار

تن ما و تقدیر پروردگار

پس، آن حضرت با اخلاص کیشان بدین عزم فاتحه خوانده، آنچه از
خیمه و دواب و اسباب و باقی مایحتاج، که در آن سفر عرضه تلف و تاراج شده بود،
به ولایت حواله گشته، فرامین مؤکده در باب سرانجام آنها به اطراف مملکت در
قلم آمد و نیز بالکای لرستان فیلی و کرمانشاهان و همدان حکام صاحب اندیشه و
ایلیان اخلاص پیشه تعیین کرده، ایالت کهگیلویه به محمدخان بلوچ که آن زمان
به نیابت اشتغال داشت، بعلاوه شوشتر و دزفول مکرمت و مقرر فرمودند که به
اتفاق امیرخان بیک قرقلو نایب فارس روانه گشته، تا مدت دوماه تجدید اوضاع
سپاه خود کرده، به موکب والا ملحق شوند.

و نیز امر همایون به نفاذ مقرون شد که پیرمحمد خان بیگلربیگی هرات بسا
شش هزار کس، در هرات بوده، به صیانت حدود قندهار پردازد.

طهماسب قلی بیک جلایر سردار قندهار، به احکام فراه وقاین و سیستان و
تون و غیر آن با شش هزار نفر از لشکر فیروزی اثر، که تابع امر و فرمان او بودند در

موعد مقرر در همدان حاضر باشند.

همچنین جمعی از جوانان غیر تمند خراسان، که تربیت یافته رکاب والا و کار آزموده خدمت خدیو ثریا جناب و شیر بیشه معرکه جنگ آوری بودند، به استعجال وارد اردوی نصرت اشتمال گردیدند و از منداجین عازم همدان، و در بیست و دوم ماه صفر وارد آن خطه نزهت بنیان گشتند.

چون سابق برای کوچانیدن افشار والوار فعلی اکراد اردلان و تدارک ایشان صد هزار تومان زر نقد در نزد محصلان موجود بود، بعد از وقوع سانحه مزبور را کوچانیده، افشار والوار فعلی به تعویق انداخته، چون کار در سمت عراق افتاده بود تخلیه حدود از ایلات واحشام مقتضای مقام نبود، این وجه را بعلاوه صد هزار تومان دیگر برای تجدید اوضاع لشکر و جبر و نقصان سفر، دسته به دسته و جوقه به جوقه به جنود مسعود از خزانه احسان و مکرمت گشته، جیب و دامان لشکریان از نقود عنایات مالا مال، و هر يك را که اسب ده تومانی اسقاط شده بود، اسب بیست تومانی عطا نمود.

همچنین از شتر و استروخیمه و چادر و شمشیر و سپر و جوشن و مغفر و باقی آلات حرب و اسباب سفر حتی نعل اسب و نهج دواب و جزویات دیگر که بروفق فرمان و همدستی قدر، از ممالک محروسه روز به روز می رسید، فیما بین آن گروه جلادت پرور، بقدر قسمت انقسام یافته.

در عرض شصت روز جمیع اموری که موقوف علیه نهضت رایات نصرت فرجام بود، صورت انجام یافته و لشکر فیروزی اثر و افواج حمیت گستر، در میعاد مقرر، متوالی یکدیگر، مانند ابر بهاری و سیل کوهساری، که به بحر زخار پیوندد، وارد اردوی نصرت پرور و داخل معسکر شوکت اثر گشتند.

از سوانح حیرت افزا اینکه:

در ایام توقف موکب والا در همدان به وقوع پیوست که تیمور پاشای ملی

حاکم دان، بعد از وقوع سنوح واقعه بغداد از جانب سرعسکر با فوجی از اکراد و جنود رومیه، عازم تبریز گشته، در سمت قراچه داغ، توسن جملات جلوه داده، تبریزیان با قشون مأموره، به محض شنیدن آوازه حرکت تیمور مزبور، در صدد تخلیه قلعه و شهر تبریز در آمده، آغاز کوچ کردند.

هر چند لطفعلی نایب تبریز، به ممانعت برخاسته بود، مفید نیفتاده، شهر را خالی و اظهار نافرمانی و بدسگالی کردند.

لطفعلی بیک آنروز تا شام بامعدودی از افشاریه و غلامان خراسان که همراه داشت، در شهر بند حیرت بسر برده، چون صیانت قلعه با انجم قلیل درخور امکان نیافته، ناچار با اتباع به جانب مراغه شتافته.

عبدالرزاق خان مقدم، که در آن وقت از جانب ظل‌اللهی حاکم آن مملکت بود، در به روی لطفعلی بیک بسته، راه بدبختی گشوده.

لطفعلی بیک ناچار عازم خلخال گشته، حقیقت حال را به عرض اقدس والا رسانید.

پس از موقف فرمان بعضی از عساکر منصوره به محافظت حدود دارالمرز مأمور، و بیکنش بیک قرقلو عم آن جناب که در ابیورد می بود، به خطاب خانی و سرداری دارالمرز ایالت استرآباد سرافرازی یافت، و با جمعی از سپاه خراسانی روانه گیلان، و بسیاری از ملازمان آذربایجان را که بر همزن هنگامه دولت گشته، از معسکر لطفعلی بیک فراری و در زوایای جنگل دارالمرز متواری شده بودند، به موجب امر والا بدست آورد.

در ایدای این بیعاری تیغ سیاست برایشان جاری ساخته، و جمعی هم در اطراف ولایات در دست شحنة تأدیب کشته گشتند.

و نیز طایفه بختیاری که از کوهستانات خود زاویه نشین بیغوله متواری بودند، از استماع واقعه بغداد سر از گریبان خمبول بر آورده، یکباره ترك اطاعت و

فرمانبرداری کردند.

چون پیوسته پیشنهاد همت‌والا آن بود، که بعد از فراغ از مهمات روم، باز حضرت شاه طهماسب را حابس سریر سلطنت ساخته، به مفاد :

«ان ارضی واسعه» شهباز بلند پرواز کشورستانی در هوای فضای اقالیم دیگر بال‌گشا سازد.

در ایام توقف کو کبة ظفر در بغداد که کارها صورت نوعی و کسوت تکمیل ظاهری یافته، ملا علی اکبر ملا باشی و میرزا کافی خلفا را، برای آوردن حضرت شاهی روانة ارض اقدس ساخته.

مأمورین نیز در هیجدهم ماه صفر، آن حضرت را از مشهد مقدس حرکت داده، در عرض راه بودند، که سانحة بغداد حادث، و تعویق مطالب را باعث شد.

چون سلطنت او در چنین وقت که عزم همایون ظل‌اللهی مقصود به انتقام و کین خواهی بود، از مصلحت دور و عایق امور بود، فرمان والا عز صدور یافت که :

مأمورین از راه دامغان در مو کب شاه طهماسب وارد مازندران، و مخدرات سرا پرده سلطنت نیز با شاه عباس، که در آن وقت سکه و افسر به نام او بود، از قزوین حرکت کرده، روانة مازندران گشته، آن خطة جنت نشان را مقرر کو کبة غروشان سازند.

طهماسب قلی خان جلایر، را که به حکومت اصفهان سربلند، و زمام مهمام عراق را به قبضة اختیار او تفویض و جمعی از سپاه نصرت پناه را به متابعت او مأمور و مقرر ساخته بودند، امر والا صادر شد که :

ده هزار نفر دیگر از ایلات و احتشام ملک عراق، در سلك ملازمت انتظام داده در مملکت عراق که وسط ممالک محروسه است، مهیا و مستعد بوده، از هر طرف

فتنه جوئی که به سرکشی گردن فراز با جمعیت خود به تنبیه او پردازد، و جمعی هم به حدود سلطانیه معین و مقرر شد که:

بیگتاش خان سردار گیلان و لطفعلی بیگ با حکام افشار و مقدم و غیره ولایات هر یک از حدود ولایت خود خبردار بوده، در هنگام ضرورت به اعانت یکدیگر اقدام نمایند.

در بیان نهضت رایات نادری در مرتبه ثانی به جانب روم به عزم انتقام و قضایای آن ایام ورفتن موکب والا به جانب کرکوک

بعد از اجتماع سپاه منصور و انتظام و اتساق امور، در بیست و دوم شهر ربیع الثانی، به همعنائی تأییدات سبیحانی، با شوکت اسکندری دفتر سلیمانی، شوق ملاقات عثمان پاشا سرعسکر، از بلده همدان رایت افراز لوای کین جویی و مملکت ستانی شدند.

روز ورود به کرمانشاهان یاتیای ستمهیان راست خبر رسید که:

فولاد پاشا والی اورنه و عمش پاشا و محمد پاشا و چند نفر از پاشایان معتبر و بیست هزار نفر از عساکر روم، و سپاه آن مرز و بوم از جانب سرعسکر که در قلعه کرکوک توقف داشت، در کنار آب دیاله، هشت فرسخی ذهاب، در مکانی که به جم شاه اشتهار داشت قصب خیام اقامت کرده، منتظرند که اگر موکب والا به جانب تبریز نهضت کند، ایشان به جانب کرمانشاهان رایت جلادت افرازند، و چنانچه متوجه کرکوک و بغداد شوند، به مقابله پردازند.

خدایو فریدون فر به مجرد استماع این خبر بنه و آغروق را گذاشته، با

فوجی از یلان گزین و بهادران ظفر قرین، ایلغار و هشت منزل را در دو شبانه روز موطای خیول باورفتار ساختند.
هرچند که مطمع نظر آن بود که روز را به شبیخون بر آن طایفه تیره سازند.

اما بنا بر عدت لشکر و تنگی معبر، افواج کواکب و اختر، از جاده مدارات فلکی زودتر گذشت و ماهیچه لوای سپهدار روز گیتی فروز، بیش از عبور کو کبه فیروز جلوه گر عرصه ظهور و بروز گشتند.

آن نیر جهان افروز شهر کشورستانی، که همه جا مانند ظفر پیشاپیش لشکر نصرت اثر بود، به راهنمایی رأی آفتاب پیوند، بر فراز تپه بلند که در آن نزدیکی واقع بود، صعود، و بدیده تحقیق ملاحظه فرمودند.

آن دریای لشکر را که در کنار آب دیاله بر اوج سپهر نیلگون موج می زد، از لطمه اضطراب، خیم رفیع قباب را حباب وار نگونسار بحر انقلاب دیده، دانستند که آن گروه از هیجان غبار و گرد، که بر چرخ تیز گرد می رسید، استنباط وصول خصم کرده، از غلبه اضطراب دست از عنان و پا از رکاب نشناخته، سراسیمه بر پشت توسن گریز آمده بودند.

دلیران خون آشام به اشاره والا جلوریز با آن طایفه اسب انداخته، تا پنج فرسخ ایشان را تعاقب و سرور زنده بسیار و اختر و مه بیشمار بدست آوردند و جمیع اعمال و اثقال و خیم و اسباب آن طایفه جابجا به حیطة ضبط در آمد.

دلیرانی که دوشبانه روز به اسب قمچی و مرحله پیمای وادی طلب و قدم فرسای به وادی تعب بودند، مالک قطار و مهار شده، آسایش گزین خیم راحت و سایه نشین شادروان استراحت گشتند.

بعد از دوروز در همان مکان خبر حیرت افزای طغیان محمدخان بلوچ و مراجعت

او از عرض راه بعرض والا رسید.

توضیح این مقال آنکه:

محمدخان مرزبور به نحوی که در ضمن صادرات احوال افغانه مجدداً اشارت رفت، به اتفاق محمود غلیجانی از قندهار برآمده بود، بعد از آنکه نوبت سلطنت مستعار به اشرف رسید، از جانب او به سفارت روم مأمور شده بود، تا بر گشتن او از آن مرزوبوم بخت اشرف نیز بر گشته بود.

محمدخان چون دست خود را از دامن دولت افغانی گسیخته یافت، لابد وارد اصفهان، و از آنجا، بانامه و هدایائی که برای اشرف آورده بود، بقدم امیدواری به این درگاه آسمانجاه شتافت.

خدایو فیروزمند که در عرصه غیرا دولت نادره اش مهر آسا نورپاش هر نشیب و فراز و پست و بلند است، با او از در عاجز نوازی درآمده، به ایالت که کیلویه عزم اتبارش دادند.

بعد از معاودت موکب والا بحر افسان، آن روحسپاه، که در میان اعیان دولت شاهی به اظهار خودهمای کار تیغ سیه تاب می کرد، کج نهادی خود را ظاهر ساخته، در جنگ میدان ایروان و همدان منشاء شکست قزلباشیه و مصدر بی- حسابات شد.

در حین ورود کوکبه والا به عراق، که حقیقت حال او به عرض پویان رسید، اگرچه اختر عزتش بعد از چند روزی افول یافت، لیکن باز در روز حرکت موکب جهانگشا از اصفهان، نیر جهانتاب لطف خسروانه، که در ذره پروری بسان خورشید علم و فروغ بخش ساحت نیک و بید عالم است، دوباره به در شیبستان روز تیره اش گشته، او را حاکم که کیلویه و شوشتر و دزفول ساخت.

بعد از واقعه بغداد که امیرخان بیک قرقلو نایب فارس و محمدخان یاقشون که کیلویه و فارس مأمور برکاب گشتند، برای آنکه آن ولایت از وجود شاخص

خالی نباشد، از هم‌مدان احمد سلطان گهرلوی مروی را به حاکمیت فارس، و قاسم بیگ قرقلو را، که به رتبه مهرداری سرافراز بود، به کهکیلویه تعیین و روانه ساختند.

در حینی که محمدخان خائن و امیرخان بیگ به عزم اردوی معلی وارد جایدرو توابع لرستان فعلی شد، با امیرخان بیگ و قشون فارس سرپنجه بر گشته بختی گریبانگیر حال محمدخان، و خار خاراندیش‌های باطل خار ریز دم‌عزش گشته، با فتنه جویان فارس و شوشتر و بلوچ و هزاره از کعبه مقصود روگردان و به‌هوای افساد به‌جانب فارس روان، و امیرخان بیگ با قشون افشاریه و خراسانی که همراه او میبودند، عازم درگاه معلی گشتند.

اگرچه در چنین وقتی که هنگام یاری و زمان خدمتگذاری بود، صدور این حرکت فسادانگیز از اهل آذربایجان در تخلیه تبریز و ظهور این امر حیرت‌آمیز از فارسیان در موافقت محمدخان، بایستی که در عزم قوی اساس مورث دهن و قصور و موجب خلل و فتور گردد، اما چون وقوع اینگونه حوادث در پیشگاه دل‌دربیا حوصله‌اش، حکم جنبش خاروخس در برابر لجه ژرف و لطمات گیاه خشک در بحر شگرف دارد.

مطلقاً دهنی در عزم و تزلزلی در خاطر آن حضرت راه نیافته، متوکلا علی-الله تعالی، با نیت راسخ و همت ثابت، بعد از پنج روز که بنه و آغروق به موکب همایون ملحق شدند، بقصد مقابله سرعسکر کوچ کرده، در پانزدهم جمادی‌الاولی وارد لیلان، سه فرسخی کرکوک گشتند.

روز دیگر که سلطان خاوری ماهیچه سنحوق بر اوج عیوق افراخت، به تمنای لقای سرعسکر بالشکر جهان و جهان لشکر در حوالی موسوم به علمداران که در محاذات قلعه کرکوک واقع است، تسویه صفوف ظفر و تسویدالوف جنود فتح شوکت و فر کرده، عساکر فیروزی مال را، بامین روز قتال فوج فوج و گروه گروه

کرده، نظم یسال دادند.

طنطنه دلاوران و ولوله رزم گستران و دبدبه کوس روبین و غریونای زرین
بذروه چرخ برین رسید.

کو کبه والا که از آن سلك و نظم و فرشکوهی از آن رأی و عزم مشهود دیده
ارباب رزم گردید.

آسمان با هزاران چشم به نظاره آن حیران و زبان دوست و دشمن در عالم
انصاف بنا دره کاری آن بلند همت آفرین خوان گشت.

نظم:

سلیمان بدین گونه لشکر نداشت

چنین دست-گاهی سکندر نداشت

کس این رسم و ترتیب و آیین ندید

فریدون با آن شکوه این ندید

عثمان پاشای سرعسکر که بعد از معاودت از بغداد انواع افتخار و مباحات
می نمود، در قلعه کرکوک توقف، خارج قلعه به کسر صولت لشکر ظفر شعار نصب
خیام قرار، و رفع لوای اقتدار و اطراف اردوی خود را به حفر خندق استوار
کرده بودند.

صحت کار را در تمارض دیده، از معارضه پهلو تهی کرده، پهلو بر بستر ناتوانی
نهاد، جمعی از سران لشکر رومیه به فرمان او پشت به قلعه و رو به جنگ آورده،
دست دلاوری بازیدند.

از اینطرف نیز دلیران فیروز جنگ رومین چنگ به صولت شیر و جرئت
پلنگ، بدون تأمل و درنگ، به معرکه کین آهنگ، و ببارقه تیغ و سنان و انداختن
توپ و تفنگ، آتش افروز نایره جنگ شدند.

جمعی از آن طایفه را سرها مانند کوی در خم چو گان قوایم مر کبان غلطان،

و فوجی دیگر سرخود را گرفته، از همان راه به سمت ارزنة الروم شتابان گشته، بقیه در قلعه تحصن جستند.

رایات منصور تا عصر تنگ در دستگاه جنگ قامت اقامت افراشته، به پنجه گوهرنگار، ماهیچه زرین آن گروه را به میدان کین اشارت میکردند. چون اثر از معسکر و سرعسکر بظهور نرسید، در همان مکان نامه کشندۀ تر از تیروبرنده تر از شمشیر، مضمون آن مسکت و گلوگیر، به جناب سرعسکر، به سلك تحریر آورده، مصحوب یکنفر از گرفتاران فرستادند. مشعر بر اینک:

بر شوق ملاقات آن جناب راه دور و دراز طی کرده، آمده ایم اگر از مرد نشان دارید، به معرکه رزم قدم رنجه ساخته، نان و نمک اوجاق عثمانی را بر خود حلال سازید.

پس به انتظار جواب زمانی درنگ کرده، از آنجا که وقت مانند دل اعدا تنگ بود، عطف عنان به مستقر عز و شان فرمودند.

روز دیگر بهمین منوال هر روزه بر سر قلعه رفته، چون کمیت عزم توپال پاشای سرعسکر را در مضممار گیر و دار لنگ دیدند، مقید به انجام کار اوزگشته، تسخیر قلعه سورداش که در دو منزلی کر کوك بر فراز کوه بلند اساس و مقام جمعیت اکراد بیه و به لباس و مشحون به ذخیره و غله بی قیاس بود، و جهة همت سپهر مماس ساخته، از راه آقربند متوجه آن سمت گشته که شاید این معنی محرك سلسله جرئت سرعسکر گشته، از در مقابله در آید.

در روزی که موکب جهانگشا سایه وصول به آن مکان می افکندند، قلعه مزبور به حیطة تصرف در آمده، جمعی از اکراد با ایلات که از محال بعیده باستظهار متانت حصار از بیم سیلاب شورانگیز و سطوات جنود قاهره پناه به آن قلعه استوار برده بودند، معروض تیغ آبدار و بسیاری از ذکور و اناث به قید اسار گرفتار

گشته، غنایم موفور به تاخت و تاز سپاه منصور، که با فضای جهان برابر بود، انتقال یافت.

چون محاصره بغداد پیشنهاد خاطر قوی بنیاد بود، فرامین مطاعه بعز نفاذ پیوست که امیرخان بیک با قشون خراسان و افشاریه کرمان، که در طاق سلطان کرمانشاهان منتظر فرمان بودند، آمده، در کنار آب دیاله در جمشاه، که آرامگاه اردوی فولاد پاشا بود، رحل اقامت انداخته، بروج مستحکم در آن مکان ساخته، حکام اردلان و کرمانشاهان نیز با جمعیت خود رفته، غلات شهرروز و توابع را برای راتبه ایام محاصره بغداد ضبط، و از کردستانات و نواحی آن دواب و الاغ رفته، غلات مزبور را نقل معسکر امیرخان بیک نموده، در بروج انبار نمایند. بعد از سه روز اعلام طفرطراز از آن مکان آغاز اهتزاز نموده، در منزل دوم مجمع کنکاش انعقاد داده، در باب عزیمت بغداد و تبریز استشاره کرده، فرمودند:

اگرچه اهل خراسان را راه صعبی است و بار گرانی است بردوش خویش گرفته‌اند، اما هلال لاغرتن به سیر سفر ندهد بدر کامل نگرردد، و قطره نیشان تا دل دریارا طی نکرده با بحر زحار در نیاویزد گوهر شاهوار نشود، در این حالت که اهل قلعه از معاودت سرعسکر مأیوس و به تشویش قحط و غلامانوسند، هر گاه این سیل خونخوار به تخریب اساس قلعه بغداد روان و آن مکان محاط لشکر بی‌امان شود، حکم خانه حباب و بنیاد توانای قلعه کیان صورت نقش بر آب خواهد شد،
نظم:

بازی ما گرچه اول خام می‌آید به چشم

در عقب دارد تماشاهاى رنگین نزد ما

پس همگی متفق‌اللفظ عرض کردند که:

مارا تاجان درتن است پا از طریق سربازی نخواهیم کشید و در جانسپاری و

فرمانبرداری خواهیم کوشید.

بعد از این مکالمات امر و الا بصدور پیوست که :

اهل اردو دواب زائده خود را روانه شهر زور و غله یک ماهه را حمل کنسار
دیاله نمایند که بعد از ورود مو کب و الا به بغداد، از آنجا بدفعات نقل معسکر ظفر
بنیاد شود.

در بیان آمدن توپال عثمان پاشای سرعسکر بمقابله جناب نادری و وقوع محاربه و بقتل رسیدن سرعسکر مزبور

پس مو کب والا وارد محل موسوم بقرا تپه گشته، اکراد ملاحظه کردند که نصرت پناه ذخیره و غله بکنار دیاله جمع و از آن نواحی کوشش کرده میبردند. گمان کردند که ضعف و قصوری بحال اینطرف راه یافته و یا امری در جانب ایران حادث شده که موجب عطف عنان عزیمت آنحضرت گشته، سرعسکر راز خبر آگاهی دادند و او نیز این معنی را قبول، و بر صف حال آنحضرت محمول ساخت.

چون زوال دولت او، و اعتلای دولت ظل اللهی مقدر بود، ممش پاشانامی، که عمده پاشایان بود، با دوازده هزار نفر فرستاده، همه جا دو منزل متعاقب اردوی همایون توسن جلادت جولان میداده باشد.

چون قرا تبه مقر کو کبه جلال بود او نیر در آغ تبه در بند، هفت فرسخی سرواش را، که مکان مستحکم و در میان دو کوه واقع و معبر آن منحصر بر يك راه بود، نامن خود ساخته، خیام اقامت بر افراشت.

این مژده دلپذیر بانهای قراولان بعرض خدیو کشور گیر رسیده، روز پنجشنبه
 غره ماه جمادی الاخری طرف عصر با فوج گزین، از راه بسازین، که جاده غیر
 متعارف بود و مظنه عبور از آنطرف نمیرفت، مرکب ایلغار را تیزیکی ساخته، از
 اتفاقات خواب غفلت دیده بصیرت قراولان رومیه را، که در خارج راه بود، بسته
 بود از عبور مرکب منصور و واقف نگشته، هنگام صبح در وقتی که جهاندار مهرانور
 بدر بند افق کوکبه وصول افکند.
 نظم.

خدیو عدو بند کشور گشای زور بند افراخت زرین لوای
 نخست جمعی از جزایر چیان پلنگک صولت پلنگیه پوش و تفنگچیان برق
 دست رعد خروش را از دو طرف بر فراز کوه جا داده، داخل در بند شدند.
 رومیه مطلع گشته سراسیمه بتسویه صفوف پرداختند.
 از طرفین نیران قتال اشتعال و دست و بازوی دلاوران بخصم افکنی و خونریزی
 اشتعال یافت:

از اتفاقات نادره اینکه:

سر عسکر بعد از روانه کردن ممش پاشا، بخيال اینکه مبادا ممش پاشا بحضرت
 نادری غالب آمده، کوی نیکنامی از میدان رباید، دست اجل بر قفایش زده بتقریب
 امداد متعاقب روانه گشته، در حین گیرودار که بارقه باواج و تفنگک چشم مهر و
 ماہرا خیره کرده غبار عرصه کارزار روی سپهر نیلی را تیره ساخته بود، طلیمه رایت
 سر عسکر نمودار، و سیاهی لشکر از محاذات آن در بند ترجمان مصدوقه «بواج-
 اللیل فی النهار» گردید.

هر چند وصول کوکبه سر عسکر و رسیدن چنان فوجی بیحد و مر، بیهنگام
 و بی خبر، بمعمر که شور و شر، بایستی که موجب دلیری رومیه و تفرقه خاطر دلیران
 ظفر اثر گردد.

اما بمدلول:

رنج راحت دان که شد مطلب بزرگ

کرد کله توتیای چشم گرگ

آنحضرت این معنی را عین مدعا دانسته، جنود جنود غیبی بَاعانت آن داور جهان پرور، کو کبه سان فتح و ظفر گشته. فئتين بمسافت ربع فرسخ راه رسیده بود، که حملات مردانه و صدمات دلیرانه افواج نصرت پرور، صفوف رومیه را از پیش برداشته، بقلب سرعسکر، رسانیدند سرعسکر از مشاهده اینحال در احوال سرعسکر و عسکر اضطراب افتاده در سلك قرار ایشان انقلاب راه یافته سر بریال اسب گریز گذاشته که با کمال شوکت و شأن در تخت روان می آمد، برخورد. ناچار بر جنبیت برق رفتار سوار و عازم فرار گردید، که دلیران سمکین ویلان عرصه کین متعاقب رسیده، بایشان در آویختند.

چون حضرت ظل الهی بعد از ورود به دربند فوج را با دلیران افغان ابدالی از جانبین کوه بمنتهای دربند مأمور ساخته بودند که بعد از ظهور علامات شکست سر راه بر آنطایفه بندند، مأمورین نیز از دو جانب بخصم افکنی پرداخته، و سروسینه آنطایفه را حواله گاه تیغ و سنان ساختند و قرب ده هزار نفر از آنکرده عرضه شمشیر، و سه هزار تن زنده اسیر سلسله تقدیر گردید.

سرعسکر را در اثنای هزیمت الله یار نام کرایلی از مرکب هستی انداخته، سرش را بر سر دارسنان و مظهر آثار سرداری ساخت، و جمیع اردوی ممش پاشا و احوال و اطفال و توپخانه و خزانه سرعسکر بتصرف لشکر نصرت اثر در آمد. چون اغراز سران بگردن سرداران لارم بود، سر سرعسکر را بنعش او ملحق و مصحوب عبدالکریم افندی قاضی عسکر عثمانی که از گرفتاران آن معرکه بود، با تخت روان بسمت روم روان ساخت. که برده در مملکت روم مدفون سازند و از آنجا باز بقرا تپه، که مستقر کو کبه غروشان بود، مظفر و کامران عطف کرده،

باباخان چاپوشلو بیگلربیگی لرستان را باجمعی تعیین کرده، که در حوالی سرمن رأی، سال و کلك بسته ازدجله عبور و حله و نجف اشرف و کربلای معلی را بحیطه ضبط در آورده، ذخیره را از آنطرف آب برقلعه کیان مسدود ساخته، منتظر ورود موکب والا باشند.

چون اساس خصم قوی برانداخته و ساحت ملك از وجود دشمن چیردست پرداخته شد، به تنبیه تیمورپاشا، که در میان رومیه بوفور جوهر جلادت مشهور بود، عازم و بافوجی از بهادران جریده و سیاهی بجانب آذربایجان عازم گشتند. بعد از ورود رایت جهانگشا بیانه از ساوجبلاغ مکرری خبر رسید که تیموریان بمجرد استماع ورود خبر شکست فولادپاشا که در کنار دیاله بوقع پیوست. تبریز را خالی کرده، بدیاروان روان گشته، لطفعلی بیك، نایب تبریز، که در آن هنگام در مراغه توقف داشت، وارد تبریز، و قلعه را تصرف کرد. چون این خبر صورت تحقیق یافت عنان عزیمت بجانب قراطیه، که قرار گاه اردوی همایون بود، انعطاف داد، از راه لیلان وارد خرما تو گشتند. در آنمکان خبر اقتدار محمدخان بلوچ بتواتر معروض خدمت والا شد. توضیح اینمقال آنکه:

بنحویکه سبق ذکر یافت بعد از آنکه محمد از جایدر لرستان برگشته بعزم فساد رایت استبداد برافراشت، در ابتدای کار افشای اخبار اراجیف کرده، بقاسم بیك، که در قلعه دزفول بمقتضای درست زشت و رقصهای مکر آمیز نوشت قاسم بیك از ناصیه احوال او آثار نفاق استنباط کرده از دزفول عازم شوشتر گشته، شوشتریان باشاره محمد او را تمکین نداده، قاسم بیك روانه بهبهان گردید.

بعد از چند روز محمد بر سر او رفته او را با اتباع بدست آورده محبوس ساخت و ابو الفتح خان حاکم سابق شوشتر، خویش محمدخان قوللر آقاسی را، بحکومت شوشتر فرستاده، اهالی آنجا مقدم او را مغتنم شمردند، حباب آسا کلاه

نشاط بر هوا انداختند.

غافل از اینکه آسمان عنقریب این موارا از سر ایشان بیرون خواهد کرد، و بیپاداشت اینخیال خام، آش طرفه پخته کاسه ایشانرا مسلو خواهد ساخت. اعراب و مشایخ حویزه نیز با او سر موافقت پیش آورده دست متابعت دادند، و او حویزه را بسیدرضا برادر سیدعلیخان و کوهکیلوپه را بشیخ آل کثیر تفویض نموده، آهنگ شیراز کرده.

در یکفرسخی شیراز احمدسلطان مروی بافوجی ازقشون فارس وخراسانی وغیره، که عدتش به سه هزار کس میرسید، بمدافعه برآمده مغلوب گشته، بقلعه تحصن جست.

بعد از سیزده روز، که در قلعه مزبور محصور بود، از فقدان آب و آذوقه عاجز شده، طالب راه نجات شدند.

محمد قبول کرده، که احمدسلطان بالضروره از قلعه با اتباع بیرون آمده، روز دیگر ایشانرا با رفقا تاراج ودر مجلس ناکامی پهلونشین قاسم بیک ساختند. اهالی و اعراب بنادر نیز با او موافقت ورزیده شیخ احمدمدنی و شیخ جبار، که رؤسای آنقوم بودند، دم ازیکرنگی و وفاق او زدند.

رفته رفته رایت اقتدارش ارتفاع یافت عدت لشکریانش بده هزار رسید. بعد از وصول اخبار مزبوره چون محاصره قلعه بغداد محتاج به جمعیت زیاده نبود.

محمدحسین خان قاجار بیکر بیگی استرآباد بسرداری خوزستان و تادیب مفسدین اعراب و تمکن سیدعلیخان والی حویزه مأمور، و با قشون استرآباد و غیره از راه «حسان» و «بادرای» روانه، و اسماعلیخان خزیمه حاکم قاین را بایالت کوهکیلوپه سرافراز، و بهریک از ولایات فارس حاکم جداگانه از رؤسای خراسان تعیین، و دوازده هزار نفر از عساکر فیروزی مآثر را بمرافقت حکام مزبوره، روانه

فارس ساختند.

حکم والا نافذ شد که طهمااسبقلی خان جلایر، که صاحب اختیار فاق بود، از سمت اصفهان، و اسمعیلخان خزیسه از سمت کوهکیلویه با حکام و جنود انجم احتشام وارد دشتستان و با جمعیت یکدیگر ملحق شده، بدفع آن فتنه پردازند. در ایات جهانگشا از منزل خرماتو عازم سرمن آرای گشته، شرف اندوز زیارت آنمکان فیض بنیان شدند.

در آنجا عریضه باباخان چاپوشلو بنظر حجاب بارگاد سپهر جناب رسید، که بعد از عبور از دجله یکشب در حوالی کهنه بغداد بانتظار اینکه شاید سرعسکر رومیه از قلعه عازم مقابله شوند مکث کرده، چون قلعه کیانرا از محاربه سابق، که در آنسکان واقع شده بود، سکنه و خودپرداز خوف، جنان هوش ربای دماغ شده بود، که اگر عشر آن لشکر در سراچه آن بوم و پرازباب کینه جویی سالها حلقه بر در میزد بنفس کشیدن باز جواب نسیدادند.

لهذا روز دیگر که ترک تیغ بند صبح مرصع کمر حله زرنگار مهر انور بپر گرد باباخان بجانب مقصد روان گشته، الی حله و اماکن مقدسه تمام باج گذار راه انقیاد شدند.

موکب جهانگشا از سرمن آرای عازم بغداد، و در بیست و ششم شهر جمادی الاخر ستگر قدیم مقر کوکبه فیروز بنیاد گشته، سر اوقات جلال بچاپکدستی فراشان موکب اقبال، از ثری سر برتیا افراخت اطراف و جوانب آن منزل محل قرار و مقام استقرار عساکر ظفر شعار شد احمد پاشا بعد از سه روز معتمدی را از راه اعتداز به دربار فلک مدار فرستاده اظهار عجز و خجالت و از دولت عثمانیه در باب استقرار حد دستور قدیم در دولایات ادعای کفالت و ابراز فرمان و کالت نموده، بعد از تکرار معاهده، که چند روز این عهد و ملتمس بزبان نیاز معروض خدمت خدیو عاجز نواز می گردید، مکارم خسروانه پذیرای این مسئول و تمنای او در پیشگاه رای انور قرین

قبول گشته، احمدپاشا فرامین موشح بخط شریف وقانون عثمانی بیاشایان گنجه و شیروان و تفلیس و ایروان و غیره درباب تخلیه قلاع نوشته، با معتمدان خود و همراهی گماشتگان این دولت روانه کرد. اگرچه درباب بیرون آمدن از قلعه، که منافی قانون دولت عثمانی بود معذرت خواست، اما پیشکشهای لایق از نظر گذرانید و گرفتاران اینطرف را، که در جنگ همدان از لشکرشاهی و در جنگ عثمانپاشا از لشکر ظفر اثر در کنار شط بدست رومیه افتاده بودند، مصحوب عبدالله افندی قاضی بغداد روانه ساخته، لوازم خدمت بتقدیم رسانید.

از اینطرف نیز تمامی رؤسا و سرکردگان اوجاق و طبقات رومیه، که در محاربه عثمانپاشای توپال دراق در بند گرفتار گمنند دلیران ظفر پیوند شده بود، تماماً مخلص و مرخص گشتند، اگرچه در سفر اول منظور نظر اقدس آن بود، که بعد از فتح بغداد توفیق زیارت نجف اشرف و کربلای معلی دریا بوند، آن سعادت میسر نگشته بود، درینوقت که این امر فیصل یافت بلافاصله عازم زیارت امامین همامین کاظمین علیهما السلام، و از آنجا از راه حله بادراك طواف مشهدین شریفین، نجف اشرف و کربلای معلی فایز گشته، عطف عنان عزیمت ببارگاه دولت و مقر سلطنت فرمودند.

در بیان توجه موکب همایون بجانب فارس بعزم دفع محمدخان بلوچ و شکست محمد و وقایع آنزمان

چون رایات جهانگشا روز پانزدهم رجب در عین اشتداد زمستان از ظاهراً
قلعه بغداد کوچیده، توپخانه از راه خرم آباد فیلی روانه اصفهان ساختند.
ابوالفتح خان حاکم سابق شوشتر، بنحویکه ایمانی به آن شد، نیل روسیاهی
برجبین و خط بطلان بر صفحه دنیا و دین کشیده، از جانب محمد قلعه شوشتر را
ضبط کرد، و مشایخ حویزه نیز با او همدستان و نفاق اندیش این استان گشته،
طایفه کعبه و بنی تمیم حوالی دیزفول را غارت و افشای شرارت کرده بودند.
کار سردار حویزه نیز معلوم نبود که بکجا منجر شده است لهذا از راه باعسای
لوای گیتی گشای اهتراز یافته، بعد از ورود بقلعه بیات بنه و آغروق را روانه
دزفول و جمعی را بر سر شوشتر تعیین کرده، خود با فوجی از دلیران از راه بیابان
بجانب حویزه شتابان گشته، روز دیگر طرف صبح وارد حویزه گشته محمد حسینخان
سردار را، که تا آنزمان کلاه جلادت بر شکسته در میان قلعه نسبت باعراب ترکتاز
می کرد، به پیشه فارس ال کثیر، که در قلعه خود تحصن و در مقام مخالفت تمکن
داشت، مأمور ساخته، نه روز در آنمکان بنظامات پرداخته، عطف عنان بجانب

شوشتر فرمودند.

در عرض راه خبر رسید که اهالی شوشتر از وصول خبر توجه موکب همایون بششدر حیرت افتاده، جز اطاعت چاره ندیدند.

پس خدیو ارجمند واردان قلعه سپهر پیوند گشته، روز دیگر که سلطان سیارگان در خلوتسرای افق بلباس سرخ وشفق جلوه آرا گردیده درصندلی فیروزفام فلك قرار گرفت، فرمان قهر بقتل ابوالفتح خان و تاراج شهر صادر گشته، بعد از غارت شوشتر و قتل آن خیره سر، حاکمی از رؤسای خراسان به آنولایت تعیین، و چون طایفه بختیاری، بنحویکه ایمائی بآن شد، در کوهستانات بخودسری سربر آورده بودند.

باباخان بیگلربیگی فیلی را باحکام اردلان و هممدان و بیست چهار هزار نفر ملازم ایلجاری ایشان بر تنبیه آنطایفه مأمور کرده، خود از راه دشت، که دارالملک کوه کیلویه است، متوجه بشیراز شدند.

بنه و آغروق رادر منزل مهریز گذاشته، مقرر داشتند که منزل بمنزل متعاقب موکب منصور روانه آنحدود شوند، در یکمنزلی بهبهان خبر رسید که: طهماسب قلی خان از اصفهان و اسماعیلخان خزیمه، بیگلربیگی کوه کیلویه، از مقرر حکومت حرکت کرده اند که بیگدیگر ملحق شده بمدفع محمدخان بلوج پردازند محمدخان نیز از شیراز با جمعیت خود بمدافعه ایشان می آید.

لهذا بتعجیل از بهبهان گذشته وارد خیرآباد، و امر والا باحضر خوانین مزبوره و سپاه ایشان صادر گشته، مأمورین نیز در محل موسوم بدوکندی باردوی ظفر نشان پیوستند.

در آنجا معلوم شد که محمد آمده، در دربندشولستان توقف، و جمعی را مقدمه الجیش فرستاده قراولان اینطرف بایشان دچار و بزبان نیزه و سنان بهرعضوی از اعضای ایشان شرح درد جدایی را تکرار کرده، جمعی از آنها تیزعنائی نموده

فرار و خیر ورود جنود مسعود را در دربند بگوش محمد رسانیدند.
محمد چون از توجه موکب اقدس خبر نداشت و سوای دلیران نصرت کیش
دشمنی مانند کفران نعمت ولی نعمت خویش نداشت.
آنفوج بلارا طلیعه سپاه سردار تصور کرده، باستحکام دربند و عدت خود
مفرد گشته. اطراف کودرا تفنگچیان پیاده، و جمعیت از حد زیاده فرو گرفته، راه
عبور بر لشکر منصور فرو بست.

آنشب خدیو فیر و زمند در نیم فرسخی دربند توقف و صحگاهان بعزم دفع
او لوای جهانکشا کرده، باخنجر گذاران مریخ صولت و نیزه داران سماک سطوت
در محاذات دربند رایت سعادت افراختند.

نخست جزایر چیان بهرام کین و تفنگچیان صلابت قرین را از جانب شرقی
و غربی کوه بیورش مأمور ساختند.

فرمانبران بموجب امر خدیو جهان از دو طرف نایره کین افروخته، مانند
شعله آتش که میل بسر کز کند، آهنگ صعود کرده، هر چند که تفنگچیان محمد از
فراز کوه ژاله آتشین از غمام تفنگ فرومی ریختند، دلیران آنرا قطرات ابر بهاری
ورشحات سحاب کوهساری تصور کرده بتیزدستی قدم برتر گذاشتند و پیاوردی
استعلا بر آن قله بلند، که سر بر سپهر برین میزد، دست استیلا یافتند و یکساعت
کامل از طرفین نوایر شورشین اشتعال داشت، تا اینکه محمد بعزم نظاره لشکر
نصرت اثر ببالای کوه بر آمده، همینکه جقه زمردنگار همایون مشهود نظر آن افعی
خصال گشته، دیده اقبال را کور و چراغ زندگی را بی نور دیده دانست که توسن
بختش پی و مرحله عمرش طی شده «ابن المفر» گویان شب دیز گریز را به مهمیز
تیزانگیز داده.

دلاورانی که مانند دشنه بخون او تشنه بودند بحکم و الافوجی از راه نهلیان و
جمعی از راه تنگ کرابه تعاقبش پرداخته، تا ده فرسخ اشهب دلاویز را عنان والی

هنگام شام در بستن و زدن و کشتن سپاه آن روسیاه دست از دسته تیغ و سنان باز نکشیدند، چون محمد از بیراهه بدر رفته بود، هنگام شام صرف زمام بمقر و مقام کرده سه هزار نفر متجاوز از تفنگچیان محمد که، فرصت فرار نیافته بودند در فراز کوه از راه اضطرار جنگ بگریز می کردند، تمامی دستگیر دلاوران و از کریوه هستی بمطموره نیستی روان گشتند، و جمیع اسباب و مایعرف آن فتنه جو و لشکریانش بمعرض کسب درآمد.

از همان مکان طهما سبقلیخان جلایر سردار را با فوجی متعاقب او مأمور ساختند، اما او از راه حیلهوری، با چندتن از اعوان خود را بکود کشیده، شب همه جا برخلاف جاده از راه باشت و میمند اسب انداز وارد شیراز شده، زنان خود را که در شیراز گذاشته بود برداشته، از راه جهرم عازم لار گشته.

سردار نیز بعد وارد شیراز و چون محمدخان سابقاً احمال و اثقال خود را با جبهه خانه و آذوقه وافر در قلعه شیراز گذاشته بود جمعی از افغان و بلوچ را بمحافظت آنجا گماشته بود مستحفظین از باب استیمان در آمده، قلعه را تسلیم و قاسم بیک و احمد سلطانرا از حبس بر آورده مرخص ساخته، بملازمت سردار کمر استوار بستند، سردار نیز یکروز بانظار جمعیت سپاه مکث و باز بتعاقب او بسایکه تازان گزین توسن عزم رازین کرده، روان شد.

محمد بعد از ورود بحوالی لار، یحیی خان بلوچ را برسم استمالت نزد اهالی آنجا فرستاده، کوتوال قلعه یحیی را بارفقای او گرفته محبوس، و محمدخانرا به پیغام تیرو تفنگ از اعانت مایوس ساخته، محمد ناچار بجانب گرمسیر شتافته.

مقارن آن سردار که تا خطه لار ضبط زمام ایلغار نکرده بود وارد شده، گرفتار انرا روانه دارالبوار ساخت.

رایات نصرت طراز بعد از شکست محمد منزل بمنزل عازم شیراز، و در بیست و ششم شهر شعبان المعظم وارد شهر و آغروق و اردوی همایون که از راه

مهریز جدا گشته بود، در هشتم ماه صیام بمو کب والا پیوسته، خبر فرار محمد بگرمسیرات بعرض خدیو سریر رسیده.

امر همایون بعز نفاذ پیوست که طهماسبقلی خان عساگر نصرت شعار را در نسا و جهرم گذاشته، خود با چاپاری عازم در گاه جهان پناه شود.

سردار نیز در هیجدهم ماه مزبور وارد وبامور علیه و سفارشات بهیه ارشاد یافته، مأمور شد که باستعداد تمام از روی انتهاز فرصت به تنبیه محمد و دفع شیخ احمد مدنی و باقی سرکشان اعراب گرمسیر و قلع قلاع ایشان پردازد، و نیز در شیراز عریضه از جانب سردار حویزه رسید مشعر براینکه:

سرکشان و مشایخ اعراب، که در قلعه کوبی سکنی داشتند، با فارس آل کثیر طالب امان و متعهد خدمات گشته اند، مقرر شد که مشایخ مزبور را با اولاد فارس کوچانید، از راه خرم آباد روانه استر آباد ساخته، عساگر منصوره از راه شولستان وارد اصفهان شود، و در آن اوان شاهزاده نصرالله میرزا، که بروفق فرمان از خراسان مأمور بحضور شده، بود و اردشیر از وبه تقلیل بساط گردون قماط اقدس سرافراز گشت.

در ذکر وقایع پارس نایل موافق سال فرخنده فال هزار و صد و چهل و شش هجری

و نوروز فیروز این سال همایون فال در چهاردهم شهر شوال، در هنگامی که
خطه شیراز مقر کو کبه ظفر طراز بود، خسرو فلک اورنگ اعنی مهر منوچهر چهار
به ایوان حمل خرامیده بر تخت خم سپهر بر آمد. ۷

کو کبه سلطان بهار به عزم جهانگیری نهضت نموده، طفل غنچه از مشیمه
گلبن قدم به عرصه ظهور گذاشته، در مهد بستان از پستان دایه ابر بهاری
شیر نوشید.

برید صبا نر گس شهلا را از این مژده چشم روشنی گفت، و فساد پیشگان
دی، که رخنه گر قلعه باغ بودند، به حکم قهرمان قضا از بندر هستی قلع
گشتند.

خاقان گیتی ستان قوای ربیعی به عزم داغستان لاله و شقایق، یکران سبک
خیز باد شمال جولان داده و قلعه شماخی قلعه شامخه که آرامگاه جنود تطاول
شباطا بود به هجوم جنود خرداد مسخر و لکزیه کوه نشین بهمن را از داغستان
کوهستان بر انداخت.

جشن نوروزی ترتیب یافته، هر یک از سران سپاه و امیران لشکر را به -
خلاع زرتاری آراسته پیکر، و از شمشه لباس و خفتان زربفت همدوش آفتاب
انور شدند.

چون از جانب احمد پاشا، والی بغداد، که به وعده دوماه برای آوردن
وثیقه صلح از دولت عثمانی استمهال کرده بود، خبر صریح و جواب صحیح بر نیامد،
و به وضوح پیوست که اولیای آن دولت به سبب انقلاب فارس در امضای صلح و
استقرار سنور بدفع الوقت میگذارنیدند.

لهذا قبض وسط مهم خوزستان و بنادر فارس و کرمان را به طهماسب قلی
سردار موکول، و اتمام مهم محمد بلوچ و شیخ احمد را به او محول، و میرزا تقی
شیرازی که تا آن زمان به استیفای فارس سرافرازی داشت، به نیابت آن ولایت سر-
بلندی داده، خاطر از انتظام امور آن سمت جمع کرد.

در چهاردهم ذی قعدة الحرام به عزم استخراج و انتزاع ممالک، که در تصرف
رومیه و روسیه می بود، آیات نصرت آیات ظفر طراز از خطه شیراز بجانب اصفهان
اهتزاز یافت.

در منزل سپاس، من محال یزدخواست، چابار از اصفهان وارد و خبر بهجت
اثر ولادت نوباوه بهارستان دولت و اقبال شاهرخ میرزا، خلف ارجمند شاهزاده
رضا قلی میرزا رسانید.

روز یکشنبه دوازدهم شهر شوال مطابق هزار و صد و چهل و شش هجری،
بعد از انقضای سه ساعت کسری از بسطن مطهره مخدره سرادق سلطنت، فاطمه
سلطان بیگم بنت خاقان شهید سلطان حسین «بردالله مضجعه» قدم به عرصه وجود
گذاشته، از وزیدن نسیم به جهت شمیم این مزده روح پرور گلهای رنگارنگ
نشاط و شکوفه های شکفتگی، و انبساط از حدایق دلها شکفته.

مؤلف این تاریخ در حین وصول این نوید دلپذیر، در حضور اقدس خدیو

بی نظیر، مستقبل فرخنده مآل آن غصن برومند حدیقه اقبال را به قرآن مجید تفأل نموده، این آیه آمد:

«و كذلك مکنا لیوسف فی الارض ولنعلمه من تأویل الاحادیث واللّه غالب علی امره ولکن اکثر الناس لا یعلمون».

و حسب فرمان اقدس به ضبط آن آیه مبارکه مأمور شد و از منزل مزبور در کمال بهجت و سرور نهضت کرده، در بیست و پنجم ذی قعدة اصفهان را مقر کوکبه جهانگشا ساختند.

اهالی اصفهان به گرمی هنگامه نشاط پرداخته، میدان نقش جهان و ارسته بازار آن خطه رزم نشان را از دروازه خواجه الی طوغچی به چراغان و آیین بندی بساط گلدوزی کشیدند، اهل نغمه و آواز با طرب در هر جا فوج مشغول رامشگری گردیدند و رونق شکن بازار زهره و مشتری گشتند.

در آن اوان عبدالکریم افندی، قاضی عسکر روم که در محاربه توپال عثمان پاشای سرعسکردستگیر و نعش پاشای مزبور را پمضمحه او ارسال شده بود، از جانب وزیر اعظم دولت عثمانی با نامه اخلاص آمیز بدرگاه جهان پناه آمد و در اصفهان توقف داشت، رخصت تقلیل بساط مقدس یافته، چون مضمون نامه وزیر اعظم مشعر بر این بود که عبدالله پاشای کوپوراوغلی از دربار قیصری بسرداری مأمور و به صلح و جنگ ماذون و در دیار بکر توقف دارد.

معتمدی نیز از این طرف نزد پاشای مزبور رفته، اموری که مقرون به صلاح دولتین علتین باشد، طی نمایند.

هر چند که ضمیر الهام پذیر والا لایح بود که غرض اولیای دولت عثمانی تأخیر و دفع الوقت است که شاید رأی جهانگشا را از این قصد منحرف ساخته، به بهانه اظهار دوستی شکستهای خود را درست نمایند.

چون حضرت ظل الهی میخواست که ابواب این مطلب به مفتاح سازگاری مفتوح شده، بدون تزییع نفوس و سفک دماء مدعا به حصول پیوندد، و برای اتمام

حجت احدی را بهمراهی افندی بغداد نزد عبدالله پاشا روانه، و پیغام دادند که مقصود ما ولایت آن طرف آب ارس است، اگر به تصرف دادند فبها، والا مهمان پذیر باشند که ما خود در این اوقات انشاءالله تعالی و تقدس به ملاقات ایشان رسیده بنای کار را می گذاریم. و چون قبلترین اعیان دولت روسیه گیلانات را به موجب اشاره آن حضرت خالی کرده و سپرده، در باب تخلیه در بند و باد کوبه تا استر آباد قلعه ایروان استمهال کرده بودند، در اصفهان کناس، معتبری از جانب پادشاه خورشید کلاه روس به سفارت مأمور و وارد درگاه معلی شده، مقرر گردید که همه جا در موکب همایون باشد.

در بیان حرکت موکب همایون از اصفهان به عزم تسخیر شیروان و وصول خبر گرفتاری شیخ احمد مدنی و محمد بلوج و وقایع عرض راه

بعد از انتظام امور اصفهان، در دوازدهم شهر محرم الحرام سنه ۱۱۴۷ هجری،
لوای عزیمت از راه همدان به جانب مقصد افراشته، در عرض راه خبر رسید که
طهماسب قلی خان سردار، بعد از مرخصی از درگاه جهان پناه به تسخیر قلعه خنج و
قلعه عوض که مساکن اعراب بندر بود، پرداخته، بعد از انجام کار ایشان به محاصره
قلعه باغ مشغول شده.

چون قلعه کمشک متعلق به شیخ احمد مدنی بود، مومی الیه رأس رئیس
مخالفان ونی بود و جمعیت کامل از اعراب سیمقانی و افغان در جزین داشت، محمد
بلوج که در آن اوان در قلعه دشت بود از ورود سرکار آگاه گشته، به عزم استعانت
از شیخ احمد عازم کمشک شده، در يك فرسخی آن با جمعیت خود که عدتش به
پانصد می رسید، رایت قرار افراخت.

سردار از این معنی خبردار گشته، جمعی را به محاصره قلعه باغ و گوشمال
آن طایفه تعیین نموده، خود با فوجی بر سر محمد ایلغار، و جمعی از اعوان او را

قتیل و گرفتار ساخته، محمد با-عدودی به سمت سواحل فرار کرد، و چون شیخ را از مبادی حال همیشه منشاء اختلال امور سواحل و بنادر را مفسد کلیه از او صادر می‌شد، سردار به تسخیر قلعه او عازم گشت.

در اندک روزی حواله بر قلعه مشرف گشته، شیخ احمد با تمامی اهل قلعه دستگیر، و جمیع قلاع و مساکن آن جماعت که در بنادر می‌بود، به تصرف جنود مسعود بر آمده.

سردار به فرمان والا قلعه جاتی را که آشیانه فساد بود، ویران و اهل قلعه را کوچانیده، از راه کرمان روانه خراسان، و احمد مزبور را با چند نفر از رؤسای اشرار به دربار سپهر اقتدار فرستاد.

در روز ورود به اردوی مسعود شربت سیاست چشیده، سر به گریبان نیستی کشیدند.

اما محمد بعد از فرار از حوالی قلعه کمشک، که راه چاره را مسدود یافت، به جانب سواحل شتافته، از آنجا به کشتی نشسته، به جزیره قیس که مسکن اعراب هوله است، گریخت.

شیخ عراق، ولد شیخ راشد هوله که کوچ او در بند گرفتار دست‌غازبان شده بود، محمد را با رفقای او اسیر کمند تدبیر و دستاویز نجات گرفتاران خود ساخت، و در ایذای این خدمت به نوازش و احسان و حصول بهره‌مند گشتند.

سردار محمد را بر وفق فرمان مقید و روانه اصفهان ساخته، چون مکرر حضرت ظل‌اللهی عین اغماض از تقصیرات او پوشیده بود، منظور نظر عنایت و صاحب مملکت و ولایت ساخته بودند، در اول مرتبه که از اصفهان عزیمت بغداد میکرد او را به نیابت که کیلویه تعیین و روانه می‌ساختند.

در عالی‌قابو گناهان او را یک‌یک به او شمرد، فرموده بودند که اگر این مرتبه مصدر خیانت و شور بختی شوی، چشمهای تو نمک گیر این او جاق خواهد شد، او

نیز انگشت قبول بردیده نهاده مرخص شد.

در این وقت که این فساد ظاهر از او بظهور رسید، بعد از ورود به اصفهان به اشاره یو همان در همانجا که این وعده و وعید بعمل آمده بود، چشمهای آن تیره بخت «عبرة للناظرین» از حدقه بر آورده، و چون از حق احسان مولای خود چشم پوشیده بود، جزای عین را به چشم خود معاینه دیده، به فاصله دوسه روز با کوری قدم براه عدم گذاشت.

در سیزدهم ماه صفر مو کب همایون از همدان حرکت و چون مقرر شده بود که عاشورخان پاپالو، که در آن اوان حاکم اورومی بود، سه هزار خانوار از افشاریه اورومی را کوچانیده، در صاین قلعه که محل عبور مو کب منصور است، حاضر نماید، مشارالیه بروفق فرمان عمل کرده، رایات جهانگشا از جانب سنندج وارد آن مکان، و خانوار مذکور را تدارک دیده، روانه خراسان ساختند و از آنجا عازم مراغه گشته، کوچ بر کوچ روانه مغان گردیدند.

چون معتمدان احمد پاشا، والی بغداد، که با فرامین قیصری برای تخلیه ولایات کنجه و شیروان و ایروان رفته بودند، پاشایان به حکم غرور ایشان را جواب داده، در تبریز معطل بودند

در روز ورود مو کب اقدس به مراغه عرق افشان خجالت، سعادت تقبیل عتبه خواقین مطاف و رخصت انصراف یافتند.

بکتاش خان قرقلو، سردار دارالمرز، را با جمعی از خواقین و حکام مأمور به تبریز و حکام افشار و مقدم و مکری را مأمور به دمدم ساختند که هر یک با جمعیت خود در آن ناحیه توقف کرده، منتظر تحقیق خبر صلح و جنگ و مترصد صدور امر خدیو با فروا و رنگ باشند.

چون جمعی از طوالش، که در حدود آستارا در جایهای سخت و بیشه‌های پردرخت مسکن داشتند، از راه زبونی بخت در اوامر خاقان فیروز بخت مخالفت

گونه بظهور رسانیدند.

لهذا احکام آستارا و اردبیل و گیلانات با جمعیت آن نواحی و فوجی از جزایر چیان جلو ظفر بیشه به تنبیه ایشان تعیین گشته، آن گروه را، که در بیغوله‌های جنگل و کریوهای کوه تحصن و اختفا اختیار کرده بودند، بروجه بلیغ گوشمال دادند.

در نوزدهم شهر ربیع الثانی خطه اردبیل مقرر کو کبه جلال گردید.

در بیان تسخیر شیروان وغازی قموق و تنبیه لکزیة داغستان و فرار نمودن سرخای

بعد از ورود موکب جهانگشا به اردبیل، تاتار و چاپار از جانب عبدالله پاشای
سر عسکر وارد، و عریضه آوردند مشعر بر اینکه:
تا دو سال مطالبه ولایات را موقوف داشته، بعد از دو سال ایلچی معتبر بدربار
عثمانی فرستاده، ولایات را طلب نمایند تا اولیای آن دولت در برابر قرال فرنگ
بی نزاع و جنگ وضع منت کرده ولایات را بسپارند.
از خارج بوضوح پیوست که فرستاده این طرف را تار سیدن جواب، حبس
نظر کرده و سایر پاشایان هم به نحوی که سبق ذکر یافت به فرامین قیصری اقبال
کرده، فرستادگان احمد پاشا را راه گفتگو ندادند.
بدستیاری سعی چاپکدستان سعی کمند پرچم این گفتگوها در کنگره دماغ
سر عسکر و پاشایان دیگر جا گیر نیست، و قلاع سخت بنیان ایشان را به هجوم جنود
نصایح رخنه پذیر نیست.
چون از جمله پاشایان مزبوره که فرمان به خط شریف به اسم ایشان موافق
قانون دولت عثمانی اصدار یافته، سرخای خان لکزی بود، که در آن اوان از دولت

عثمانی ولایت شیروان و داغستان را در حوزة اقتدار داشت، موسی خان طالش حاکم آستارا به موجب حکم همایون آن فرمان را مصحوب یکنفر آدم برای سرخای ارسال، و سرخای حامل فرمان را کشته، جواب لاطایل که از دهان حوصله‌اش افزون بود، نوشته در آنجا درج کرده بود که:

«ولایت شیروان را به ضرب شمشیر شیران لگزیه مسخر کرده‌ام، احمد بغدادی و غیر او را چه حد آنست که از این مقوله مورد و در وادی اظهار این مدعا قدم زند.»

لذا نخست تأدیب آن خیره‌سرها پیشنهاد ضمیر انور و فتح شیروان را کلید فتح الباب قلاع دیگر دانسته، در بیست و پنجم ربیع الاول ورود موکب همایون به کنار کرواقع گشته، سرخای از آوازه توجه آن دریای خونخواره و لطمات جهان آشوب آن بحر زخار که رو به دیار شیروان گذاشته‌است، رخت به قتل جبال داغستان کشیده، فرار نمود.

در بیست و نهم ماه مزبور لوای جهانگشا پرتو وصول بر ساحت قلعه شماخی افکنده، محمد قلی خان سعدلو حاکم اردبیل به ایالت آن مملکت سربلندی یافت.

چون بعرض رسید که جمعی از لگزیه داغستان در محل موسوم به ایلخچی که در سه منزلی شماخی واقع و اصعب مواضع است، سلسله جمعیت را انعقاد داده، در کمین فسادند.

فوجی از سپاه نصرت مآثر را به تاخت ایشان تعیین نموده، پانصد نفر سرورزنده و اسیر بسیار از ایشان بدست آمده.

ثانیاً عفو خطاپوش شهریاری به اطلاق اسیران فرمان داده، بی‌گنابینگی شیروان آنها را بدستور خدیو فلک سریر به صاحبان اسیر و اصل ساخت.

چون بعد از گرفتاری محمد و شیخ احمد و انجام امور فارس امر مؤکد صادر

شده بود که طهماسب قلی خان، سردار فارس یا بعضی از خوانین به چاپاری وارد دربار سپهر اقتدار شوند، مشارالیه در شماخی شرف آستان بوسی دریافتند.

در خلال آن احوال خبر رسید که جمعی کثیر همراه سرخای خان در قبله جمعیت کرده، لوای افساد برپا کرده.

پس شهریار کشور گیر بنه و آغروق را با شاهزاده نصرالله میرزا در قلعه شماخی گذاشته، چون قموق، که درپانزده منزلی شماخی واقع و امنتهای داغستان در آن اوان مسکن و مقام سرخای و گریز گاه آن مفروز خودرأی بود، برای اینکه او را بچارموجه اضطراب اندازند، تدبیر تسخیر آن مکان را وجه همت ساخته، روز شنبه نوزدهم ربیع الثانی با توپخانه جلو دوازده هزار نفر از بهادران رزم آزما جریده و سبای آهننگ قموق کرده، مقرر شد که:

طهماسب قلی خان سردار روز بعد حرکت، فیروز آباد بادوازده هزار نفر لشکر دشمن سوز به عزم تنبیه سرخای متوجه قبله و بعد از انجام آن امر مقید بمعادوت موکب والا و اذن مجدد نگشته، از راه فارس و سیستان روانه هرات گشته، بدستور سابق سرداری قندهار و سپهداری آن سرزمین را مخصوص خویش دارند، و در يك منزلی قبرك، من محال داغستان خبر رسید که سرخای در موضع «دره باطن» که مابین قبله و شماخی واقع است، با سردار جنگ کرده، شکست فاحش یافته، روانه قموق است.

توضیح این مقال آنکه:

سرخای بعد از واقعه فرار از شماخی، جمعیت خود را از لکزیه و غیره منعقد ساخته، وارد قبله و در آنجا نیز لکزیه جار و تله را جمع و از علی پاشا، والی گنجه و اسحق پاشا، والی تفلیس استمداد نمود.

الحق پاشایان بنا بر مخالفت والی زاده های گرجستان، از اعانت پهلو تهی

کرده، تاعلی پاشا ولد خود را بامصطفی پاشا و توپورپاشا و فتح گرای سلطان تاتار و هشت هزار نفر از رومیه و تاتار بمعاونت و سرخای فرستاده، بهمه جهت بیست هزار کس در معسکر سرخای فراهم آمده، و سردار نیز بروفق امر همایون در روز مقرر از شماخی حرکت کرده، سرخای بیش از وقت جمعی از تفنگچیان خود را در منزل دره باطن، که از یکسمت بکوه و از یکسمت به بیشه اتصال دارد، بسرراه جنود منصور تعیین کرده، پشت ایشانرا بوجود فوجی دیگر استظهار داده.

از اینطرف پیشتازان سپاه سردار بر جمعیت اول ایشان برخورد کرده چون میان جنگل بود از انبوهی دشمن خبر نداشتند بتصور اینکه فرات نام غلام سرخابست، که بمقابله پیش آمده، دلیرانه با ایشان تمیر و آویز پرداخته ایشانرا مغلوب و منهزم ساخته، بفوجی که در پشت آن کوه لوای اقرار افراخته بودند در آویختند.

لکزیه را گمان آنکه ظل اللهی است که باین جرأت بسر وقت ایشان رسیده عنان شکیبائی از دست داده، روی بر تافتند.

از هزیمت آن کرده قلب لشکر سرخای با پاشایان بهم آمده، سلك قرارشان از هم گسیخت، و جمعی کثیر از ایشان عرضه تیغ بیدریغ کشته، رومیه بسمت کنجه قرار و سرخای یا معدودی بجانب غازی قموق گریخته، و تمامی اسباب اردوی ایشان اولجه و کسب دلیران ظفر نصیب گشت.

از آنجا غازیان رفته قلعه چاخمور را، که احداث سرخای و مسکن بسیار معمور بود، نهب غارت کرده آتش زده توده خاکستر ساختند.

خدایومهر افسر بوصول این خبر جمعی را بر سر راه فراریان فرستاده، سرخای چون از عزیمت موکب همایون بسمت قموق مطلع بود، بعد از شکست هیچ جا ضبط عنان قرار نکرده، مرکب گریز را تیزتک ساخته همانشب از راه میان کوه گذشته بود.

دلیران هنگام صبح وارد آنمکان گشته، جمعی از لکزیه و تاتاریه، که از وحشت

طریق فرار راه کم کرده بود بسمت قموق افتاده در نشیب و فراز آن راه دور و دراز به ناتوانی قدم فرسای حیرانی بودند، دچار لشکر منصور گشته، گردن سیصد تن بزیر زخم دلیران شمشیرزن و حلقه کمند خصم افکن در آمد.

هنگامی که سلطان بلند اختر مهر از خنک سپهر آهنگ نزول کرده، موکب والا وارد آن مکان گشته، بعد از لحظه درنگ با فوجی از دلاوران نیزه گذار و جزایر چیان خونخوار متعاقب سرخای سمند کوه پیکر دریانورد را بادرفتار، و در عرض راه بسیاری از آن جماعت را، که افتان و خیزان طی مسافت میکردند، قرین هلاک و اسار ساختند.

تمامی ایلخانیان و اغنامی که در کوهستانات سخت راه بود، بتصرف لشکریان در آمد.

القصة در عرض ده روز پانزده منزل صعب المسالك با توپخانه طی کرده، در اکثر منازل توپ و آلات عراده بدوش پیادگان، از قلل جبال بحر ثقیل نقل و تحویل میشد و بر آن نهج وارد قریه خسکوک، یکمنزلی قموق گشته. روز دیگر جواد بادرفتار زرین ستام آغاز خرام کرده، در عرض راه عریضه سرخای مشعر بر استدعای عفو تقصیر، و صدور منشور امان و تأخیر حرکت موکب نصرت رسید.

چون در دارانصرت طبع همایون نقد روی اندود حرف اوقابل سکه قبول نمیبود، حکم والا صادر شد که در صورتی در پناه عفو و بخشایش ما خواهی بود که جبین سای پیشگاه حضور اقدس شوی والا راه این سیل پر آشوب را بخار و خس اینگونه حیلہ نتوان بست.

بافسون و افسانه اژدم این فوج اژدرمهات افعی سنان نتوان رست. اما سرخای باتمامی لکزیه داغستان تجدید جمعیت نموده، در کنار رودخانه در یکفرسخی قمون بسپیه بسته و پلرا، که معبر منحصر بر آن بود، شکسته مهیبای

دفاع وجدال شد.

آن رودخانه ایست در میان دره بس عمیق جاری که آئینه موج روی آبش
چهره‌نمای پشت ماهیست، و از تعمق قعرش کار غواص اندیشه درتباهی.
بعد از زمانی که شعله‌اواز شنلک زنبورك و تفنگک از طرفین هنگامه جنگ
را گرم کرده، عبدالغنی خان حاکم ابدالی طایفه افغان مأمور عبور شدند، و بسی
بسیار راه باریکتر از مژگان دیده‌مور پیدا کرده چون نور بصر در طرفه‌العین از
رودخانه گذشتند.

سرخای دلکزیه را از ملاحظه اینحال زمام قرار از کف رفته روی برتافتند،
و کوه مسعود متعاقب فوج افغان آغاز عبور کرده، تا رسیدن لشکریان لکزیه خود
را بکوه رسانیده، هر چند که جمعی از ایشان خایه‌زین خالی کرده رخت بدیار عدم
کشیدند، لیکن سرخای که سرفتنه بود، با معدودی کوچ و کلفت خود را جریده
و سپای از قموق برداشته بدیار چرکس آواره شد.

پس آندریانی لشکر پرشور و شر درخانه و سرای وساحت و فضای قموق
موجزن و قصور و بیوت عالیه را اساس افکن گشته، به کنجکوی خنجر سعی دلیران
آن وادی هرراز نهفته و سر سربسته که در درون پنهان داشت آشکار کرد.
خزینه و دفینه و گنجینه سرخای و اهالی آنجا، آنچه در ظاهر و باطن موجود
بود، در بسته بر طبق عرض گذاشته.

خاص فولادخان، ولد عادل گرایخان شمشال، که بزرگ داغستان بود، در آن
سرزمین شرف اندوز تقلیل عتبه سعادت قرین گشته. بمنصب عالی شمشالی و خلایع
فاخره سربلندی یافته، متعهد خدمت و مستدعی عفو تقصیر اهالی آنزمین گردید.
چون جنود بهمین ودی پابریکاب و وصول و در تنگنای جبال و طرق مانع عبور
و نزول بود و کار سرخای نیز قابل آن نبود که خود را معطل سازند، بعد از یک هفته
که مال آنوادی برانداخته و بنیاد دشمن برانداخته شد، جمعی از لکزیه را، که در

قید اسار گرفتار بودند، ذکوراً و اناثاً بشمخال بخشید ورقم عفو بر جریده آثم اهل قموق کشیده، صرف زمام عزیمت کردند.

بعد از ورود بمنزل آحشی پاره داغستان معلوم شد، که لکزیه آنجاسر طغیان پیش آورد، پل رودخانه سمور را، که معبر کوکبه منصور است، شکسته قلّه کوه را سفتاق کرده اند.

موکب والا آنروز در آن سمت رود فرود آمده، بجمع کردن چوب و اسباب پل فرمانده، تا وقت غروب پل در کمال استواری بر آن آب بسته افواج منصور را فوج فوج مأمور بعبور فرمودند.

هنگامی که مهر زرین لوا از رود نیل فلك گذشت رایات جهانگشا نیز با سپاه انجم کوکبه عبور در دامنه کوه نزول کرده، روز دیگر هنگام صبح که آفتاب جهان آرا از پشت کوه افق تیغ بر کشید، به عزم تسخیر سفتاق آن کرده صعود بر درجات آنکوه فلك شکوه، بر فراز کوهه زین قرار گرفته، جمعی را هم از دامنه کوه بموضعی که زنان و نسوان آنطایفه مشخص کرده بودند، روانه ساختند.

آنجماعترا پای تحمل از جا رفته آغاز گریز کردند، و آنحضرت با جمعی از دلاوران بتعاقب فراریان پرداخته، و آنروز را از بام تا شام طی پست و بلند آن وادی هولناک کرده، بسیاری از آنطایفه را از شعاب جبال به خاک هلاک افکندند، و جمع کثیر را کشته، تنمه لکزیه اطفال شیر خوار و پنج و شش ساله را از فرط دهشت در میان درها و آب انداخته، نیمجانی از برای خود مغنم شمرده، خود را بقله قاف نجات کشیدند.

زمانیکه خسرو شیر سوار خورشید ازین قلعه بلند رخت بسر منزل غرب کشیده، خدیو کشور گیر بعزم آسایش از پاره کوه فلك مسیر بزیر آمده، منزل گیرند، چون بسبب صعوبت کوهستانات آمدن اردوی همایون از آنرا تعذر داشت امر والا بصدور پیوست که بنه و آغروق از راه نیکجه و شاه داغی و البرز روانه

قبله شود.

در روز دیگر آنحضرت از راه چاخمو روانه قبله گشتند، و آن راهی بود غیر مسکوک که سرخای بر بعضی مواضع کمر کوه را از سنگ و خشت و آجر و ساروج بر آورده، احداث راهی کرده بود و پیاده يك يك در کمال وحشت و خطر از آن می گذشت و سه فرسخ ارتفاع و چهار فرسخ مسافت آبراهست. آنحضرت با ملتزمان رکاب تمامی آنکوهر اطمینان کرده، بهمدستی ناخن همت گره از رشته سردر گم آنراه پر پیچ و خم گشوده، در شانزدهم جمادی الاولی محل موسم بقونقاشن، من اعمال قبله، اینقش قدم قبله گاه امم ساختند.

بعد از سه روز لشکر فیروز، که از شاهداغی می آمدند، باردوی بزرگ، و بنه و آغروق، که در شماخی بود، بر وفق فرمان بم و کب فیروزی نشان می پیوستند.

طهماسبقلی خان، که سرداری قندهار اختصاص داشت، بعد از شکست سرخای مقرر از شماخی عازم هرات شده بود.

غنی خان حاکم ابدالی را نیز با فوجی از ابدالی، روانه ساختند که در حوالی نوروز در هرات بطهماسبقلی خان ملحق شود.

در منزل مزبور عریضه از طهمورث میرزا، والد نظر علیخان والی گرجستان، و علی میرزا، برادرزاده او، رسید مشعر بر اینکه در حینی که سرخای بسبب جنگ قبیله از پاشایان منزل مزبور عریضه از طهمورث میرزا و والد نظر علیخان والی گرجستان و علی میرزا برادرزاده او رسید مشعر بر اینکه :

در حینی که سرخای بسبب جنگ از پاشایان کنجه و تفلیس استعانت کرده بود اسحق پاشا والی تفلیس با جمعی از عسکر رومیه حرکت کرده می آمده است.

والی زاده های مزبور با فوجی از کر جیه، و در عرض راه کاخت بر سر ایشان

ریخته، پانصد نفر از رومیه قتیل و اسیر، و سلك جمعیت رومیه تفرقه پذیر گشته، پاشا فرصت خودسازی نیافته به قلعهٔ تفلیس فرار مینماید.

والی زادگانرا در ایذاء این خدمت بخلاص مهر شعاع و انواع نوازش و اصطناع بهره‌مند ساخته بعد از هفت روز از قبله بعزم تسخیر کنجه لوای عزیمت افراختند.

در بیان توجه موکب نادری به جانب گنجه و محاصره قلعه گنجه و وقایع آن ایام

چون از انتظام امور شیروان و تنبیه لکزیه داغستان فراغ حاصل شد، در بیست و چهارم شهر جمادی الاولی و اعلام ظفر فرجام به صوب قلعه گنجه، پرچم کشور گشائی گشوده به امر و الا در محاذات گرجسرمین ترتیب یافته. کوکبه عز و تمکین با افواج ظفر قرین عبور، و روز چهارشنبه ششم جمادی الاخری در سمت کلیسا کندی گنجه قباب بارگاه عز و جاه بدزده مهر و ماه افراشته شد.

علی پاشا، که در آن اوان از دولت عثمانی به ایالت گنجه منصوب و با فتح گرای سلطان تاتار و جمعی از رومیه و تاتاریه به محافظت قلعه مأمور شده بودند، شهر را خالی کرده، بنارا بر تحصن و قلعه داری گذاشت.

خدیو اسکندر مقام کمیت فلک مسیر مرصع لگام را به جانب قلعه سبک خرام ساخته، مکان سبیه و اطراف قلعه را به دیده دید دیده، روز دیگر از جانب جنوب در میان میدان شهر، که تا پای حصار قلعه تخمیناً صد و بیست زرع فاصله بود، طرح سبیه ریخته، و جزایر چیان خون آشام دسته به دسته بر سر سبیه تعیین و از سه طرف دیگر مورچلهامعین و مقرر گشته، هر فوج به سمتی و هر گروه به مکانی اختصاص یافت.

جمعی از جزایر چیان قدرانداز، مناره‌های مسجد خارج قلعه را، که مشرف به قلعه بود و در تیررس آن حصن حصین واقع بود، حواله گاه ساخته، در سر مناره‌ها آغاز کمانداری نموده، نخست توپچیان رومیه مناره‌های مزبور را هدف گلوله آتشبار، و به آتش دستی مهارت، در عرض سه روز قلعه را با سطح زمین هموار کردند.

پس توپچیان اینطرف مناره‌های میان قلعه را که رومیه سر کوب سیه داران ساخته بودند، نشانه توپهای صاعقه‌بار، و در اندک روزی رایت سرافرازی از آنها را نگو نسا ساختند.

برات حیات بالانشینان آن بزم جان بازیر حواله به قابض ارواح ساختند و آن فواره‌های آتشین را که در جو بیارخونخواری سر برفلک کشیده بودند، از جوشن صاعقه باری تسکین دادند.

بعد از آن حواله‌های بلند سپهر پیوند، که نازل منزله نوازل آسمانی بود، در خارج شهر از چوبهای قوی ترتیب داده، شبها به پای قلعه کشیده، سر کوب قلعه کیان می ساختند.

اما همین که آن قلعه‌های چوبین قامت استعلا علم میکرد از برج قلعه اساس سر بلندی آنها را به صدمه توپ گران سنگ از پای در آورده، چنان هیئت عظیم را نمونه عظم رمیم می کردند.

پس منجنیق‌های گردون توان مرتب گشته، از هاون خمپاره و دهان منجنیق آیه:

«وامطرناعلیهم بحجارة من سجيل».

بر قلعه کیان قرائت می شد.

فرمان پذیران کوهکن پیشه به بردن جروسیه کوشید، از طرفین به کندن نقب

داد فرهاد دستی میدادند.

دوسه دفعه از جانب سیبه‌داران نقب به جانب حصار کشیده، آتش زدند، خاک بنیاد حصار و جمعی از مستحفظان به باد فنا رفت.

یکدفعه نیز هفت نقب شعبهای مختلف بنا گذاشته، نقابیان رومیه به یکی از نقبها مطلع شده، باطل نمودند.

اما در شش نقب دیگر، که سه هزار و پانصد من باروت بکاررفته بود، غافل شدند.

حوالی فجر، که مستحفظان ثوابت و سیار برفراز این نیلگون حصار بر آمد با افروختن مشعل نور و ضیا سر گرم کار بودند، اولاً به حکم والا یک نقب را آتش زده، از اطراف قلعه و لوله و شورش در افکندند.

قلعه کیان را تصور اینکه یک نقب بود که نایره شراره‌اش فرونشست، از خوف یورش به بروج و حصار ازدحام و هجوم عام کرده، همینکه فراز آن قلعه استوار مقام استقرار مردان کاردیده گردید، شراره از آن آتش جانسوز به نقب‌های دیگر افتاده و در گرفته، در نهاد اهل قلعه افتاده، اختر حیات هفتصدتن از خسارسان بروج با کو کب عمر ولد علی پاشا والی گنجه احتراق یافت.

از آن طرف رومیه نیز در دو دفعه نقب به پای سپه آورده، یکی را سپه‌داران مطلع شده، باطل گردید.

نقب دیگر عقده دل را شکافته، از آتش درون، خانمانسوز چهل تن از جزایر-چیان سیبه‌دار کردند.

چند مرتبه نقبهای طرفین به یکدیگر رسیده، در همان تنگنای نقب، با کارد و خنجر و طپانچه دست و گریبان شده.

یکدفعه نیز وقت عصر، در وقتی که مستحفظان در پشت سیبه مشغول حراست بودند، رومیه با خمپاره‌های دستی و تیغ آخته، غفلتاً از قلعه بیرون دیده، خمپاره‌ها را آتش داده، به جانب سیبه‌داران انداختند.

با تیروسنگ و تیغ و تفنگک هجوم آور شده، اهل سیه را تا منتهای میدان دوآیندند.

از این طرف سپرداران اکراد و دلیران جلالت بنیاد، با تیغهای کشیده، به رومیه در آویخته، جمعی را در خاک و خون کشیده، از سر سیه دور کردند.

چون شهریار تاجبخش کشور گیر، هر روز بر سر سیهها قدم توجه رنجه کرده، بکار هر یک از کار گزاران و فرمانبران میپرداختند، قلعه کیان این معنی را دریافته، در آن وقت به نحوی نایره توپ و تفنگک را شعله ورمی ساختند، که اگر خرم خدیو اولوالعزم دستی از دور بر شعله آن اخگر پر شور و شر نمی داشت، خرمن عمر بسیاری از راهروان طریق جانسپاری به آن آتش جانسوز در می گرفت.

هر دفعه چنان اتفاق افتاد که وقتی سرور کرد نفر از پشت سیه روی توجه آورده، به همدستی اقبال پایدار سر رشته کارزار بدست کار گزاران هشیار میدادند، گلوله توپ شخصی را پرانیده، مغز و خون سر آن شخص بسرو صورت آنحضرت پاشیده، در همانجا تجدید جامه کردند.

یکدفعه نیز در مسجد بیرون قلعه، آنحضرت از سر سیه روزها به آنجا آمده آسایش می کردند، گلوله خمپاره از قلعه به میان مسجد افتاده، یک نفر از ملازمان از پا در آورد.

بهمین نهج مدتی نیران قتال. آن جنگک التهاب داشت و از هیچ طرف تقصیری در زدو خورد نمی شد.

اکثر از رومیه و اهل قلعه را با گلوله توپ و تفنگک و خمپاره اساس هستی از هم فرومی ریخت، و از آن جمله قوجعلی پاشا، حاکم بر کشاد بود که در حصار با ضرب گلوله توپ از پا در آمد.

دیگر ولد علی پاشا بود که به آتش نقب سوخته، جگر پدر را کباب کرد، و از اینطرف نیز علی خان توپچی باشی، که در سر نوپخانههای سیه بود، به گلوله

خمپاره‌های قلعه کیان راه فنا پیش گرفت.

تا غرة رمضان المبارک اوقات شبانه روزی صرف بردن سیبه گشته، خندق قلعه را به چوبهای عظیم و سنگهای ضخیم انباشته، سپهرا از خندق گذرانیده، بیای شیرحاجی رسانیدند.

چون بسبب برف و باران توبره‌های سیبه از هم پاشیده، توده خاک شد، دست از بردن سیبه برداشتند و رنگت تدبیر دیگر در آب ریختند. برین نهج که مابین سمت مشرق و جنوب قلعه را که آب می گرفت، سد سدید ترتیب داده، آب بر بستند.

دیوار شیرحاجی با حصار بروج آن سمت انهدام یافته، نصف قلعه را آب فرو گرفت، و ابنیه و عمارات در روی آب حکم خانه حباب شد.

اما محصورین به استظهار امداد عبدالله پاشا کوپور لو اوغلی، که در آن اوان بسر عسکری منصوب و آوازه آمدنش روز به روز می‌آمد، پشت به دیوار امیدواری داده، دست از دامن قلعه‌داری برنمیداشتند. و در این چند ماه آنچه لارمه کوشش و تمهید بود در باب تسخیر قلعه بعمل آمد.

از آنجا که کلید گشایش امور در دست کوتوال قضا، و مفتاح ابواب مقاصد در کف تقدیر ایزد بی‌همتاست، تسخیر صورت میسر نیافت.

چون یورش هیچوقت راه و رسم خدیو کشور گشا نبود، فوجی از دلیران خون آشام و عساکر بهرام انتقام را بسر کردگی چند نفر از خوانین گرام و رؤسای انجم احتشام به اطراف قلعه مأمور، و آن حصار استوار را در کمال شدت محصور ساخته، جمعی را به سرداری صفی خان بغایری روانه تفلیس فرمودند، که به اتفاق تاوادان و اذناودان گرجیه مشغول محاصره تفلیس باشند.

چون تسخیر قلاع مزبوره به زور بازوی پنجه اقبال بی‌زوال خسرو دادگر در سال بعد میسر گردید، مجاری حالات این داستان دلپذیر انشاء الله و حده‌العزیز،

در ضمن وقایع سال آینده نگاشته قلم صدق مقال خواهد شد.

«ساتلوا علیکم منه ذکرا».

وازنایج اقبال اینکله:

در ایام محاصره گنجه اردوی همایون در تیررس واقع شده بود، سد سدید در برابر خیمه خسروانی کشیدند که تیر مراد توپچیان به سنگ آمده باشد. از اتفاقات در خیمه حرم روزی در بستر آسایش نشسته بود، عزم دیوانسرای همایون کردند، همینکه از جا برخاسته روانه شدند، بدستوری که در ایام محاصره هرات اتفاق افتاده، فی الفور توپی از قلعه انداختند که گلوله آن در پهلوی مسند مبارک بر زمین آمد، و چنان آفت به نگهبانی حفظ الهی از ذات بیهمال اقدس گذشت.

گفتار در ذکر سرکشان لکزیہ جاروتلہ و باقی صادرات امور ایام توقف گنجہ

در حینی کہ رایات جاہ و جلال، در خارج قلعه توقف داشت، جمعی از رؤسای لکزیہ جاروتلہ وارد دربار شوکت مدار گشته، بہ میعاد بیست روز تعہد کردند کہ جمعی ملازم بریساہ در رکاب آفتاب اشراق حاضر سازند.

چون در آن موعدا اثری بظہور نرسید، جمعی از خوانین و حکام نصرت فرجام را، کہ در حدود آغداش مستعد و منتظر فرمان بودند، بہ تنبیہ آن طایفہ تعیین کردہ، فوجی ہم از معسکر فیروزی اثر بہ معاونت ایشان نامزد جمعی از گرجیہ کاخت نیز بسر کردگی علی میرزا، ولد امامقلی خان، از آن سمت رودخانہ کر بہ این امر مأمور شدند.

مأمورین بعد از انعقاد جمعیت متوجہ سکنی آن جماعت گشته، آن طایفہ نیز از قلاع و مساکن خود رخت تحصن بہ قلہ کوهی کہ مہین فرزند دودمان البرز بلکہ البرز پروردہ دامان رفعتش بود، کشیدہ مانند کوه کمر بہ جنگ بستہ، دست بہ خیرہ سری گشودند و علی النفلہ با سوارہ و پیادہ خود بہ اشکر فیروزی اثر هجوم آور شدہ، اردوی انجم حشم را آماجگاہ گلولہ تفنگ ساختند، اما خود را نشانہ تیر

ملامت کرده، جمعی کثیر از ایشان به معرض تلف در آمده، روی بر تافته و به سقناق خود شتافتند.

پس سر کردگان یکصد و پنجاه تن از آن طایفه را که در دست داشتند از پای در آورده، به کند و کوب و رفت و روب آن ناحیه پرداختند و تمامی قرای و مساکن ایشانرا آتش زده، اموال و اسباب ایشانرا عرضه نهب و خسار، واثاث و ذکور آن طایفه را که فرصت فرار نیافته بودند، مورد قتل و اسار ساختند.

چون موسم زمستان رسیده، خیل سرما کره ز مهر بر را گرمسیر شمرده، به بیلاق آن مکان رخت نزول کشیده، و راه آن نیز منحصر به يك ممر بود که آنرا هم لکزیه به درخت های عظیم و چوب های قوی مسدود نموده، آب بسته بودند، هر چند که از یخ بند آئینه صیقلی شده بود، اما یورش صورت امکان نمی نمود.

لهذا بحکم والا غازیان بر گشته، جمعی هم از رؤسای آن گروه که در اردوی کیوان شکوه بودند، به حبس و قید آمده، انجام کار ایشان به وقت دیگر حواله گردید.

و نیز به عرض رسید که جمعی از طوایف بختیاری که مأمور خراسان بودند، از عرض راه فرار و در کوهستانات بختیاری اظهار سرکشی و استکبار کردند، از موقف علی باباخان چاپوشلو، بیگلربیگی لرستان فعلی، به تنبیه آن طایفه خیره سر مأمور گشته، در محل موسوم «بزیر» در قله کوهی که سقناق آن جماعت بود، پیاده از اطراف کوه یورش برده، بعد از کوشش و کشش بسیار، آن طایفه مغلوب، و جمعی از ایشان به رودخانه آن ناحیه غریق، و فوجی هم به بارقه شمشیر صاعقه بار دلیران حریق گشته، تتمه باعیال و اطفال دستگیر شدند، و به اشاره آن حضرت بالوار سکنه خلیل آباد کوچیده، روانه خراسان، و در ولایت جام پهلونشین ایلیت رفقا گردیدند.

همچنین حکام کرمان و سیستان را با فوجی به تنبیه بلوچیه بلوچستان و دیزک مأمور فرموده بودند.

بانهای عرایض حکام مزبور معروض عتبه علیا شد که به پایمردی بخت و چیره دست های خاقانی سرکشان بلوچ و «دیزک» را قرین خذلان و هران، و جمعی را به بلدی تیغ کج به راه راست عدم روانه ساختند، و قلعه دیزک را نیز تصرف کردند.

در ذکر وقایع سال فرخنده فال هزار و صد و چهل و هفت هجری مطابق توشقان نیل

چون وقت آن شد که دارالمرز بساطین و قلعه‌های شکوفه و ریاحین که در
تصرف لشکر بیگانه دی بود، به هجوم سپاه آذری و قلعه گشای جنود ربیع بهاری
گشوده گشته.

از دربار قوت نامیه آب رفته به جویبار عروق اشجار و آب تازه به روی کار
آید و بنی الاصفربهمن که غارتگر گل‌های ابیض و احمر گلشن است به تهیدستی راه
دیار ناکامی پیماید.

سلطان سیارگان، روز سه‌شنبه بیست و پنجم شهر شوال سال ۱۱۴۷ هجری،
علم افزاز خطه حمل گشته، باب‌الابواب لاله و گل را که کلید گشایش در بند نقل و
تحویل او بود، اهتزاز جیوش ریاح ربیعی بروی باغ و بستان گشاد.

سر عسکر شتا، که عرصه میدان را از کو کبه فروردین خالی دیده، سه ماه
متوالی در قلعه قارص گلزار به مخالفت منسق قرار و بیدق افتدار افراشته بود، از
خلاف جز بیگان بر گک ثمری نخورده، و قلاع رابعه ربیع مسکون و چهار حد

اقالیم سبعه مسخر داور لعل افسر کل، و خدیو زمرد سریر سنبل گشته، دشمن یاغی
باغ از شوکت نابهره بهره نبرد.

مجلس خسروانی که گلزار بهار استعاره آب و رنگ از آن گلشن رنگین و
باغ ارم اکتساب نزهت از آن حدیقه خلد آیین می کرد، داغستان لاله و شقایق داغ
رشک از آن بردل میسوخت.

سرخای گل سرخ از خجالت صفای آن فضا به ناخن خار می خارید و اوسمی
بنفشه از غیرت کبود گشته، سر به زیر افکنده، در حیرت میبود.

مشحون به انواع خواسته، و بردوش رؤسا و سران سپاه از اسباب
گلگون، و خلایع زرتاری گوناگون آن آراسته گشته، بهارستان دیگر
به نظر آمد.

بعد از انقضای جشن نوروزی نوبت آرایش گلزار پررنگ و بوی دولت
ابد پیوند رسید.

در آن روز فیروز بخت استفتاح قلعه گیری و استرداد ولایت دربند و باد کوبه
گرد کردند.

تبیین این مقال آنکه:

سابق سمت ذکر یافت، که کناس ایلچی، که از جانب پادشاه خورشید کلاه
روس به سفارت در اصفهان بهره یاب تقبیل عتبه علیا گشته، از ملتزمان رکاب
همایون می بود.

چون بعد از تسخیر قلعه شماخی خیال انتزاع قلعه دربند و غیره که در تصرف
روسیه از ضمیر انور میگذشت.

ایلچی مزبور از عزیمت خاطر اقدس آگاهی یافته، در باب انجام
آن امر سه ماه استمهال کرده، به دولت روسیه بیان حقیقت حال را عرض
نموده.

پادشاه خورشید کلاه، چون دانست که اهمال و تعلل او را سودی و عاقبت کار را بهبودی نیست، در باب تخلیه و لایات فرمان فرستاده، کناس را به تخلیه و لایات مأذون ساخت.

لهذا در آن روز میمنت اندوز عقد مصالحه فیما بین دولتین علتین به وقوع پیوست.

از طرف قرین اشرف حضرت ظل الهی حکام به ولایات تعیین و دربند و باد کوبه و سالیان را ضبط، و مقرر گردید:

اسرایی که در دست روسیه باشد جمیعاً بازیافت، و ولایات را تا قلعه سولاق، که رأس الحد ممالک جانبین است، تصرف کرده، سروران روسیه را بدون مزاحمت روانه روس نمایند.

مأمورین به نحو مقرر فرمان پذیر گشته، ولایات را به حیطة ضبط در آوردند. بعد از طی مرحله این مدعا، چون اصل بنای شهر و قلعه شماخی در جای نامناسب اتفاق افتاده، دست تصرف و تسلط لشگریگان، سرکوب حصار آن میتوانست شد، همت والا به تغییر آن مکان تعلق گرفته، به وقوف و بلدی دیده و ران صاحب نظر، در چهار فرسخی شماخی، در محل موسوم به آقسو، که مابین رود کرو شهر قدیم واقع است و به حسب مکان امتیاز داشت، معین و مقرر گشته، به فرمان خدیو زمان بنایان مهارت پیشه و مهندسان درست اندیشه، باتمام و آن بنای خیر فرجام دست اهتمام یازیده، در اندک روزی کنگره آن صحن متین را، همدوش قلعه ذات البروج چرخ برین ساختند.

سکنه و اهالی قلعه قدیم را کوچانیده، در آن مکان نزهت بنیان سکنی، و آن قلعه را دارالملک حکام و بیگلربیگیان شیروان قراردادند.

واز اخبار بهجت پرور اینکه:

ایلبارس خان، والی خوارزم حسین و کیل یموت را با سه هزار نفر از

تر کمانیه بتاخت حدود خراسان فرستاده، آن جماعت دو فرقه گشته، گروهی به-
جلگه‌های مانه و فوجی به سمت الاداغ و سیملقان، که مسکن اکراد چشمک‌کُزک است،
رفته. در حینی که آن طایفه مشغول کارتازی و سرگرم دست درازی بودند، حکام آن
ناحیه با جمعیت کامل به‌سروقت ایشان رسیده، جمعی کثیر را عرضه تیغ ساخته، در
ایذاء این خدمت به نوازشات خدیو اختصاص یافتند.

در بیان نهضت موکب نادری بجانب قارص بعزم تنبيه عبدالله پاشای سرعسکر و وقوع محاربه در خارج قلعه ايروان و مقتول شدن سرعسکر

چون مدتی بود که عبدالله پاشای سرعسکر روم با افواج قضا هجوم آنمرزو بوم بقارص آمده، هر چند آوازه آمدنش بسر سیل کوهساری در مسارعت دام میدار، اما کوه پابرجا از نهضت موکبش گرانجانی بعاریت میگرفت. بعد از نوروز سلطانی، که ایام محاصره کنجه امتداد یسافت، سرعسکر از گریبان خمبول سر بر نیاورد. اولاً فوجی را بتاخت نواحی قارص تعیین فرمودند که شاید سلسله جنبان عرق حمیت سرعسکر گشته از قارص متوجه کنجه شود. سرعسکر بنا بر تجاهل پرداخته، از مغارضه اعراض کرد، پس توجه عزیمت بانسمت در خاطر والا تصمیم یافته. جمعی از دلیران کیوان مهابت و نیزه گذاران رامخ صلابت بسر کردگی چند نفر از خوانین به تسدید طرق و ضبط ضابطه محاصره کنجه مأمور ساخته فوج را

هم مقرر داشتند که رفته در آغداش توقف کرده هر گاه لکزیه جاروتله باداغستان، که همیشه در کمین میدان خالی اندانگیز فساد نمایند، بیگلربیگی شیروان و حکام آن ناحیه به تنبیه ایشان پردازند. و گروهی نیز برای صیانت و محافظت سمت ابروان بجانب نخجوان تعیین فرموده، بعد از اتساق امور و انتظام کارهای نزدیک و دور، در روز جمعه سیزدهم ذی‌حجه الحرام طرف عصر از حوالی کنجه بحر ذخار اردوی همایون در جوش و آن دریای بیکران در خروش آمده.

در منز گه آلالی کوی، من محال شمس الدین لو، بعرض اقدس سید که تیمور - پاشای ملی حاکم وان با شش هزار نفر از عساکر روم و اکراد وان روانه تفلیس است خدیو جهان پرور بمژده این خبر به جهت اثر بافوجی از دلاوران رزم آور بعزم اینکه شاید سر راه بر آن خیره سر گیرند عازم تفلیس گشته.

اردوی همایون را مقرر داشتند که کوچ بر کوچ رفته، در قلعه لوری بار گشوده، منتظر انصراف موکب اقدس باشد.

بعد از ورود موکب جهانگشا به سه فرسخی تفلیس معلوم شد که تیمور پاشا برای اهل و محصورین ذخیره برده و سپرده است و کار را انجام داده مراجعت کرده، آنحضرت اراده فرمودند که از میان کوه مشهور بقایقو لو از بیراهه بر سر قلعه قازان چایی، که در نواحی قارص واقع و محل توقف رومیه است، غفلت آرفته آنطایفه را تنبیه نماید.

با وصف اینکه در آنزمان یکه تاز آفتاب در درجات ثور گرم گاو تازی بود میان کوهسار و درها بنحوی مالمال برف بود که کوه از دشت و چاه از راه تشخیص نمی یافت.

آنحضرت پیادگانرا در آن راه بکوبیدن برف مأمور فرموده دوشبانه روز آنفوج فیروز قدم فرسای سعی گشته سپاه کینه خواه وی را، که در آن وادی هولناک کوه کوه برف بر روی هم مترکم بودند، پامال نموده که شاید سر رشته عبور

بدست جنود منصور افتد، میسر نشد.

هر چند رخس هامون نورد زورق آسا ببادبانی قوایم تیز کرد بآن دریای
بیکران انداختند، چنان غرق شد که تخته پاره از استخوان بندی هیچیک بکنار نیامد،
پس مراجعت کرده در قلعه لوری باردوی همایون پیوستند، و از آنجا مکنون ضمیر
منیر اقدس را بمصحوب یکی از گرفتاران رومیه بسر عسکر نوشته، او را از توجه
موکب منصور به آن سمت آگاهی دادند و با دوازده هزار نفر از عساکر نامدار و
دایران عرصه گیر و دار عازم مقصد گشتند، و در غره محرم الحرام یکفرسخی قارص
را مقر اردوی انجم احتشام ساختند.

سحر گاهان که زد چرخ مکوکب

ز زرین کوس کوس رحلت شب

آوای نای و غریو کره نای غلغله بر چرخ برین انداخت و اعلام ظفر پرور
و رایات ازدها پیکر سر بقمه خاک و قبه افلاک افراخت، و ضابطه و آن معنی که بلیات
و فروشکوهی که میبایست در برابر قلعه تسویجه صفوف کرده پرچم اعلام
زرنگار گشودند.

چون سر عسکر بیش از وقت با اعلام خدیو مهرافسر، از نهضت کوکبه ظفر
اثر واقف گشته، حصار قلعه داری را مأمّن عافیت ساخته با استحکام درون و بیرون
شهر پرداختند خود در قلعه توقف و عسکر رومیه، که شمار آن فوج بیشمار به
یکصد و بیست هزار میرسید، با تیمور پاشای قلی بخارج حصار فرستاده بود که از
روی خزم پشت بدیوار آغاز رزم نمایند.

تا عصر به فتنه جویی رزم ساز آن و شورش انگیزی جانسپاران سعی و تلاش شد
که شاید آنطایفه از حصار بند قلعه دور و هم آورد لشکر منصور کردند
مفید نیفتاد.

چون وسعت قلعه قارص توقف آن عسکر پر شور و شر بر نمی یافت، جمعی

از ایشان بر فراز تلی رفیع، که مشرف بقلعه بود، نصب خیمای قرار و اطراف آنرا بمنظریس و خندق استوار کرده بودند، لابد توپخانه جلو را بامر همایون برحواله قلعه کشیده، و بقلب معسکر بیرونی ایشان بستند.

بعد از آتش افشانی آن ازدهای ثعبان دهان، نوبت کارزهر چشم به تیغ های افعی پیکر رسیده.

سواران و پیادگان با سیف و سنان صاعقه بار بر آنطایفه حمله ور گشتند. بمحض تهاجم لشکر فیروزی اثر آنطایفه روی برتافته، فوجی دیگر از همان خارج قلعه قنارص بجانب وان و ارزته الروم شتافته، تتمه خود را بقلعه کشید بار تحصن گشودند.

چون شب سیاه خیمه اطلس مشکفام ظلمترا از برای آسایش طناب در کشیده.

خدایو فیروز در عطف عنان بجانب اردوی سپهر بنیان کرده، سه روز دیگر آنمکانرا مقرر کو کبه کرویسی احتشام و تمامی نواحی قارص را پامال سهم سمند جنود ظفر فرجام ساختند.

مکتوب مشتاقانه بحضرت سرعسکر نوشته مصحوب یکی از گرفتاران رومیه فرستاده، اورا بمیدان جنگ دعوت و ترغیب کرده، جوابی ازو نیامد معلوم شد که بنای او بر تغافلست.

چون قلعات کنجه و تفتیس بمحصور سپاه منصور، و همت و الابمحاصره قلعه ایروان مقصور بود، صرف زمام توجه بجانب ایروان کردند، که شاید سرعسکر برسم امداد یکی از قلعات محصوره جلوه گر میدان ظهور شود، و کوچ بر کوچ جنب اوچ کلیسا را بافراختن قبه بار گاه پهلو نشین اوچ مهر و ماه ساختند، و بعد از سه روز بیک فرسخی ایروان نزول کو کبه اجلال فرمودند.

حسین پاشا والی ایروان به قلعه داری پرداخت، و فوجی از دلیران رزم ساز

بموجب حکم سرور کردن فراز، قلعه بایزید را معروض تاخت و تاز ساخته، عثمان آقا حاکم بایزید را دستگیر، و سرور زنده بسیار بیایه تخت گردون نظیر رسانیدند. عبدالله پاشای سرعسکر از کار سابق تجربه اندوز نگشته، بمقاد «اذا جاء القدر عمی البصر» انصراف موکب نصرت اثر را بر ضعف حال دلیران و سنوح حادثه در سمت ایروان محمول داشته، مجدداً جمعیت آن لشکر شکسته را درست کرده با کثرت وحدت تمام، که موافق ثبت دفاتر رومیه و تحقیق محمد آقاسی ذخیرچی، که در محاربه بدست آمده بود، هفتاد هزار سواره و پنجماه هزار پیاده نیکچری بود، عازم ایروان شد.

بعد از عبور سرعسکر روم از آربه چالی این نوید دل پسند و مزده بهجت پیوند معروض خدمت خدیو ارجمند گشته، برای سبکباری غازیان بنه و آغروق اردوی همایون را روانه کوکجه ساخته، موکب والا، که عدتش پانزده هزار میشد، بقصد حرکت و سرعسکر که بهزار کوکبه و فرمی آمد وارد محل موسوم بیباغ آورد، من محال ایروان گشته، چون دست از دامن خرم کشیده بر نمی داشت، آنشب با آن کرده انبوه در دامنه کوه فرود آمده.

کوکبه والا نیز تپه، که در دو فرسخی آنکوه در جنب قریه اخسی کندی ایروان واقع و بین العسکرین میدان مسطح بود، برای نزول اختیار نموده، سرعسکر، که طایر رنگش در هوای خیال معارضه از آشیان عارض میپرید بجناحین بادبروت در قلعه قاف بلند پروازی قرار گرفته، آنشب هر یک از شیرشکاران را صید فترک و هر دلیر را گرفتار کمند بی باکی تصور می کرد.

اما حضرت ظل الهی، که کوه پابرجای بلی و لشکر کشی دریادلی بودند، آمدن ایشانرا دلیل آمد کار و از عطایای حضرت آفریدگار دانسته، با دل قوی و حوصله شگرف و عزم ثابت، همت ژرف تا نصف شب بانتظام امور لشکر پرداخته، منتظر ظهور صبح فیروز بود.

آنشب در عالم واقعه دیدند که جانور مهیب، که بگاومیش و پلنگک شباهت دارد، در میان خیمه رشیدی، که مخصوص آنحضرت بود، در منازل زده می شد، رو بآنحضرت کرده.

خدایو شیرصوات نیز باو حمله ور گشته قفای گردن او را گرفتند آن جانور هم شروع بتلاش کرده، او را محکم کشیده بزانو آوردند.

اما پاهای جانور قایم، آنحضرت باو در آویخته لشکری را، که در آنجا حاضر بودند بامداد اشاره کردند.

هنوز از ایشان اعانت بظهور نرسیده برد که آنحضرت بقوت بازوی شیرافکنی او را از پای در آوردند.

هنگام صبح سران و سرخیلان سپاه را احضار کرده، اولاً جام هوش و ساغر گوش ایشانرا از باده تلخ این بیان پر ساختند، که دشمن سرمست می غرور و باده جمعیتش پر زور است که در پیش رو نشسته است، و دو طرف اردو بقلعه ایروان و زنگی چایی پیوسته است، اگر فتوری در عزم و قصوری در رزم واقع شود، راه نجات از هر طرف بسته خواهد بود.

بعد از آن خواب شبانه را بیان کرده، دلیرانرا بمژده خصم افکنی دلداری و بفتح و ظفر امیدواری دادند.

مقارن آن رومیه از قلعه ایروان بیرون آمده از پشت سر اردوی همایون کنار زنگی چای را فرو گرفتند، که هر گاه کو کبه و الا از بالای تپه بمقابل سرعسکر پردازند ایشان بمعسکر نصرت اثر در آویزند.

اردوی سرعسکر نیز از پیش رو آغاز کوچ کرده، همینکه با کو کبه و ازدحام براه افتادند.

خدایو بلند اقبال، که با افواج خونخوار مکمل و آراسته در کمین کین ایستاده بودند، از فراز تپه مانند رعد بهاری خروشان و چون سیل کوهساری جدوشان

آهنگ نشیب کرده، رو بلشکر رومیه آوردند.

عسکر روم توپخانه را دو دسته کرده، یکدسته را بجانب یسار داشته، ودسته دیگر را بر سر تل، کبه در فضای میدان واقع بود، قرار داده، خود در پناه تلی ایستاده، از دو طرف ابر خروشنده جنگ یعنی توپ و تفنگ را صاعقه بار ساختند.

شهریار کشور گیر با فوجی از جزایر چیان بهرام صولت بر سر توپخانه بالای تل، که سر عسکر آنرا پناه خرد کرده بود، یورش برده جمعی را نیز بر سر توپخانه جانب چپ مأمور ساخته، قول همایون را بر قلب لشکر رومیه در حرکت آورده، توپخانه های جلو را بر سر ایشان بستند.

نخست جزایر چیان بهرام کین به پشت گرمی اقبال خدیو ظفر قرین هجوم - آور شده توپخانه روی تل را تصرف کردند.

بنیان پایداری سر عسکر نیز از صدمات توپهای گران سنگ در هم شکسته رو بوادی انهزام آوردند.

یکه تازان جلادت آمین و نیزه گذاران ظفر قرین، که در طرح و کمین مهبای کین بودند، با اشاره خدیو روی زمین از یسار و یمین به تعاقب سواران پرداخته، فوجی نیز به پیش روی پیادگان بر آمده صیدهای بدام افتاده را جر گه دار احاطه کرد بسرافشانی دست یازیدند، و کار بجایی رسید که یک نفر تفنگچی چسریک ده نفر نیکی چری پیلتن را پیش انداخته می آورد.

سواران لشکر تا کنار آرپه چایی از عقب ایشان شتافته، در آنروز پنجاه هزار نفر متجاوز از آن گروه عرضه تیغ هلاک و اسیر خم کمند فترک شدند.

عبدالله پاشای سر عسکر را رستم نام قراچورلو دست آویز کرد زنده می آورد، او را جمعی شناخته چنانکه عادت او باش است باو در آویختند.

پاشای ناتوان به هجوم کشاکش ایشان از اسب در غلطیده، سر سرکش بسنگ

در آمده نیمجان گشت.

قراچورلو چون صید خود را نیم سمبل دید او را ذبح کرده سرش را به نظر انور رسانیده.

چون طالعش در محافظت آن بزرگ ناسازی کرده بود، به نوازش کامل سرافرازی نیافت.

سلطان مصطفی پاشا والی دیار بکر را، که بمصاهرت سلطان محمود خان پادشاه ذیجاء روم اختصاص داشت، جلیل بیک بیش هست خراسانی از اسب انداخته چون زخم کاری یافته بود در عرض راه وفات یافت، که نعش او را باردوی ظفر قرین آوردند.

دوازده هزار نفر دیگر از پاشایان و سربلکان و مبران منجیق بهمین نهج سر بر تیره رایگی گذاشتند.

تمامی توپخانه و احمال و اثقال و خیم و دواب و آلات و اسباب سرعسکرو لشکریانش فزون از حیطة حساب بمعرض اکتساب درآمد.

این فتح روز یکشنبه بیست و ششم شهر محرم الحرام اتفاق افتاد.

اما تیمور پای قلی در آغاز اشتعال نایره جنگ با اکراد و ان سبقت بگریز و هزیمت جسته: با فوجی از جانب اوچ کلیسا، و فوجی از راه کربپی و اشتراک راه فرار پیمودند.

ارامنه دهات آنمحال در دره حوالی اشتراک سر راه بر ایشان گرفته، ارامنه از پیش رو بچوب و سنگ، و دلبران از پشت سر تیر و تفنگ اسب هستی ایشان را رم داده، سه چهار هزار نفر از ایشان از بیم جان به آن دره بی پایان افتاده مرد و مر کب بچاهسار عدم شتافتند.

الحاصل برای ضبط و تقسیم غنایم و اعطای جوایز در آنمکان فیروزی نشان، دوروز مکث و آنمکانرا بمراد تپه موسوم و نعش سرعسکر را باسرا و ملحق

ساخته مصحوب محمد آقاسی ذخیرچی بقارص ونعش سار ومصطفی داماد را بقلعه ایروان روان کرده، وجمعی از گرفتاران رومیه را خرج داده وبدرقه همراه نموده روانه اوطان فرمودند، چندنفر گرفتاران رومیه را برای نقل این سرگذشت روانه کنجه و تفلیس وایروان ساخته، بهم عنانی فتح وظفر و همربابی تأیید ایزدداور کو کبه فیروزی اثر بجانب ییلاق حرکت کرده تبه تخماق خانرا مقرر کو کبه نصرت پژوه و بشوکت آسمان فرسا آن تپه را کوه البرز شکوه ساختند.

باباخان چاپوشلو، بیگلربیگی لرستان قلی را، که بعداز مقدمه فتح وظفر بموجب فرمان والا باردوی معلی پیوسته بود، باشهزار نفر از دلاوران رزم گستر بمحاصره قلعه ایروان مأمور و مقرر فرمودند.

در آنمکان شاهزاده رضاقلی میرزا، که با حرم محترم از ارض اقدس مأمور به درگاه معلی شده بود، و اردو بشرف تقلیل بساط اقدس فایز شد.

در بیان تسخیر قلعه جات گنجه و تفلیس و ایروان و وقایع آن اوان خیریت نشان

چون مشیت حضرت و اهب میمنت، که بست و گشاد امور حصن حصین جهان و قبض و بسط مهام قلعه متین چهار ارکان در دست قدرت اوست، به حصول امری تعلق گیرد، بدون سعی و طلب کلید دارالملک مطلب به دست می آید، و رخنه های گشوده از هر طرف بسته گشته، و درهای بسته از هر باب گشایش می یابد.

مصدق این مقال :

مقدمات قلعه ایروان و گنجه و تفلیس است که در این چند سال نهال پابر جای آن طایفه در آن زمینها ریشه تصرف دوانیده، به حدی شاخ و برگ سرکشی افراشته بود، که به کشاکش دره آمد و رفت ایلچیان و دهره حرف و صوت سفرای بهیچوجه از پا در نمی آمد.

در این وقت که این همه از سر کشان رومیه به پایمردی جلادت سردرپای قلعه گذاشتند، دست از قلعه داری برنداشتند.

در این وقت که خبر قضیه سرعسکر به گنجه رسید، اولاعلی پاشا، والی آنجا

میرزا پاشا نامی را با چند نفر از رؤسای اوجاق بدر گاه کیوان رواق فرستاده طالب امان باشد.

این مسئول از حضرت ظل‌اللهی موقع قبول یافته، عبدالباقی خان زنگنه را به‌مراهی ایشان با فرمان امان روان ساخته.

بعد از وصول فرستادگان مزبور، پاشای مشارالیه در هفدهم صفر قلعه را تخلیه، و به‌موجب اشاره اقدس با توپخانه و جمیع اسرای ایرانی تسلیم نموده، که بافتح گرای سلطان، والی‌زاده تاتار، کام‌دل از تلشیم عتبه علیا دریا بند و بعد از حصول این سربلندی به جانب مقصد شتابند.

مقرر شد که پاشا و فتح‌گرامی سلطان به اتفاق عبدالباقی خان روانه دربار سپهر بنیان، و جمعی از غازیان فیروزی نشان، رومیه قلعه را از آرپه‌چایی که ابتدای سنوراست، گذرانیده، معاودت نمایند.

علی پاشا و فتح‌گرامی سلطان بعد از ادراک سعادت کرنش و تلشیم و شرف پای بوسی و تسلیم پیشکش‌های لایق گذرانیده، به نوازشات خاص عز اختصاص یافتند.

علی پاشا متعاقب لشکریان خود از راه قمارص و فتح‌گرای سلطان تاتار، که ولایتش دارالملک قدیم بود، از راه تفلیس طریق مقصد پیمود.

بعد از تخلیه گنججه، اسحق پاشا، والی تفلیس، نیز بهمین نهج مورد عفو و امان گشتند.

در بیست و دوم ربیع‌الثانی قلعه را خالی، و کلید قلعه را با اسرای ایران و گرجی و توپخانه و قورخانه به‌تصرف سرداران این طرف داده، خود با رومیه قلعه عازم آخقه گردید.

اما حسین پاشای، والی ایروان، در سپردن قلعه ایروان چهل روز مهلت خواسته، چون این عهد از پاشا محمول به‌عذر می‌شد، لهذا تسخیر قلعه را به‌عهده

مأمورین امر نموده، در دوم ربیع الثانی از ییلاق تخماق خان به جانب لوای کشور گشایی افراختند.

در دهم ماه مزبور به جانب غربی قارص، که معبر ارزنته الروم است، مقیم اردوی کیهان پوی گشته.

تیمور پاشای قلی حاکم وان، که از معرکه پر آشوب جنگ مراد تپه بیایمردی سعی تیزدستی کرده، سرعافیت بدر برده در قارص میبود، با حاکم قارص و قلعه داران به قلعه داری پرداختند.

از کنار آرپه چایی الی ارزنته الروم تمامی ابنیه و قرا و مزارع و توابع آن مرزوبوم عرضه غارت گشته.

چون بعد از مقدمه قتل سرعسکر ثانی اعیان دولت عثمانی احمد پاشا، والی بغداد را تهمت بقصر منصوب ساخته، از ایالت بغداد معزول کرده بودند، مجدداً به سرعسکری منسوب و به جنگ و صلح مأذون ساخته بودند، او نیز در ارزنته الروم توقف داشت، عریضه فرستاده، متعهد انجام امر مصالحه شد.

پاشایان و اهالی قارص و ارزنته الروم نیز عرایض ضراعت آمیز بدر گاه جهان پناه فرستاده، تعهد کردند که:

کار ایروان را صورت دهند، مشروط بر اینکه خدیو بیهمال فسخ عزیمت آن دیار کرده، پیرامون ایذا و ضرار ایشان نگردد.

چون همت انصاف گزین، آن حضرت که از علو طبع خطا، جز بر خاقان چین نگیرند، سخن با حضرت قیصر و زبردستان روم داشت، نه به رعایای عاجز و زیر-دستان آن مرزوبوم، عرض و التماس ایشان را پذیرفته، نقیب الاشراف و قاضی ارزنته الروم با چند نفر از رؤسای اوجاق وارد قارص، و به اتفاق علماء و معتبرین آنجا کامیاب تقبیل آستان سپهر نشان، و با فرمان امان روانه ایروان گشتند.

حسین پاشا اگرچه رفتن ایشان را وقعی نگذاشت، اما چون قلعه داری را بی سود می دید، آن منشور شفقت و احسان را حجت نجات خود ساخته، شروع به تخلیه قلعه کرد.

در پانزدهم جمادی الاولی تحصن حصین سپهر مانند را با توپخانه و قورخانه و اسرا به گماشتگان این دولت جاوید بنیان سپرده، خود با اتباع و مستحفظان قلعه روانه دیار روم گردید.

حکم والا بعز نفاد پیوست که باباخان بیگلربیگی لرستان و سرکردگان، که در کنار زنگی چایی ایروان مأمور به محاصره قلعه بودند، رفته در شمس الدینلو توقف و منتظر صدور امر مجدد باشند.

واز وقایع آن ایام اینک:

جمعی از لگزیه داغستان را هوای فساد انگیزی سراز گریبان ضمیر بدر کرده با چند نفر از اشرار قبه اتفاق ورزیده، قلعه لبه را محصور ساخته بودند. خاص فولادخان شمخال از آنطرف و حاکم دربند از اینطرف با جمعیت کامل به مدافعه ایشان شتافته، سیصد سروزنده از ایشان بدست آورده و بقیه السیف راه هزیمت پیش گرفتند.

شمخال و جمعی که مصدر خدمت شده بودند، به نوازش و انعام سر بلندی یافتند. وهم در آن وقت که شمخال آمده در دربند میبود، اوسمی او را با جمعی از لگزیه بر سر قلعه ترخو، که مسکن شمخال است، آمده با اتباع شمخال مجادله کرده، اوسمی مزبور با جمعی به معرض قتل در آمده، تتمه بدیار فرار شتافتند.

واز مؤیدات اقبال اینک:

بنابر مصلحت ملکی در بدو طغیان سیل و آشوب تاتاریه و شورش مرو، شاه جهان بند سلطان مرو به حکم والا انهدام یافته بود، بعد از آن چند دفعه به بستن آن امر فرمودند آبی بروی کار نیامد، ظهیرالدوله ابراهیم خان، که مأمور به بستن آن بند

گشته بود، بند مزبور را بسته و آب را به قلعه جاری ساخته، تشنگان مزارع و بساتین آن سرزمین، از ورود آن رود سیراب و کامیابی اندوختند.

و نیز کناس ایلچی رومیه، به نهجی که سبق ذکر یافت، در اصفهان شرف-اندوز خدمت اقدس گشته، در موکب همایون می بود، در حینی که آیات نصرت آیات از بیلاق ایروان عازم قارص شد، او را رخصت انصراف داده، میرزا کافی نصیری خلفارا به سفارت تعیین و بایک زنجیرفیل و بعضی هدایا به مرافقت او روانه دولت روسیه فرمودند.

در بیان حرکت موکب همایون از قارص به جانب تفلیس و دربند و انتظام مهام گرجستان و تنبیه اشرار داغستان

بعد از استرداد قلعه جات ایروان و گنجه و تفلیس، انتظام و انجام امور گرجستان
پیشنهاد خاطر اقدس گردید.

در هیجدهم جمادی الاول از قارص عطف عنان به جانب تفلیس کرده، مقرر
فرمودند که:

سر کردگان که در تفلیس بودند، به اتفاق طهمورث میرزا و علی میرزا اوسین
نفر از تاواوان و از ناواران کارتیل و کاخت برای بنای کار گرجستان روانه دربار فلك
بنیان شوند.

مأمورین حسب فرمان در عرض راه ادراك خاك بوسی آستان عز و جاه
نمودند.

هر چند طهمورث میرزا به تفویض والی گری اولی و احق بود، به مملکت
داری الیق، اما چون علی میرزا از فرقه گرجیه به شرف اسلام مستعد و برادرش
محمد پاشا در جنگ عثمان پاشای سرعسکر به قتل رسیده بود، والیگری کارتیل را

بعلاوه کاخت به علی میرزا عنایت، و او را بخطاب خانی سرافراز و با جمعی روانه ساخته، مقرر فرمودند که طهمورث میرزا با تاوادان از تمزمان رکاب بوده در ظل ظل‌اللهی بسر برده، و در دو منزلی تفلیس از مکان برات ایل طهمورث میرزا را مرخص فرمودند که رفته، کوچ خود را از کاخت بتفلیس آورده، طهمورث که توقع والیگری با اسم خود داشت.

در مقدمات اسحق پاشا خدمت کرده صاحب شمشیر و تدبیر بود، چون این معنی از قوه بفعل نیامده مایوس گردیده بود بارؤسای گرجیه توطئه نموده بدون این که وارد تفلیس شود، بخانه خود شتافت.

جمعی از تاوادان نیز از همان منزل فرار و کوچهای خود را برداشته، بسمت قراقلخان و روس و چرکس، که در ابگنه صعب المسالك دست، بدر رفتند.

خدایو بیهمال بعد از ورود بمنزل سوغانلوق سپاه نصرت پناهر را فوج فوج کرده، هر فرقه را به سمتی برای منع و استمالت طوایف گرجیه تعیین، و در بیست و نهم ماه مزبور شعشعه چتر آفتاب قباب پرتو وصول بساحت تفلیس افکندند.

از آنجماعت جمعی که در مقام اطاعت بودند مورد امان گشته، سرکشان بمعرض مؤاخذه درآمدند و شش هزار خانوار ایشانرا که وچانیده روانه خراسان ساختند.

بیست روز تفلیس مقرر کو کبه نصرت قرین گشته از آنجا بعزم چندوالی قدیم رایت نهضت بجانب دربند افراختند.

توضیح این مدعا آنکه:

در حینی که عبدالله پاشای سرعسکر از دولت عثمانیه به سرعسکری منصوب و عازم حدود ایروان گردید، فرمان و نشان قیصری بنفاد اقتران یافته بود که خان قدیم سلك جمعیت خود را از فرقه تاتاریه منعقد ساخته از راه سولاق و دربند

متوجه ایران شود.

خدیدو بیهمال بعد از استماع این خبر علیقلیخان ساروولیلو، بیگلربیگی شیروان، با حاکم و قشون استراباد و فوجی از جنود مسعود پیش از وقت به در بند مأمور فرمودند که اگر از خان قدیم اثری ظاهر گردد در آن نواحی مشغول خودداری بوده معارضه و جنگ روبرو را موقوف داشته مترصد طلوع طلیعه نیراعظم اقبال پزوال و سطوع اشعه ماهیچه ایات نصرت اشتمال باشند.

در تفلیس معروض سده والا شد که والی مزبور با عساکر غیر محصور بحدود سولاق، که سنور مملکت ایران و روس است، وارد گردید.

اما پادشاه سکندر جاه روم، بعد از اینکه مشاهده می کرد که ولایات خواهی نخواهی از تصرف آندولت بیرون و این دفعه نوبت خواهش مملکت روم خواهد بود، علی پاشا والی کنجه را که از خدمت اقدس مرخص گشته بدربار عثمانی رفته بود، بوکالت آندولت علیه روانه ساخته که باطلاع احمد پاشای سرعسکر حدوسنور را بدستور قدیم بین الدولتین استقرار دهد، و فرمان هم بخان قدیم بخط شریف نوشته مصحوب اسلام گرای سلطان، برادرزاده خان مزبور که در دربار قیصری میبود، بچاپاری فرستاده، اعلام کردند که چون حال در میان این دولت بنای صلح و دوستیت آمدن خود را بجانب ایران موقوف، و اسلام گرای سلطان در عرض راه سرعسکر راملاقات و سرعسکر نیز معتمدی را رفیق او ساخته با عریضه اخلاص آمیز روانه در گاه معلی کرده کیفیت حال و مقدمه آمدن علی پاشا را از دربار قیصری بطلب صلح معروض سده، جلال ساخت.

اسلام گرای سلطان و فرستاده سرعسکر در تفلیس شرف اندوز تقلیل در گاه سپهر منظر گشته، سلطان مزبور برای ایصال فرمان اعلیحضرت پادشاه سکندر جاه روم، از خدمت همایون رخصت طلب شد.

چون صدور این جسارت از خان قدیم آتش افروز مزاج اقدس شده بود،

مانع رفتن سلطان مزبور شده، فرمودند که همیشه بآب شمشیر تیز آتش فتنه را فرو نشانده‌ام و خصمان شورانگیز را، که از شکر آبی که در میانه ساخته بودند شربت فنا چشانیده.

برای برگشتن خان قدیم شفاعت قیصری در کار نیست و این حکم را چون قویم پارتیه اعتبارند، پس سلطان مزبور را روانه گنجه و عبدالباقی خان زنگنه را مأمور ساختند که در تفلیس توقف کرده علی پاشا را، که برای مصالحه از دولت عثمانی می آمد، بگنجه برده در آنجا منتظر فرمان مجدد باشند.

رایات جهان گشا روز شنبه نوزدهم جمادی الاخری از تفلیس حرکت و از راه جار و تله عازم مقصد شدند.

بعد از عبور از آب قانق چون لگزیه جاروتله را نیز گوشمال در کار بود، در آنجا اردوی همایونرا در کنار آب گذاشته، عازم تنبیه آنجماعت شدند. ایشان از وقت مساکن خود را خالی کرده، برفراز کوه البرز، که در رفعت و صعوبت مشهور عالمست، سقناق نموده بودند.

باشارة والا تفنگچیان و جزایرچیان از اطراف کوه بیورش پرداخته، بآنکوه فلک شکوه صعود و بآتش افروزی نایره جزایر و تفنگ قلّه زمهریری جبل را کره نار نموده، یکسمت سقناق را تصرف، لگزیه چون آنفوج بی امانرا با خود دست و گریبان و بر خلاف عادت بلا را از زمین صاعد آسمان دیدند، بشوامخ وزوایای جبال متفرق گشته، خود را بجانب آوار کشیدند و جمعی کثیر از ایشان قتل و اسیر و بیوتات و منزل ایشان احراق یافت.

پس کوکبه والا از راه شکی وارش ره‌نورد وادی ایلغار، و از آنجا عازم اردوی نصرت شعار گشتند.

بعد از ورود بشماخی خبر رسید که خان قدیم، بخارج در بند رسیده بود، آوازه توجه موکب جلال را شنیده عنان عزیمت برتافته و دو منزلی يك گروه به

جانب قریم شتافته است.

بنابر آن حکم والا بنفاد پوست که اسلام گرای سلطان، که در کنجه توقف دارد، از همان راه معاودت و فرمان قیصری را برده بامناهی آندولت والا بسپارد. چون خان مزبور بعد از ورود بحوالی دربندایلداری نامی، از ششمخالزادهای سابق، را بشمخال داغستان منصوب و ایالت شیروانرا به سرخای، و حکومت دربند را باحمدخان اوسمی تفویض ده هزاروپانصد تومان با تیر کش و شمشیر و کرک بآنها داده، سرخای نیز ولد خود را باپانصد سوار گزین بهمراهی خان مزبور تعیین و بعضی از اشرار آنطایفه هم عرصه را خالی دیده با خان دم از وفاق زده بودند.

هرچند که ابتدای زمستان کوهستان داغستان را تمام برف فرو گرفته بود از معابر آن باسانی عبور مقدر نبود.

اما حضرت ظل الهی، که پست و بلند جهانرا مانند خورشید جهانتاب در نظر انور یکسان می شمارند، بعزم بلند و همت ارجمند مقید بسختی راه و اشتداد شتانشده، تنبیه آنطایفه کم فرصت پیشنهاده خاطر اقدس ساخته، از راه آلتی آقاج شماخی روانه، و بعد از ورود بمنزل دره کندی، فرمان همایون بعز نفاد پیوست و مقرر شد که سردار داغستان از دربند آمده وارد منزل دره، من اعمال طبرسران، مکث و مشغول جمع کردن غلات باشند.

بنه و آغروق را در موکب شاهزاده رضاقلی میرزا از راه شابران روانه، و خود بافوجی از لشکر نصرت اثر و الاعازم تنبیه اشرار بدوق و خنایق گشته، شش هزار نفر از افواج منصور را نیز بسمت دو قوزپاره و آلتی پاره تعیین، و جمعی را هم مأمور ساختند که در سمت غربی سر راه بر فراریان گیرند و بعد از آنکه لوازم قتل و نهب بعمل آمده عطف عنان کرده، در محال قبه باردوی همایون پیوستند.

در پنجم شهر رجب سمت شمالی قلعه دربند مضر بخیام سپهر مانند گشته،

چون بعرض اقدس رسید که ایلدار خان شمشال جدید اوسمی و سرخای سلسله جمعیت را انتظام داده، اراده دارند که بر سرخاص فولادخان شمشال روند، لهذا رایات جهانگشا از دربند شبگیر کرده وارد مماس که خان محمد ولد اوسمی در آنجا توقف داشت، کشته.

خان محمد نیز بالکزیه سر مماس را فرو گرفته آغاز ستیز و جمعی از ایشان قتل و اسیر گشته، تتمه راه گریز پیش گرفتند. تمامی آنمحال با مال وافر و غلات و ذخایر بتصرف لشکر فیروزی مظاهر در آمده.

روز دیگر از آنجا حرکت و منزل بمنزل بهمین نهج قتل و اسر و نهب و احراق قری و محال لکزیه می شد، تا وارد قریه کیدن، که متعلق بخاص فولادخان شمشال بود، گردیدند.

لیکن سرخای و اوسمی و ایلغار از وصول کو کبه منصور آگاه گشته، هر یک سر خود را گرفته بسمتی فرار کردند.

خاص فولادخان با فوج خود در کیدن بمو کب همایون ملحق و بشرف جبهه سایب آستان عزو شان سرافراز گشته.

از آنجا اعلام ظفر فرجام قاآنی بعزم تنبیه سرخای بجانب قموق اهتزاز یافته، در هفدهم ماه شعبان بدوزاق، سه فرسخی قموق وارد، و سرخای نیز جمعیت موفور فراهم آورده، قلل جبال را سنگر کرده، ذره را، که معبر جیوش دریاخروش بود، فرو گرفته باعتقاد خود سر را بر آن خیل بلا بست.

خدایو بیهمال تفنگچیان را از چهار طرف مأمور بیورش ساخته، اولاد لیران افغان فراز کوه را، از آنطایفه گرفته آتش جنگ و ستیز و احداث شوررستخیز کردند.

هنوز افواج دیگر در دامنه کوه در گاه صعود بودند، که لکزیه تاب مقاومت

نیاورده فرار و یکه تازان گزین از مکنن کین بتعاقب پرداخته، تیغ تیز بایشان جاری ساختند و سر وزنده بسیار بدست آمد.

چون باعتبار تنگی وقت و ضیق معبر عبور عسکر نصرت پرور در آنروز از آن تنگنا میسر نبود، جزایر چیان زحل شمال را بصیانت قتل جبال مأمور و همان مکانرا محل نزول کو کبه منصور فرمودند.

در آن اثنا ایلدار لگزیه داغستان و آواز جمعیت معتقد ساخته، از سمت دیگر به معاونت سرخای می آمد، چون از شکست سرخای خبر نداشت، جزایر چیان سر گوهر لگزیه تصور کرده در کمال اطمینان آمدنی شد.

بعد از آن کاشف بعمل آمد، خود را با اجل دست و گریبان یافت، ناچار آغاز زدو خورد کرده باندک کروفری راه یاران خویش پیش گرفت، و جمعی کیه سرکشان سربار دوشی بودند گردن بزیر تیغ نهاده یکبار بديار عدم شتافتند.

روز دیگر لوای جهان گشا بجانب قموق شقه افراز نهضت شد، که مقارن آن رؤسا و معتبرین قموق وارد اردوی همایون و طالب امان گشته، به عرض رسانیدند که سرخای کوچ خود را مدتی پیش از این بجانب آوار فرستاده خود نیز با اولاد بعد از مقدمه شکست بسمت آوار و چر کس گریخت، و ما بندگان خود را از سال گذشته آزاد کرده عفو و بنده احسان خدیو جهان میدانیم.

چون فرار سرخای بسرحد یقین پیوست و اهل قموق را نیز در سال پیش مورد امان ساخته بودند، لهذا بکار ایشان نپرداخته، بعزم تنبیه احمدخان اوسمی عطف عنان بجانب قلعه قریش فرمودند.

چون در وقت توجه مو کب همایون بجانب غاری قموق، قاضی آق قوشه، و اهالی آنجا، در سر راه در استیمان در آمد، و بعد از کشتن کو کبه منصور بمقام مخالفت بر آمده جمعی را خفیه بمعاونت سرخای فرستاده بود، اینمعنی بوجه جنبان نایره غضب خاقانی گشته، به تنبیه قاضی و اهالی آق قوشه جمعی را مأمور،

وقاضی با جمعیت خود در صدد جدال بر آمد و شکست فاحش یافته مغلوب و مقهور و تمامی اهل آق قوشه غارت زده و منهبوب شدند.

روز دیگر قاضی بعد از خواهی ایام ماضی شمشیر ندامت آویزه گردن بندگی ساخته، وارد اردوی معلی گشته، با التماس او اسرای آق قوشه را، که در تصرف سپاه منصور بود رد فرمودند.

پس حوالی قلعه قریش مضر ب سراوقات جلال گشته، اوسمی حیل و در دختر خود را برسم کنیزی به شبستان دولت، و چند نفر از معتبرین خود را بدر بار گردون افتدار فرستاده مستدعی عفو و بخشایش و متعهد امتثال حکم و فرمایش گردید، لهذا تقصیر او مقرون به عفو گشته، بنابراین که لکزیه سمت دو قوزپاره، هزار اسب بعنوان پیشکش و خانوارهای معتبر برسم گرو داده بودند و همچنین کدخدایان معتبر طبرسران خانهای فرمایش را به محصلان سپرده متعهد خدمت و انقیاد گشته بودند و امور داغستان هم بهر جهت صورت انجام یافته بود، خاص فیولادخان شمخال و باقی کدخدایان و سران داغستان که بمو کب و الا پیوسته بودند، بنوازشات شایسته بهره مند و به رخصت انصراف خورسند، و خانواریهای داغستان و طبرسران را مأمور بدر بند ساخته، زمام اشهب عزم را از راه شیروان بجانب صحرای دلگشای مغان انعطاف دادند.

در بیان ورود موکب مسعود به مغان و طرح بنای سلطنت در آن موضع میمنت نشان

در هنگامی که سرابوستان نزهت نشان ایران، به استیلای خزان حوادث،
روبه افسردگی گذاشته، از هر طرف سرکش دی قوی شاخ مانند شجر برافراخت،
و هجوم سبزه بیگانه ریاحین پررنگ و بوی گلستان را در میان گرفت، باغبان بی-
اندیشه و بوستانسرای غفلت پیشه از پیرایش باغ به نوای زاغ وزغن و صفیر بانگ
کلاغ مشغول گشت.

اگرچه خدیو گردن فراز را که سر به تاج سلطنت صوری فرو نمی آورد،
پیشنهاد همت والا آن بود که بعد از استرداد ولایات منصوبه این باغ را با آن
باغبان ارزانی دارد و باغ ایران را با قلاع مفتوحه در بسته به صاحب ملک سپارد
و در کلات و ابیورد که مسکن مألوف آن حضرت است، در اورنگ انزوا نشسته،
به پادشاهی عالم معنی پردازند.

در این وقت که به قوت سر پنجه تأیید الهی و نیروی بازوی سعی و غیرت
این خدیو عالم آگاهی، کلید فتح تمامی ممالک از دست رفته، بدست آمد و به زور
بازوی اقبال همایون فال، ایرانیان را از زیر بار گران این ننگ در آورده است

سرزنش و توبیخ اغیار را به شمشیر بران عزم بلند از سر این فرقه ملامت کیش کوتاه کردند.

برای کنکاج این امر خطیر که چون حوصله و سعیت هیچیک از بلاد توقف مویک گردون بسطت را بر نمی تافت.

جولکای مغان، که عرصه دلیپذیر و در و فور آب و علف و وسعت صحرا و نزهت مکان بی نظیر بود، به قشلامشی مقرر گشته، فرامین مطاعه به جمیع ممالک محروسه غرصدور یافت که حکام و رؤسا و قضات و علما و اشراف و اعیان و لایات در پانزدهم جمادی الاخری، در صحرای مغان در پایه سریر فلک مسیر بغور یلتای حاضر شوند، و نیز حکم همایون به نفاذ مقرون شد که:

نزدیک به بحر جواد در مکانی که رود ارس و کربنم می پیوندد، دوازده هزار دست رواق و منظر و سرای نزهت پرور از چوب و نی برای خاصان و رؤسای لشکر به انضمام حمامات دلگشا و مساجد روح بخشا و ریاضات باصفا و میدان و بازار وسیع الفضا ترتیب دادند.

عمارت عالی نیز مشتمل بر حر مسرا که شایسته چنان خدیو کیوان ایوان بود، برای نزول آن حضرت با چوب و ستون باین قبه بیستون برافرازند.

در این وقت که از انتظام امور داغستان و تنبیه سرکشان آن کوهستان فراغت روی داده، عطف عنان فرمودند.

بعد از ورود سجن قلعه بامعدودی از خواص از اردوی همایون پیش افتاده، شش منزل صعب المسالك را در یک روز طی کرده، وارد قلعه آق قوشده، از آنجا در شب نهم شهر فرخنده فرجام صیام صحرای مغان را مقرر ایات جهانگشا ساختند.

علی پاشا که از دولت عثمانیه به طلب صلح آمده بود به همراهی عبدالباقی خان، در گنجه توقف داشت، مقارن آن وارد گشته، شرف جبهه سائی آستان سپهر

بنیان دریافت.

مأمورین ولایات هم آغاز آمدن کرده، هر روز فوج فوج سر سرافرازی به-
تقبیل آستان آسمان اوج براوج آسمان میسودند.
درمیعاد مقرر جمعیت کل از عظاما و اعیان که عدت ایشان به صد هزار میرسید،
در درگاه سپهراشتهباه نظم انعقاد پذیرفت.
پس آن طایفه را هم بدرگاه جهان پناه احضار، وبه وساطت معتمدان مکنون
خاطر اقدس را به ایشان اظهار کرده، فرمودند که شاه طهماسب وشاه عباس هر دو
پادشاه و پادشاه زاده ایشان درمهد سریر بقا موجودند، ایشان را ویا هر کس را که
برازنده افسر سروری دانند به ریاست وسلطنت بردارند، ما آنچه کوشش وسعی
بود در این چندسال بجا آوردیم، وولایات ایشان را با اسیران ایشان ازدست افغان
وروس ورومی رها کردیم.

حافظ :

حالیا مصلحت وقت در آن می بینم

که کشم رخت به میخانه و خوش بنشینم

بعد از ابلاغ این پیام همگی آن جماعت دست خودشان را به دامن عجز زده

عرض کردند :

تا زمیخانه دمی نام ونشان تحواهد بود

سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود

امروز پادشاهی حق آن حضرت است که به آب شمشیر آتشبار خاک ایران

را از دشمن بادپیما پرداخته و به برق تیغ صاعقه بار آتش به خرمن هستی اعدا

انداختند .

هر گاه حضرتش دیده از خاکساران بر گیرد، ما دیده از خاکساری در گاه

او بر نمی گیریم.

از آستان پیر مغان سر چرا کشیم

دولت درین سراو گشایش درین دراست

آن حضرت فرمودند :

مارا هوس تاج و افسر و هوای سروری در سر نیست، این نوع سخنان را موقوف دارند که منافی خواطر رضایی و دوراز اندیشه ظاهر و باطن است. تا یکماه گریبان این مطلب در کشاکش سر پنجه گفتگو میبود. چون مبالغه از حد گذشت، حضرت ظل اللهی فرمودند:

از زمان رحلت سید المرسلین و خاتم النبیین (ص) چهار خلیفه بعد از یکدیگر متکفل امر خلافت شده که هند و روم و ترکستان همگی برخلاف ایشان قایلند، و در ایران نیز هم سابقاً همین مذهب رایج و متداول بود، خاقان گیتی ستان، شاه اسماعیل صفوی طاب الله ثراه، و جعل الجنة مثواه در مبادی و حال بنا بر صلاح دولت خود، آن مذهب را متروک و مذهب تشیع را شایع و مسلوک به علاوه آن تب و رفض که فعل بیهوده و مایه مفاسدت در السنه، و افواه عوام و اوباش جاری کرده، شرر شرارت بر چخماق زده، بر همزنی برانگیخت و خاک ایران را به خون و فساد آمیخت.

مادام که این فعل انتشار داشته باشد، این مفسده عظمی از میان اهل اسلام رفع نخواهد شد.

هرگاه اهل ایران به سلطنت ما راغب و آسایش خود را طالب باشند، این ملت، که مخالف رویه اسلاف کرام و ارواح عظام نواب همایون ماست، تارک کردند.

لیکن چون امام همام جعفر ابن امام محمد باقر علیه السلام امام به حق ناطق است، در فروعات مقلد طریقه و اجتهاد آن حضرت باشند، ایشان نیز متفق الآراء این حکم را به سمع رضا اصفا داشته، کل جعفری این مذهب حنیف را آرایش

وستار روز گار خود ساختند، اوثیقۀ برای تأکید واستقرار این مطلب مرقوم وبه مهر پاك اعتقادی مختوم ساخته، به خزانه عامره سپردند.
آن حضرت نیز مسئول ایشان را پذیرای قبول و گلشن آرزوی ایشان را بارور میوه حصول ساخته، فرمودند:

چون پادشاه والاجاه روم، خادم حزمین شریفین است، باما در مقام دوستی و این عهد که از جانب شما بعمل آمد، ما هم به حضرت پادشاه والاجاه روم ایلچی فرستاده، به شرط قبول پنج مطلب بنای مصالحه میگذاریم که رفع اختلاف صوری از میانه است.

سید الثقلین وخیر الاولین والآخرین محمد رسول رب العالمین گشته، من بعد رسم مؤالفت فیما بین ایران و روم مسلوك دارند.

مطلب اول آنکه :

چون شما از عقاید مسابقه نکول وطریق تقلید امام به حق ناطق جعفر صادق، که از ائمه حق است، اختیار و قبول گردانیدید، قضات و علما و افندیان کرام روم ازغان به صحت آن کرده، آنرا خامس مذاهب شمارند.

مطلب ثانی اینکه :

چون در کعبه معظمه ارکان اربعه مسجد الحرام به ائمه مذاهب اربعه تعلق دارد، این مذهب نیز در يك رکن به ایشان شریک بوده، به آئین جعفری نماز گذارند.

مطلب ثالث اینکه :

هر ساله از طرف ایران امیر حاج تعیین شود، که بطرف امیر حاج مصر و شام سلوك و مسلوك شود.

مطلب رابع اینکه :

اسرای هر دو مملکت نزد هر کس بوده باشد، مطلق العنان بوده، بیع و شری

برایشان روا نباشد.

مطلب خامس اینک:

و کیلی از دولتین در پایتخت یکدیگر بوده، امور مملکتین را بروفق مصلحت فیصل میداده باشند.

انتهی المطالب:

پس اهالی ایران در اذاء این مواهب خاص سربرزمین عبودیت را به نقش چین گل ریزان ریاحین شکر گذاری کرده، بدعای بقای دولت و اقبال خدیو بیهمال پرداختند.

در انجمن سازی و محفل آرای شرح جلوس
خدیو عالم و نشر روایح و وقایع آن اوان
به نور فتیله قلم خجسته شیم و مجمره گردانی
دوات مشکین رقم

نظم :

ساقی بیا که بار ز رخ پرده بر گرفت

کار چراغ خلوتیان باز در گرفت

بار غمی که خاطر مارا خسته کرده بود

عیسی دمی خدا بفرستاد و در گرفت

رصد بندان دقیقه یاب و اخترشناسان بطلمیوس انتساب ، روز پنج شنبه
بیست و چهارم شهرشوال سال هزار و صد و چهل و هفت هجری ، مطابق توشقان-
ئیل ، که دوازده روز به نوروز فیروز مانده بود ، برای جلوس همایون
معین کردند.

کار کنان قوای نباتی در صحن چمن مسند زمرد فام سبزه گسترده ، رنگین

قبایان ریاحین دوش بردوش در بزم گلشن صف آرا گردیدند.
 گردن فرازان اشجار از غنچه و ازهار تاج طومار بر سر گذاشته، در لباس
 مشجربوته دار در حاشیه مجلس گلزار زانو به زانو نشستند.
 بزرگان چنار دستهای نیاز بر کمر زده، در پیشگاه چمن مهیای کرنش
 گشتند.

یساولان سرو آزاد و کنک زمردی بردست بر بندگی بر سر ایستادند.
 همیشه کشیکان گلهای همیشه بهار بر لب جویبار صف کشیدند.
 و جارچیان بلند آواز عرعر و صنوبر توپوز و ششپر از بار خویس بر-
 دوش گرفتند.
 دریکایان بید مجنون به کلاه قوروقی شلاله و قبای کوه دامن شاخ سرو
 بر آراستند.

سقایان ابر آذری تبردستی هوا صحن چمن را تازه و تر ساختند و فراشان باد
 بهاری ساحت گلزار را به سبک روحی از خار و خس می برداختند.
 پس، فراشان با فر و شان به افراشتن بار گاه انجم اوتاد مجره طناب،
 و آراستن بزم فلک، شکوه خورشید و ماه قباب دست و بازوی کارنمای از آستین
 بر آورده، اورنگ گوهرننگار شهریار جهاندار در صدر انجمن همدوش فرقدان
 ساختند.

سران سپاه و عظمای بار گاه و خدمتگذاران جانسپار و حجاب و خدمت-
 پیشگان دربار رخصت بار یافته، مانند انجم هاله بدر آن دایره گشتند.
 در آنروز فیروز، بعد از انقضای هشت ساعت و بیست دقیقه، طالع به شش
 درجه اسد، خدیو گردون و قار فرق فرق دان سا را با افسر گوهرننگار آراسته،
 با فر فریدونی و شکوه سلیمانی قدم بر فراز تخت جهانبانی گذاشته، زبان حال را
 به این مقال گویا فرمودند:

نوبت به من افتاد بگوئید که دوران

آرایشی از نو بکند مسند جم را
غرنوبت از نقاره خانه دو ولوایه مبارک باد از کوس و کره نای شادمانه
برخواست و فتنه‌هایی که از گردش آسمان در ایران برخاسته بود، فرونشست.
به همدستی تأییدات الهی دست و بازوی قدرت گشوده، دست آشوب زمانه
را بر پشت بست.

حافظ :

افسر سلطان کل پیدا شد از طرف چمن

مقدمش یارب مبارک باد بر سرو سمن

خوش بجای خویشتن بود این نشست خسروی

تانشیند هر کسی اکنون به جای خویشتن

رؤس منابر و وجوه دنانیر به نام نامی و القاب گرامی آن خسرو دادگر
زیب و فریافت، و انوار آفتاب جهانداریش بر در و دیوار شبستان معموره
جهان تافت.

جناب سیادت مآب هدایت اکتساب میرزا قوام‌الدین محمد القزوینی «الخیبر
فیما وقع» را تاریخ جلوس یافته، و بعضی از نکته سنجان قزوین «لا خیر فیما وقع»
را خواندند.

تاریخ قوامی را سکه دارالضرب کرده، بر روی دیگر آن «السلطان نادر»
نقش کردند.

الهی تا درین فیروزه منظر

بود باقی نشان تاج و افسر

بزیر پای تخت شاهیش باد

تبارک تاج ظل‌اللهیش بساد

چون عزیز قلی بیک داد خواه‌اند خود من اعمال‌ام البلاد بلخ - که از
افشاریه آنجا بود، در ابتدای حال به ارض اقدس تمثال آمده، از مستظلان لـوای

جهانگشا گردید.

حکام اعلیٰ به علیمردان خان، حاکم اندخود نافذ شده بود که در عالم ایلیت کوچ و ایل اورا روانهٔ ارض اقدس سازد.

علیمردان خان از قبول این امر سر باز زده، این معنی بر طبع همایون گران آمده، تنبیه او نصب العین ضمیر انور گشت.

در این وقت که آغاز بهارستان دولت برومند، و هنگام آرایش باغ و گلزار سلطنت از شوک شوکت سرکشان فساد پیوند بود، زمام امور خراسان به سر پنجهٔ اقتدار رضاقلی میرزا تفویض و اختیار مهمات آن سرکار را به طهماسب قلی خان جلایر که از معتبرین این دولت ابد بنیان بود، عنایت فرمودند، و با فوجی از جنود ظفر نمود روانه، و مقرر گردید که در ارض اقدس تهیهٔ اسباب و استعداد و احتشاد کرده، از راه بادغیس و ماروچاق به عزم تنبیه علیمردان متوجه اندو خود و ترکستان شوند. و سپه سالاری و اختیار کل ممالک آذربایجان را به ظهیرالدوله ابراهیم خان برادر والا کهر عنایت، و مقرر داشتند که تمامی بیگلربیگیان و حکام ولایات آذربایجان از حد قیلاق کوه الی آرپه چایی و منتهای داغستان و گرجستان، تابع امر و نهی او باشند.

ایالت هرات به تعبیر پیر محمد خان چاپوشلومر حمت گشته، میرزا محمد تقی شیرازی به ایالت شیراز و مهدی بیگ خراسانی یوزباشی زنبور کچی به ایالت شیروان و خطاب خانی و امیر الامرائی سرافرازی یافتند.

پس علی پاشا، والی موصل، که به طلب صلح آمده بود، مشمول عواطف خاقانی و رخصت انصراف ارزانی داشته، عبدالباقی خان زنگنه، را که از امرای معتبری بود، به سفارت تعیین و به اتفاق میرزا ابوالقاسم کاشی و ملا علی اکبر ملا-باشی بانامهٔ همایون ریک زنجیر فیل باهدایای نفیسه روانهٔ دربار فلک اقتدا و عثمانی، و خبر جلوس میمنت مانوس همایون را با صورت ماجرا به اعلیحضرت پادشاه

سکندر جاه روم اعلام، و انجام امر مصالحه را متعلق به شروط و خمسۀ مذکورہ فرمودند.

ایلچی نیز برای تبلیغ پیام مذکور به چاپاری نزد پادشاه خورشید کلاه روس فرستاده، رضاقلی میرزا و ابراهیم خان را مرخص و روانۀ مقرر حکومت و حکمرانی ساختند.

همگی حکام و قضات و اشراف و اعیان مملکت را که شرف تقبیل سدۀ والا دریافته بودند، به خلاع و انعامات فایز گشته، رخصت انصراف یافتند.

در بهار آرای قلم خجسته رقم باظهار از هار ریاحین
وقایع بهجت قرین لوی ٹیل مطابق سال سعادت اُشتمال
هزار و صد چهل هشت هجری

نظم:

دگر باره جهان از بخت فیروز
طراوت یافت چون ایام نوروز
بهار دلگشا از کامرانی
نشاط افزود چون دور جوانی
خسرو گردون سریر نیر اعظم، بتاریخ روز شنبه هفتم ذیقعدہ الحرام بعد از
انقضای هفت ساعت و پنجاه دقیقه، از نهانخانه حوت به تختگاه حمل خرامیده
برادر تک جهان آرای نشست، و گلهای ربیعی تباشیر قوت نامیه بنشاط برخواست
طنطنه کوس نوروزی و غلغه فتح و فیروزی بر فلک اثیر پیوست.
بحکم همایون مجلس خسروانی آراسته گشته، فوایم سریر فلک مسیر بشکوه
طلعت خدیو ثریا منزلت، سر بر سپهر برین میبود.

صنادید ملوک و اعظم امرا و سران سپاه و مقربان در گاه و طبقات خلایق مانند گل‌های بهاری سرو و بررا باثواب رنگارنگ و خلاع زرتاری آراسته، چون غنچه جیب و بغلرا از نثارهای سرخ و سفید آن انجمن پرزر ساخته.

بعد از انقضای مجلس، که هنگام شکفتن گل‌های اردیبهشت دولت و آرایشگری بستان نزهت بنیان سلطنت علیا بود، تبمناً استفتاح کار و افتتاح سخن بتدبیر و تسخیر قلعه قندهار فرموده، افاغنه را که بلدیت و استحضار داشتند، احضار و مکنون خاطر اقدس را اظهار و کیفیت منارل و آب و آذوقه معابر را استفسار، و رؤسای لشکر را مأمور به تهیه و تدارک آن سفر خیریت اثر فرمودند. چند روز که از اشتغال جهانبانی فراغ روی داده، بار گاه فلک اساس سلطانی را که نقش بدیع طبع میمنت قرین بود، و همدوش خیمه زرنگار گون فلک نموده.

آسمان دیگری بر روی زمین افراحتند و چرخ اعظم را، که حاوی این نیلگون قباب، محوی آنخیمه کهکشانش طناب فرمودند و رصدبندان اخترشناس را از تعدد فلک اطلس در شبهه حیرت انداختند.

با وصف اینکه شرب شراب مخالف مشرب آنجناب بود، در آن چند روز برسم تفنن و آب و گردش هر روز در آن بزم سپهر بسطت بگردش اقداح راح ریحانی پرداختند.

نظم:

در سرای مغان رفته بود و آب زده

نشسته پر صیلای بشیخ و شاب زده

سبو کشان همه در بند کیش بسته کمر

ولی ز چتر کله چتر بر سحاب زده

شعاع ماه و جام قدح و قدح نور ماه پوشیده

غدار مغبچگان راه آفتاب زده

صحرای مغان چون سرای مغان نشاء خیز و طبع خوبان جوانان چون دم پیر میخانه نشاط انگیز، در دوم ذیحجه الحرام آن سال فرخنده فال، رایت نصرت اشتمال بعزم تسخیر قندهار از جلکای مغان در اهتزاز آمده.

از گرمروود و هشترود که بوفور آب و علف اشتهار داشت، رواله قزوین و نامه همایون بعز نفاذ پیوست که ابراهیمخان در منزل قراچمن، که از توابع گرمروود است، با سپاه آذربایجان بمو کب فیروزی نشان ملحق شوند.

بعد از ورود بقراچمن ظهیرالدوله ابراهیمخان نیز سعادت اندوز خدمت گشته، چون طایفه بلباس فزون، از حد قیاس که متعلق بخاک رومند، مصدر حرکات زشت اساس شده بود، فوجی از حکام گرام و سپاه انجم احتشام را بسر کردگی شاهزاده نصرالله میرزا و جناب ظهیرالدوله از راه ساوجبلاغ مگری بر رسم سبای بتاخت.

آنجماعت مأمور ساخته، مأمورین در عرض دو شبانه روز چهل فرسخ راه طی کرده وارد مسکن آنجماعت گشته، هزار خانواری آنطایفه را، که فرصت فرار نیافته بودند، تاخت بلیغ کرده، بر احدی ابقا نکردند و بقیه ایشان در موضع مشهور بترکش، من اعمال مگری، سر گوهر اسفناق نموده دست بر تیرکش جلادت زده مهبای مدافعه گشتند.

دلبران نصرت قرین از اطرف کوه یورش برده ستناق ایشانرا، که مکان بسیار صعب بود، بتأیید یزدانی در کمال آسانی بحیطه تصرف در آورده، هزار نفر بیشتر از ایشان با دونفر سر کرده معتبر عرضه شمشیر تیز کرده، تتمه خود را بقلل جبال کشیده فرار نمودند.

ابراهیمخان با عسکر آذربایجان روانه تبریز و شاهزاده نصرالله میرزا باقشون رکابی عازم موکب والا گشته، در روز ورود کوکبه همایون بدارالسلطنه قزوین عشرت قرین باردوی همایون پیوست، و از اخبارات مسرت افزا که در خلال این

احوال معروض سده سپهر تمثال شد، مقدمه بحرین بود.

تبیین اینمقال آنکه:

در حینی که محمدتقی خان بیگلربیگی فارس در جلگای مغان از در گناه عالمیان مطاف رخصت انصراف حاصل می کرد.

حضرت ظل‌اللهی در باب استخلاص و انتزاع بحرین، چند سال بود که در تصرف شیخ جبار هوله بود، بلفظ مبارك تا کیدات بلیغه فرمودند.

محمدتقی خان بعد از ورود به شیراز فوجی از قشون فارس را بقلعه نادریه بعزم تسخیر بحرین بیش از خود فرستاده، و خود نیز در شرف حرکت درآمد.

چون قبل از ورود بیگلربیگی، شیخ جبار عازم کعبه معظمه گشته قلعه را بنایب خود سپرده بود.

نایب مزبور بعد از مجادلات متواتره طاقت قلعه‌داری را از خود سلوب یافته فرار و بیگلربیگی قلعه را تصرف کرده کلید آنرا بدر گاه معلی ارسال داشت، و در ازاء این معنی بخلاص فاخره عزاختصاص یافت و ولایت بحرین نیز علاوه ولایت ضبط و حکمرانی بیگلربیگی مزبور گردید.

در اثنای این حال عریضه از جانب دلاورخان تائمنی مشعر بر اظهارندامت و عفو تقصیر خود را استدعا کردن بپایه سریر گردون میسر رسید.

توضیح اینمقال آنکه:

مشارالیه از قدیم‌الایام با ایبل تائمنی در محال چقچران، من‌اعمال زمین داور، سکنی داشته.

در ایام استیلای افغانه بنا بر زیاده‌سرسی باطاعت افغان فرو نیاورده خودداری می کرد، تا اینکه بعد از ورود موکب والا به هرات، بنحویکه ذکر یافت، در منزل ناگهان بسا جمعی بمعسکر ظفر اثر پیوسته، بحکومت او به وشاقلان و غوریان و ساخر سرافراز گشت.

بعد از تسخیر هرات، که رؤسای اکثر اویماقات بنا بر ضابطهٔ ملکی مأمور بسکنای قلعهٔ هرات شدند، در بارهٔ او نیز چنین فرمان غر صدور یافت او بنا را بستیزه کاری گذاشته.

طهماسب قلیخان جلایر سردار و پیر محمدخان بیگلربیگی مدتی با او به مدارا عمل کرده، چون دانستند که بناخن کافر نعمتی سر زیاده سری میخارد تا بدستیاری اقبال پایدار او را گوشمال ندهند پا براه ادب نمیگذارد، او را بسخن تدبیر بقلعهٔ هرات برده با هشتصد نفر از کسان او گرفته محبوس کردند.

ولدان دلاور، که در اوبهٔ شاقلان میبودند، بمحض استماع این خبر کوچ و بنهٔ او را با اهل و اتباع بر گرفته بسمت غرجستان فرار کردند.

در حینی که موکب والا مشغول بمحاصره بغداد بود، دلاور را بحکم اقدس بدر گاه معلی آوردند و ایل او را که از نه هزار خانوار بیشتر در دست بودند بخبوشان روانه ساختند.

بعد از ورود مشارالیه بموکت همایون، حضرت ظل اللهی بنا بر ملاحظهٔ حق سبقت خدمت که در آمدن بر کاب فیروزی مآب داشت، او را مورد بخشایش ساختند و مشمول نوازش فرموده، تشریف خاص و اسب مکمل با زین و یراق طلا بساو اعانت کرده، رخصت مراجعت دادند.

مشارالیه متعهد شد که در ازاء این مواهب بعد از ورود بهرات کس فرستاده کوچ و اولاد خود را آورده در هرات سکنی دهد.

هر چند که از خط جبین او نقش تسویلات درونش معلوم و خوانا بود، لیکن از برای اینکه بر ظاهر بینایان عالم صورت، که از کینهٔ معانی بی خبرند، حالت آن تیره درون روشن گشته وقوع غیر آن سلوک را حمل بر نقص مروت نسازند.

اورا روانهٔ هرات ساخته بسردار و بیگلربیگی مقرر فرمودند که آنچه از

ایل و مال او بمعرض تلف در آمده باشد رد کرده، او را با تمام ایل، که در هرات از خبوشان باشد مرخص سازند که روانه غرجستان گردد.

مشارالیهما بموجب فرمان عمل کرده، دلاور نیز بی مضایقه کوچیده با ایل واعوان روانه غرجستان گردید.

مشارالیهما در آنجا دست از آستین جرئت و سر از گریبان خودسری بر آورده، اولاً با فوجی بر سر او به آمده نپایب او را با شصت و هفتاد نفر را مستحفظان علی الغفله بقتل رسانیده.

در آن اوان سردار مأمور بفارس گشته بود، حاکم هرات با فوجی از غازیان بتعاقب او پرداخته، دلاور از غرجستان بسمت کوهستان بلخ گریخت.

حاکم هرات ضیاع و عقار آنطایفه را بمعرض تضحیح در آورده مراجعت کرد. دلاور خان باز عود بمکان خود نموده، مقارن آن سردار نیز از اتمام کار فارس فارغ شده بود از راه کرمان وارد هرات و جمعی را با دو نفر سر کرده روانه ساخر ساخت که با حاکم ساخری بمحافظت آنحدود پردازند دلاور محباً بر سر ساخر رفته در کمین فرضه نشست آن دو نفر سر کرده با چاکر آنا بی باکانه از قلعه بر آمده همینکه دست ایشان از دامن قلعه گسیخت دلاور از کمینگاه بیرون آمده سه نفر از سرکردگان با جمعی از مستحفظان از شمشیر گذرانیده و از آنجا بجانب غرجستان رفت سردار نیز به تعاقب او پرداخته دلاور پای ثبات بند نکرده بسمت بلوچ و هزاره گریخت.

سردار چون در تعاقب او سودی ندید بر گشته، احشامات غرجستان را که همیشه بر گردن کشی عادت و سرعصیان میافراختند، گوشمال بلیغ داده از آنجا بجانب میمنه و چچکتو من اعمال بلخ رفته، آنمحال را غارت و هزار خانوار از سکنه آنجا کوچانیده روانه هرات ساخت.

بعد از آنکه دلاور بطرف بلوچ و هزاره گریخت، افاغنه قندهار باعانت او

آمده، او را در محل موسوم بقره جنگل، که در هشت فرسخی زمین داور واقعست، سکنی دادند. چون با حسین غلیجانی طریق مؤ آلفت می پیمود. حسین تزویج دختر او را پیشنهاد خاطر ساخته، دلاور نیز بر طبق مبادله قبول این معامله نکرده، حسین از این خواب آشفته جمعی را بتاخت او تعیین نموده، او چون در خود آثار توقف ندید باز فرار کرده بعرجستان آمد، از آنجا شاهزاده رضاقلی میرزا را شفیع گناهان خود ساخته، عریضه اعتداز آمیز بدر گاه معلی فرستاده، بنابر اینکه آیات جهانگشا عازم قندهار بود کار او حواله بوقت دیگر گشته جوابی از موافق اعلیٰ عز اصدار نیافت.

در بیان توجه موکب نادری به جانب کوهستانات بختیاری به راهنمایی حضرت باری

سابقاً کیفیت احوال بختیاری نگاشته کلمک وقایع نگار شد که بعد از تنبیهات مکرر، محال جام و لنگر به سکنای آن جماعت مقرر گردیده، مجدداً جمعی از تله جسته و گریختند.

آن طایفه که در زوایای جبال و مکان خمول متواری بودند، جمعیت منعقد ساخته، از ملازمان رکابی ایشان نیز جمعی به مرور ایام به ایشان پیوسته، علی مراد نامی بوده اند راه روسیاهی و پیش آهنگگ طریق گمراهی ایشان گردید.

نخست از دربار معدلت مدان معلی جمعی به تنبیه ایشان مأمور گشته، در محال زور، آن جماعت مغلوب شدند.

ثانیاً باباخان چاپوشلو با جمعی از خوانین و حکام آن طایفه به دفع ایشان نامزد گشته، با ایشان محاربه، و غالب آمده، و علیمراد با معدودی سالک طریق فرار گردید.

بعد از آنکه باباخان حسب الامر مطاع مأمور در بار سپهر ارتفاع گردید، علیمراد باز فرصت جسته، سلك جمعیت ترتیب داده، در سمت کوهستان دست به دزدی و

افساد بر گشاد.

بعد از آن سلطانعلی بیک ابیوردی و نجفقلی بیک شمر باشران با فوجی به-
اتفاق حاکم شوشتر و نایب کهکیلویه به امر اقدس عازم گوشمال ایشان گشته، در پای
کوه مشهور به سالم نزول، و چون به سرحد وضوح پیوست که علیمرادی قلّه
کوه را که سر بر سپهر می زد، سقناق خویش ساخته، در آنجا به تحصن پرداخته،
قشون کهکیلویه و شوشتر در پای کوه توقف، و سلطانعلی بیک و نجفقلی بیک بپای
بی باکی آهنگ فرار کرد.

بعد از آنکه سنگلاخ صعب العبور را به قدم سختی پیمود، بر نیمه راه کوه
رسیدند.

آن طایفه جمعی از قلّه کوه و جمعی از کمر کوه ایشان را در میان گرفته، به-
انداختن تفنگ و غلطانیدن سنگ مشغول گشته، هر سر کرده با جمعی از عساکر و
غازیان مقتول ساخته و بقیه سپاه، که در پای کوه سالم مانده بود، روانه ولایت
خود شدند.

چون در آن اوان موکب جهانگشا مشغول تسخیر ایروان بود، دفع ایشان
را به دفع الوقت انداختند.

در این وقت کوکبه همایون از قزوین حرکت کرده، وارد محال جاپلاق و
بردروز گردید.

علیمرادی سراسیمه رو به وادی نامرادی گذاشته، با جمعیت خویش، که
عدت آن به چهار و پنج هزار غول دیو افکن پیلتن می رسید، در محل موسوم بیروک،
که اصعب امکنه کوه بختیار است، سقناق کرده، تحصن گزید.

پس همت والا عازم تنبیه آن سر گشته، کان بادیه ضلالت گشته، فوجی از
غازیان رکاب را با قشون فعلی واردلان از جانب ولایاتی که متصل به کوهستانات
فعلی است، و جمعی از جزایر چیان کوه نورد را از راه شوشتر، از طرف دشت

گرگان و فرقه عظیم از افواج قاهره را از طرف مارودشت و کرده انبوه با عساکر که کیلویه و جمع کثیر از راه اصفهان به جانب هزارچم بختیاری مأمور، و مقرر داشتند که:

هر فوجی از سمت خود زوایای جبال و بیغوله‌های کوه را بی‌پای سعی در نوشته، بسته و گریخته اشرار را که شرر آسا در میان سنگ باشند، در آرند.

بنه و آغروق را به اتفاق شاهزاده نصراله میرزا در منزل چرپاس بر ورود گذاشته، خود با سعادت و ظفر در هشتم جمادی الثانی سنه ۱۱۴۹ هجری، از منزل مزبور عازم کوهستانات گشتند.

همان روز به حوالی کوهی، که جمعی از آن طایفه لشکری ساخته، پای قرار استوار کرده بودند، وارد گشته، جمعی از اکراد و افاغنه را به تنبیه و دفع ایشان مأمور فرمودند.

آن طایفه به متانت مکان مغرور گشته، به مدافعه پیش آمده، مغلوب و مقهور شدند.

شب از آن موضع به سنگر بیروک، که قلعه و سقناق بزرگ ایشان بود شتافته، از آنجا جمعیت خود بر گرفته، از آب بیروک که قلعه و سقناق بزرگ بود، و به دزفول جریان دارد عبور کرده، پل را شکستند.

چون جمعی از لشکر منصور مأمور بودند از راه هزارچم از آن طرف رودخانه آمده، به ضبط پل پردازند، مأمورین اگرچه در وقتی که آن طایفه از آب گذشته بود بسر وقت ایشان رسیدند، اما باز به مجادله پرداخته، ششصد نفر از آن گروه را بمعرض قتل و اسر در آوردند.

روز دیگر کوه مسعود وارد سرپل گشته، فرمان پذیران به اشاره آن حضرت به ساختن پل پرداخته، مویک اقدس عبور و فراز کوه غار پناه مقرر جنود

منصور گردید.

در آنجا عسا کرفیروزی قرین را منشعب ساخته، دسته دسته بجستجوی احوال آن طایفه به قلل جبال آسمان تمثال تعیین فرمودند.

مأمورین جمعی از ایشان را در گوشه و کنار و کریوه به خاک هلاک افکنده، بقدر سه هزار خانوار بقید اسار گرفتار گردیدند.

از آن مکان به محل موسوم بداردره متوجه گشته، فوجی را به کوه بال آنجا گذاشته، از آنجا به گذر گاه تلاب روی توجه آوردند.

در آن مکان فوجی را باقشون الوار مأمور به جبال سمت زندیه و ممیوند تا حدود لرستان ساخته، باز سالم و غانم صرف عنان به جانب کوه سالم فرمودند، و به سه منزل وارد محل کرده پیشه و به انتظام ضابطه مأمورین آن حدود پرداخته، ساحت بنواد را مطلع رایات ماهیچه خورشید انور ساخته، از آنجا وارد به ده منزلی للروار گردیدند.

واز مؤیدات اقبال و حسن انفاق اینکه:

علیمرادی در سمت کوه کور کنش، که بالکای لرستان فیلی پیوسته است، در بیغوله کوهی پنهان گشته، چندتن از رفقاء او به طلب هر سو قطره زن و عرق ریز شتاب بودند، که به پای آن کوه گذار و جمعی از غازیان، که تشنه کام جستجوی او بودند، دچار گشته، او را با کوچ و عیال و جمع دیگر که با او بودند گرفته، به خدمت اقدس آوردند.

پس فرمان قهرمان قهر بقطع دست و پا و کندن چشم او صادر گشته، دوروند صحرای هستی، بی دست و پا، دست و پامی زد تا جان بقابض ارواح سپرده، و قلبی از ایشان که در زوایای کوه از این خطا کاری سر به سنگ می زدید، به التماس و استدعای رؤسای بختیاری، که در رکاب همایون مقلد بقلاده جانسپاری بودند، مورد عفو خدیو دارا احتشام و به دستور سایر طوایف خود مأمور به سکناى جام گشتند.

یکماه کوهستان آسمان پیوند بختیاری مسیر اشهب خورشید خرام خدیو
گردون سریر گردیدند.

از آنجا وارد سرچشمه زاینده رود به اردوی مسعود پیوستند، و از آنجا
رایات نصرت آیات به جانب اصفهان نهضت فرموده، درنهم جمادی الاخر، خاک
اصفهان به تأثیر قدمه اشرف اقدس سره دیده مهر و ماه گردید.

در بیان توجه افواج قاہرہ به صوب بلوچستان ونهضت موکب فیروزی شعار به جانب دارالقرار قندهار

چون مدتی بود که تنبیه و تأدیب سرکشان، بلوچستان مطمع نظر انور میبود،
پیر محمد خان، بیگلربیگی سابق هرات و اسلمش خان، بیگلربیگی سابق تفلیس را
به سرداری بلوچستان تعیین و با توپخانه و استعداد کامل روانه ساختند.

در هفدهم شهر رجب از اصفهان حرکت فرموده، از راه ابرقویه و کرمان و
بیابان گرگ لوای کشورستانی به جانب قندهار افراختند.

در حوالی سیستان، مراد سلطان استاجلو، حاکم باب‌الابواب در بند، را به
سبب سانحه قتل مهدی خان، بیگلربیگی شیروان مقید به دربار فلک‌اقتدار آوردند که
به‌ازای سزای عمل بی‌اسا رسانیدند.

توضیح این‌مقال و تفضیل این اجمال آنکه:

در حینی که موکب همایون از کوهستان بختیاری متصرف، و وارد سرچشمه
گردید، به عرض رسید که:

مهدی خان برای انتظام بعضی امور به دربند رفته بود، مراد سلطان استاجلو، که در آن اوان به حکومت آن ولایت سرافرازی داشت، بنا بر سابقه نقاری که فیما بین او و مهدیخان بود، امر پیمایه را دستاویز فساد ساخته، مردم آن ولایت، که به سبب مجاورت لکزیه به هرزه‌درایی و بادپیمایی معتاد بودند در جزو تحریک به شورش کرده، مهدیخان را بقتل رسانیدند.

صدور این حرکت از اهالی دربند دامن زن آتش غضب خدیو فیروزمند گشته.

سردار بیک قرقلوی توپچی باشی جلو ظفر پیشرو را به ایالت شیروان تعیین و با فوجی از جزایر چیان بهرام کین روانه و حکومت دربند را به نجف سلطان قراچورلو عنایت، و مقرر فرمودند که:

سردار خان مرتکبین را بدست آورده، تأدیب و گوشمال کامل داد، نجف سلطان را متمکن سازد.

در اصفهان چند نفر از رؤسای دربند وارد بدرگاه معلی و معروض سده سنیه والا ساختند که بعد از آنکه پیمانۀ عمر مهدی خان در دست اهالی دربند پر گشته بود، آنها که ساقی این مجلس آرای این قصد و عزم بودند، از مستی غفلت هشیار گشته، دانسته بودند که عاقبت کاسه در سر ایشان خواهد شکست، و احتساب شهنه باز خواست خدیو جهان دست مراد ایشان را بر قفا خواهد بست، فرار کرده، بر احمد اوسمی قیطاق توسل جسته، بعضی هم گریخته، به ارك قلعه دربند تحصن جسته.

جمعی که از اهل دربند در این امر سراز رفاقت ایشان در چیده بودند ایشان را از ارك بنارین قلعه عدم فرستاده، و مراد سلطان را که سرمایه فساد بود گرفته، در بند دادند.

فرمان همایون خطاب به اوسمی مزبور از موقف اعلیٰ عزصدور یافت که :
 جمعی را که با او توسل جسته بودند مقید ساخته ، نزد سردار خان
 روانه نماید.

اوسمی بروفق فرمان عمل کرده ، سردارخان ایشان را بابقیة اشرار ، که کوچه
 گرد شهرستان فساد بودند ، برسر بازارسیاست ازپا درآویخته ، اجسادشان را طعمه
 کلاب ساخته و جمعی را که شایسته سیاست نبودند به حکم والا کوچانیده ، به قلعه
 جدید شیروان آورده ، سکنی داده .

طایفه صوررا به جانب آن طایفه کوچانیده و برده درقلعه دربند ساگر ، و
 نجف سلطان را درامر حکومت تمکن داده و مراد سلطان را مقید بدربارسپهراقتدار
 فرستاده ، که مشارالیه درروز ورود سربر آستان تسلیم گذاشت .

بعداز ورود کوبه گیتیستان به سیستان حرم محترم و آغروق و بنه را به
 سرکردگی اماموردی بیک قرقلو ، که در آن اوان به شغل نظارت بیوتات خاصه
 سرافرازی داشت ، با جمعی از تفنگچیان فیروزی انتساب درسیستان گذاشته ، در
 دوم شهرشوال به فیروزی و اقبال ازسیستان رایت افراز لوای همایون فال گشته ، از
 راه دل خک و دلارام روانه ، درهیجدهم ماه مزبورخارج قلعه کرشک را مضرب
 خیام سپهراحتشام ساختند .

افاغنه آن مکان ازدرقلعه داری برآمده ، توپچیان فرنگی نژاد آتش دست به
 اشاره همایون توپهای کوه توان را به اطراف قلعه رعد آوا و صاعقه بار ساختند زلزله
 دربنیان قرار بروج و حصار انداختند .

قلعه کیان ازبیم جان بردامن استیمان آویخته ، قلعه را سپردند .
 از آنجا کلبعلی افشار ، ولد باباعلی بیک ، به سرداری هزارجات وزمین داور
 مأمور ، و جمعی از لشکریان را نیز به تسخیر قلعه بست تعیین و با توپخانه و استعداد

تمام روانه نمود.

در بیست و یکم ماه مزبور کو کبۀ منصور از آب هیرمند عبور نموده، چون به سبب موسم زمستان صحرا خالی از علف و همگی غلات را حسین به قلعه قندهار کشیده، تتمه را به آتش تلف کرده بودند.

لهذا از کوشک نخود عازم شاه مسعود گشتند که دواب اهل اردو را مقرر فرمودند.

رفته از هزار جات غله حمل و نقل معسکر فیروزی اثر نمایند شاید به این تقریب حسین جلوه گرمیدان جلادت گشته، از قلعه به میدان آید.

دوازده روز آن مکان مقرر کو کبۀ غروشان گردید، و از آنجا کنار از عذاب محاذی مزار بابای دل مضرب خیام دلیران عرضه یل گردید.

در آن شب حسین با فوجی، شبرنگک جلادت را به عزم شبیخون زین کرده، از گذر گاه آب به تیز دستی سیل بهاری بر سر اردوی ظفر شعار آمده، در حوالی اردوی ظفر اثر شورش هجوم در انداخت.

طلایه داران خنجر گذار که مانند مژگان صف بر صف پیوسته و بسان انجم و اختر طرفه العین از نگهبانی نظر نبسته بودند، به ایشان در آویخته، جمعی را بخاک هلاک افکندند و بقیه خایف و خاسر به جانب قندهار فرار کردند.

اگرچه آن شب در حوالی اردوی کیهان پوی های وهوی بلند شد، اما صبحگاهان که پنجه خورشید پرده از روی کار برداشت، معلوم شد که حسین بود به قصد شبیخون آمده بود.

پس آیات نصرت آیات از آن مکان در اهتزاز در آمده، چون آخر سال بود آبها طغیان داشت.

سرور گردن فراز بلند اختر اشهب گردون خرام را در لجه سعی شناور ساخته، به راهنمایی حدس و فراست از برابر قلعه کو کران، دو فرسخی قلعه

قندهار، گذر پیدا کرده، آن لشکرانجم حساب با بنه و آغروق سالماً از آب گذشته، از سمت کوهی که يك جانب قلعه برفراز آن واقع است آغاز عبور کرده، اگر چه توپ قلعه بر تپ می‌رسید، اما خدیوثریا جناب رعد و برق توپها را صدای و باب انگاشته، بدون اینکه در جبین افواج خونخوار و یا موج‌داران بحرجهان آشوب ذخار ظاهر شود، در کمال شوکت و وقار گذشته، در سمت شرقی قلعه به افراشتن بارگاه عزوجاه پایه زمین را به آسمان رسانیدند.

در بیان وقایع سال ئیلان ئیل مطابق سال هزار و صد و چهل و نه هجری

سال مزبوره، شب پنجشنبه نوزدهم ذیقعدة الحرام، بعد از انقضای پنجاه و هفت دقیقه داور خاور مقام شرقی انتساب اغنی آفتاب عالمتاب بر تخت زه-رد فام شاه فلک قرار گرفته، جنود قوای ربیعی به محاصره دارالقرار چمن و احاطه قلعه گلشن پرداخت.

از منہ و ساعات بهمن ودی را نوبت بست رسید، و افواج سبک روح نسیم فروردین فاتح قلاب غنچه و قبول شکوفه گشته، عرصه جهان را از هجوم لاله و ریحان شهر صفا ساخت.

به حکم خدیو زمین داور مجلس خلد آیین برای جشن نوروزی در کمال فیروزی تزیین یافته.

آن بزم ارم نشان از طبقهای زرسرخ و سفید گلزار مشحون به لاله عباسی گشته، سران و سرکردگان از جامه خانه همت سرشار به خلعت های گرانمایه آراسته پیکر گشتند.

روز دیگر فتحعلیخان افشار را که به چرخچی باشیگری لشکر فیروزی شعار

سرافرازی داشت، بافوجی از چابک سواران جنگجو به تاخت قلات مأمور ساختند. شب سیم اسیری از قلعه فرار، و خبر آورد که حسین از رفتن غازیان خبردار گشته، هنگام شام سیدالرا با چهار هزار نفر از دلاوران نامی افغان به تعاقب ایشان روانه کرده.

خدایو بیمهال فی الفور پای فلك فرسارا به حلقه چشم رکاب آشنا ساخته، سوار و با جمعی از دلیران خونخوار عازم ایلغار گشته، از شهر صفا عبور کردند. از اتفاقات امور اینکه:

فتحعلیخان تاخت کاملی کرده، بی پاسبان و قراول و نگهبان و چنداول، در دامنه کوهی بارنزول گشوده، سیدال نیز به تعاقب وارد، چون غازیان را از اندیشه خرم عاری و خواب غفلت را در چشم ایشان طاری دیده، به مقصد اینکه علی الغفله بر سرایشان تازد و نظم جمعیت ایشان را از هم اندازد، و در کمین کین به خودسازی پرداخت.

مقارن آن ایات ظفر آیات آشکار گشته، افاغنه آهنگ فرار و دلیران بتعاقب ایشان مرا کب خاک نورد آتشین سم را باد رفتار، و بسیاری از آن گروه عرضه تیغ آبدار ساخته، جمعی از افاغنه را به دامنه کوه متفرق و بقیه با سیدال خود را به قلاب رسانیده، تحصن اختیار نمودند.

خدایو نامدار مظفر و کامیاب و کامکار عطف عنان به مقر اقتدار کرده، اسیر مزبور که این خبر آورده بود موسوم به رسول و دامن آمال او را لبریز نقود حصول فرمودند. در هشتم ذیحجه الحرام، از مکان مزبور تحریک لوای منصور نمودند، در مکان موسوم به سرخه شیر که بالفعل بنادر آباد اشتهار دارد، شادروان عزو شان را به اوج آسمان افراختند.

در آن مکان نزهت بنیان به معماری رای زرین و مهندسی طبع سعادت قرین، قلعه وسیعه مشتمل بر عمارات رفیع و بازار و چارسو و آب انبار و حمامات و مساجد

و رباطات و قهوه‌خانه طرح انداخته، آب تورنگک، که در نظافت آبروی کوثر و تسنیم بود در آن جاری ساختند.

بنایان چابک‌دست، که از اطراف ممالک محروسه جمع آمده، در معسکر فیروزی اثر حاضر بودند، دست و بازوی اهتمام یازیده، آغاز کار کردند که در اندک روزی قلعه مزبوره در کمال متانت و استحکام بهم رسیده، صورت اتمام با فتحیه ابنیه و عمارات آن بروضع دلنشین و شهر و معمور خلد تمثال که سواد آن طعنه بر غره بیضائی شهر شوال میزد به عرصه ظهور آمده، مانند ماه نو بخوبی طاق و انگشت نمای آفاق گشت و به نادر آباد موسوم گردید.

در شب هیجدهم ماه مزبور، اشرف سلطان غلیجانی، که در عهد پادشاهان سلف حکومت غلیجانی به پدران او اختصاص داشت از قلعه فرار، جبهه‌سای دربار سپهر اقتدار گشته، منظور نظر عنایت گردید.

متعاقب آن معروض خدمت والا گشت که فوجی از غلیجانی بکنار رودخانه به عزم دستبرد به کنار از عذاب بر آمده‌اند، افواجی از دلیران به دفع ایشان نامزد گشته، طومار حیات بسیاری از ایشان را به زلال سیف آبدار به آب مالیدند.

چون چند روزه میدان به ایشان داده شده بود که شاید قدم جرئت از قلعه بیرون گذارند، بعد از وقوع این شکست دیگر سر از گریبان خمول در نیاورده، به سپرداری متانت حصار به خودداری پرداختند.

پس همت والا به محاصره قندهار مقصور گشته، در اطراف آن قلعه سپهرمانند به فاصله ربع فرسخ قلعه جات محکم، که دایره محیط تمام قلعه جات شش یا هفت فرسخ میشد، ترتیب داده، بهر قلعه فوجی مأمور و در هر صد قدم برجی استوار احداث و بهر برج جمعی تفنگچی به حراست معین گشت.

ثانی الحال، چون پیاده گان افغان در ظلمت شب بعنوان دزدی از میان برج‌ها می‌گذشتند، مابین هر برجی دیگر بنا شده راه را به کلیه بر قلعه کیان مسدود ساختند.

بهریک از ایشان که به تحصیل دانه غله مانند دانه سربر میآوردند، مستحفظان بروج ایشان را به داس شمشیر چون خوشه از پا در میآوردند.

در سیم ماه محرم الحرام سال ۱۱۵۰ هجری، عریضه از سر کردگان، که مأمور به تسخیر قلعه بست بودند، رسید مشعر بر اینکه توپ و خمپاره بقلعه بسته، افاغنه از در استیمان در آمده قلعه را سپردند.

از موقف اعلیٰ حاکم برای ضبط قلعه تعیین گشته، لشکر فیروزی اثر افاغنه را بر گرفته وارد دربار سپهر اقتدار شدند.

چون در حینی که به تعاقب سیدال از جنب شهر صفا عبور کو کبه منصور واقع میشد، چون توپخانه همراه نبود بکار آن نپرداخته بودند، بعد از مراجعت فوجی با توپخانه و استعداد به تسخیر شهر صفا تعیین گشتند.

در چهارم ماه مزبور معروض رای واقفان علیا شد که مأمورین شهر صفا نیز توپهای کوه توان و خمپاره های آتش فشان برق خرمن جان قلعه کیان ساخته، در عرض یک روز قلعه را مسخر، و افاغنه آنجا را اسیر و فرمانروا ساختند.

جمعی از دلیران به محافظت قلعه مذکور، بقیه لشکر به انصراف اردوی همایون مأمور شدند.

در آخر ماه مزبور حرم محترم و بنه و آغروق را، که در ماه شوال از موکب نصرت اشتمال جدا مانده، چندی در سیستان و آنجا آمده در فرار توقف داشت، به حکم اقدس وارد اردوی معلی شدند.

چون سیدال که قبلترین از قندهار بر آمده، از صدمه دلیران ظفر شعار فرار، و در قلات تحصن اختیار کرده بود، با محمد ولد حسین باجمعی از رؤسای افغان در قلاب میبود، فوجی از بهادران عرصه دغا را به سر کردگی اماموردی بیگ قرقلو به تسخیر قلعه مزبوره مأمور ساخته، اماموردی بیگ بعد از چند روز، یورش برده، برجی را که در سمت شرقی قلعه واقع بود تصرف، و افاغنه هر ارك تحصن بسته،

مدت دو ماه به خودداری پرداختند.

چون دیدند که سیلاب مرور زمان کوه البرز شکوه قرار دلیران را از جا در نمی آورد، از باب استیمال در آمده، قلعه را تسلیم نمودند. اماموردی بیگ به اشاره اقدس، جمعی از تفنگچیان را به محافظت قلعه تعیین کرده، محمد ولد حسین را با سیدال ورؤسای افغان، که در آنجا بودند، به اردوی معلی فرستاده، چون سیدال، به نهجی که در تلوصادرات احوال اصفهان وهرات ذکر یافت، مرد فساد پیشه هنگامه طلب بود، به اشاره والا دیسه کج بین او را از حدقه بر آورده به صیانت حال محمد ولد حسین از روی اعزاز واکرام پرداختند.

در بیان احوال بلوچستان و مال کار سرداران وسرکردگان آنجا

سبق ذکر یافت که از اصفهان پیر محمد خان و اسامش خان را به سرداری بلوچستان تعیین، و با توپخانه و استعداد موفور به تنبیه اشرار مأمور ساختند. بعد از آنکه ساحت قندهار مقر اردوی عز و اقتدار گردید، محمد علی بیگ ساریلو، نایب ایشک آقاسی را درنهم شهر ذیحجه الحرام با جمعی به تنبیه اشرار بلوچ و بلوچیه شورابیک که در مقام شورانگیزی بودند، روانه فرمودند. در دوفرسخی شورابیک طایفه بلوچ، از وارد شدن لشکر منصور مطلع، و جمعیت کرده، با عساکر فیروزی مآثر محاربه و آغاز ستیز و آویز، و هشتصد نفر از ایشان عرضه شمشیرتیز، و اسیر و شتر بسیار به حیطة ضبط و کسب درآمد. بعد از استیصال آن گروه چون طایفه شیرخان که در حوالی خاکئی سکنی داشتند به روباه بازی در آن نواحی گاو بازی می کردند. شیرشکاران به تنبیه ایشان ایلغار، و حوالی فجر در هنگامی که چرخ پلنگ خو هنوز دم گرگ از کنار افق بیرون و اظهار نکرده و شیرخان در گوش فیل خواب خرگوش کرده بود، به پای جلادت بر سر ایشان ریخته، فوجی از ایشان را با شیرخان

سر کرده آن جماعت از پای در آورده، تمامی مساکن و اماکن ایشان را به معرض نهب و اسر در آوردند.

حکم والا بعزنفاد پیوسته، که محمدعلی بیک با مأمورین رفته، در خانق و خاران به سرداران بلوچستان ملحق شود.

بعد از آنکه انجام کار آنجا شود، عازم شورابیک و به تسخیر قلعه جات آن نواحی پردازد.

در سیم ماه محرم سال هزار و صد و پنجاه هجری، امیر محبت خان و امیر امتیاز ولدان عبدالله خان، که حقیقت اخلاص و رزیهای او نسبت به این دولت ابد پیوند سابقاً نگاشته کلك اجمال شد، وارد دربار سپهرمدار، و به خلاع و اسب و شمشیر و نوازشات دیگر قرین افتخار گشته، مجدداً امیر محبت خان به رتبه ایالت بلوچستان سرافرازی یافت.

حکومت شورا بیک به محراب سلطان نامی، که به قدمت خدمت اتصاف داشت عنایت گشته، با جمعی از غازیان مأمور گشت که به محافظت قلعه و ضبط غلات قوشج پردازد.

دو هزار نفر از فرقه کار کرد ترلی جمعیت کرده، آمده، قلعه قوشج را محصور و از اینطرف نیز فوجی به معاونت محراب سلطان و رفع اشرار مأمور گشته، جماعت اشرار راه فرار پیمودند.

اگر چه سرداران مصدر کاری که در ایام سرداری شدند، این بود که قلعه خانق را، که به متانت حصار اشتهار داشت، یورش برده به حوزه تصرف در آوردند.

اما چون پیر محمد خان، سردار بزرگ بود کم عقل و زیاده سر و شخص وجودش به ناسازی و ستیزه رایی مخمر بود، به محض لجاج از اسلمش خان جدا گشته، بر سر خاران نرفته، غازیان را به دشت و کریوه پرمهالك خطر انداخته، و

جمعی از لشکریانش به تشنگی و بسی آذوقگی تلف و دواب و اسباب ایشان را برطرف ساخته بود.

لهذا فتحعلی خان چرخچی باشی، و محمدعلی بیگ قرقلونایب ایشک آقاسی باشی به حکم والا به چاپاری رفته، پیرمحمدخان را گردن زده، سراورا باقشونهای مزبوره بدر گاه معلی آوردند.

در بیان تسخیر ام‌البلاد بلخ و وصول عمر بدخواهان از غره بسلمخ

سابقاً تحریر یافت که شاهزاده کامکار رضاقلی میرزا موقوف‌اعلی مأمور به تنبیه
علی مردان خان حاکم اندخود، که در دادن کوچ عزیزقلی بیک دادخواه و باقی
افشاریه آنجا از باب امتناع در آمده بود گردید:

بعد از آنکه ساحت قندهار مقر الویه نصرت شعار شد، شهزاده نیز در خراسان
تدارک توپخانه و استعداد سرانجام اسباب سفر خیر بنیاد کرده، از راه بادغیس و
ماروچاق متوجه اندخود گشت.

چون ولایت اندخود که معظم ولایات بلخ بود بسکنای ایل افشار اختصاص
داشت، بدورود کو کبه مسعود شاهزاده بدوسه منزل بلخ، افشاریه آنجا علی مردان خان
حاکم خود را گرفته دست آویز خود ساخته، باستقبال م- و کب شاهزاده شنافته،
کلید قلعه را سپردند.

سکنه شورخان نیز چون طایفه جلایر بودند، در عالم ایلیت از باب اطاعت
در آمده رسم انقیاد بجا آوردند.

شهزاده بعد از انتظام امور آن ولایت علی مردانخان را با چند نفر از رؤسای

آنطایفه روانه دربار معلی ساخته، خود متوجه آنچه شده اهالی آنجا نیز شرط خدمت بجا آوردند.

در غرة ربیع الاول بنه و آغروق را با جمعی از تفنگچیان در شش فرسخی بلخ گذاشته، خود در سه فرسخی نزول و صبح روز سیم که خسرو خاوری علم بر طارم چارم زد، با کوبه و احتشام و استعداد تمام رایت توجه بجانب بلخ افراشته. طلیعه سید ابوالحسن خان والی بلخ نیز در يك فرسخی شهر از میان باغات ظاهر گشته، چون جمعیت مشارالیه موفورد نهرهای عمیق در سر راه مانع عبور بود، شاهزاده سپاه منصور را دسته بدسته پیاده کرده، در آن نهرهای شکسته و باغات متراکم به ستیز و آویز مشغول ساخت.

مخالفین روی بر تافته ببالای بروج و حصار در آمده بمدافعه پرداختند. دلیران سپر جلادت بر سر کشیده، قدم بر فراز حصار گذاشته، دست و تیغ خصم افکنی یازیده، بسیاری از شهر بند هستی دور و غازیان دروازه را تصرف کردند.

ابوالحسن خان ورؤسای بلخ ببارك تحصن بسته، بخودداری پرداختند. از اینطرف نیز فرمان بحکم شاهزاده توپهای قلعه کوب و خمپارهای ببارك بسته، سه شبانه روزی رخنه افکن حصار و آتش افروز خرمن صبر و قرار سکنه ارك میبودند، تا اینکه قلعه کیان بالکلیه سلب صبر و توان گشته، از در عجز در آمدند و تمامی اهالی با قضاة و سادات و اکابر و اعیان جبهه ساری دربار شاهزاده و الاتبار گشته، قرین عفو و بخشایش و همگی سران و سرکردگان اوزبکیه و طوایف بلخ و توابع فوج فوج و بلوک ببلوک بمو کب شاهزاده پیوسته، مشمول نوازش گردیدند. جمعی از خوانین که بعد از شکست والی به چپاول و تاخت سقناق مأمور گشته بود، اکثر محالرا عرضه نهب و اسر ساخته حصار شادمان و قلعه مور را به تصرف در آوردند، و اهالی قندور، که در بیست و پنج فرسخی بلخ واقعست، تنها

حدود بدخشان از انتشار آوازه غلبه و قهر سپاه ظفر دستگاہ در صدد انقیاد در آمده، آنولایت نیز ضمیمهٔ ممالک محروسه گردید.

در روز هفتم ربیع الثانی آنسال همایونفال چاپار از جانب شاهزادهٔ کامکار وارد و خبر آور فتح بلخ را معروض عا کفان سدهٔ جلال ساخت.

اگر چه شاهزاده خلع اسبانی که چنان سرکار را لایق و سزاوار باشد همراه داشت، لکن در ازاء این فتح نمایان دوالف و چهل هزار نادری، که باصطلاح متعارف دوازده هزار تومان باشد، با سیصد دست خلعت و چند رأس اسب بازین و یراق طلا مکمل بجواهرات گرانبها، به نزد شاهزادهٔ عالی گهر ارسال داشتند که فراخور خدمت بهر یک از سران و سرکردگان سپاه عطا نماید.

اما در باب عبور از آب آمویه امری از موقت فرمان صادر نگشته مقرر گردید که اوضاع بلخ را منظم و آذوقهٔ وافر سرانجام کرده، و ادارکات بلیغه بعمل آورده چگونگی را عرض نماید شاهزاده بانظار جوآب نپرداخته، کارهای بلخ را فی الجمله انتظامی داده از آب آمویه عبور نموده از راه قرش عازم بخارا گشت. از آنطرف نیز ابوالفیض خان شاه افراسیاب چاه بخارا از ایلبارس، والی خوارزم، استمداد و چهل و پنججاه هزار نفر اوزبکیه و ایلات ترکستانرا در سلسلهٔ جمعیت انعقاد داده در کمال استعداد وارد قرسی گردید.

هر چند تعداد جمعیت لشکر نصرت اثر شاهزاده زیاده از دوازده هزار نفر نبود، اما بفحوای «الشبل و تجر عن الاسد» شاهزاده عدت خصم را در برابر فوج نصرت اشتهال، مانند فوج غراب در جنب شاهباز تیز چنگال دانسته، متهورانه بکوشش پرداخت.

پادشاه بخارا مغلوب و جمع کثیر از لشکر او مقتول گشته، در قلعهٔ قرشی متحصن شد و لشکر خوارزم بدون تلاش و رزم بسمت هزیمت عزیمت نمودند. پس شاهزاده بقصد تسخیر شلدوک، که در نزد قرشی واقعست و در سر راه

سپاه نصرت پناه بود، رایت نهضت افراخته از چهار جانب طرح یورش انداخته، بقهر و غلبه بر قلعه مستولی شده اهالی آنجا را عرضه شمشیر، و آنسرزمین را را بحیطة تسخیر در آورده.

لیکن باباخان چاپوشلو که از رؤسای لشکر و بیگلربیگی هرات بود، در اثنای یورش بضر بگلوله وداع هستی نمود.

از اتفاقات در همان اوان که قبل برین که مرقوم کلمک وقایع نگار شد از کار قرشی فراغت روی داده بود.

شخصی از اشقیا و فتنه جوی اوزبک از جوی درون جان دست طمع شسته، خود را دفعتاً بعزیز قلی بیگ دادخواه رسانیده، او را بسزخم کاری از پای در آورده.

حاضران نیز فی الفور در آویخته، اورادر همانجا پاره پاره و بتیغ خونخوار از دیار هستی آواره کردند.

چون این خبر به عرض آقاسی دادخواه اعنی خدیو دادگر رسید، فرمان همایون خطاب بشاه افراسیاب جاه بخارا و بزرگان ترکستان عمر صدور یافت، مشعر براینکه آن سلطنت بآب سلیل سلسله سلطنت چنگیزخان و دوحه خاندان ترکمان میباشند، مقرر فرمودند که شاهزاده بکار بخارا نپرداخته از آنجا که در عالم ایلی تمکن آن والجاه بر اورنگ سلطنت موروثی، منظور نظر اقدس میباشند، چند نفر از رؤسای آن دیار برای بنای کار و استقرار امور آن مملکت روانه دربار سپهراقتدار سازند.

نیز حکم همایون شاهزاده مرقوم شد که منشور عزت را برای شاه والجاه ارسال داشته، خود معاودت ببلخ نموده بانتظام و انساق امور آن مملکت پردازد، و هرگاه اهالی توران راه فرمان باذعان اقدام نمودند فبها المراد، و الا بتأید الهی از دست جنود قضا گوشمال خواهند خورد.

پس شاهزاده حکم همایون را فی الحال برای شاه و الاجاه ارسال و ترك محاصره قرشی کرده از آب آمویه عبور، و ساحت بلخ را مقر کو کبه منصور ساخت. اما حقیقت حال زمین داور اینکه قبل برین که مرقوم کلاک وقایع نگار شد در حین ورود کو کبه مسعود بکورشک، سرداری زمین داور و هزار جات را بکلبعلی بیگ کوسه احمدلو منسوب گشته، او را با توپخانه و استعداد تمام روانه ساختند.

مشارالیه مدت نه ماه بمحاصره آن قلعه پرداخته کاری نساخت، و در آخر کار بنای یورش گذاشته.

بعضی از افغانه نفاق اندیش را که در معسکر او بودند نزد خویش طلب داشته، با ایشان مهاد و معهود نموده بود که رفته افغانه را که مستحفظ بروجند با خود همداستان سازند که در حین یورش برج دروازه را بدست دهند.

آنجماعت باین بهانه رفته قلعه کیانرا خبردار و همگی را در وقت کار آماده ساخته.

بعد از آنکه غازیان در شب معین از بیرون بعزم قلعه گیری دامن جلادت بر میان زده و سر بی باکی را بر رو کشیده به اقدام تهور بجانب قلعه دویدند، هر يك خود را هدف چندین گلوله جانسوز دیده تدبیر را مخالف تقدیر یافته، جمعی کثیر از قشون و چریک لکزیه فراه بقتل رسید.

لهذا سردار را در ازاء این سوء حزم و قصور عزم معزول و بدر گاه معلی طلب فرموده برای اصلاح کارش حکیمانانه چوب تأدیب، که حکم چوب چینی داشت، موافق مزاج او یافته، کف و پای سردستی بر او گرفتند هر يك از چاکران را که سر بر فلک رسیده بود او را با بفلک رسید.

الحاصل دیوانقلی بیگک افشار علمدار باشی را باتفاق یاری بیگک سلطان توپچی باشی به آن خدمت نامزد و باسباب نقیب کردن و آلات یورش بردن

روانه ساخت.

مأمورین از روی وجد و جهد بکندن نقب و بردن سپه پرداخته در دهم شوال آن سال خجسته مال بدرخان افغان، که از جانب حسین بحکومت زمین داور منسوب بودند، امان بگوش غازیان رسانیده.

ولد خود را بعزم استیما پاپایه سر بر فلک بنیان فرستاده، قلعه را تسلیم سر کردگان نموده، بموجب حکم همایون با فاغنه که مستحفظان آن حصار بودند، باتفاق یاری بیگک سلطان بدر گاه معلی شتافت، و از جان و مال بخشش یافت.

چون افاغنه قندهار چند سال بود که در جمع کردن ذخیره و تهیه اسباب قلعه داری میکوشیدند، بکثرت آذوقه و خدمت خود و متانت مکان مستظهر گشته، پشت بدیوار اطمینان داده، در پناه حصار قلعه داری تحصن داشتند. تا مدت محاصره دو ماه کامل امتداد یافت.

در نهم شهر شوال عزیمت یورش در خاطر اقدس تصمیم یافت، اول جمعی از سربازان معارک جلادت بتسخیر برجهای خارج قلعه که در حیطة تصرف افاغنه میبود مأمور گشته یک یک را بحوزه ضبط و تصرف در آورده از آن جمله برج عظیمی، که در فراز تپه رفیع واقع و فوجی از افاغنه با چند توپ مستحفظ آن برج بودند، آنرا نیز بتأیید الهی مسخر کرده تمامی مستحفظان را زنده بدست آوردند و بعد از آن بتسخیر برج سنگین پرداخته آن برج را، که در سمت شمالی قلعه در جانب چهل زینه در قله کوهی بلند واقعست که بقله قندهار اشرف وارد، دایرال بحکم دامن جلادت بمیان زده.

پایمردی عزم بلند آن برج را با چهارده برج دیگر، که از بسروج فلک افزون بود در فراز آن کوه سپر نمون طعنه زن چرخ نیلکون و سیصد نفر از افاغنه قدر انداز بمحافظت آن اقدام داشتند، یورش برده تصرف و بکمند اقتدار در شرفاف

تسخیر آن قرار گرفتند.

افاغنه بروج تمامی بمعرض قتل واسر در آمده، و خمپارهای ثعباندهان و توپهای کوه توان، که کلولهای هر يك بوزن هفت و هشت من بود، از چنان راهی صعب که پیاده را عبور از آن بسهولت ممکن نبود، به هزار جرثقیل بالا کشیده، بر قلعه کیان و برج مشهور برج ده ده، که در جانب عربی قندهار واقعست، بستند.

والحق عقل محال اندش از وقوع این امر غریب در وادی حیرانی و تنگنای سرگردانی است.

هر کس آن راه تنگ فضا پرپیچ و خم، و آن کوه سپهر شکوه آسمان توام را برای العین دیده باشد، یا یقین خواهد دانست که بالا بردن توپهای کوه مانند از چنان مکانی که عنقای فلک سیر وهم از تصور قاف قله اش پر می ریزد، منوط بنگاد امر پادشاهی، و چنین حکم البته تالی حکم الهی خواهد بود.

القصة از برج سنگین توپ و خمپاره را بر حال قلعه کیان مظهر فحوای صدق انتمای «وقودها للناس والحجاره» ساختند.

پیکر هیولای برج ده ده را از صورت جسمی انداختند.

بعد از آنکه بنیان قرار برج ده ده تزلزل پذیرفت، چون جماعت بختیاری باستحفاظ آن سمت اقدام داشتند، مکرر داوطلب و مستدعی اذن یورش بودند.

از طایفه مزبور واکراد چشمکزک، و افغان ابدالی از هر طایفه سیصد نفر در یوم پنجشنبه بیست و دوم ذیقعدة الحرام، بامر همایون مهبای کار گشته، بهنگام طلوع صبح فجر بجانب آن برج یورش بردند.

چون افاغنه پیش از وقت مطلع گشته مهبای بودند. قریب دویست نفر از

داوطلبان مقتول و مجروح گشته، عروج بشرفسات قصر مقصود میسر نگردید.

پس دوباره به عزم یورش مصمم گشتند که بعد از انقضای جشن نوروز فیروز سلطانی یورش اندازند.

در ذکر وقایع یوننتئیل موافق سال فرخنده فال هزار و صد و پنجاه هجری

هنگامی که شهرستانیان سیاه و سفید لبالی و ایام شهر ذیقعدہ را ماه طالع از
غره بسلخ پیوست نوروز کامرانی رسید.
یعنی در شب جمعہ سلخ ماه مزبور بعد از انقضای شش ساعت و کسری،
داور زرین افسر مهر برسم شبیخون عزم تسخیر دارالقرار جهان کرده به برج
حمل در آمد.

افواج سبکروح صبا و شمال بصاحب لوالی سروسهی و رایت افرازبهار
به چیره دستی چنار مہیای یورش گشته، بجانب دارالملک گلشن رو آورد.
نیلوفر با صولت و فر قدم بر فراز کنگرہ شاخ بلند گذاشت، و زنبق بر سر
چهار برج حصار چمن، بیدق بنفش پرچم بر افراخت.
افغان غراب و کلاغ به نغمہ قمری و عندلیب تبدیل یافت، و نالہ جعد و بوم از
بوم چمن به صفیر تدر و تارک معاوضہ شد.
طوطیان شکر خای کہ از شور انگیزی دی تلخ مذاق بودند، در قندہار شیرین
بیانی شکر افشان شدند.

افواج زاغ وزغن، که در عرضه چمن مسکن گرفته بودند، وطن را اغراب البین گفته، در حسرت آشیان مانند فاخته کو کو زنان گشتند.

چون خسرو گیتی ستان آفتاب جهانتاب هند ظلمت را مسخر و دارالخلافة جهانرا بنور وجود خود منور ساخته.

جنود هندی انجم و کو کب و امدارات بروج راه تواری گزیدند، ممالک بنک بهار نوروز و قلعه ظفر بر روی جهانیان گشاده گشته، قلع قلعه بهمین و ازدیوان قضا صوبه بهار و بلا دسنبل و حصار فیروزه سبزه بچاکری نفس نباتی مقرر و معین گردید.

فراشان با فراختن بار گاه آسمان و نصب اورنگک عرش فرسافلک اطلس در عرصه غبرا ظاهر نموده پایه زمین را بر آسمان افراختند.

مجلس آرایان محفل ارم نگار در کمال فروزیز بنظم و ترتیب بزم نوروزی دست گشادند.

رؤسای لشکر و کبرای عسکر و امرای هزار و عظمای کامکار از جامه خانه همت سرشار مانند زرین کلاهان انجم و اختر و نورانی لباسان ثوابت و سیار بخلعتهای طلا باف و البسه زرتار برودوش آراسته، در حواشی آن محل مینومشا کل فراخور رتبه و شأن نشستند و ایستادند.

کنجوران کامل عیار طبقهای اشرفی چون اطباق چرخ هشتمین نثار آن بزم ارم قرین ساختند.

بعد از غنچه گشایی باغ و گلزار نوبت قلعه گشایی اقبال ابد-دار گشته، در همانروز فیروز بتهیه اسباب یورش پرداختند.

چون طایفه بختیاری در اول مرتبه داوطلب گشته کاری نساخته بودند، باز ایشان را بساین امر مأمور و سه چهار هزار نفر از دلیران خونخوار و سربازان عرصه گیرودار را انتخاب کرده.

در شب دوم ذیحجه خود همراه رفته، در اطراف قلعه در بیغولهای سنگک و روایای کوه و خفایای جبال در کمین گذاشتند.

و خود نیز آنشب در برج چهل زینه در پناه کوه در جائیکه از نظر قلعه کیان مستور بود و بانتظار طلوع روز، که رشک شب وصل مهوشان دلفروز بود، اختفا گزیدند.

تا هنگام ظهر آنروز، بدون این که قلعه کیان ادراک این معنی نمایند، در همان بیغوله توقف فرمودند در اول ظهر، که اعدای عصر پزوالرادم واپسین بود. نماز ظهر را ادا و استعانت از ایزد بی همتا کرده، نخست از جانب برج ده سورن انداخته شورش یورش درافکندند.

چون سیبۀ آنسمت بطایفه بختیاری متعلق بود آنگروه را بخت یاری کرده، قدم بر فراز سلم مقصود گذاشته، برج را تصرف کردند.

از آنجا به برج مشهور بچار برج هجوم آور گشته تا مستحفظان آنجا به خود پردازند بیرق استیلا در آنمکان افراختند.

افاغنه سه مرتبه بهیئات مجموعی بجانب چار برج متهاجم گشته، لازمه خیر کی بتقدیم رسانیدند.

اما چون فوج فوج از جزایر چیان و تفنگچیان آتشین دم و خنجر گذاران مریخ توأم برسم کومک بدلیران قلعه گیر می رسیدند.

هر دفعه آن طایفه از چیره دستی جنود قاهره سر کوب بلیغی یافتند روی برتافتند:

بهادران نصرت قرین نیز که در کمین کین بودند، از اطراف قلعه زور آور شده بپایمردی تلاش از نردبانها که ترتیب یافته بود، بحصار قلعه صعود و عروج

و ضبط دروازه و بروج کردند قلعه بحیطة تسخیر در آمد.

حسین با قلیلی از افاغنه فرصت جسته بعضی از زنان خود را برداشتند بقبول، که در جانب جنوبی قلعه در فراز کوه بود، گریخت.

بقیه آنطایفه ذکوراً و اناثاً عرضة شمشیر و اسیر گمند تقدیر گشتند.

باشارة و الا توپهایی که در بالای کوه و حصار قلعه بود برقتیول بسته، از آن آوازهای رعد خروش انهدام اساس دولت و قصور قصر شوکت حسین را اخبار، و از خواب غفلتش خواهی نخواهی بیدار کردند.

روز دیگر که شمس جهان افروز خورشید، از شبستان لیل بی حجاب از پرده احتجاب بر آمد.

زینب نام خواهر بزرگ خود را، که عاقله او بود، با چند نفر از سر کردگان غلیجانی برسم ننوات، که باصطلاح افغات عبارت از دخیل بوده باشد، بخدمت اقدس فرستاده، فرمان امان از موقف عفو و احسان خدیو زمان حاصل کرده.

روز بعد با ولدان محمود و اقوام و اتباع خود و تمامی رؤسای افاغنه، آن منشور را تاج تارك افتخار و سرمایه اطمینان و استظهار کرده.

در بارگاه زرین قبالی، که در خارج دروازه با اولی مخصوص نشیمن آن حضرت بذروه عیوق افراشته بودند، بشرف پابوسی سربلند و به نوید جان بخشی و مرحمت بهره مند گشتند.

همت بجز خاصیت و الا نظر قبول بمال و غنایم قلعه کیان، که از تعداد اندیشه محاسبان بیرون بود، نیفکنده همگی آنها را بدلیران جان سپار عنایت و حسین را با اولاد و اقربا و بنی و عمام و مالی که مالک بودند، روانه مازندران و سکنای ایشانرا در آنولایت مقرر داشتند.

چون ذوالفقارخان ابدالی با احمدخان برادرش که سابقاً از هرات فرار

کرده بقندهار رفته بودند حسین آنها را گرفته محبوس می داشت.

در روز فتح قلعه، ایشان نیز از مجلس نجات یافته بدارالامان ظ-ل-اللهی
توسل جستند.

لهذا مرحمت بیکران خاقانی ایشان را نیز مأمور بمازندران، واز مالیات
دیوانی معشیت بقدر کفاف در درجه هر يك مقرر فرمودند.

طایفه غلیجائی مشتمل بر دو گروه می باشند که موسوم بهوتکی متعلق به
حسین، و فرقه دیگر توحی منسوب با شرف سلطان میبودند.

چون اشرف سلطان بهنحویکه سبق ذکر یافت در آخر در کوی سعادت سبقت
جسته در بدو ورود موکب والا بقندهار شرف اندوز خدمت خدیو کامکار
شده بود.

حکومت ایل توخیرا بعلاوه قلات باو تفویض و قلعه قندهار را، که سمت
غربی آن در فراز کوه واقع و فی الحقیقه در نحوست اساس و تثلب بنالکه
رخسار دیار و امصار بود.

بحکم والا ویران و با خاک تیره یکسان، و همان نادر آباد را دارالملک و مقر
برای تمکن آن ولایت ساختند.

چون عهد کرده بودند که احدی را از اهل اسلام گرفتار قیداسار نسازند،
امر والا بفک رقاب تمامی اسرای قلعه، و ایصال آنها بصاحبان اصدار یافته، ایالت
آن ولایت را به عبدالعلی خان حاکم ابدالی، که سالک طریق اخلاص و رزیهها و
خدمت ستکالی بود، مرحمت، و بزمین وادی و کوشک و نیز از رؤسای ابدالی
حکام تعیین، و جمعی از جوانان کمار آمد غلیجایی را سان دیده انتخاب و ملازم
رکاب ساخته.

نادر آباد و توابع را بسکنای ایل ابدالی، که در نیشابور و باقی ولایات

خراسان توقف و توطن داشتند اختصاص داده مقرر داشتند که:
ابدالی کوچیده و آمده در آنمکان توقف، و طایفه هونکی غلیجایی رفته
در امکانه ایشان سکنی نمایند.
آنجماعت را در بیست و چهارم ماه مزبور از عذاب گذرانیده، روانه مکان
مقرر ساختند.

در بیان ورود ایلچیان پادشاه سکندر جاه روم باتفاق

سفرای ایندولت ابدپیوند

سابقاً سمت تحریر یافت که بعد از واقعه شورای کبرای صحرای مغان عبدالباقی خان زنگنه باتفاق میرزا ابوالقاسم صدر و ملی علی اکبر هاشمی از دربار آسمان قدر، بهمراهی علی پاشا بسفارت روانه دولت عثمانی شده بود. از طرف قرین الشرف پادشاه سکندر جاه روم لوازم اغراز و احترام نسبت بایشان مرعی و مبدول، و مصطفی پاشا والی موصل، که از وزرای معتبر آندولت بود، باتفاق عبدالله افندی صدر ناطولی و خلیل افندی، قاضی اورنه بایلچیکری تعیین و بهمراهی سفرای ایندولت از راه بغداد وارد اصفهان گشته، از سمت کرمان مأمور بدربار فلك بنیان شدند.

در نوزدهم شهر محرم الحرام سال هزار و صد و پنجاه یک، که پنجاه روز از نوروز فیروز گذشته بود، سفرای دولتین وارد نادر آباد و بعد از دو روز بار یافته حضور اقدس گشته.

اسبان کوه توان تارنی نژاد مکمل بساخت زین مکمل و هدایای نفیسه، که پادشاه والجاه ممالک روم به تهنیت جلوس همایون مصحوب مصطفی پاشا فرستاده بود، از نظر انور گذشته و تبلیغ پیغامات لسانی، و سفارشات زبانی گشته، باعطای

کورك سمور و اسب بازين و يراق طلا سرافرازی حاصل نموده، زياده بر معمول سلف مشمول عاطفت و احسان شدند.

چون در نامه پادشاه و الاجاه روم در باب سر مذهبی حضرت امام جعفر صادق از عان صریح نکرده، در خصوص اختصاص رکنی از ارکان مسجد الحرام باین مذهب متمسک بعذر گشته اعلام فرموده بودند که هر رکنی از ارکان اربعه از سوابق ائمه بیکی از ائمه مذاهب اربعه مخصوص است تغییر آن مؤدتی بفساد میگردد، و فتن امیر حاج ایران نیز از راه شام متضمن فتنه است، و خواهش کرده بودند که عذر دو ماده اولی متلقی بقبول گشته، مقرر گردد که امیر حاج ایران از راه نجف اشرف هر ساله حجاج را بکعبه مقصود رسانند.

حضرت ظل اللهی رفتن امیر حاج ایرانرا از راه نجف اشرف پذیرفتند بشرطی که محافظین بغداد آنرا هر آباء و مایحتاج هر ساله حاضر و آماده سازند، و ایلچیرا با افندیان عظام مورد اغراز و اکرام ساخته به وساطت بندگان در گاه این امور را بایشان گفتگو. و بدو جوه شرعیه اقامه دلایل و براهین کرده، از نقد و جنس و فو احر اسباب اضافه بر آنچه در سوالف زمان بایلچیان داده میشد، بایشان مرحمت و چون مقدمه تخمین مذهب و تعیین رکن به محاذیر شرعیه و معاذیر ملکیه محول و مو کول شده بود، که رکن اعظم بنیان مصالحه بود، برای مدا کرده آنها علی مردانخان بیگلر بیگی ارستان فیلی را بسفارت تعیین و رفیق مصطفی پاشا و افندیان نموده، در غره ماه صفر رخصت نهضت ارزانی و روانه دربار حشمت مدار عثمانی فرمودند.

در بیان توجہ موکب منصور بجانب هندوستان و غزنین و کامل بتوفیق خالق جزو کل قبلبرین

به نحویکه گذارش یافت ، علی مردانخان شاملو را روانه هندوستان ، و باعلیحضرت پادشاه و اجاه هند اعلام کرده بودند که چون تنبیه افغانه قندهار مطمح نظر است بناظم صوبه کابل و آن نواحی مقرر گردد که سد راه اشرار نمایند.

پادشاه و الاجاه نیز در جواب نوشته بودند که درینخصوص بصوبه داران تأکید و خزانہ و فوجی از سپاہ ارسال کرده که در سر راه ممانعت مفسدین قندهار نمایند.

بعد از مراجعت علی مردانخان برای تجدید و یاد آوری، محمدعلیخان قولر آقاسی ولد اصلانخان را، که عمده امرای ایران بود، بسفارت مأمور، و پادشاه همایون جاه جواب سابقرا مذکور ساخته بودند.

در اوایل کار قندهار که افغانه آندیار بسمت هند فرار کرده بودند، فوجی از غازیانرا برای تسدید راه، و تنبیه آنطایفه بجانب قلات مأمور گشتند.

اما تأکیدات بعمل آمد که نظر بدوستی قدیم، که فیما بین هند و ایران تحقق دارد، از حد مملکت تجاوز نکرده، سامان محبت را از دست انداز جنود فتن محفوظ، و مراعات حال رعایا و اهالی آندولت ابد پیوند مرعی و ملحوظ دارند.

سرکردگان لشکر منصور منزل کمانک، چهار فرسخی آن مملکت، نامتناهی کوهستان آن ناحیه تاخته و از آنجا باولنک مرعه چپاول انداخته قریب هزار جماعت غلیجانی را، که در آن نواحی بودند معروض تیغ هلاک ساختند. مسال و استر بسیار از ایشان بدست آورده، تتمه بسمت غزنین و کابل فرار نمودند.

در خلال اینحال معلوم می گردد که از دولت علییه کورکانیه کسی بسر راه مأمور و مانع عبور و مرور آنفوج مقهور نیست.

غازیان بنا بر اینکه مأذون از خدمت اقدس نبودند از مقام مقرر قدم فراتر گذارند، در آنجا مکث و چگونگی را بعرض عا کفان عتبه خلافت رسانیدند.

بعد از وصول این خبر محمدخان تر کمانرا برسم سفارت برای استفسار خلف وعده تعیین، و در پانزدهم محرم الحرام سال قبل بعزم چاپاری از راه سند روانه هندوستان فرمودند ضمناً اشارتی درباب کابل و غزنین بکار رفت.

اما امر مؤ کدب صدور پیوست که زیاده برچهل روز در آن ولایت مکث نکرده، زود جواب بخاقان بحر و برهفت کشور رسانند.

محمدخان وارد هند و ابلاغ پیام همایون کرده.

پادشاه و الاجاه در جواب تغافل، و تجاهل و از مرخص ساختن ایالچی تساهل نموده او را رخصت انصراف ندادند.

چون یکسال کامل از رفتن محمدخان منقضی شده، در اوایل محرم سنه ۱۱۵۱ بعد از فتح قندهار فرمان مؤ کد خطاب بمحمدخان عز صدور یافت که بوصول حکم اشرف مرخصست که بر گشته هر گونه جوابی که از دولت عتبه گورکانیه صادر شده باشد بعرض رساند.

حکم همایونرا مصحوب سه نفر جلودار از راه سند روانه ساختند.

پس عزیمت حرکت بسمت کوهستانات غزنین و کابل در خاطر اقدس

تصمیم یافته، در غزه ماه صفر، که ایلچیا رو مرا مرخص و روانه آنم-رزوبوم فرمودند.

پرچم علم ظفر انتساب بجانب غزنین در اهتزاز آمده، از چشمه مخور، که حد مملکت ایران و هند است، عبور، و منزل قراباغ، شش فرسخی غزنین، رامقر کو کبه منصور ساخته، از آنجا شهزاده نصرالله میرزا را به تنبیه افغان غوربند و بامیان مأمور فرمودند.

باقرخان، که حاکم غزنین بود، از طنطنه آمد، موکب همایون مغلوب وحشت گشته، فرار اختیار و قضا و سادات و علما و رؤسا و اعیان غزنین، ببلدی قافله سالار عجز و نیاز و پیشکشهای لایق، روی امیدواری بدربار خسرو عاجزنواز آورده، مشمول عنایت خدیو گردن فراز شدند.

کو کبه والا از منزل قراباغ رایت بجانب غزنین افراخته، در بیست و دوم ماه مزبور ماهیچه اعلام جهانگشارا، که آفتاب اقتباس نور از آن میکرد، ضیانبخش ساحت ملک غزنین ساختند.

در حین حرکت موکب نصرت شعار از قندهار فوجی از افواج ظفرقرین را به تنبیه هزاره و همه کندی و دهه زنگی و باقی هزارجات، که در تقدیم خدمات دیوانی سالك طریق نافرمانی شده بودند، مأمور گشته غازیان تمامی مساکن و اوطان ایشانرا پامال ستم ستور، و بسیار از رجال را مقتول و نسوان را مأمور نموده، این مراتب را بعرض والا رسانیدند و حکم محکم بعز صدور پیوست که اسرار مطلق العنان ساخته، فوجی از آنجماعترا برای ملازمت بر کاب نصرت انتساب حاضر سازند. همچنین افغانه هزارجات کوهستان غزنین هر یک که بسر کشی گردن افراختند چون درخت سالخورده بنیروی بازوی شوکت قاهره از پای در آمده، هر یک که پا بجاده انقیاد گذاشتند سرافراز عفو خدیو بنده نواز گشتند.

از آنجا لوای توجه بجانب دارالملک کابل افراخته اعزه و اهالی کابل در

دو منزلی حریق راه استقلال پیموده، ادراک تقبیل عتبه سعادت پرور و بتشریف خلاع فاخره پیرایه شرف دربر کرده رخصت انصراف یافته.

بعد از مراجعت ایشان جمعی از افغانه و سپاهی کابل از جاده انقیادنکول، و شرزه خان و رحیمخان کوتوالان قلعه در پناه حصار قلعه داری از راه نادانی در آمده، روز شنبه سیم ربیع الاول پیشخانه کشان موکب همایون، پیشخانه والا را بحوالی قلعه رسانیدند.

جمعی از قلعه کیان از در ستیز پای جلادت بیرون گذاشتند و آغاز محاربه کردند.

حاملان پیشخانه چون مأمور بجنگ نبودند، بحال ایشان نپرداخته، نصب سر اوقات گردون شکوه و وضع احوال اردوی انجم گروه را در اولنگ نیم فرسخی سمت شرقی شهر نموده، کوکبه جهانگشا نیز بعد وارد آنمکان گشته، روز دوشنبه پنجم ماه مزبور بعزم سیرسواد شهر و اربکجانب کوه سیاه سنگ آهنگ، و آنطایفه باز بهوای روز پیش به ازدحام تمام از قلعه بر آمده مبادرت بجنگ و شروع بانداختن توپ و تفنگ کردند.

این معنی مهیج ماده غضب خاقانی گشته، جمعی را که در آنوقت درر کاب اقدس حاضر بودند، تنبیه آن جماعت اشاره فرمودند، مأمورین اسب برانگیخته با شمشیرهای آخته بایشان در آویخته تا پای قلعه سرافشانی کردند.

همانروز عزم بلند خدیو هفت کشور، بتسخیر قلعه کمر بسته اطراف شهر را محصور جنود منصور ساختند.

از یکطرف بحکم والا توپهای قلعه کوب را بر فراز کوه کشیده، برج مشهور بعقابین را، که هم پرواز طائر نسر و هم آشیان عقاب زرین بسال چرخ دایر است، طعمه توپهای برق آثار، و اربکجانب ابرمطیر خمپاره ها را بر حال قلعه کیان صاعقه بار ساخته، زلزله در بنیان ثبات برج و حصار و اساس قرار قلعه کیان انداختند.

چند روز اهل قلعه مانند موسی آتش دیده میان شعله شور و شر بر خود پیچیده، و چون تاب و توان را از خود مسلوب دیدند، در روز دوشنبه دوازدهم ماه مزبور بهمراهی کاروان عجز و ناتوانی وارد دربار سپهر اقتدار عرش مبانی، و بزبان نادانی «اتهلکنا بما فعل السفهائنا» اعتراف بقصور نافرمانی کرده، قلعه را سپردند.

پیشکشهای لایق از پیشگاه نظر اقدس گذرانیده، خزانة وجبه خانة و فیله خانة پادشاهی را که در ارك بود، بضبط سرکار خاصة شریفه تعلق پذیرفت.

شهزاده نصرالله میرزا، که سابق از منزل قراباغ به تنبیه سرکشان غوربند و بامیان و قلعه ضحاک مأمور گشته بود، متمرّدین را تنبیه و قلعات ایشانرا تصرف، و آنجماعترا بحوزة اطاعت در آورده، در بیست و چهارم ماه مزبور از راه چهار يك کار وارد، و شرف اندوز تقلیل بساط خدیو کامکار گردیده، مقارن آن عرایض محمدعلیخان بصحابت قاصد ملحوظ نظر فرخنده مقاصد شد مضمون اینکه از دولت گورکانیه او را نه جواب دهند و نه رخصت ایاب.

لذا از یساولان دیوان را بچاپاری تعیین و نامه سد راه فرار اشرار به آن شاه و الاتبار اشعار، و از جانب آنحضرت نیز تعهد آنمطلب بعمل آمده، بنا بر وعده آن پادشاه ذیجاه، کوکبه عز و جاه وارد قندهار گشته.

بعد از آنکه خلف آن بعمل آوردن بعلاوة آن ایلچی را بخلاف قانون سلف یکسال نگاهداشتن، و جواب مکتوب همایونرا در عقده تعویق گذاشتن، همانا ناشی از مخالفت و بیگانگی و منافی آثار دوستی و یگانگی خواهد بود.

بعد از فتح و تسخیر قلعه قندهار چون وهنی و قصوری که از افغانه بایران صدور یافته بود زیاده بر آن بممالک هندوستان واقع شد.

مضمون اینکه البته تنبیه آنطایفه مرضی طبع اقدس شاهی میباشد و این دولت را هواخواه یکدیگر می دانستیم، متوجه تنبیه آنجماعت گشتیم.

بعد از تنبیه آنجماعت چون مردم غزنین از باب آداب بر آمده بودند،

مشمول نوازشات گشتند.

اما اهالی کابل قطع نظر از آنکه بایست ورود رایات نصرت آیات مغتنم شمرده، در عالم اتحاد بین الدولتین بلوازم خدمتگذاری و اعانت پردازند، در سعادت و بر سوی خویش بسته، با افاغنه اتفاق و اظهار مراسم شقاق و نفاق کردند. چون این حرکت منافی طریقه آداب و پاسداری حرکت موکب ظفر کوکب بود، از راه یگانگی که بین آنحضرتین تحقق داشت، در مقام تأدیب آنطایفه در آمدیم ثانی الحال که براهنمائی قاید نیاز روی امید بدر گاه معدلت طراز آوردند، ایشان را بنابر خاطر آن پادشاه مورد عفو و مشمول احسان فرمودیم، و مقرر داشتیم که احدی متعرض مال و حال ایشان نگردد و ما را از مبادی حال الی الان سوای تنبیه آن افاغنه منظوری نبود، باز همان دوستیها منظور نظر میباشد.

چاپار را بهمراهی چند نفر از اعیان دارالملک کابل در بیست و ششم ماه روانه شاه جهان آباد ساختند که یساول بوساطت نامه همایونفال و کابلیان بزبان مقال حقیقت حال را مفهوم پادشاه سلیمان خصال سازند.

بعد از ورود کابلیان بجلال آباد حاکم آنملک ایشانرا مانع، و به پشاور راجع ساخت.

یساولرا، که بچاپاری میرفت، ولد میرعباس نام افغان به قتل رسانیده.

چون غله و محصول آنولایت کفاف باحوال سپاه نصرت مآب نمی کرد، لهذا فوجی از افواج منصوره را بمحافظت قلعه و اراک مأمور ساختند.

در دوازدهم ربیع الثانی بهمراهی تأیید یزدانی، عازم کوهستانات چاریک و بخرادوصافی، که موضع حاصل خیز و مکان معمور و پر آب و علف و مساکن طایفه افغان بود، شدند که هم گوشمال سرکشان آن ناحیه بعمل آید، و هم توسعه در غله و ذخیره بهم رسد.

افاغنه آنسمت بقلل جبال تحصن جسته، دلیران رزم آزما بحکم والا

کوه نورد و دشت پیما گشته، سقناق و مساکن ایشانرا بپایمردی و جلادت لگد کوب و سرکشانرا مقهور و منکوب ساخته.

آنطایفه بعد از آنکه خود را گرفتار مهالك بیکران صدمات آنفوج، و سقناقات خویش مستغرق اطمات دریای آهنین موج بخودی دیدند، جود خدیو بحر و بر، که کشتی شکستگان طوفان حوادث را قرارگاه لنگر امان بود تو سل جسته، بکنار عافیت و ساحل آمفیت پیوستند.

همگی سرکردگان و رؤسای آنطایفه با سعدالله و ملامحمد ولد میام واقوام او بدر بار معلی شتافته، خدمت رکاب اقدس اعلی را حلقه گوش غلامی خود ساخته، جمعی را بتقریب بندگی این آستان بشاهزاده آزادی رسانیدند.

بیست روز آنمکان خرم پایه سریر مینو نظیر سر کوب بزم سپهر و همدوش ایوان ماه و مهر گشته، در بیستم شهر جمادی الاول لوای توجه بجانب کندوک، که در خوبی آب و هوا و وفور نزهت و صفا طعنه بر سرابستان جنت المأوی می زد افراختند.

افاغنه دیگر آنسرزمین نیز جمعیت کرده در قلعه کوه با استحکام اساس خودداری پرداختند.

دلیران نصرت نشان بامراق دس بر سر سقناق ایشان عازم شده، آنطایفه چون دشت و کوهر را در زیر پای بیکران غازیان یکسان دیدند، طالب امان گشته، رؤسای ایشان وارد دربار فلکشان، و مشمول عفو خدیو جهان شده.

افواج بحر امواج، که به تنبیه هزار جات مشغول بودند، خدمات مرجوعه را انجام و جمعی از اولاد آنطایفه را، در سلك غلامان انتظام داده، در بیست و ششم ماه وارد دربار عز و جاه گشته، از آنمکان فوجی بضبط قلعه جلال آباد و تأدیب ولد میرعباس افغان، که مرتکب قتل یساول دیوان شده بود، مأمور گشته حاکم جلال آباد، که مانع رفتن کابلیان شده بود، فرار و باقی اهالی آندیار طریق اطاعت پیمودند روز

پنجشنبه سیم جمادی الاخری بقدم استقبال پیش آمده قلعه را بتصرف دادند. چون ولد میرعباس بیش از وقت برفرار کوه احداث سقناقهای محکم کرده بود و جمعیت عظیم از مردان کار و دلیران هر که کارزار فراهم آورده، اساس آنها را بلوازم اسباب خودداری استحکام داده بود، غازیان دسته دسته بسقناقهای او پیوسته، آن بنای قوی اساس را بدستیاری سر پنجه شوکت قاهره درهم شکسته تصرف، و رجال ایشانرا عرضه تیغ هلاک و زنان ایشانرا با همشیرها و نسوان ولد میرعباس اسیر فترک ساخته، بدرگاه معلی آوردند.

بعد از ضبط و ربط امور آن نواحی، بهار سفلی را، که در پنج فرسخی جلال آباد واقعست بچمن آرای قدوم فروردین اثر رشک بهار، و اهالی آن دیار هر گل زمین از آن وادی را زینت کوشه دستیار روزگار خود ساختند.

در بیان ورود شاهزاده رضاقلی میرزا در منزل بهار سفلی به درگاه معلی و سرافرازی یافتن به امر سلطنت و نیابت دارالملک ایران

چون در این اوقات نصرت آیات عازم هندوستان و سفر بعید المسافت پیشنهاد
همت خاقان گیتی ستان بود، خیال نصب و تعیین یکی از فرزندان فرزانه کامکار، و
شاهزادگان آزاده نامدار، بدارایی و فرمانروائی ممالک ایران از خاطر اقدس می-
گذشت، در کابل امر همایون به عزنفاذ پیوست که شاهزاده رضاقلی میرزا، که اکبر
دارشد اولاد و در آن اوقات در سریر حکمرانی بلخ تمکن داشت، ایالت را به حسن
خان بیات، و بدرخان افشار بیگلربیگی هرات سپرده، و فوجی از غازیان را به-
محافظت آنجا گذاشته، از راه ضحاک و بامیان وارد اردوی نصرت نشان شود.

بعد از وصول خبر فتح بلخ، که هنوز موکب همایون در نادرآباد توقف
داشت، به شاهزاده امر والا شرف نفاذ یافته بود، که در ایامی که افواج ظفرشعار از
کار رزم و پیکار بیکار باشند، متوجه فندوز شده، امور آن ناحیه را منتظم سازد.
شاهزاده بو و فوق فرمان رایت افرا از توجه به آن ولایت گشته، یوسف خان نام قاتاقان
که تا آن زمان در مقام مخالفت اقامت داشت، با سایر سرکشان آن ناحیه تاب مقاومت

نیاورده، سالک طریق هزیمت شد.

شاهزاده آن ولایت را خالی از اضرار و عاری از فتنه و فساد در حوزة اقتدار و استبداد در آورد.

در اثنای آن حال، امر همایون به شاهزاده و اصل گشته، چگونگی را معروض قوایم سریر سپهر مدار و مجدد حکم مبارک به اضرار او اصدار یافت.

شاهزاده راه نورد طریق ارتحال گشته، بعد از ورود به کابل، بنه و آغروق را در کابل گذاشته.

در بیست و چهارم رجب وارد خدمت خدیو کامکار گشت.

روز دیگر حضرت ظل الهی به ملاحظه سان عسکر بلخ، که در موی کب شاهزاده آمده بودند، پرداخته، اما چند روز آن جماعت به رسم سان از نظر آفتاب سان گذشتند.

چون اسب بسیاری از ایشان در سفر بلخ به معرض اسقاط در آمده بود، به همگی اسبان تازی نژاد و اسلحه عنایت و نیابت و دارائی ایران و اختیار عزل و نصب بیگلر بیگیان و فرمانداران به شاهزاده کامکار تفویض، و روز جمعه غرة شعبان بعد از ظهر بدست مبارک تارک او و شاهزاده نصرالله میرزا را نیز به زیب افسر بلندی داده، مقرر فرمودند که:

در عهد شاهزادگی چنغه را به سمت چپ زده، بعد از آنکه پادشاهی به هر يك از اولاد به حکم جناب مالک الملک تعلق گیرد، چنغه را به دستور ملوک بجانب راست زنند.

روز یکشنبه سیم ماه، رضاقلی میرزا را مرخص، و باشوکت و شان به جانب ایران روان ساختند.

روز دیگر لوای جهانگشا به جانب جلال آباد نهضت یافته، در دهم ماه از جلال آباد گذشته، به جانب شرقی به فاصله شش فرسخی، قباب بارگاه عزوجاه بر-

اوج مهر و ماه افراسنه شد.

در آنجا دوازده هزار تن از یلان پیل افکن به رسم منقلای مقرر گردید که دو منزل بیشتر ایت افراز شوکت وفر باشند، و شش هزار کس به پیشخانه کشی موکب همایون اختصاص یافتند.

در بیان توجه موکب والا به عزم تنبیه ناصر خان

و تسخیر پیشاور

چون از دولت علیہ گورکانیہ صوبہ داری کابل و پیشاور با ناصر خان میبود، بعد از تسخیر غزنین و کابل که آن ممالک از حوزه تصرف گورکانیہ بدر رفت، ناصر خان از حدود پیشاور سلك جمعیت را منعقد ساخته، مشغول خودداری شدند.

در حینی که اعیان کابل به اذعان همایون عازم شاه جهان آباد شدند، منشور عنایت از موقف اقبال در باب روانه کردن ایشان به اسم ناصر خان عز صدور یافت. ناصر خان به ملاحظه پاس حقوق آن دولت ابد پیوند، راه امتثال بر فرمان همایون بسته، به مروجہ جنبانی دامن تحریک به تیز کردن آتش جنگ پر داخته، بعلاوہ این معنی بیست هزار کس از افاغنه خیبر و پیشاور را در ناحیہ جمرود اجتماع داد، به محافظت در بند اشتعال ورزیده، دوازدهم شهر مزبور منزل موسم به رکاب مضرب سراوقات انجم اوتاد مجرہ طناب گشت، بنه و آغروق را در موکب نصر اللہ میرزا گذاشته، خود طرف عصر از راه مشهور به سرچوبه که کوه بسیار بلند و راه صعب و دشوار بود، با فوجی از غازیان جرار و دلیران نیزه گذار، سیای و جریده به عزم تنبیه ناصر خان ایلغار، و صبح روز دیگر، که دو ساعت از روز گذشته بود، سی

فرسخ راه طی کردند و از بیراهه بسر وقت آن جماعت رسیدند.
ناصرخان از آمدن طلیعه همایون خبردار گشته، به تهیه جنگ بر خاسته، و
صفوف لشکر آراسته، پیشتازان سپاه جلوریز بر قلب ایشان ریخته، در طرفه العین
سلك جمعیت ایشان را پراکنده ساخته، جمع کثیر عرضه شمشیر، و ناصرخان با
جمعی از رؤسای هندیه زنده دستگیر گشته، بقیه راه فرار پیش گرفته، و تمامی اردو
و اسباب ناصرخان و لشکریانش به حوزه تصرف دلیران انتقال یافت.
بعد از سه روز که آن مکان مقر کو کبه فیروز بود، و بنه و آغروق نیز بمو کب
والا پیوسته، متوجه پیشاور شده، آن ملک دلگشا و عرصه نزهت پرور، از پرتو
ماهیچه الویه ظفر رشک هاله قمر گردید.

سانحه ملال افزا که در پیشاور معروض سمع داور دارا افسر گردید

چون جماعت لکزیه جاروتله، که در البرز کوه سکنی دارند، بنا بر اینکه مساکن ایشان مشتمل بر کوهستان و جنگل پر درخت و راههای بسیار صعب است، به استظهار جا و مکان بعضی اوقات از درنافرمانی بیرون می آمدند.

ظهیرالدوله ابراهیم خان سپهسالار آذربایجان به حکم والا عازم تنبیه ایشان گشته، آوازه شمشیر درخشان غازیان سایه پرداز هستی اهل شقاق و مساکن ایشان از اخگر شور و شراحتراق یافته، مغلوب گشتند.

ثانی الحال جمعی از ایشان که فراز کوه را کمین و قرار گاه تفنگچیان گزین ساخته بودند، از اطراف آغاز جنگ و وسعت که رزم را بردلیران کار آزما تنگ، ابراهیم خان به حکم قضا هدف گلوله تفنگ شد.

پس وهن و قصور از این قضیه پر شور بر بنیان عزم ملوکانه راه نیافته، امیر-اصلان خان قرقلورا به ایالت آذربایجان وصفی خان بغایری را که سردار گرجستان بود، به سرداری آذربایجان تعیین و مقرر فرمودند، که با عساکر آن سمت به قدر امکان تنبیه و تأدیب آن طایفه و محافظت آن نواحی پرداخته، منتظر انصراف

مو کب همایون باشند.

در پانزدهم ماه فرخنده فرجام صیام پرچم اعلام نصرف فرجام به جانب شاه جهان آباد امتزاز یافته، امر همایون به عز صدور مقرون شد، که در روداتک جسر متین بسته، افواج قاهره چند روز فوج فوج از آن جسر کهکشان شأن گذشته، مو کب منصور نیز متعاقب عبور کرده.

اگرچه تا حال معلوم نزدیک و دور نگشته که در هیچوقت از رودخانه سنجاب بدون سفینه و کشتی عبور میسر باشند، اما به راهنمایی قاید اقبال خسروی، در هر یک از رودخانهها، که نمونه بحر زخار و شعبه دریای خونخوار بود، معبر و گذر پیدا کرده، سواره و دواب با بار و اسباب از آب گذشته، پنج و شش هزار کس از سپاه لاهور در آنطرف آب وزیر آباد، بسر کردگی قلندر خان قلعه کاخه را مأمن عاقبت ساخته، رایت خود سری افراخته بودند.

قراولان مو کب همایون به مدافعه ایشان پرداخته، در اساس قرار آن مشتمل خاشاک، کارسیل بی امان کرده، مو کب و الانیز متعاقب از آب گذشته، در آن سمت رود، نصب سراوقات سپهر نمود نمودند.

مقارن آن فوج کثیر از جنود سند بسر کردگی زمین داور آدینه، که سلسله جمعیت را انعقاد داده، بامداد ذکر یاخان ناظم صوبه لاهور میآمدند، در محل ملک پور، شش گروهی لاهوری، مشهور دیده قراولان گشته، فیما بین کار به ستیز و آویز انجامید، ایشان نیز به یاران پیوستند، مگر معدودی که به اقتضای قضا از حلقه دام کمند دلیران رهایی یافتند.

بعد از ورود مو کب همایون به حوالی لاهور که باغ شعله ماه مقر کو کبه عز و جاه گردید.

ز کریا خان معارضه خود را با فوج منصور، از قبیل معارضه ظلمت با نور دید، کفایت خان و کیل مهمات خود را به طلب امان به دربار عزو شان فرستاده،

خود نیز روز دیگر بر جبهه سائی آستان فلك بنیان فایز گشته، بیست لك رز و صد زنجیر فیل کوه پیکر و هدایای دیگر به رسم پیشکش در پیشگاه حضور انور گذرانیده لوازم خدمت و انقیاد به تقدیم رسانیده، خلاع فاخره خسروانی و اسب تازی نژاد، با ساخت وزین زرین و کمر خنجر و شمشیر مرصع به او عنایت و نوازشات دیگر در باره او مبذول، و ایالت لاهور بدستور سابق به او محول و موکول گشته.

فخرالدین خان ولد ناظم صوبه کشمیر، را که مردم کشمیر از حکومت او کناره گیر دره نورد وادی اطاعت او نبودند بی سرو سامان در لاهور توقف داشت، باز به ایالت آن ملک سرافراز گشته روانه آن ولایت، و ناصر خان صوبه دار را که از جمله گرفتاران و دررکاب نصرت اقتران میبود، مجدداً به صوبه داری کابل و پيشاور سر بلند و فوجی را تعیین فرمودند که به محافظت معبر و ضبط کشتیهای سنجاب پرداخته، متر دین را روانه اردوی ظفر قرین نمایند.

در بیان وقوع جنگ سلطانی فیما بین خدیو گیتیستان و حضرت محمدشاه پادشاه هندوستان و کیفیت تسخیر شاه جهان آباد و وقایع آن ایام بهجت بنیاد

بعد از آنکه دارالسلطنه لاهور بحیطة تسخیر در آمد، بعرض ایستادگان پایه سریر گردون نظیر رسید که حضرت محمدشاه پادشاه و الاجاه هندوستان از اطراف ممالک مشغول بجمع آوری سپاه و عازم مقابله کو کبه نصرت پناه است. موکب جهانگشا روز جمعه بیست و ششم شهر شوال از لاهور نهضت، و از رودخانه های ژرف عبور، و روز دوشنبه هفتم ذی قعدة الحرام وارد سرحد هند شدند، و در آنجا بصحت تحقیق پیوست که محمدشاه با سیصد هزار مرد نامی و دو هزار زنجیر فیل جنگی و سه هزار توپ اژدردهان برق آهنگ، و اسباب و اساسه رزم و آلات حرب و جنگ و وارد محل موسوم بکزمال، بیست فرسخی شاه جهان آباد، گشته، چون رودخانه فیض، که علی مردانخان اوزبک بشاه جهان آباد جاری کرده، از جنب کزمال روان و اطراف دیگرش بجنگل پیوسته است، در آنمکان حصن حصین و غازغان متین ترتیب داده، توپخانه را محیط اردوی خود ساخته، بعزم مقابله توقف دارد.

خدایو بیهمال ششہزار نفر از سپاہ خون آشام را بقراولی تعیین فرمودند کہ تا حوالی اردوی محمدشاه رفتہ دستبرد زدہ ، تحقیق نمودہ چگونگی را بعرض رسانند، بعد از روانہ کردن ایشان موکب فتح نشان ذیشان، روز سہ شنبہ ہشتم آبانماہ از سرحد ہند حرکت، و وارد منزل را چہرای دوازده گروہی چہار شنبہ نہم ماہ وارد قصۂ انبالہ ہشت فرسخی، کہ کزمال سی کروزہ مسافت داشت، گشتہ، حرم محترم وبنہ و آغروق را بسر کردگی فتحعلی خان افشار چرخچی باشی، و جمعی از سرکردگان در آنجا گذاشتہ، روز پنجشنبہ دہم شہر ذیحجۃ مزبور از انبالہ حرکت، و یازدہ گروہرا طی کردہ شاہ جهان آباد در محل نزول اردوی ظفر بنیاد ساختہ، قراولان نیز شب پنجشنبہ مزبور بحوالی اردوی محمدشاه رسیدہ، موافق کیش و رویہ سپاہگری در گوشہ کمان کمین زہ کردہ:

بسہم دلیری در سر توپخانہ او جمعی را قتیل، و چند نفر را زندہ دستگیر کردہ، بسرای عظیم آباد ہشت گروہی ثانی سربر گشتہ، توقف و شب جمعہ پانزدہم ماہ مزبور دو ساعت از شب گذشتہ، چند نفر از قراولان وارد و گرفتاران را بحضور والا آوردند کہ تحقیقات زمانی ایشان بعمل آمدہ.

پس معتمدی روانہ عظیم آباد ساختہ بقراولان اعلام آوردند کہ در همان سرا توقف، و جمعی از یکہ تازان جلادت در آنحوالی از روی حزم و ثبات عزم بقراولی پردازند.

چون از سرای مزبور کزمال شش کروزہ مسافت داشت:

چہار گروہ آن تمام جنگل و مشتمل بر یک راہ باریک، و دو گروہ دیگر فی الجملہ خالی از پیشہ و راہش ہموار بودند.

خدایو بیہمال دلیران شرباشرانرا دو دستہ کردہ.

از جانب شرقی و غربی اردوی محمدشاه فرستادند، کہ ہر یک سمت خود را ملاحظہ و جا و مکان نزول و ہمواری زمین و کیفیت جنگل و میدان جنگ را

تشخیص داده در سرای عظیم آباد خبر بمو کب والا رسانند.

در روز دوشنبه دوازدهم ماه رایت جهانگشا از جهان آباد متوجه تابی سر، که در ده گروهی واقعست گردیدند.

روز یکشنبه سیزدهم ماه هنگام طلوع صبح لوای آسمان که نهضت یافته، قول همایونرا بشاهزاده نصرالله میرزا تفویض، و جمعی از خوانین را سایه گزین جناح همای همایونفال شاهزاده ساخته.

خود با فوجی از دلاوران یکساعت نیم از روز گذشته، وارد سرای عظیم آباد گشته و چون محل مزبور مشتمل بر رباط عظیمی بود که بسنگ و آجر بر آورده بودند، حاکم انباله و اهالی آنجا باستحکام قلعه و رباط مغرور گشته، بسر کشی پرداختند.

بحکم والاتوپ بحصار مزبور بستند، همگی آنجماعت از بیم جان طالب امان گشته، بیابوس همایون سرافراز و سر بلند شدند.

در آنجا سر کردگان قراول با دو نفر شرباشران بروفق فرمان حاضر گشته، مجدداً هر یک سرورزنده که از اردوی محمدشاه بدست آورده بودند، بنظر اقدس رسانیده از گرفتاران زبانی لوازم استخبار بعمل آمده، بوضوح پیدا است که محمد شاه از دست بردقراولان پابدامن تحصن کشیده همان مکانرا، که جای محکم است مأمّن عافیت خود نموده، شرباشرانها، که ملاحظه سمت شرقی و غربی اردوی او کرده بودند، بعرض رسانیدند که هر دو طرف جنگلست و زمین مسطحی، که شایسته نزول کو کبه نصرت آهنگ و قابل میدان جنگ باشد، نیست.

چون راهی که باردوی محمدشاه میرفت منتهی بجنگل میشد، و مرضی طبع اقدس نبود آنحضرت اراده کردند که بسمت شرقی اردوی او متوجه گشته، در طرف بانی بت، که مابین کزمال و شاه جهان آباد واقعست، در میدان وسیع و عرصه همواری دوسه روز نصب کو کبه فیروز و رفع آیات عالم افروز نموده، اگر محمدشاه

بمقابله آید بجننگ پردازند، والا از همانراہ رایات توجہ بسمت جهان آباد
افرازند.

مؤکب ہمایون روز دوشنبہ چہاردمہ ماہ قبل از طلوع فجر از منزل مزبور
حرکت و از رودخانہ فیض گذشتہ در دو فرسخی اردوی محمدشاہ مکان ہموار
و مسطح دیدہ، خیام فلک احتشام را در آنمقام افراشتہ.

خود با چند نفر از دلاوران ظہر فرجام تا نزدیکی معسکر محمدشاہ، کہ علمہا
و بیدقہای ایشان نمودار بود، بادپای جهان نورد را صبا رفتار ساختہ، و بلشگر گاہ
ایشان نظر تحقیق انداختہ، بمقر دولت مراجعت فرمودند.

ہنگام شام بعرض اقدس رسید کہ برہان الملک سعادتخان، کہ صوبہ دار چند
مملکت و معظم امرای ہندوستان بود، با چہل ہزار قشون و توپخانہ و استعداد تمام
بعزم امداد محمدشاہ وارد بانہی بت شدہ، فی الحال جمعی از سپاہ نصرت پناہ بمقابله
او مأور شدند.

اگر چہ ہمہ جا بفاصلہ نیم فرسخ کمابیش اردوی محمدشاہ جولانگاہ خیول
نصرت کیش بود کہ از گوشہ و کنار سروزندہ گرفتہ می آوردند، اما باز فوجیرا
ہمانشب بر سر معسکر او فرستادند.

صبح روز سہ شنبہ پانزدہم ماہ از آنمنزل حرکت، و چون رودخانہ فیض
کہ بشاہ جهان آباد جاریست تا دریای جمول یکفرسخ نیم فاصلہ دارد، صبح کہ
کو کبہ جهان گیری آغاز نہضت کرد.

قشون نصرت کیش را سہ قول قرار دادہ، شہزادہ نصر اللہ میرزا را تعیین
فرمودند کہ در جانب شمالی دریای جمول تا حوالی کزمال آمدہ رایت قرار افرازد.
شہریار کشور گیر ما بین رود فیض و دریای جمول را مسیران بکران گردون
نظیر ساختند.

جمعی برای ملاحظہ یورت و موضع جننگ، عازم اردوی محمدشاہ شدند

و در عرض راه قراولانی که شب بر سر برهان‌الملک سعادتخان مأمور شده بودند، وارد و خبر آوردند که سعادتخان در نیمه شب از بیراهه خود را باردوی محمدشاه رسانیده، قراولان از عقب اردوی او رسیدند و بسیاری از کسان و اسباب او را اسیر و غارت نموده‌اند.

پس آن حضرت نیز از محاذات لشکر محمدشاه گذشته بسمت شرقی اردوی او را بفاصله یک فرسخ، که میدان مسطح بود، برای نزول اختیار، و بر وفق امر اقدس نصرالله میرزا بقول همایون ملحق، و در آن موضع نصب لوای قرار کردند.

در اثنای آنحال سعادتخان آگاه میشود که پیشتازان جنود منصوربنه او را تاخته‌اند، چون از مردم ایران بود حوصله غیر این معنی را برنتافته از راه غرور آماده جنگ گشته.

خان دوران سپه سالار هندوستان با واصل خان، سردار قشون خاص پادشاهی، و جمعی از خوانین عمده باعانت او از جای درآمده، قشونهای او را دسته دسته کرده، با توپخانه‌های سنگین و احتشام رنگین آهنگک میدان جنگ کردند. این معنی محرك عرق حمیت محمدشاه گشته، او نیز با نظام‌الملک، که صاحب صوبه ممالک دکن و از عظمای آن دولت بود.

قمرالدین خان وزیر ممالک و باقی خوانین و صوبه داران از حد فزون و فیلان مست و بآتش دستی توپخانه و اسباب آتشخانه بیرون آمده، از نیم فرسخی که میدان جنگ بود تا بقورغان خود پشت به پشت داده، تسویه صفوف نموده بعرض سیاهی لشکر پرداختند. و همچنین طول سپاه آن گروه نیم فرسخ بنظر می آمد.

خدایو کشورگیر فیروزی که آرزومند چنین روزی بودند، فی الفور جمعی را بصیانت اردوی همایون مقرر و سروبر آراسته، درع و مغفر ساخته، بر اشهب کرد و نخرام سوار و قول همایون مستقر صولت نصرالله میرزا و جمعی از خوانین

نامدار گشته.

توپهای کوه تو انرا، که بمیدان جنگ متحمل آتش افشانی آن نقابین برق
آهنگ نمی شد، در تحت لوای شهزاده والاتبار گذاشتند و رایت آیت «یومئذ
یفرح المؤمنون بنصر الله» در عرصه رزمگاه افراشتند، خود با افواج نصرت قرین و
مبارزان عرصه کین و توپهای جلو، متوجه میدان نبرد و عازم میدان رزم و آورد گشتند.
نظم:

ز بس تعداد لشکر بیکران بود

سرانگشت کواکب خونچکان بود

برون رفت از هجوم صف کشیده

مژه بر همزن از چنگ دیده

شد از آمد شد مرد سپاه‌سی

غبار خرمین مه کا و ماهی

فلک چندانکه دامن در کشیدی

سر انجم را بنوک نیزه دیدی

غریوخم رومین ولواه در چرخ هشتمین انداخت، پرچم ایات گلگون

پیوند ساخت.

سپهرده اشفق گون ساخت چرخچیان طرفین مانند چرخ فتنه جو بشورا انگیزی

پرداخته مبارزان جرار و دلیران خونخوار دست با استعمال آلات حرب گشادند.

سرمای دلیران مانند کوی در خم چوکان قوایم اسبان غلطان شد، و رؤس

سرکشان مانند حباب در دریای خون سرگردان، هر ماشه که سوار تفنگک میشد

چابکسواریرا از مرکب هستی پیاده می ساخت.

هر ازدهای توپی که دهان آتش فشان میگشادند.

بزبان شرر برق هستی خشک وتر میگرددیدند.

القصه از ابتدای ظهر تا انقضای شش ساعت نایرهٔ حرب و آتش طعن و ضرب
اشتعال یوسف و سنان دلیران بسرافشانی و خصم افکنی اشتغال داشت، و از زبانهٔ
نار حامیه و صف حال میکرد.

زمین از کروفر سواره و پیاده تفسیر «اذالزت الارض زالها» میگفت،
سفیر تیر صدای «فاتبعه شهاب ثاقب» در گوش جان میانداخت برق سنان جانستان
صورت «یکادالبرق یخطف ابصارهم» در دیده دل جلوه میداد.

گلولهٔ تفنگ مرگ آهنگ تفسیر «وجعلناهار جومالشیاطین» بزبان حال
ادا نمود زبان حال تبخ معنی «مسحبابالسو والاعناق» برهان قاطع بادمیرسانید.
شد افروخته آتش رزم و کین

ز خون گشت گلاگون سرای زمین

گرفته ز دود تفنگ مهر و ماه

فضای جهان گشت چون شب سینه

ز نوك سناهای خارا گذار^۴

شده چشمه چشمه زره سر به سر

ز غلطیدن کشتگان در مصاف

شده پشته بر پشته کوه قاف

ز بسیاری کشته و بجستها

در آن عرصه خالی بندی جای پا

تا اینکه سعادتخان از لشکر هندیان رومی برتافته، یکباره بجانب انهم-زام
شتافت، و سعادتخان و نثارمحمدخان برادرزادهٔ او، که در هووجفیل قرارداشتند،
بهمان نحو با اقربا و اتباع خود زنده گرفتار، و خان دوران، که سپهسالار و مدارالیه
سلطنت بودند، زخمدار گشته.

یک پسر او با مظفرخان برادرش مقتول و میاعاشورخان ولد دیگرش بقید

اسار در آمده، خودش نیز روز دیگر بعلمت آن زخم که کار گر افتاده بود، در گذشت. واصلخان سردار قشون خاص محمدباشاهداد خان افغان و یار گارخان و میرحسین خان کوکه و اشرفخان و اعتبارخان و عاقل بیك خان و علمی احمدخان، که از امرای معتبر بودند، با قریب صد نفر از امرا و خوانین و عظمای دیگر و سی هزار نفر از لشکریان ایشان عرصه شمشیر زهرابگون گشتند و جمعی کثیر زنده بسلسه گرفتاری پیوستند.

محمدشاه با نظام الملك و قمرالدین خان وزیر اعظم چون قریب باردوی خود تسویه صفوف و اعلاى اعلام دولت نموده بودند، بمعسکر خویش باز گشته دست بذیل تحصن زدند.

خزاین بیحد و مرو فیلان کوه پیکر و توپخانه های پادشاهی و امرای با غنایم بسیار و اثاثه افزون از شمار بحیطة تصرف در آمد. تا عصر تنگ عرصه میدان از وجود دشمن و سپاه هند خالی، و با جساد کشتگان مشحون گردید.

بعد از وقوع این فتح نمایان چون محمدشاه اطراف غورغان خود را بمورچل و خندق و توپخانه استحکام داده بود، خسرو گردون شکوه سپاه انجم گروه را اذن یورش نداده از چهار طرف بمحاصره اردوی او مأمور ساخته، تبذیده را فرار جنود هندیه پرداختند.

چون کار محمدشاه باضطرار انجامید، روز سیم خلع سلطنت از خود کرده، افسر سروری از سربر گرفته، با خوانین و امرا باستظهار تمام وارد دربار سپهر احتشام گردید.

در حینی که پادشاه ذیجاء عازم دارالامان حضور اقدس بود، بمراعات نسبت ایلی که فیما بین حضرتین تحقق داشت.

از جانب حضرت ظل اللهی شهزاده نصرالله میرزا تا خارج اردوی همایون

باستقبال آن پادشاه فرخنده خصال ، مأمور و هنگام ورود تا پیشگاه مسعود آن حضرت نیز تا خیمه مبارک راه و رسم عزاز پیموده، از آنجا که دست گیری در این مقام شایسته آئین سرور است، دست آنحضرت را از روی تلافی گرفته، در مسندهمایون همنشین خود ساختند.

در حقیقت زمام اختیار کل ممالک هندوستان بدست تصرف دولت نادر به درآمد.

محمدشاه چاشت آنروز در بارگاه خاقانی مهمان آنحضرت میبود، اکرامی که از جانب چنان میزبان شایسته چنین مهمان بود بعمل آمد.

باز محمدشاه بعد از ظهر خود بمعسكر مراجعت کرده، اما افواج قاهره بهمان نهج دست از محاصره اردوی او برنداشته.

روز ثانی با امرایی که داشت از اردوی خود کوچ کرده و عازم اردوی همایون گردید، و بملاحظه پاسداری حرمت آنخاندان والاتباع، خیمه نشیمن پادشاه والاجاه و سراپرده و حرم محترم او در کنار معسكر نصرت اثر قرار یافتند.

عبدالباقی خان زنگنه را که از اعظام امرا بود، جمعی مأمور گردید که همه جا همراهی رکاب آن پادشاه والاجاه نموده، لوازم بلوازم مهمانداری و شرایط خدمتگذاری پردازد.

از آنجا روز دوشنبه غره دیحجه الحرام رایت جهانگیری بجانب دهلی که بشاه جهان آباد اشتها دارد، نهضت کرده روز چهارشنبه هفتم ماه باغ شعله ماه مقر کو کبه عزوجاه گشته، روز دیگر در آنجا توقف، و حضرت محمدشاه برای تدارک لوازم مهمانی یکروز بیشتر بامر خدیو بحر و بر روانه شهر گردید.

روز جمعه نهم ماه از باغ مزبور سوار، و غازیان از ابتدای باغ تا درب دولت سرای خاص پادشاهی یسال بسته، پاندهای قیمتی از زربفتهای گرانبهاو

اقمشه نفیسه از سرکار پادشاهی انداختند.

وقلعه را که از متحدثات طبع پادشاه معدلت بنیان شاهجهان و دارالخلافة سلاطین باعز و تمکین هندوستان بود، مقرر کو کبه دولت ساختند محمدشاه را نیز در همان قلعه جای دادند.

در روز ورود مو کب اقدس محمدشاه سفره افتادگی در بزم ضیافت گسترده، خدیو جهاندار بعد از انقضای مجلس بدلجوئی آنحضرت پرداخته، فرمودند که موافق عهدی که روز اول قراز یافته، سلطنت هندوستان باز بجناب حضرت شاه تعلق دارد، آنچه شرط امداد و رسم و داد است بمقتضای ربط ترکان در باره دولت ابد پیوند گورکانیه بعمل خواهد آمد.

محمدشاه مراسم تکریم و تسلیم بتقدیم رسانیده، بشکرانه این عاطفت، که تاج بخشی را علاوه جان بخشی یافت، تمامی حواهر خانه و اژنه پادشاهی و ذخایر سلاطین سلف را، که در دستگاه سلطنت موجود بود، مفصل ساخته بمعرض عرض در آورده، برسم نیاز ایشا هر چند که همت کان خاصیت بحر نوال خدیو بیهمال، نظر اعتنا و توجه بر آن کنوز و خزاین، که جمیع خزاین سلاطین روی زمین باعشر از اعشار آن برابری نمیکرد، نیفکنده و امان نیاز مندیرا از قبول او در چیده.

اما بنا بر مبالغه پادشاه و الاجاه آئینه این مسئول نقشر پذیر قبول گشته، معتمدان امین بضبط خزاین و بیوتات فرمودند.

در ذکر وقایع قوی ٹیل سال خیریت تحویل هزارو صد و پنجاه و یک هجری

چون افواج خدنگ روی شتا، بسپاه زردچهر زمستان که بادی پیمایان عرصه
جهانند، بهواداری اسفندیار اسفندار سبھی قدان ریلحین که در دارالخلافة گلزار
برطرف جویبار، بارنزول گشوده بودند دست یافته، شاخ و شانۀ اشجار را بمشاجره
درهم شکستند و ره نورد او باش بهمن در محلات خیابان چمن دست تطاول افراخته
سینه گل را بزخمهای کاری چاک چاک، و گلگون قبایان چمن را از لباس بارو برک عریان
ساخته، از جیب غنچه همیان زر در آوردند.

شب شنبه دهم ذیحجه، که عید نوروز واضحی مقارن افتاده بود، خسرو زرین
افسر مهر، بقصد دفع فتنه شتا از خلوتسرای حوت بسرای خاص حمل خرامیده،
نوخواستگان قوی بازوی قوای ربیعی یغماگران صبا و شمال را به نهب و غارت آن
شهر غارتگر یعنی دیماه فرمان داد، ثابت قدمان اشجار از غنچه و سه بر که عمود
سپر و سه بر که بر گرفتند.

صاحب کلاهان لاله و کل از تاب غیرت چهره بر افروخته از جای برجستند.
تیغ بندان درختان از شاخهای تیز نیزه و سنان برداشته میان ستیز جست بستند.

قوی‌دستان چنار بگو شمال فوج پر خاشجوی زمستان سازبر گک خویش کردند.
 ویلان صاحب شوکت گلستان و دلیران صنوبر لوای گلگون پیوند در
 عرصه گلشن افراخته بچارسو بازار فصول روانه گردیدند.
 حارو گیاه، که جنود سلطان‌دی بودند، از غلبه و هجوم لشکر بهار حیرت‌زده،
 بر جایهای خویش خشک بماندند.

حریف زمستان چنار آسا با آتشی که خود افروخته بود در گرفت، تعیین
 شعله گلهای آتشین رو و از نهاد زمانه بر آورده.

روز دوشنبه طرف عصر خدیو، عصر، منزل محمدشاه را بقدم میمنت انتساب
 رشک بیت آنشرف آفتاب ساختند و هر دو رنگ فتنه عجب ریخت و نقش طرفه
 برانگیخت.

تفصیل این اجمال آنکه:

روز یکشنبه پانزدهم ماه، بدون اینکه از جانب محمدشاه اشاره یا از طرف
 معارف تحریک واقع شود.

ولوله فتنه و غلغله آشوب بلند گشته، جمعی از عوام و اوباش در میان شهر
 با اهل اردو پر خاش، و بعضی از سپاه منصور، که در اصل شهر نزول نموده بودند،
 در آویخته در مراسم دست‌درازی کوتاهی نکرده.

چندتن از لشکریان را بتیغ نافرمانی و خنجر نادانی ذیچه قربانی ساخته،
 خون ایشان را حنای شب عید و خضاب دست امید نموده، سر پنجه دلیری را به
 مهمان‌کشی رنگین کردند، و از آنجا بپای فیلخانه رفته، فیلان را متصرف شدند.

حکم والا صادر شد که جمعی از دلاوران در سر دروب و محلات مانند
 خیل نجوم، که پاسبان محلات مدارت افکند، تا صبحگاهان دیده از خواب نبسته،
 سیار و ثابت قدم باشند و نگذارند که احدی از غازیان پا از نهج خودداری بیرون
 گذارند، تا فردا بدانچه مقرر گردد عمل نمایند.

هنگام طلوع آفتاب که قهرمان قهر آلود صبح مهر از دل بدر کرد، بقصد انتقام تیغ از نیام بر کشید.

خدایو شرقی انتساب از سر کین سروبر را بلباس سرخ و شفق آراسته با
چهرهٔ افروخته و عارض تابناک بر پشت خنک فلک بر آمده.

خسرو بیهمان باهیأت خشمگین و صورت سهمگین سوار یگران جهان پیمان
و خنجر گذاران نیزه دار و بهرام صولتان کیوان آثار هالهٔ بدر رکاب هلال آسا
گشته، مسجد میان بازار را بقدم اقدس مسجود خاص و عام ساختند.

در آنمکان بعد از تحقیق اینکه حرکات دوشینه از کدام محله و چه جماعت
صادر شد، دلیران را فوج فوج به تنبیه آنکرده تعیین و، امر بقتل آنمحلات
فرمودند.

شور محشر و آشوب فزع کبر در میان شهر پدید آمد.

فی الفور در دیوار عمارات نقش رفیع «عالیها سافلها» گردید و مساکن
اصحابشان صفت خلفهٔ زنبور پذیرفت.

بناهای دلکش بزور نشانهٔ شراب نادانی عوام مست و خراب افتاده، ذکور
و اناث سلسلهها مانند نردماده بزنجیر شیون در گرفتند.

سراهایی که طعنه بر قصور جنت میزد، بصدمة کنجکاوی یلان قصور یافت،
و حوضهایی که از چشمه سار لطافت کوثر آب میخورد فواره جوش خون شد.

و بازار جوهریان و صرافان و راسته بازار و دکانین تجار و ارباب مکنت و
تمامی اسواق شهر بضبط یغما در آمد.

عاقبت آن گروه باغی چنار آسا با آتش درون خود سوختند، و ازین دیوانگی
مانند شاخ بید مجنون آویخته دار سیاست گشتند، و بشرارهٔ این شرارت دود از
نهاد و دودمانها بر آمد، و سوز و آه دلهای مجرم و بی گناه چون شعلهٔ دود خشک و تر
بر فلک کشید.

الحاصل از دروازه‌های حمیر الی درب مسجد جامع و چند محله دیگر صغیراً و کبیراً عرضه شمشیر شدند.

از هنگام طلوع نیز اعظم تا زمان غروب زبانه این شعله پرشور و شر بر زبانه‌ها میرسید، و در کند و کوب و رفت و روب قتل و نهب و اسر تقصیری نشد. هنگام شام که نصف آن معموره لکد کوب جنود قهر و آتش، جهل عوام برق خرمن زندگانی سی هزار تن از خورد و بزرگ شهر شده بود.

اهالی آنجا در مقام استیمان و پادشاه و الاجاه بواسطه نظام الملك و قمرالدین خان در صدد شفاعت در آمده، التهاب آتش جانسوز غضب پادشاهی بزال عفو و بخشش فرو نشست، و فرمانداری فتوت راه بر یغماگران لشکر شور شر بست، و اسیرای که در تصرف لشکریان بود تماماً استرداد و باولیای ایشان تسلیم شد.

گویا زمانه بدفع گزند چشم بد که از سراها و مساکن آنطایفه سپند سوخت. و چون در شب شورش سید نیازخان، داماد قمرالدین خان، و شهسوارخان، که از اعظم هند بود، بر سر فیلخانه رفته مرتکب قتل فیلبان باشی و بردن فیلان شده بودند، و در مقدمه مزبوره در خارج حصار شهر متحصن گشته بودند.

عظیم‌الدین خان و فولادخان، که از اعیان دولت گورکانیه بودند، بحکم و الا مأمور بگرفتن ایشان گشتند موی اینهارا با چهار صد و هفتاد نفر گرفته بدر بار دولت حاضر کردند که همگی عرضه تیغ یاسا گردیدند.

و از وقایع بهجت افزا اینکه:

مخدره سرا پرده گورکانیه را بجهة شاهزاده نصرالله میرزا خطبه کرده، بتبیه اسباب سور و آرایش بزم سرور پرداخته.

کنار رود جمول محاذی ایوان دیوان خاص هر شب بچراغان مطلع صد هزار بدر، و تا یک هفته ایام ولیای عشرترا رشک روز نوروز و غیرت شب قدر ساخته. هر روز فیلان کوه پیکرو کاوان فیل منظر و شیران اژدر مهابت و ببران صاحب

صلابت بجنگک میانداختند.

روز یکشنبه بیست و پنجم ماه مزبور شهزاده بدیدن شاه و الاجاه رفته. بعد از انقضای مجلس، موافق آداب و آئین سلسله علیه خفتان مروارید و زمردین بجواهر زیور قامت شاهزاده و الاتبار و چند قطعه الماس نیز تکلف و سه رنجیر فیل و پنج رأس اسب با ساخت، یراق مرقع برای سواری شاهزاده به پیشگاه جلو کشیدند.

و شب دوشنبه بیست و ششم ماه مزبور مقارنه سعدین واقع شد.

الحاصل در عرض چند روز که ضابطان خزاین و بیوتات از انجام شغل مقرر فارغ شدند، حاصل بحردکان و ظروف زرین و سیمین و ادانی و اسباب مرصع بجواهر ثمین و اجناس نفیسه چندان بقلیم آمد که محاسبان اوهمام و دفتر نویسان افهام از حصر و حصارى آن عاجز آمدند.

از آن جمله تخت طاوسى بود که کنوز کیکاوسى و خزاین دقیانوسى رونمای جواهر آنرا می پوشاند و در ایام سلاطین سابقه هندوستان دو کرور جواهر که باصطلاح اهل هندوستان هر کرورى صدك و هر لك عبارت از صد هزار روپیه است صرف مرصع آن شده بود، همچنین لائى غلطان و الماس درخشان، که نظیر آن در خزاین هیچیک از ملوک سلف و سبق وجود نداشت، بمخزن دولت نادریه منتقل شد و امرا و خوانین دولت و اعیان دار الخلافه و رایان خودرای و صوبه داران ممالک آرای نیز کرورها و لکها از نقود و جواهر و مرصع و آلات و نفایس اسباب برسم پیشکش هدیه حضور بارگاه ساختند.

سعادتخان در آن اوقات وفات یافت.

بعد از فوت او محصل بصوبه لکنهور فرستادند که يك کرور زر، که باصطلاح ایران پانصد هزار تومان، با فیلان کوه توان و اسباب بیکران از صوبه مزبوره، که متعلق بسعادتخان بود، بخزانه عامره رسانیدند.

در ایام توقف از خزاین سلطنت و پیشکش امرا و صوبه داران دور و نزدیک مساوی پانزده کروور بسر کار همایون انتقال یافت.

از خزاین و جواهر اسباب کارخانجات و اثاثه سلطنت مقدار خطیر، که فزون از حوصله تحریر و شایسته سرکار چنین پادشاه بی نظیر گردون سریر باشد، بسر کار پادشاه و الاجاه گذاشته، بآن وسیله در منت بروی بیوتات عامرڈ گورکانیه گشودند و بعضماً و رؤسا، که مصدر خدمات شایسته شده بودند، انعامات شایان عنایت، و بر عموم غازیان و ملازمان ظفر قرین مساوی مـواجب، که از دیوان داشتند، عنایت و مرحمت گردید و بخدمتگذاران اردوی همایون از هر کس که بود بقرار نفری صد روپیه و شصت روپیه برسم انعام شفقت کردند.

از خاص و عام اردوی سپهراحتشام و خورد و بزرگ مـو کب نصرت فرجام، هر کس فراخور رتبه و حال از خزینه جود و گنجینه احسان خدیو بیهمال ادراک خطی جزیل و دریافت نصیب جمیل نموده، جیب و دامان را از زر و سیم حصول مالامال ساخت.

ارقام مرحمت فرجام بهمگی ولایات ایران عز صدور یافته با توجهات پارسا له ایرانرا عموماً تخفیف، مقرر فرمودند و روز سه شنبه سیم ماه صفر بهمگی امرا و خوانین دولت گورکانیه خلاع فاخره و شمشیر و کارد مرصع و اسبان تازی نژاد عنایت، و مجلس خسروانی آراسته، بدست مبارک تارک حضرت محمد شاه بافسر سلطنت سربلند، و تفقدات خاص بهره مند ساخته، خنجر و شمشیر مرصع زیب میان او فرموده، و دو دوش او را بجواهر گرانبها، چنانکه عادت سلاطین هندوستان است، زینت دادند، تاج و نگین پادشاهی هندوستان را کماکان به حضرتش تفویض کردند.

محمد شاه بعد از آنکه سربا فسر سروری آراست استدعا کرد که چون بالطف

بیکران شاه شاهان در باره صاحب تاج و تخت و در میان سلاطین جهان فیروز بخت شدم، و ممالک آنطرف آب اتک و دریای سند، از حد تبت و کشمیر تا جایی که آب مزبور بدریای محیط اتصال یابد، بعلاوه ولایات تته و بنادر و قلعات با تو برسم پیشکش ضبط و بممالک محروسه خاقانی انتظام یابد.

چون اکثر ممالک شرقی و غربی آب اتک از قبیل غزنین و کابل از سابق داخل ممالک خراسان شمرده میشد، آنحضرت نیز قبول و ضمیمه قلمرو قدرت خود فرمودند.

در همان مجلس همگی امرا و اعیان دولت گورکانیه را بخدمتگذاری و رضا جوئی خاطر اقدس پادشاه و الاجاه ترغیب و لالی شاهوار نصایح مشفقانه، که بکار دولت ابد پیوند و رسم سلطنت را شاید، آویزه گوش پندنیوش پادشاه و اعیان آندولت ساخته، مقرر داشتند که در سرا بسوستان هندوستان به تازگی گلهای محمدی فرامین محمد شاه را کل دستار اطاعت نموده، سکه و خطبه را که تا آن زمان در ممالک هندوستان به نام نامی شاهنشاهی بود باز به نامی محمد شاهی جاری سازند، و احکام مطاعه مشعر بر انقیاد و اطاعت آن حضرت خطاب به صوبه داران اطراف و راجهای اکناف از موقف اعلیٰ عز صدور یافته، محمد شاه را بر اورنگ دارایی تمکن دادند.

جمعی از هنروران در باب صنعت هندوستان بملازمت رکاب همایون مقرر ساختند.

روز سه شنبه در هشتم ماه صفر با فتح و ظفر از شاهجهان آباد رایت مراجعت فراخته باغ شعله ماه را مقرر قوایم سریر عز و جاه فرمودند، بهمه جهة پنجاه و هفت روز توقف رایات جهانگشا در شاهجهان آباد اتفاق افتاد.

بعد از وصول کو کبه همایون بسرحد هند، راه را منحرف ساخته، همه جا

رودخانه‌های سنجاب و انکرا جسر بسته، از دهنه کوهستان، که نسبت بسایر امکانه بیلاقیت داشت، متوجه مقصد، و در بیست و هفتم ماه صفر کنار رودخانه چهناب مشهور به وزیر آباد مضر بخیام سپهر بنیاد گشته، بعد از آنکه نصف سپاه از آب گذشت، چون موسم برصات و شدت آب بود، حوصله جسر لطامات آن بحر ژرف برنتافته، گسیخت.

پس بحکم والا کشتیها از اطراف جمع و افواج قاهره با کشتی، و کمی بمرور آغاز عبور نموده، چهار روز موکب فیروز در آنطرف رود بانظار گذشتن جنود مسعود لنگر توقف انداخته، در هفتم ماه ربیع الثانی بناخدائی لطف خدای یگانه خود بکشتی نشسته، از آب گذشتند.

با وصف اینکه همه جا عبور موکب انجم شکوه از دامنه کوه واقع میشد، باز گرمی هوا بحدی اشتداد داشت، که از شدت حرارت مرغ نفس از طیران باز میماند، و جوشن آهنین در برد دلیران مانند تنور تفسیده میشد.

ذکر یاکان صوبه دار لاهور و ملتان تا سررود چهناب. در رکاب فیروزی انتساب، بلوازم خدمت پرداخته از آنجا رخصت انصراف، و چون پیشنهاد خاطر اقدس آن بود که بعد از فتح و تسخیر هندوستان بانجام کار ترکستان و خوارزم که منبع فتنه و آشوب خراسان بود، پردازند.

لذا از شاهجهان آباد نجارهای ماهر و کشتی سازهای صاحب وقوف روانه بلخ، و مقرر فرمودند که کشتیهای فلك منظر در ساحل رود آمویه مرتب و مهیا سازند، تا رایات جهانگشا وارد آنحدود شود.

ابوالفیض خان پادشاه بخارا از شنیدن این خبر در بحر تحیر غوطه ور گشته، بتقریب استخبار حالات موکب همایون حاجی توقاشی نام، معتمد خود را برسم سفارت باعریضه اخلاص نشان بدربار عزو شان روان ساخت.

فرستاده او در بیستم شهر جمادی الاخر وارد پیشگاه سپهر نمون و فرمان در جواب او بنفاد مقرون گشته، واحدی از ملازمان دربار رفیق ساخته، نزد پادشاه مزبور روانه و اعلام فرمودند که آن سلطنت مآب چون از خانواده قاآنی و نقاوه دودمان چنگیز خانی است، تمکن او در ولایت مملکت منظور نظر اقدس، و توجه جانب تر کستان مقصود ضمیر مقدس میباشد.

هر گاه اعظام توران زمین بقدم فرمانبر پیش آمد فبها، و الا آنچه در مشیت الهی قرار گرفته باشد، از قوه بفعل خواهد آمد.

بعد ورود بمنزل حسن آباد من محال اتک مکنون خاطر انور آن بود که برای استیصال خبر فتح هندوستان و انصراف موکب گیتی ستان، ایلچی به روانه ممالک روم و روس نموده، در عالم قرب جوار از جواهر نفایس آن ولایت حقه رسد، بجهت پادشاهان ذیشان آندیار فرستند.

مقارن آن چارپار و عریضه از جانب احمد پاشا والی بغداد مشعر بروفات علی مردانخان فیلی، ایلچی روم در سیواس، و توقف رفقای او بانظار صدور امر مجدد بنظر واقفان در گاه فلك مماس رسید.

لهذا حاجی خان چشمگیر کسبه چرخچی باشی سول را بفارت روم، و سردار بیک قرقلو توپچی باشی با جلو نصرت پیشرو را بممالک روس فرستاده، مساوی دوازده هزار تومان جواهر و مرصع آلات با چهارده زنجیر فیل برسم ارمغان بجهت پادشاه سکندر جاه روم، و معادل آن برای پادشاه خورشید کلاه روس فرستاد و در بیستم ماه رجب ایلچیان عازم مقصد گشتند.

از اخبار بهجت آثار اینک:

در آخر ماه عریضه شاهزاده رضاقلی میرزا بنظر انور رسید که ایلبارس خان والی خوارزم، از حرکت والایان هندوستان آگاه و میدان را خالی تصور کرده، جمعیت موفوراز اوزبکیه و تر کمانیه خوارزم فراهم آورده، بعزم تاخت سرحدات

خراسان وارد طزن، پنج فرسخی سرخس شده، قراولان طرفین بیکدیگر خورده، دو تن از لشکریان اینطرف دستگیر اوزبکیه شده، از قرار تقریر گرفتاران ورود موکب شاهزاده بسرخس معلوم ایلبارس خان گشته، دیگر پای جرأت به پیش نگذاشته، بسمت ابیورد روانه، و قلعه موسومه بقاخلانرا، که مابین یما و ابیورد واقعست، محصور و بطرح یورش و افکندن شورش اساس آن قلعه محکم بنارا گرفتار شور و شر ساخته، اگر چه اهالی آنجا در قلعه داری میکوشیدند، اما همانوقت داروغه قلعه مزبور در ابیورد برای خیرگیری حال قلعه کیان با جمعی عزیمت قلعه نموده، از اتفاقات در اثنای گیرودار، گردوغبار جمعیت داروغه بنظر ایلبارس در آمد، بتصور اینکه موکب شهزاده است که بسروقت او رسیده، بفرق دولتش غبار او بار افشانده، سراسیمه ترك قلعه گیری کرده، مانند بخت خود برگشته، بخوارزم برگشته، و جمعی کثیر از اوزبکیه که بآن نواحی دست تطاول گشوده بودند فرصت نیافته که بارزبکیه و جمعیت خود ملحق شوند در کنار و گوشه عرضة شمشیر آبدار گشتند.

پس رایات جهانگشا بجانب مقصد اعتلا یافته، بحکم همایون رودخانه اتک را نیز جسر بسته، جنود ظفر نمود فوج فوج آغاز عبور و مرور کردند. چون کوهستان آن ناحیه بسکنای افغانه یوسف زانی اختصاص داشت، و آن طایفه صاحب جمعیت موفور و عدت غیر محصور، و در عهد سابقه همیشه مقصد انواع فتن و شرور، و پادشاهان سلف از تنبیه ایشان بقصور بودند. رأی جهان آرا بنادیب آنجماعت دیوسرشت وحشی خصال، که در حوزه ممالک محروسه سکنی داشتند، تعلق یافته، افواج قاهره را گروه گروه بساکن ایشان، که جبال آسمان شان بود، روانه فرمودند.

اکثر آنطایفه پای بست سلسله پاداش عمل، و گردن عمر آن سرکشان هم آغوش تیغ اجل گشته، بقیه رؤسا و سرکردگان و سرخیلان پا براه انقیاد گذاشتند.

فوجی عظیم از آنطایفه بملازمت رکاب ظفر انتساب امتیاز یافته، موکب همایون از راه پیشاور و خیبر و جلال آباد نهضت فرموده، در غرۀ ماد مبارک رمضان وارد دارالملک کابل در آنجا تمام سر کردگان و سرخیلان افغانۀ آن ولایت شرف اندوز جبهه سایی آستان سپهر بنیان، و مورد عنایت بیکران گشتند.

به همه جهة از ولایات سمت غربی اتک، که بدولت علیۀ نادریه اختصاص داشت، چهل هزار نفر از طوایف افغان پیشاور و کابل جماعت و هزاره و باقی ایلات کوه نشین در سلك ملازمت انعقاد داده، روانۀ هرات، و کس تعیین فرمودند که در آنجا مشغول سر انجام ضروریات و مایحتاج و استعداد آنجماعت بوده باشد، تارایات نصرت آیات وارد هرات شود، و شش روز خطبۀ کابل مضرب سر اوقات خلافت گشته، بانتظام مهمام آن نواحی پرداختند.

جواهرخانه و خزاین و زواید اسباب سرکار خاصه و احمال اردوی همایون را با فیلهخانه و توپخانه بزرگ روانۀ هرات ساخته، صوبه داری کابل و پیشاور را کماکان در بارۀ ناصرخان برقرار و او را با جمعی از خوانین نامدار و عسا کر ظفر شعار مأمور اتساق و انتظام آندیار کرده، عازم سمت سند گردیدند.

در بیان حرکت موکب همایون بجانب سند و گرفتاری خدایار خان عباسی و وقایع آن زمان بمیامن لطف ایزد سبحان

خدایار خان عباسی، زمین داور سند در ایام توقف موکب همایون در هندو
همچنین از نادر آباد، که طنطنه جهاننداری و دبدبه گیتی ستانی آنحضرت در اطراف
آفاق اشتهار داشت، همیشه عرایض بدر گاه معالی فرستاده. دم از دولتخواهی میزد.
درین ولایت که هندوستان مسخر گشته ممالک سند بعلاوه بعضی ولایات باین
دولت روز افزون منتقل شد، بایست که سنگ کفرانرا از دامن باطن فروریخته،
روی عقیدت بقبله جهانیان آورد. از آثار غلبه خوف و هراس و هجوم تشویش
و وسواس خیالات سست اساس بخاطر راد داده، از جبهه سالی گریاس سیهر مناس
عالمیان مناص سرباز زده، چون محال شد از ولایات گرمسیر و بناز کی ضمیمه
ممالک محروسه خدیو کشور گیر گشته، موسم زمستان نیز آغاز سرد رویی نموده
فصل اقتضای سفر گرمسیر میکرد، عزیزت آنسخت پیشنهاد خاطر خطیر شده و روان
همایون بنفاز اقترا ان یافت که محمدنقی خان بیگار بیگی فارس با قشون فارس و کرمان و
کوئیکیلویه و بنادرو حکام مابین که مأمور سفر مسقط بودند، از راه خشکی تو بخانه

و رواید قشون با غرابات و کشتیهای دیوانی از روی دریا وارد سند و تهمتاشوند. پس رایات فیروزی آیات جهانگشا در هفتم ماه صیام از کابل حرکت، و با توپخانه جلو از راه بنکش و دیزجات روانه سند، و در بنکش و کیل و وزیر برای ضبط مداخل و مالیات صوبه ناصر خان و ملاحظه شان قشون او تعیین، و با اتفاق ناصر خان روانه پشاور فرمودند.

همه جا مو کب همایون کوچ بر کوچ برسم استعجال راهنورد طریق مقصد گشته، با وصف اینکه تمامی آن سمت مشتمل بر جنگل و کوهستانات صعب بود، بعنایت الهی و زور و بازوی همت شاهنشاهی، توپخانه را در کمال سهولت از آن موضع گذرانیده، در پنجم شهر شوال وارد دیزه اسماعیلخان گشتند.

اگر اسماعیلخان اولاً بقلعه داری پرداخت، اما چون ثبات و قرار خود را در برابر سطوت خدیو فریدون اقتدار، قبیل معامله هشت خس ما التهاب نایره دید و اهالی آن سرزمین را مانند گیاه علفه داس تیغ آتشبار یافته. با رؤسای دیزه بدایره اطاعت درآمد.

هر چند که از کنار دریای اتک عزیمت سند مقصود ضمیر جهانگشا بود شش کشتی را بنا بر ملاحظه خرم از مفاصل شکافته حمل فیلان کوه توان کرده همراه آورده بودند که در عین ضرورت بیکد گرا اتصال دهند، اما چون دیزه اسماعیلخان نزدیک دریای اتک بود کشتیهای بسیار جمع و سفاین که همراه بود نیز بهم پیوسته، توپخانه همایون و عمله و مستحفظان توپخانه را با کشتیها از روی دریا روانه، از منزل مزبور لوای جهانگشا را بجانب دیزه غازیخان نهضت داد، و در پانزدهم ماه مزبور دیزه مذکور را مرکز دایره دولت ساختند.

غازیخان و سرکشان آندیار روی نیاز بدر گاه فلك اقتدار آورده، تمامی قلعات آن نواحی را در عرض راه، که از سوابق زمان بسر کشی معتاد، و در مقام خودداری و استبداد بودند، مقلد قلاده انقیاد گشته، مورد عفو و امان، و اسماعیلخان

و غازیخان هر يك بدستور سابق بزمین داوری دیزجات خود فایز شده، مشمول عاطفت و احسان شدند.

از آنجا که خدیو بیهمالرا از مبادی حال شیوة کریمه آن بود که سالکان طریق ضلالت را اول بنهج اطاعت دلالت نموده، بعد از اتمام حجة به تنبیه او پردازند و او را از شامت سرکشی آگاه سازند، فرمال همایونی خطاب بخدایارخان صادر گشت که در هر باب خود را در بدرور عایای ملک را گرفتار ورطه شور و شر نساخته، حکم مبارک را تعویذ بازوی نیازمندی، و هیکل کردن امیدواری و سر بلندی ساخته، بدر گاه معلی شتابد.

در چهاردهم ذیقعدة محل موسم بلار گانه مخیم سر اوقات سلطنت گشته، چون در آنجا بعرض اقدس رسید که آن آیه نجات بگوش خدایارخان بمفاد و «ماینفکم نصیحی» خبر داد، باغرای تویلات نفسانی بسمت کجرات و بندر سورت روی فرار نهاده، به تنبیه او مصمم گشته بنه و آغروق را با شاهزاده نصرالله میرزا در لار گذاشته، خود با فوجی از غازیان جریده و سببسی در شب شنبه بیست یکم ماه مزبور بتعاقب او نهضت، با کشتی از دریای سند عبور، و بایلغامشی پرداختند.

با وصف اینکه آنطرف دریای سند تمامی جزیره بیشه و صعوبت طریق اش خار راه پیک اندیشه بود، در هفت روز بایلغار آن مسافت بعیده را طی کرده، وارد شهدادپور گشتند.

در آنجا عریضه و پیشکش از جانب خدایارخان بدر گاه جهان پناه آمده بوضوح پیوست که ریش درون او اصلاح پذیر نیست، و عمر کوت تام محلی که در شب بی آب و آذوقه واقع و بحصانت مشهور و سی فرسخ از آب دور است، بتصور اینکه موکب جهانگشا از ورود بچنان مکانی عاجز خواهد شد، و از راه دیگر که

آبادی داشت بمکان مزبور رفته، آن قلعه را پناه عافیت ساخته.
 خدیو جهان پناه روز شنبه بیست هشتم آتماه سپاه منصور را برداشتن آب و
 آذوقه امر فرموده.

هنگام صبح بیلدی لطف الهی از شهدادپور سوار، آنشب ایلغار نموده،
 روز یکشنبه نهم ماه مزبور سه ساعت از روز گذشته، بحوالی عمر کوت
 رسیدند.

با وصف اینکه خدایار مدتی بود رخت هزیمت بقلعه مزبور کشیده، تمامی
 جواهر و ذخایر و خزاین خود را در چاههای بسیار عمیق که طناب و هم شخص
 دقیق بقعر آن مشکل رسیدی مدفون ساخته مهبای فرار بوده و حالت منتظره برای
 او باقی نبود، چون همیشه سر پنجه تأییدات قدیر مخالفان دولت را گرفتار کمند
 تقدیر نموده، خواهی نخواهی بدست میداد.

خدایار را قلعه مزبور تیه حیرت و مجلس غفلت گشته، بعد از آنکه کرد
 مرکب فلك كو كب غبار دیده مرادش گشته، استنباط ورود ربات عقاب پیکر
 نموده مانند مرغ پراکنده و طایر بال افکنده از قفس قلعه بر گوشه بام فرار بسته
 آغاز پرافشانی نمود به شاهبازان اوج دشمن شکاری، پیشتازان لشکر جلادت اثر
 بودند، در خارج قلعه باو رسیدند.

او مانند صعوة پر شکسته بال تدبیر را بسته دید، خود را بقلعه رسانید بعد
 از لمحۀ بغیر از اینکه از صدمۀ چشکل شاهین حوادث بایشان خفض جناح مقام
 کرده، و راه نجات برای خود گمان کنند.

چاره ندیده بار و سادست بدامن استیمان زده، بپابوس اقدس سرافرازی
 جست.

تمامی خزاین سیم وزر و شده لالی و گوهر، که در زوایای زمین پنهان
 بود، بحیطه ضبط درآمد.

بهر جهة يك كرور متجاوز تحویل گنجوران كنوز عامره انتقال یافت.
پس موكب همایون روز پنجم ذیقعدة از عمر كوت عطف عنان کرده،
خدایار خان هم برسم حبس بهمراهی ارکاب نصرت انتساب مأمور گشته، در شانزدهم
ماه مزبور بتأیید خدای غفور بافتح و فیروزی وارد لاركان شدند.

در ذکر وقایع پنجمین ٹیل مطابق سال هزار و صد و پنجاه دو هجری

سلطان زرین افسر نیر اعظم روز جمعہ بیست یکم شهر ذیحجۃ الحرام سنہ ۱۱۵۲،
مربع نشین تختگاہ حمل گشته، عندلیب باغ، کہ از خدا آباد چمن مانند مرغ آشیان
کم کرده سر گردان کوی حرمان میبود، با هزار نو اصیت کامرانی در اطراف باغ
بلند آوازہ ساخت.

فاختہ زار، کہ در حسرت دارالملک گلشن کو کوزنان میگشت، بطوق
بندگی سر و آزاد کردن آزادگی برافراشت.

رسول ہدیہ بہار با ہدیہ مشکبار از جانب دارای فریدون فروردین، بار
وصول بہ پای تخت گلزار گشود.

توران زمین جهان بتر کتازی جنود قوای نامیہ بتصرت کل در آمد خوار زمین
دی کہ غارتگران صحن چمن ویغمائیان دارالملک گلشن بودند، سر بر پوسستین
گمنامی کشیدند.

اوزبکان تنگ چشم شکوفہ و ازہار بچا کری کوشیدند.

گلہای نافرمانی فرمانبرای اختیار کردند و اتراک صحرائشین ریاحین

دسته‌دسته روی اطاعت بدربار بهار آوردند.

سلطان یاقوت افسر کل بر تخت زمردفام گلبن تکیه زده بزم خرمی و شکفته طبعی بر روی جگر سوختگان گلشن آراست و ملک دنیار غنچه خود را بر روی لشکر ربیع گشوده، از خورده‌فشانی متقبل مال و خراج گردید و ساخت گلزار از رستن گلهای عباسی بندر عباسی شد و چون از ابتدای کار که مشعل عالم افروز این دولت نادره از پرتو تأکیدات الهی روشن و برساحت جمال جهانیان ضیافکن گشته، طریقه مرضیه آنحضرت آنست که هر یک از گردن فرازان که باین دولت خداداد سربسرسی بر آورده عاقبت بزور بازوی بی‌زوال شاهنشاهی از پای در آمدند، ایشانرا باز از عین مروت دستگیری کرده، بر صدر کامیابی جا میدهند.

درینوقت که خدایارخان خداگیر که اسیر سلسله تقدیر شده بود، عاطفت خسروانہ، که در کامبخشی دوست و دشمن بر سر بهانه است، بما او از در اعانت در آمده، بحکم فتوت ولایات سند و تهمتاً را سه قسم انقسام داد، تهمتاً را بابعضی از ولایات سند بخدایارخان مرحمت، و او را شاهقلی خان ملقب و مخاطب و سرافراز ساختند و یکسمت سند را که ببلوچستان اتصال دارد بمحبت خان، حاکم بلوچستان عنایت، و شکار پور را بابعضی از ولایات سند، که در جانب عبیا واقع شده، بود بخوانین داود پوتره تفویض، وقامت ایشانرا بمخلع نوازش واصطناع آراستند.

چون حیات الله خان، ولد از کریا خان ناظم صوبه لاهور و ملتان در سفر شاه جهان آباد از ملتزمان رکاب اقدس به نیابت والد خود بصوبه داری ملتان فایض و روانه ملتان گشته بود.

درین اوقات بموجب امر همایون مجدداً در لارکان بخدمت والا پیوسته در سفر عمر کوت نیز طریق ملازمت پیموده.

در حینی که موکب منصور از لارگانه عازم عمر کوت، گردیده میشد،

فرمان همایون باحضرار ذکر یاخان اصدار یافت.

درین اوان که انصراف موکب همایون از عمر کوت اتفاق افتاد، ذکر یاخان بموجب حکم اشرف شرف اندوز تلثیم عتبه سعادت مشمول ومسئولات والدو ولد از حضرت خسروی بعز حصول موصول گشته، درباب خدمت و انعباد حضرت محمدشاه تأکیدات مؤکده و سفارشات بلیغه فرموده، در باب حیات الله خان، که استدعای غلامی خدیو گردون غلام کرده بود، اورا بشاهنوازخان مخاطب فرموده، رخصت انصراف دادند.

در آنمکان عریضه از جانب تقیخان بیگلربیگی فارس رسیده، که آمدن بسمت سند صورت میسر نپذیرفته، وارد کج مکران، واز آنجا ملک دینار حاکم آنجا در مقام قلعه کشی برآمده، مشارالیه فوجی را برسر قلعه او تعیین نموده، براو مسلط و اورا بحلقه اطاعت در آورده.

بنابر احتیاط از انقضای موسم دریا غرابات را از روی دریا، به بندر عباسی بر گردانیده، و خود در کج مکران توقف دارد.

حکم والا صادر شد که چون کار سند بر وجه اتم واکمل فیصل یافته، لهذا قشونرا مرخص ساخته باستعجال وارد در گاه سپهر تمثال شود. چندروز بنظم مهمات آنسرزمین و انجام امور آنعرصه سپهر تزمین پرداختند.

هر چند که کامیابان میوه کامرس جهانبانی، که کلید باغ کامرانی عرصه جهان در دست باغبان اقتدار ایشانست، هیچوقت از لذت اندوزی میوه های رنگارنگ مثلذات جسمانی وسیر بستانسرای مشتہیات نفسانی فارغ نیستند.

اما دو چیز از سایر خطوط مرغوب طبع این خدیو کامیاب میباشد، از جنس فواکه که خربزه است رغبت تمام دارند، چنانکه در ایام توقف در بغداد از کاریز عباس آباد هرات، که فالیز آنرا رتبه مزیت بفالیز تمامی بلادات جزیره به بغداد

می آمد، و در اوانی که رایات عالیات در ممالک هندوستان میبود از بلخ و هرات و مرو شاه جهان، این قافله جلادت در راه، و مطایای کوه پیکر گرانبار خربزهای نفیس آن بوم و برپر بار گشته، چاشنی بخش ذایقه دور و نزدیک بندگان در گاه بود. دیگر اسب جونست که پیوسته مرضی ریاض ریاضت کش طبع همایون میباشد، و چون این معنی مفهوم آشنا و بیگانه، و معلوم دوست و دشمن گشته، فرماندهان اطراف اسبان تازی نژاد را پیش خرام کاروان پیشکشهای خود ساخته، باین وسیله تقرب میجویند و باستان خواقین سجده کاهش تو سل میپویند.

در ایام توقف مو کب والا درسند، فرستاده شاه و الاجاه محمد شاه باتحف و هدایای مرغوب وارد در گاه جهان پناه گشته، چون شهزاده رضاقلی میرزا نیز در خلال این حال اسبان ممتاز و والی بلخ نوباوه خربز از بلخ برسم پیشکش انقاد خدمت خدیو گردن فراز نموده بودند، چند سراسب کوه توان بیا دو یست بار شتر خسر بزه بلخ بجهت سرکار پادشاه و الاجاه هندوستان ارسال شده، فرستاده آن دولت را معزز ساخته، رخصت انصراف دادند.

در بیان انصراف موکب همایون بجانب ایران و عزیمت بخارا و سایر ممالک ترکستان و تسخیر آنکشور نر هت نشان

بعد از انجام کارهند و فراغ از نظم مهمات سند، میان همت بتسخیر ممالک توران بسته، فرامین قضا آئین بنفاد پیوست که در جمع ممالک محروسه اسب و اسباب و اسلحه و ملبوس آنچه میسر شود، بجهة غازیان نصرت نشان، و تدارک سفر ترکستان در هرات حاضر نمایند، و چون شهزاده رضاقلی میرزا، که بنیات سلطنه فایز بود در آن اوان بموجب امر اقدس در طهران، که وسط معموره است، توقف داشت، هم ایام قشلاق رادر آنجا بنهایت رساند و هم مهمان ملکیرا پذیرای انجام گرداند، مقرر شد که شهزاده با قشونهای خود در هرات بموکب والا پیوسته، شاهزاده کامکار را برای ملاقات از ارض اقدس همراه بیاورد.

در سیزدهم محرم سنه ۱۱۵۲ مطابق بچین ثیل اعلام جهانگشا، بعشرت و کامرانی و شکوه سلیمانی، از لارکانه آسمان گشته از راه سیوی و دادروشال و قوشج من اعمال بلوچستان، عازم نادر آباد، روز پنجشنبه هفتم ماه صفر چمن خولی را، که در حوالی نادر آباد واقعست، منصوب خیم عزو شان ساختند.

ایام سفر میمنت اثر هندوستان از تاریخ غره صفر بنهجی که سبق ذکر یافت در حین توجه رایات نصرت آیات بجانب هندوستان، در پیشاور خبر طغیان لکزیه جار و قله، و سانحه مرحوم ابراهیمخان بعرض اقدس رسیده، از آنوقت عزم انتقام و تنبیه آن جماعت مذکور خاطر اقدس می بود، بعد از ورود موکب والا بنادر آباد، غنی خان ابدالی بیگلربیگی نادرآباد را با قشون ابدالی از سفر ترکستان معاف، و مقرر فرمودند که در ابتدای میزان از نادرآباد روانه شیروان، و در موسم زمستان، که کوه البرز را برف گرفته راه فرار آن طایفه مسدود گردد، به تنبیه ایشان پردازد.

همچنین فتحعلی خان کوسه احمدی لوی افشار چرخچی باجمعی از خوانین و حکام و پانزده هزار نفر از لشکر نصرت اثر خراسان به این امر نامزد گشته، و حکام گرجستان و آذربایجان را نیز به موافقت و همراهی ایشان مأمور ساختند.

پس در دوازدهم صفر موکب مظفر از نادر آباد رایت افزار گشته روز دوشنبه دهم ربیع الاول وارد هرات، و چمن کهدستان یک فرسخی شهر، مقر الویه گیتی ستان گردید.

چون به سبب بعضی مشاغل ملکی تأخیری در ورود شاهزاده در موعدمقرر بوقوع پیوست.

حکم والا نافذ شد که شاهزادگان دیگر:

شاهرخ میرزا و امامقلی میرزا با علی نقی خان، واید اکبر ابراهیم خان که به ایالت ارض قدس سرافرازی داشت، مقید به ورود رضاقلی میرزاننده، زودتر وارد هرات شوند.

رضاقلی میرزا از راه رودآباد در قرانپه بسادغیس به موکب همایونی ملحق گردید.

شاهزادگان نیز با علی نقلی خان در هیجدهم ماه وارد خدمت خدیوارجمند، و به شرف تقلیل بساط مقدس سربلند گشتند.

چون تخت طاوس، که در ایام سالفه، در هندوستان سلاطین آنجا بسا تمام رسانیده بودند، بعد از تسخیر شاه جهان آباد بجوهرخانه همایون منتقل گشته بود.

لهذا همت بلند شاهنشاهی، که اورنگ نه پایه فلکراپس ترین درجات شان خود میدانست، بر آن تعلق یافت، که در برابر آن سریر دیگر با خیمه که لایق آن تخت و شایسته چنان شاهنشاهی فیروزبخت باشد، مکمل بجواهر آبدار و لالی شاهوار ترتیب دهند.

بعد از حرکت از شاه جهان آباد به حکم همایون استادان صنایع کارومهارت پیشگان جواهرنگار هندی و ایرانی بسر انجام آن تخت و خیمه گوهر آمین پرداخته، مدت یکسال که ایام راه بود، تخت مزبور را بهمت خسروی از لالی غلطان و گوهرهای رخشان، که هر یک با خراج اقلیمی برابر و در بها و صفا با گوهر شب چراغ ماه و لعل درخشان آفتاب همسر بود، در کمال زیب و فرترتیب داده، خیمه نیز در خور آن مکمل بمروارید آبدار و گوهرهای شاهوار نقش پذیر انجام ساخته، پاتخت و بارگاه نادری موسوم گردید.

روز دیگر آن نه خیمه و تخت را با تخت طاوس نصب کرده، چند روز مجلس نشاط بر روی شاهزادگان آراسته، حمایلهای گرانبها و بازو بندهای مرصع بجواهر ثمین، که فزون از حوصله قیاس و تخمین بود، به شاهزادگان عالی تبار و عالیقلی خان عطار، دارالسلطنه هرات را که تختهگاه خاقان مغفور شاهرخ ولد امیر تیمور گورکان بود، به نسبت همنامی بقره العین خلافت و جهاننداری شاهرخ میرزا عنایت، و سکه دارالضرب هرات را بنام نامی آنجناب فرمودند.

بعد از طی این مقدمات شاهزادگان گرامی را بسا نصرالله میرزا مرخص ساختند، که دوسه ماه در هرات مکث کرده، در ابتدای میزان که هوا اعتدال یابد، روانه ارض اقدس شوند.

پس رایات نصرت آیات در بیست و پنجم ماه مذکور بمصوالت بهمن و سطوت تهمتینی از جلکای کهدستان حرکت، و در کاریز گاه، که از مشربات مشهور آن ولایت است، نزول در روز یکشنبه غرة ربیع الثانی وارد غراتیه بادغیس گشتند. در روز ورود موکب جهانگشا رضا قلی میرزا را نیز با سپاه آراسته، در راه به آئین شایسته از سعادت تقبیل رکاب اقدس بهره یاب گشته.

آن لشکر قیامت اثر، که دسته به دسته و جوقه به جوقه و در کمال رنگینی و استعداد صف بسته بودند، یک یک از نظر آفتاب اثر گذشته، خدمت شهزاده کامکار موقع قبول و احسان گردید، با فر و بازو بند گوهر نگار سرافرازی یافته، جواهر نفیسه و لالی شادوار به آن یگانه گوهر صدف سلطنت عنایت گردید.

دو سه روز برای انجام مهم سپاد در آن منزل مکث و از راه ماروچاق و چچکتو و اند خود عازم بلخ شده، در هفتم جمادی الاول موضع مشهور به قوشخانه، یک فرسخی بلخ، مضر ب سراوقات اقبال گشت.

چون عزیز قلی بیک دادخواه سبق اخلاص و قدمت خدمت درین دولت آمد مدت داشت، و در قلعه شلدوک با اخلاص کیشی نقد جان را باخته بود، لهذا نیاز محمد قوش بیکی بردار او، ابوایعسگری بلخ سر بلند و به خطاب خانی بهره مند فایز گشته اند خود را بگدائی سلطان، ولد دادخواه، عنایت فرمودند.

حکام و عمال بولایات تابعه تعیین و در دوازدهم ماه مزبور بر بلخ و عماراتی که از متحدات طبع زرین شاهزاده نامدار بود، تشریف برد، چون سابقاً هزار و صد فروند کشتی، که هزار من بار میداشت، سردار بلخ بامر همایون ترتیب داده در روی آب آمویه مهیا و آماده کرده بود، مقرر شد که کشتیها را از غله و ذخیره پر کرده توپخانه را نیز نقل کشتیها کرده، آن دریای آتش را باغله و ذخایری حداز روی آب روانه ساختند.

رایات نصرت آیات در هفدهم ماه مزبور حرکت کرده عازم کلیم و کشتیها از روی آب به معبر کلیم رسیده، فوجی از غازیان با کشتیها از آب عبور و مأمور شدند که همه جا از آن سمت آب محاذی اردوی همایون، راهنورد وادی و مقصد باشند.

در بیست و هفتم ماه نزول کو کبه همایون به منزل کسوی، که معبر بخارا بود، اتفاق افتاده، در آنجا ولد حکیم بی انالیق، که از زمان سابق و در آن اوان عمده امرای توران بود، با حاکم حصار و حاکم قرشی و اکثر رؤسا و عظمای آن طرف آب آمویه وارد اردوی معلی و به شرف آستان بسوسی فایز و متقبل خدمت گشته، بخلاص فاخره و نوازشات اختصاص یافتند.

از منزل مزبور رضا قلی میرزا باهشت هزار نفر از لشکر فیروزی اثر تعیین فرمودند که به رسم منقلای همه جا پیش رفته در چارچو توقف نماید، تا موکب همایونی وارد شود.

علی قلی خان را به سمت شرقی آمویه مأمور ساخته، مقرر داشتند که همه جا از محاذات معسکر شهزاده مرحله پیمان گشته، از ایلات و اهالی آن سمت هر کس در مقام ایللی و اطاعت در آید، صیانت و متمدن را تنبیه و سیاست نمایند.

بعد از عبور علی قلی خان از آب مزبور جمعی از ایلات گردن بقلاده اطاعت و انقیاد نهاده فوجی از جاده اطاعت انحراف ورزیده عازم فرار شده بودند، به معرض قتل و نهب در آمده، آن فوج منصوریا اسیر و غنایم موفور وارد اردوی معلی گشتند.

رضا قلی میرزا، که به سمت چارچو مأمور بود، چون سکنه آن ناحیه پیش از وقت به سمت خوارزم کوچیده رفته بودند، صیدی از آن طایفه دد بدمام شیر

شکاران معسکر شهزاده درنیامده، در روز چهارشنبه هشتم ماه جمادی الاخر خارج چارجو، مقر اردوی کیهان پوی شده، بحکم والا در عرض سه روز خبر متین در آب آمویه مرتب و افواج قاهره آغاز عبور کرده، فوجی به محافظت چارجو و صیانت سرخبر و ضبط و جمع محصولات نواحی مأمور شدند.

در چهاردهم ماه آن حضرت باغلامان به کشتی‌ها، که بخاران هنرمند ایرانی و هندی مشتمل بر نشیمن و عمارات در کمال صفت و مهارت ساخته، و مخصوص رکوب مقدس منقاشی و طراحی پرداخته بودند، سوار گشته از آب عبور، و حکیم بی‌انالیق، که وزیر و مدارالیه کارخانه توران بود، جمعی از نقبا و اشراف و اعیان بخارا در آن روز وارد دربار عز و شرف به تلثیم عتبه علیا، و رخصت کورنش و بخلاع فاخره و نوازشات خدیوانه بهره‌مند گشته، یک روز دیگر در آن جا مکث و روز دیگر حکیم بی‌انالیق را با رفقای او مرخص فرمودند که ابوالفیض خان را مستظهر باشفاق شاهنشاهی ساخته، بدرگاه سلاطین سجد گاه آورند.

موکب همایون از راه قراکول کوچ بر کوچ عازم بخارا گشته، روز یکشنبه نوزدهم ماه چهار فرسخی بخارا مضرب سراوقات جلال گشته، چون ابوالفیض خان قوت مقابله را از خود مسلوب، و سپاه تر کمانیه و اوزبکیه را، که در این مدت از اقصای ممالک ترکستان فراهم آورده بود، در جنب چیره دستی شوکت شاهنشاهی مغلوب یافت، جز انقیاد چاره ندیده، با حکیم بی‌انالیق و تمامی خواجه زادگان و نقبا و اشراف و قضاة و امرا و اعیان خود، با جمعیت از باب اطاعت درآمده روی امید بدربار سپهر احتشام آورده.

در یک فرسخی اردوی معلی نزول، و در روز دوشنبه هشتم ماه طرف عصر اذن کورنش یافته، بصیقل تفقدات خدیوانه ردای تفرقه و تشویش خاطر او گردیدند.

در يك فرسخی اردوی بعد از و جمععی رؤسا و نقبا بار یافته پیشگاه حضور اقدس و جبهه‌سای آستان گردون نشان مقدس گشتند، رخصت انصراف یافته، به خیمه و منزل، که برای ابوالفیض خان و اتباع او مرتب گشته بود، معاودت کردند. در روز چهارشنبه بیست و دویم ماه موکب عز و جاه از آن منزل کوچ کرد، نیم فرسخی بخارا مخیم حشم اردوی محتشم گشته، ابوالفیض خان بخلاص فاخره خاص و بالاپوش طلا باف و کمر خنجر مرصع و اسب تازی نژاد با ساخت یراق زین طلا، سربلند و اعیان او نیز بعطایای خاص اختصاص یافته و در ایام توقف موکب جهانگشا بابوالفیض خان لوازم مرحمت فرموده.

او نیز آنچه لازمه خدمت و فرمانبرداری بود، بتقدیم رسانیده، جمععی کثیر از ایلات ترکمانیه و اوزبکیه بخارا، و سایر ممالک توران را مسلح در آورده، از نظر انور گذرانیده، هر طایفه باسر کردگان خود در سلك ملازمان رکاب نصرت انتساب انتظام یافته، و امر والا نافذ شد که ایشان را بیشتر از توجه رایات همایون برده بخراسان رسانند.

چند نفر از بیگلر بیگیان عظام، و خوانین بافوجی از لشکر ظفر اثر روانه سمرقند فرمودند که از ترکمانیه آن نواحی جمععی را بملازمت رکاب اختصاص داده، از راه چارجو روانه خراسان شوند، و به همه جهت بیست هزار نفر ترکمانیه و اوزبکیه بخارا و سمرقند و باقی ممالک توران از کامیابان خدمت رکاب، و شرف اندوزان ملازمت اردوی میمنت انتساب گشته، سمت خراسان مأمور شدند.

در پانزدهم رجب بتازگی برودوش ابوالفیض خان بخلاص آفتاب زینت امتیاز و اعتبار، و فرق دولتش بافسر گوهرنگار زیور افتخار یافته، اختیار سمت شرقی رود آمویه و ماورالنهر باو مرحمت، و چارجو و باقی محال جنوبی و شمالی آمویه را ضمیمه ممالک محروسه فرمودند که بدستور بلخ و ولایات آن بدولت

نادریه متعلق باشد.

چون پادشاهان سابقه تر کستان ابا عن جد بخطاب خانی مخصوص بودند از فرط مرحمت تارک نام ابوالفیض خان به افسر شاهی سر بلند ساخته، شاه ابوالفیض خان خطاب فرمودند، و حکام بتمامی ولایات تر کستان تعیین فرموده، جمعی که از روی انقیاد بدر گاه سپهر بنیاد آمده، متعهد خدمت شده بودند باز بدست یاری عنایت شاهنشاهی در مکن حکومت تمکن گرفتند. و چون علیقلی خان، که بشرف برادر زادگی آن حضرت سر بلندی داشت در آن سفر از سعادت اندوزان خدمت والا بود، در خاطر اقدس خطور کرد که دره از صدف دودمان چنگیز خانی در سلك ازدواج او در آمد.

ابوالفیض شاه این معنی را مایه مباهات دانسته، بقاعده و قانون سلطنت و راه ورسم تر کمانی دوشیزه مقصود بشبستان حصول پیوست.

دختر دیگر که در حجله عطف بود بخدمت حریم حرم حرمت و سر پرده عزت مقرر گردید، و در سفر خیر اثر خواری آن مخدره خاندان چنگیز خانی در سلك پرو کیان حرم محترم انتظام داشت.

چون معروض سده خلافت گردیده بود که در حدود کابل بعضی از افغانه آنجا قدم از جاده صواب بیرون گذاشته اند.

لهذا طهماسب قلیخان جلایر را، که چاکر قدیم این دولت ابد پیوست بود بسرداری تعیین، و زمام اختیار ممالک سمت شمالی آب اتک را از حد تهمت او سندن، و پیشاورالی تبت، که از هندوستان وضع و باین دولت خداداد انتقال یافته بود، باو تفویض و جمعی از بیگلر بیگیان و حکام وافواج قاهره از غازیان بهرام انتقام باو مأمور ساخته، فرمودند که از راه حصار رفته قشون تر کمانی و اوزبکیه آنجا را، که سر کردگان طوایف آنجا متعهد انجام آن شده بودند ملازم گرفته روانه خراسان ساختند و از آنجا روانه مقصد گشته، بسر تنبیه سر کشان آن نواحی پردازد و

بصوبه داران کابل دهند و حکام آنولایت فرامین مطاعه صادر شد، که بدستور سابق در شغل خود بوده، تابع امر ونهی سردار باشند، و مقرر شد که ذکر یا خان صوبه دار لاهور و ملتان از آنطرف آب اتک، و سردار مذکور از اینطرف با هم رسم اعانت، بطریق موافقت مسلوک داشته، آنچه متضمن خیریت دولتین عظیمتین بوده باشد بعمل آورده مسامحه نمایند.

در بیان توجه موکب اقدس بسمت خوارزم و تسخیر آن دیار بقوت بازوی عزم

چون در ازمنه سابق، سرحدات خراسان اکثر اوقات دست فرمود تطاول و پامال تصاول جنود اوزبکیه و تر کمانیه خوارزم شده، آنولایت خراب کرده آن گروه و قصد قصاص و انتقام از آن جماعت مکنون ضمیردارالشکوه میبود خصم صادرین اوان که ایلبارس و اهالی آنجادر غیبت موکب همایون سراز گریبانزیاده سری بر آورده، قدم بحدود، خراسان گذاشته بود.

همت و الانعمت بتسخیر و تدبیر آن ملک کمال تعلق داشت.

بعد از انتظام تر کستان در شانزدهم ماه رجب، موکب فیروزی حسب، از خارج بخارا کوچ کرده، منزل بمنزل عازم خوارزم، و بعد از ورود به خواجه قلمه سی، که تاسر جسر دوازده فرسخ مسافت داشت، بانهای مستحفظان بمسامع علیه رسید که تمامی تر کمانیه خوارزم بسر کردگی محمد علیخان اوشاق با اوزبکیه آنجا اتفاق کرده، با جمعیت و استعداد تمام وارد شش فرسخی چارچو شدند.

خدایو بلند اختر، بمجرد رسیدن این خیر، بنه و آغروق را مقرر ساختند که کوچ بر کوچ متعاقب روانه شوند، و خود با فوج منصور هنگام شام سوار و راه نور

وادی ایلغار گشته، از جسر عبور و آنروز بانتظار گذشتن افواج قاهره در ناحیه چارجو توقف، و روز دیگر، که بیست و یکم ماه مزبور بود بعزم تنبیه آن جماعت اعلاى لوای خورشید ضیا گشته، بعد از ظهر آنروز که علامت گرد سپاه خوارزم نمودار گشته، خبر بخاقان بحر و دیر رسانیدند، مقرر شد که غازیان شر باشران، که مقدمه الجیش معسکر نصرت اثر و پیشرو لشکر، فتح و ظفر بودند، به آن جماعت در آویخته، ایشان را از روی صرفه و حزم بدستیاری مشغول سازند، تا آنحضرت بسروقت ایشان رسیده دستبازی آن گروه بسربازی انجامد.

پس خدیو بیهمال از قول همایون جدا گشته، با فوجی ازیکه تازان گزین و جانبازان موکب ظفرقرین بعزم مقابله تکاورانگیز عرصه تهور شدند، یک میدان اسب فاصله مانده بود که حصار ثبات و قرار آن طایفه مانند دیوار شکسته، که بهوای لطمه سیل از پای در آید، بزور صدمه و ورود آن سیل بی زینهار شکست یافته، روی برتافتند.

دلیران جرار بتأیید الهی و فرمان شاهنشاهی بتعاقب ایشان پرداخته، جمعی از ایشانرا، از تف شمشیر تابناک، خس و خار زندگانی در گرفت، و فوجی را حلقه کمند دلیران بهم آغوشی دربر گرفت، و سر و زنده بسیار بسه پیشگاه عرض پیوست.

بعد از آن که تیغ دلیران آن طایفه گردنکش را از سر واکرد، بسیاری را، روانه دیار عدم ساختند.

روز دیگر در همان منزل، که تا چهار جوشش و هفت فرسخ مسافت داشت، برای ملاحظه سرواخرمه توقف، و روز سیم عطف عنان کرده، وارد اردوی همایون گشتند.

چون رضاقلی میرزا بشوق دیدن نصرالله میرزای برادر کامکار خود، که از هندوستان آمده در هرات توقف داشت غالب و ملاقات او را طالب بسود، لهذا

مرخص گشته، با علی قلی خان روانه مشهد مقدس، و رایات جهانگشا بانتظار عبور بقیه سپاه منصور بنه و آغروق را که در عقب مانده بود، پنج روز دیگر در آن مکان توقف، و هزار و صد فرزند کشتی، که قبلبرین بحکم والابرای سفر خوارزم ترتیب یافته بود بتوپخانه همایون و غله و ذخیره از حد فراوان، که خوراک دوست و دشمن بود، مشحون گشته، از روی آب آمویه روانه حدود خوارزم، و کوکبه والا روز پنجشنبه بیست و هشتم ماه کوچ بر کوچ عازم مقصد گردید.

در سیزدهم ماه شعبان موضع مشهور به دوه بویینی، که ابتدای معموره خوارزم است، مضر ب سراوقات دولت گشته.

چون ایلبارس و اهالی خوارزم پیش از وقت تمامی اوزبکیه و ترکمانیه دشت خوارزم و آرا را جمع، و در قلعه هزار آسیب که، تا دوه بویینی سه فرسخ مسافت داشت، مستعد جنگ و مهیای قتال گشته، دوروز در دوه بویینی مکث واقع شد، که شاید ایلبارس از قلعه پا بعرضه جنگ گذارد، صورت نگرفت.

آخر الامر آن حضرت دوه بویینی را قورخان ساخته، کشتی ها و ذخایر زاید و اغروق اردورا در آن منزل گذاشته، روز شانزدهم بجانب هزار آسیب نهضت، و نیم فرسخی قلعه را مقر اردوی رزمجوی فرمودند.

معلوم شد که ایلبارس پای جلاوت پس کشید، سر قلعه کش پیش آورده چون قلعه مزبوره مشتمل بر خاک ریز و قلعه محکم و حصار استوار و مستحکم، و آب آمویه اطراف آنرا احاطه داشت، یورش بدون قلعه دور از ارزویه از حرم میبود، لهذا خدیو کشور گیر بکار قلعه نپرداخته، روز دیگر لوای جهانگشا را بجانب خیوه، که تختگاه ولایت خوارزم و وسط مملکت بود، نهضت دادند، که شاید این معنی سلسله جنبان حرکت ایلبارس گردد.

بعد از آنکه کوکبه مسعود یک منزل حرکت کرده، ایلبارس نیز از هزار آسیب برآمده، از کنار آمویه عازم آن سمت شد.

هر چند که از استیلای خوف از کنار آمویه دور نگشته جرئت به مقابله نمی کرد، اما طایفه یموت و تکه و باقی تر کمانیه آن ولایت، که از کم خردی بر زیاده سری معتاد بودند، بعزم دستبازی پای جرئت پیش گذاشتند.

آن حضرت نیز میمنه و میسر و قول را بهمان ترتیبی که داشتند، از رفتار باز نداشت، خود با سعادت با فوجی از جانبازان جلادت پیشه و شیرشکاران درست اندیشه، سر راه آن جماعت گرفته، سری بسیار گرفتند.

بقیه از ضرب دست غازیان فیروزی طراز، و دلیران گردن فراز سرخویش بر گرفتند، و به ایلبارس پیوستند.

از همان جا بلامکث و درنگ خود را به قلعه خانقاه، که از قلاع خمسۀ خوارزم که مابین هزار آسیب و خبوه واقعست، رسانیده، لشکر خود را در خارج قلعه فرود آورده نصب خیم اقامت کرده، موکب همایون آن روز در همان جنگ گاه مکث، در روز دیگر هنگام صبح بر سر قلعه خانقاه حرکت کرده، سه ساعت از روز گذشته حوالی قلعه جولانگاه اشهب ترکتازی دلیران گشت.

ایلبارس نیز با تفنگچی زیاد از حد و جمیع اوزبکیه و تر کمانیه و توپخانه، که داشت، ناچار از درستیز و آویز در آمده، غازیان موکب ظفر نشان، با اشاره آن حضرت، جلوریز به جمعیت آن کرده کزده تکاور انگیز گشته بعنایت حضرت آفریدگار و اقبال بیزوال شاهنشاه جهاندار، آن طایفه را از پیش برداشته، جمعی از ایشان را سلای شمشیر تیز روانۀ دیار کردند.

بقیه آن جماعت، که ایشان را در اجل تأخیری بود، داخل قلعه نگشته از همان راه فرار، وقشون نصرت نمون ایشان را تعاقب نموده، جمعی را نیز در اثنای گریز عرضه تیغ هلاک و سر و زنده بسیاری آویزه فترک ساختند.

ایلبارس با اوزبکیه در قلعه متحصن گردید.

پیادگان رکاب همایون از چار طرف مأمور بیورش گشتند، فی الفور تمامی

خیام و توپخانه و اموال و اغنام اوزبک و جمعی از سپاه ورعیت ایشان را، که در شیرحاجی خارج قلعه خیمه نشین بودند، بدست آورده، و شیرحاجی را تصرف کردند.

پس حوالهای آسمان رفعت ترتیب داده، و از توپهای رعد آسای و اژدر دهان و خمپاره‌های اختر ریز آتش افشان، سه شبانه‌روز، برق خرمن سوز صبر و توان و خانمان افروز چال قلعه کیان ساختند نقابان چابکدست از چند جا بشکافتن زمین و حفر نقب پرداختند.

دیوار قلعه تضرع توپ قلعه کوب ویران، و نقبها با برج و حصار دست و گریبان گشته، غازیان جلادت قرین و دلیران بهرام کین مهبای یورش گردیدند.

اهالی قلعه چون خود را از شش‌جهت در ورطه بلا دیدند با اکثری از رؤسای اوزبکیه در آمده، در بیست و چهارم ماه وارد اردو گاه جهان پناه، و ایلبارس باوصف اینکه کشتی خود را تباہ، و روز دولت خود را سیاه میدید، با اعوان خود در حالت ضلالت باقی، و در آمدن تعلل می‌ورزیده، روز دیگر با اشاره اقدس رفته او را با رؤسای اوزبک، که او با اتفاق داشتند، خواهی نخواهی از قلعه در آورده، در موقف معدلت حاضر ساختند.

هر چند که مرحمت شاهنشاهی اقتضای عفو و اغماض کرده اجرای تیغ سیاست را بر دشمن زبون روا نمیداشت.

اما چون در حین توقف موکب همایون در بخارا ابوالفیض خان شاه افراسیاب جاه توران به حکم اقدس چند تن از معتبرین اوزبکیه را نزد والی مزبور فرستاده، او را براه راست اطاعت دعوت، و در حین عزیمت موکب اقدس بجانب خوارزم، از چاره‌جو نیز دونفر از خواجگان آنجا برای اتمام حجت نزد والی مزبور فرستاده بودند، مومی الیه همگی را عرضه شمشیر بیباکی ساخته بود، لهذا فرمان شاهنشاهی بحکم عدل از در دادخواهی در آمده، او را با بیست نفر از رؤسای

اشرار، که در جمع مواد هنگامه آرای فساد بودند به یاسا رسانیدند.

دوالیکری را بطاهر خان نواده محمدخان چنگیزی، که با سلاطین توران بین عم و از خدمتگذاران ایندولت ابد توام بود، عنایت و اتالیق و انالیق موافق معمول تا بمملکت تعیین فرمودند.

و از سوانح امور اینکاه:

باراجیف حکم نهب قلعه در میان اردو منتشر گشته، فوجی از رجاله و سایر الناس اردوی همایون، خود سر بجانب قلعه شتافته، آهنگ تاراج خانقاه کردند.

این مراتب معلوم رای جهان آرا گشته، سی نفر از مرتکبین را در درب کشیکخانه بحکم والا گردن زدند.

چون سابق برین ایلبارس بقراق و آرال کس فرستاده و استمداد کرده، ابوالخیرخان والی قزاق با فوجی از قزاقیه و اوزبکیه آرال بقلعه خیوه، که دارالملک ولایت خوارزم می باشد، عاری گشته چون حال برین موال دید عریضه اخلاص آمیز مشعر بر اظهار اخلاص مندی و بندگی و وفاق مصحوب چندتن از کسان خود روانه خدمت خدیو و بعد از ارسال عریضه و آدم، فرصت جسته چون بخودسری در آمده بودند اطاعت و فرمانبرداری فوق طاقت آنها بود، توسن گریز را جهمیز انصراف الفرار، «ممالایطاق» رو بجانب قزاق شتافت.

آنخبر که به سمع اقدس رسید رایات جهانگشا بسمت خیوه حرکت نموده، چون قلعه مزبوره بمتانت مشهور و در آن قلعه اوزبکیه را ذخیره و جمعیت موفور بود، اوزبکیه آنجا بیش از وقت تیزدستی کرده، اطراف قلعه را آب بسته، و اعتقاد خود را بر غازیان جلادت پرور، که از دریای آتش روانتر از آب و تندتر از صرصر می گذشتند، مسدود کرده بودند، لهذا ابواب مخالفت گشودند.

پس خارج قلعه مضر بخیام سپهر احتشام گشته اطراف قلعه محصور و مقرر شد که نهر ما حفر کرده آبر را در کنار قلعه بصحرا جاری سازند.

مأمورین آنجا بانجام اینکار دامن همت بر میان زده، در عرض سه روز اطراف قلعه را مانند کام و مرام قلعه کیان برانگیختند.

چون آنطایفه خود را بجای آب در بحر آتش غوطه ور دیدند، هنگام عصر طالب امان و با کلید قلعه وارد در گاه سپهر بنیان شده، مورد عفو و احسان گشتند.

پس حضرت ظل الهی چهار هزار نفر از اوزبکیه کاری و جوانان اعتباری قلاع خمسه خوارزم را سان دیده انتخاب، و ملازم رکاب نصرت انتساب ساخته، بخراسان مأمور و محصلان شدید از مکمن جلال تعیین و تمامی اسرا، که در عهد سلف از ولایات خراسان برده بودند، ذکوراً و انثاءً جمع کرده، بهریک از خویشان و اقربای ایشان که حاضر بودند سپردند.

همچنین سابقاً از جمعی طایفه روسیه گرفتار قید اسارتی اوزبکیه شده بودند، ایشان را مرخص و بازادور احوال روانه مقصد ساختند.

عدد اسرای خراسان بهمه جهة دوازده هزار می شد که از آن جمله چهار هزار نفر آنها در قلعه خیوه میبودند، حضرت ظل الهی بارکش و دواب بجهة ایشان مقرر و جیره و ما کول در وجه ایشان معین، و ایشان را روانه خراسان ساخته.

در قلعه که چهار فرسخی ابیور، بود، در موضع موسوم بچشمه خلجان که بمعماری همت بلند و سرکاری نیت ارجمند آنحضرت احداث شده بود، سکنی داده، قلعه مزبور راه بحشوه آباد موسوم کردند.

چند روز بانتظام امور خوارزم و انجام مهمات آنولایات پرداخته، چون گذاشتن لشکر زیاده نزد والی باعث تجمل سکنه و اهالی واقع و موافق عهدنامه بین الدولتین بیادشاه و الاجاه هندوستان تعلق داشت رسانیده توضیح این مقال

آنکه بعضی از پرکنات واقعه در سمت دریای اتک میشد.

لهذا تمامی رؤسای خوارزم متعهد قدیم خدمات آنولایت گشته، و متقبل والی ایللی و اطاعت گشته.

خدایو بیهمال نیر والی را بامعدودی در آن مملکت گذاشته، در هفدهم ماه صیام از خیوه حرکت و صرف زمام نصرت فرجام کرده، در چهارم شوال وارد چارجو شدند.

بعد از ورود الویة منصور بچارجو، حکم بی اتالیق، که مدار و معتمد شاه- ابو الفیض خان بود، از جانب شاه افراسیاب جاه باعریضه و پیشکش وارد و شرف اندوز تقبیل عتبه علیه شاهنشاهی و بعنایت خدیوانه مباحی گشته، رخصت انصراف یافت.

از آنجا رایت جهانگشای جانب مرو نهضت فرموده، در مرو نیاز محمدخان، والی بلخ، با حاکم اندخود و اکابر و اعیان آن مملکت حسب الامر اقدس جبهه ساری نیاز، و در باب ضبط و ربط امور ملکی او امر علیه؛ و ارشادات بهیه از موقف اعلی صادر گشته مرخص گردیدند. و موکب والا از راه کلات و میاب و کوبکان، که مسکن قدیم آن حضرت است، متوجه مقصد گشته

بعد از ورود بکلات هر چند سابقاً بحکم همایون صادرات عالی و ابنیه رفیعه ترتیب یافته بود، مجدداً طرح بازار و چارسو و مسجد و رباط در آن مکان ریخته، فرمان اعلی نافذ شد که کارکنان در اتمام آنها سعی جمیل بظهور رسانیدند، و از آنجا بیگلربیگی و عمال بخیه آباد تعیین و برای هر یک از سکنه آنجا، که بیشتر امرای خیوه بودند، سررشته معین و امور آنولایت را منتظم فرمودند از راه عشرت آباد خبوشان وارد رادکان و چندروزی بسیر نزهت سرای آن مکان پرداخته، در اواخر شوال وارد ارض اقدس و شرف اندوز طواف آستان ملایک مطاف پادشاه کشور ولایت و امامت و ارتضا سلطان ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه و علی آبائه التحیه

والسنا گشتند.

چون بعد از فتح هندوستان، قنديل مرصع مینا، که طمنه بر قبه مینایی مهر و ماه میزد، و همچنین بعد از فتح و تسخیر ترکستان، قفل طلای گوهر آگین مرصع، بجواهر ثمین ترتیب یافته، نذر روضه رضیه مقدسه رضویه کرده بودند، وضع هر يك در مکان موضوع له فرمودند.

و از وقایع ایام توقف اینک:

قبل از ورود کوکبه والا بارض اقدس فرستاده از جانب پادشاه والاجاه هندوستان با اخلاص نامه و تحف و هدایا و چند زنجیر فیل آمده، در ارض اقدس توقف داشت.

بعد از چند روز بار یافته پیشگاه حضور و هدایا را از نظر اقدس گذرانیده، تفویض پرکنات و محال متعلقه به تهما و صوبه کاهلرا، که در سمت شرقی و جنوبی دریای اتک و در ازمنه سابقه بمصارف اخراجات کابل مقرر بود، در حینی که ولایات طرفین روداتک فیما بین دولتین محدود معین می شد.

پرکنات مزبوره چون در سمت شرقی اتک در صوبه لاهور واقع بود، سه سال باین دولت روز افزون حواله شد که بعد از مدت مزبوره باز بدوات علیه گورکانیه متعلق باشد، و همچنین بعضی پرکنات آنطرف آب متعلق به تهما و سد میبود، ناصر خان ناظم صوبه کابل در حین انصراف موکب همایون از هندوستان عرض و استدعا نمود که پرکنات متعلقه مصارف کابل بطریق بود و استمرار بدولت علیه نادریه قرار گیرد.

مسئول او در حضرت شاهنشاهی موقع قبول نیافته، این سخن بانها معتمدان پیادگاه والاجاه محمدشاه رسیده بود.

از آنجا که آنحضرت نقاوه دودمان بزرگی و حق شناسی بودند، در ازاء حقوق عنایاتی که از اعلیحضرت شاهنشاهی بدولت ابد پیوند گورکانی بعمل آمده

بود، این را مغتنم شمرده برای مزید التیام بصوبه داران لاهور و سند و تهمتاً فرامین نوشته مقرر داشته بودند که پرکنات مزبور را، که صد و بیست هزار تومان متجاوز مداخل مالیات آنها میبود، از ولایات هندوستان وضع و بعلاوه تهمتاً و سند و غیره داخل حوزة قدرت شاهنشاهی و ضمیمه مملکت حضرت ظل اللهی دانند. همچنین از طرف قمرالدین خان وزیر اعظم و امرای هندوستان و صوبه داران لاهور و ملتان پیشکشهای شایان بدرگاه فلکشان آمده، فرستادگان ایشان را بدربار فلکمدار رخصت بار داده، بنوازشات خدیوانه سرافراز کرده، مرخص بانصراف گردیدند و نیز از جانب طهماسبقلی خان جلایر سردار کابل، که مأمور بگرفتن بقیه فشون ترکستان بود، عریضه ملحوظ نظر عاکفان سده جلال گردید که اوزبکیه قاتاغان، سکنه کولات، اولاً بهانه اطاعت را کلید باب تدویر ساخته، از در حیلله درآمده بودند.

سردار بخیالات باطله ایشان پی برده، ایشان را تنبیه کامل و بتیغ، و جمعی را عرضه تیغ بیدریغ ساخته، ملازمان رکابی آن ظایفه را تماماً نظم و انعقاد داده روانه رکاب، و خود از راه بامیان روانه کابل شده است.

در بیان حرکت رایات گیتیستان از ارض اقدس

فیض نشان بجانب داغستان

چون به سبب قتل مرحوم ابراهیمخان تنبیه لکزیه جارو تله داغستان منظور نظر آفتاب نشان میبود.

به نهجیکه سبق ذکر یافت از نادر آبادغنی خان ابدالی بیگلربیگی آنجا را، با افاغنه ابدالی مأمور به تنبیه لکزیه جارو تله ساختند.

در این اوقات نیز که از تسخیر خوارزم فراغت رو داده، فوج کثیر با سرداران و خوانین نامزد گشته که قبل از آنکه کو کبه همایون روانه شیروان و در بند گشته با فروختن نایره کبیر و در هنگامه کارزار را گرم سازند، تا مو کب والا وارد شود. بعد از این لشکر اوزبکیه توران و خوارزم پیش از توجه مو کب گیتیستان بحکم والا فوج فوج به همراهی آن دریای آهنین موج روانه آن سمت شده، دو ماه ارض فیض قرین مقر کو کبه غرو تمکین گشته، بعد از انجام بزم عیش و نظم جیش، اختیار امور ممالک خراسان بشهزاده نصرالله میرزا تفویض، و روز چهارشنبه بیست و دویم محرم الحرام هنگام غروب ماهیچه رایات جهانگشا از ارض اقدس طلوع نموده، چون بسبب عبور و مرور سپاه نصرت پناه اوزبکیه تورانی و خوارزمی، غلات راه نیشابور و سبزوار بمصرف رسید، و از اتفاق در آنسال خلاع در

اکثر ولایات شیوع داشت، و غله و ذخیره در ولایات سرراه کمیاب بود.
الویه فلك فرسا از راه خبوشان و استرآباد و مازندران عازم مقصد گشت.
در دوم سال سنه هزار و صد و پنجاه چهار منزل علیاآباد خبوشان مضرب الویه
عزوشان و مخیم خیام سپهر احتشام گردید.

در ذکر وقایع تخاقوی ٹیل مطابق هزار و صد و پنجاه و چهار ہجری

شب سه شنبه سیم ماه محرم بعد از انقضای سه ساعت که خازنان گنجینه قدیر، بحکم مالک الملک قدیر جل شانہ، برای مجلس تحویل خسرو گردون سریر مهر منیر از زر سرخ و سفید انجم و اختر بر طبقہای سیمین افلاک چیدہ، و فراشان قضا از نمایش ریاحین و ازہار بساط گلدوزی در صدر ایوان کشیدند.

سلطان سیارگان مربع نشین اورنگک حمل گشته، ریزش ابر آذری بجوش تردستی اسباب تجمل گلر اپامال سیل طراوت ساخت، و جراح نسیم بہاری خراش گلبرگ وجود تخت نشین زمرد فام چمن یعنی لاله را زخمی کہ از بندق ژالہ دریافتہ بود، التیام داد، خدیو بہار بعزم انتقام و اغنان، لاله و شقایق مرکب صرصر نژاد صبا را از برگ شکوفہ زین کردہ، و ریاحی ربیعی غبار اندودی، را کہ در دلہا نمونۃ البرز گشته بود زایل نمود.

جشن نوروزی مرتب گشته، شمخال سروسہی، کہ بزرگ داغستان لالہ زار بود، بیک رنگی قدر افراشت، و سرخای گیل سرخ خارخار از خاطر بر افشانند. اوسمی سیاہ اندرون لالہ را فسادی، کہ در دل بود گل کرد.

اردوی ظفر شعار مانند کو کبۃ سلطان بہار خیمہ بر دامن دشت و کوهسار زدہ عازم مقصد گردیدند.

بعد از ورود بسملق انقلاب در مزاج هموار او راه یافته، شروع ببارش و آنچه درین خم سر بسته بود، آغاز تراوش کرده.
فقدان آذوقه و ذخیره و علیق نیز غلاوه علت باران گشته، چون سبزه و علف پا از دامن صحرا کشید، مزارع برای جنود سلیمانی از خانه موردانه وام میگیرد، تا شهرک کرایلی، که پنج و شش منزل بود، بده دوازده روز طی و اکثر دواب از گرسنگی از رفتار بازمانده، پی شد.

بسیاری از اسباب اهل اردو در همانجا حین عبور از آبها بیاد فنا رفت. از آنجا که هر شدتی بار خایی قرین و هر خزانیرا بهاری در آستین میباشد، بعد از ورود بشهرک کرایلی دامنه صحرا چون دامن گلچین لبریز سبزه و ریاحین بود، اردوی همایون را افاقه حاصل و ایام عشرت و تعب زایل شده، هر روز خدیو هفت اقلیم نباتی حرکت بیکفرسخ و نیم قرار داده، به تانی طی مسافت کرده، چند روزی جانب شمالی رود گرگان سمت دشت نصب خیم ظفر احتشام گشت، تا دواب از کار مانده بحال آمدند.

در آنمکان عریضه خوانین و سرکردگان، که مأمور بجار و تله بودند، بنظر اقدس رسید مشعر بر اینکه سر پنجه اقبال و بازوی قوی نیروی بخت بی زوال خاقان بیهمال آنطایفه را گوشمال بلیغ داده، ابواب دماء هلاک بر روی ایشان گشود.
توضیح اینمقال آنکه:

لکزیه جار و تله بتقلب و تهور معروف و به فساد انگیزی موصوف، نشیمن ایشان در سمت جنوبی البرز واقع گشته، و آن کوه از جبال مشهور جهان و در بلندی سر کوب چرخ گردونست.

خوانین و سرکردگان بعد از آنکه از موقف اعلی مرخص گشته بودند، در پانزدهم ذی الحجه وارد کنار رودخانه قانبق شدند، و آنطایفه سه موضع را که موسوم بجار، و تله جازخ و آقزی پر باشد استحکام داده، در هر یک سر راه بر غازیان گرفته، بجنگک پرداختند.

در سنگر اول، که جار بود، غازیان زور آور گشته، جمعی از آن طایفه ناچار هم جوار شاهد فنا گشته.

چون سمت شرقی کوه که در تصرف لکزیه بود آنطایفه تاب مقاومت نیاورده جار را خالی، و بخارج رفته، بنای پرخاش گذاشتند.

بعد از چند روز که در خارج محاربات عظیم و جنگهای متوالی بوقوع پیوست، جمعی از ایشان بقتل رسیدند و جمعی خود را به سنگر سیم که بر فراز کوه واقع و اصعب مواضع بود کشیده، مشغول جنگ شدند.

آن مکانیست بسیار صعب مشتمل به بیشه و جنگل، که بر بالای کوه اتفاق افتاده بیک راه انحصار دارد، که مشهور است بدهنه آقزی پر، که اگر پیاده گرم رو خورشید بر فرازش آهنگ صعود نماید، از سینه قدم سازد، و اگر بیک سریع السیر بر قبه اش آغاز بالاروی کند، خود را از درجه اعتبار اندازد.

دلاوران افغان ابدالی داوطلب گشته استدعا کردند که پیش جنگ لشکر ظفر اثر باشند.

پس هنگام روز طرح جنگ افکنده، تا شام از طرفین جمعی بمعرض قتل در آمده، و نیم شب مانند دعای مستجاب که آهنگ عالم بالا کند، بپایمردی جلادت آغاز صعود کرده، هر چند لکزیه بغلطانیدن سنگ و انداختن تیر و تفنگ بمدافعه پرداختند، و نیم شب مانند دعای مستجاب که آهنگ عالم بالا کنند دلیران باز روی پس نکرده، پای جرئت پیش گذاشتند.

اگرچه صد نفر از دلاوران ابدالی مقتول و زخم دار گردید، اما بناید الهی و فوت اقبال شاهنشاهی سنگر را متصرف چون سمت شمالی کوه مسدود و راه فرار بر ایشان بسته بود.

جمعی از آن طایفه از غلبه هراس سراسیمه از کوه پرید، بمغاک نیستی افتادند، و بقیه ایشان اسیر و دستگیر گردید، مگر معدودی که ایشان از میانه بدر رفتند. تمامی اماکن و مساکن آنطایفه از صدمه جنود مسعود «عالیها» سافلها گشته، نمونه قاعاصفصفا پذیرفت، و اثری از آبادانی در آن محال باقی نماند.

در ازاء این فتح نمایان دو بیست هزار روپیه، که مساوی ده هزاره تومان بوده باشد، بصیغه انعام و خلعت بها، در وجه غازیان و سرکردگان عنایت، و فرمان همایون مشعر بر نوید عطایای مجدد از موقف اعلی خطاب به سرکردگان عز صدور یافته، بفاصله دوسه روز عریضه مجدد از سرکردگان مزبور رسید که بالکزیه جار و تله مجادله و محاربه و برایشان مسلط و ایشان را تا کنار آب سمور و محل موسوم به قصور تعاقبت، و جمعی از ایشان را از شمشیر گذرانیده، عیال و اطفال ایشان را بقید اسار در آورده عرضه جار و تله را که مساکن آن طایفه میبود، بالکلیه از وجود آن طایفه پرداختند.

اما در حین مراجعت بحکم قضا برف و دمه و صاعقه روی داده، قریب بدویست نفر از غازیان در میان برف تلف شدند.

پس موکب جهانگشا از کنار گران حرکت کرده، وارد اشرف مازندران و سه روز آن مکان دلپذیر مهبط غر و شرف گردید از آنجا از راه سواد کوه عازم مقصد گشتند.

و از سوانح حیرت افزا اینک:

چون ولایت مازندران تمام جنگل و بیشه، و در زمان پادشاهان سلف جنگل را تراشیده خیابان احداث کرده اند که شارع منحصر به همان خیابان است، اعلی حضرت شاهنشاهی در اوانی که جنگ و کازار نمی بود.

اکثر اوقات بقورق حرم محترم طی منازل فرموده، جمعی از خواججه سرایان و غلامان همیشه کشیکان بقورق حرم می پرداختند.

آنروز بطریق معهود طی کرده در محال سواد کوه از پل سفید گذشته، مابین زیر آب و بهیجان نزدیک بقلعه اولاد که از مواضع قدیم و در شهرنامه مذکور است، روز یکشنبه بیست و هشتم صفر، که مقابله شمس و قمر واقع و هشت دقیقه قبل از آن قران نحسین اتفاق افتاده بود، روسیاهی بر گشته بخت در پشت

درخت در کمین کین نشست، در حین عبور ذات اقدس شهریاری را هدف گلوله تفنگ ساخته از جایی که تخمیناً بیست قدم فاصله داشت، تفنگ را گشاد داده، از آنجا که حفظ الهی در هر جا حافظ و نگهبان وجود بیهمال خسرو فرخ فال می باشد، گلوله رد گشته زیر بازوی آن حضرت بقدر يك انگشت خراشیده، بر پشت دست چپ آمده، از آنجا بگردن اسب خورده بسر غلطیده.

شاهزاده رضاقلی میرزا آنروز در مواردی همراه بود، خواجه سرایان و غلامان و همیشه کشیکان رکاب را اخبار، و ایشان سراسیمه و بیتاب بر کوه و کمر و بیشه و جنگل سواره و پیاده کرم جستجو گشته، تا خبردار شدن ملتزمان رکاب آن دغاپیشه خود را بمیان جنگل و بیشه زده، بدر رفت.

آن راه در دامنه کوه بسیار جنگل و انبوه بود اثری بطهور نرسید. از آنجا که مربی و کارفرمای این کار خداوند یگانه است، تا حال مکرر اینگونه مهم از شست تیرانداز قضا گشاد یافته، بسرداری الطاف ایزدی از آن حضرت زد، و صرصر این قسم بلا بهو اداری فانوس حیات حمایت حضرت سبحانی بدامن شمع جهان افروز ذات مقدس نشانده.

«یریدون ان یطفو انور البه بافوا همم والله متمم نوره ولو کره الکافرون».

قصه از آنجا گذشته، بعد از ورود بطهران رضاقلی میرزا را بعزم بیلاش از رکاب اقدس مرخص و مأمور به توقف در طهران گشته، مالیات طهران باخراجات سرکار شهزاده مقرر گردید.

پس موکب همایونی در اواسط ربیع الاول وارد قزوین و بعد از پانزده روز از قراجه داغ و بردع وارد قبله و از آنجا از راه شاهداغی متوجه مقصد گشتند. در عرض راه تمامی رؤسا و سرکردگان طوایف لکزیه، که در شوامخ جبال البرز و اماکن صعب المسالك داغستان مأوا داشتند، بشرف پابوس مشرف شده، در صدد اطاعت و فرمانبرداری در آمده، هر يك بسر انجام ملازم و یورغمال رسد خود پرداختند.

در غره جمادی الاخر قمق، که منتهای داغستان بود، مقر کب و کبه همایون گردید.

از قضایای سانحه که در آنمکان بعرض رسید انقلاب خوارزم و قتل طاهرخان والی آنجا بود.

کیفیت این واقعه اینک:

سابقاً در حین توقف رایات جهانگشا در خوارزم، جمعی از اشرار اوزبکیه طایفه آرال، که در سمت شمالی خوارزم متصل بقزاق میباشند، از صدمات حیوش ظفر شعار فرار اختیار نموده بودند.

در این اوقات نورعلی ولد ابوالخیرخان والی قزاق با آنطایفه اتفاق ورزیده آمده، قلعه و خیمه را محصور، و بعد از چندی بر قلعه مسلط، و طاهرخانرا با بعضی از رؤسا که دم از هواخواهی این دودمان میزدند مقتول، و مقلد قلاده والیگری گشته.

از استماع اینخبر نصرالله میرزا را با جمعی از سرکردگان و اقواج قاهره خراسان به تنبیه اشرار خوارزم و استرداد آنملک، تعیین و حاجی صفی الدین خان بیات، و محمدعلیخان قرقلورا از دربار معلی صاحب اختیار بیوتات سرکار شاهزاده ساخته دستور العمل مفصل، که بقانون کشور گشائی سلاطین و خواقین آفاق میتوانست بود، بدیشان داده روانه خراسان فرمودند که بتهیه و تدارک آن پرداخته، در نوروز آن سال در رکاب شاهزاده ارجمند عازم خوارزم شوند.

یکماه موکب همایون در قموق مکث، و خاص فولادخان شمخال و سرخایخان قموق و احمدخان اوسمی قراقیطاق، با جمعی عظاما و اهالی داغستان وارد اردوی معلی و اشرف اندوز تقبیل عتبه هملیا گشته بهره یاب عنایات شاهنشاهی، و بعطای خلاع فاخره واسب و اسباب طلا مباحی گشتند و در ابتدای ماه رجب، بعزم تنبیه سرکشان آواز که مساکن ایشان در منتهای داغستان واقع و بحدود چرکس

اتصال داشت، عازم گردیدند.

صعوبت راه و سختی اماکن آن جماعت نه بحدیست که بپایمردی اشهب قلم طی وادی توصیف آن توان کرد.

تمامی آن مرزوبوم از ابتدا تا انتها، دوازده روز راه است، قطعه زمین مسطح نمیباشد، و راهی، که ده دوازده نفر پیاده پهلوی هم تواند رفت. بصعوبت پیدا می شود، و قطع نظر از آن بحدی بیلاقیست دارد که در تابستان قتل جبال آن از برف خالی نیست و اکثر اوقات تابستان آن با زمستان جاهای دیگر لاف مساوات میزند.

پانزده روز دیگر در آن نواحی به تنبیه سرکشان و اشرار پرداختند.
از سوانح اتفاقیه آنکه:

جمعی از جزایرچیان که تنبیه فرقه لکزیه مأمور بودند چون جزایرچیانرا شخصی نابلد همراه و بدرقه راه بود، در مقام نامناسب مابین کوه بر برف آغاز جنگ کرده، جمعی از فریقین: «فریق فی الجثه و فریق فی السعیر» بمعرض هلاک در آمدند.

چون موسم عقرب و خریف بود نزول برف و باران و شدت سرما مانع شد که تنبیه طایفه آوار بروجه بلیغ آید.

لهذا از آنمزل حرکت و عطف عنان فرمودند، و سرخای نیز با کوچوبنه خود از قموق حرکت کرده در موکب همایون وارد دربند گردید.

چون احمدخان اوسمی را، درحینی توجه موکب همایون بجانب آوار، از قموق با جمعی از غازیان مأمور بکوچانیدن خانوار و ملازم لکزیه قراقیطاق ساخته روانه فرموده بودند.

امر همایون صادر شد که غازیان مأمور نیز حرکت دربند در بموکب همایون ملحق شوند.

در عرض راه در حوالی چراغ، من اعمال داغستان بعرض خوینو کشور
ستان رسید که در حینی که غازیان از قراقیطاق، که بیشه و جنگل عظیم بود، حرکت
کرده بودند جمعی از لکزیه قراقیطاق، بتحریرک اوسمی از میان جنگل و کربوه
شروع بشنلک تفنگک و غازیان، در تنگنای جنگل چون خود را جمع نتوانستند
کرد، بهم برآمده بعضی از اسباب ایشان بتصرف لکزیه درآمده جمعی بقتل
رسیدند.

وصول این خبر مروحه جنبان غضب قیامت لهب، و دامن زن نایره سخط
شاهنشاهی گشته، عزم جهانگشا تصمیم یافت که چندی در حدود در بندوداغستان
توقف، و مادام که اشرار آن سرزمین رامطیع و منقاد نسازند، لوای توجه بسمتی
نیفرانند.

احکام همایون عز صدور یافته محصلان تعیین شد که از حد تفلیس الی
خلخال و اردبیل و تبریز، از خالصجات دیوانی و غیره، غله بجهة سیوسات غازیان
باعراده و دواب حمل و نقل اردوی معلی نموده باشند.

رایات نصرت آیات در پنجم شعبان وارد در بند، و روز چهارم آغروق اردوی
معلی را گذاشته با فوجی متوجه قراقیطاق گشته، از در بند تا حد ولایت شمخال همه
جا بفاصله دوسه فرسخ قلعجات محکم ترتیب داده، جمعی به آنجا تعیین فرمودند،
که تمامی آنمحال در تصرف غازیان بوده، هر جا اثری از لکزیه بظهور رسد
در تنبیه ایشان کوشند.

در دهم رمضان المبارک مراجعت، و سمت دشت کافری، سه فرسخی در بند
را، که جای پر آب و علف بود، برای قشلاق اختیار و حرم محترم و بنه و آغروق
را با بقیه اردو از بند احضار، و مقرر فرمودند که از رؤسای غازیان خانه از چوب
و نی ترتیب داده، بتهیه اسباب زمستان پردازند.

از مؤیدات اقبال که در اوان توقف موکب جاه و جلال روی داد اینک:

سابقاً نگارش یافته بود که در جنگل مازندران تفنگی که به بجانب اقدس انداخته بودند.

چون بچند نفر از جماعت تا یمینی، که در آن اوان فرار کرده بودند، مظنه میرفت، کسی برای دستگیر کردن آنها تعیین و فراریان مزبور در هرات، و در حدود او به و شافلان، گرفته بحضور آوردند.

معلوم شد که نیکقدم نام، غلام دلاور تا یمینی باغوای دلاور، که در رکاب فیروزی انتساب میبود، مصدر این حرکت شده بود.

آقامیرزا ولد دلاور در ازاء صدور این عنایت به معرض سیاست در آمده. چون با نیکقدم اقرار جان بخشی شده بود، او را از هر دو چشم کور کردند.

نیز درین اوقات آدم از نزد محمدشاه پادشاه و الاجاه هندوستان آمده تحف و هدایا جهت تهنیت تسخیر توران و خوارزم در آورده، بعنایت خاقانی سر بلند گشته، رخصت انصراف حاصل نموده.

همچنین نظیف افندی و حنیف افندی نام، که از دولت علیۀ عثمانی بسفارت مأمور، و باتفاق خاچچان چمشکزک، که ایلچی روم بود، از دربار عثمانی رخصت انصراف یافته، در ماه ذیقعد الحرام وارد در گاه سپهر احتشام، و نامه پادشاه سکندر جاه روم را، که مشعر بر اعتداز قبول مذهب جعفری و تفویض رکن رسانیده.

جواب بحضرت پادشاه سابق الذکر مرقوم شد که قبل از اینکه پادشاهی ایران بسلاطین ترکمان اختصاص داشت، بعضی از ممالک روم و هندوستان و ترکستان داخل حوزه مملکت آن طبقه بود.

بعد از آنکه تقدیر سلطنت ایران بسلسلۀ علیۀ صفویه انتقال یافت در عهد آن سلسلۀ بلخ با توابع اوزبکیه، و کابل با توابع بتصرف سلاطین هند، و عراق و عرب و دیار بکر و بعضی از ممالک آذربایجان بتصرف دولت علیۀ عثمانیه

در آمد.

چنانکه بطون سیر و تواریخ به آن مشحونست و از عقد حد و سنور هم، که فیما بین خاقان مغفور امیر تیمور و اجداد خلدنگین آن پادشاه سلیمان جاه‌نگین قرار یافته، معلوم می‌باشد.

در مغان که بتأیید الهی جلوس بر اورنگ سلطنت ایران واقع شد. منوی و معهود ضمیر کشت که انشاءالله تعالی دیده‌العزيز ممالک موروثی، که در تصرف سلاطین اکناف است، انتزاع و استرداد شود، سوای ممالک متصرف فیه روم، که اولاً آن حضرت را به قبول تکالیف خمس تصدیع دهیم، هر گاه صورت حصول پذیرد فهو المراد، چون عرض اصلی نظم سررشته ایلیت است در باقی مواد مضایقه نخواهد بود، و ملک و مملکت فیما بین جدایی نخواهد داشت.

و هر گاه مقرون بقبول نگردد و مکتون ما لرا نگاشته لوحه اعلان سازیم. در عالم دوستی و برادری توقع داشتیم که امور خمس را، که متضمن اصلاح حال مسلمین، و آن حضوت نیز، خلیفه اسلام بودند، بوجه اتم و اکمل فیصل یابد، چون این خود در عقده امتناع ماند.

از آنجا که میانه دور و نزدیک و دوست و دشمن حرفی گفته‌ایم بطلب حرف خود عازم روم، و متوجه آن مرزوبوم می‌باشیم.

امیدوار هستم که انشاءالله تعالی بعد از ورود به آن سرزمین در عالم مهمان نوازی از طرف قرین اشرف آندولت علیه امور معهوده در رایغ نگردد.

در خلال این احوال احمدخان اوسمی نیز پسر خود را با یک نفر از صبایای خود برسم پیشکش باتفاق چند نفر از کدخدایان بدر گاه معلی فرستاده کارداغستان نیز قریب با تمام بود، افندیان را مرخص ساخته با جواب نامه روانه دربار عثمانی فرمودند.

از جمله عطایای خاص جناب مالک‌الملک لم یزل و قدیم لایزال جل‌شانه

باین خدیو بیهمال آنکه:

چون چنین موسم زمستان، که برف و باران لحظه سر رشته نزول را از دست رهایی نمیداده، لاینقطع تبار و پود رشته‌های سفید و آبی در فضای هوا نساجی میکرد، از اطراف ممالک محروسه غلات حمل و نقل اروی معلی می کردند، بقدری که جمعیتی را، که زیاده از عدت انجم و کو کب در مو کب آسمانشکوه و در رکاب نصرت پژوه میبودند، کفایت می نمودند.

هر چند که در صحرای مغان، بنحویکه سبق ذکر یافت، مفسد سب و رقص تفهیم و حالی اهالی ایران کرده، ایشان نیز از صمیم قلب خریدار این کالا شده بودند.

باز درین اوقات برای مزید تأکید حکم مؤ کد و فرمان شد و خطاب بهمگی بیگلر بیگیان عظام و حکام کرام و سادات عالیمقام و علما و فضلالی کروبی احتشام و اهالی شرع مبین و واقفان مسالک حق یقین و کلانتران و کدخدایان ورؤسا و سرکردگان و قاطبه قاطبین و جمهور متوطنین ممالک محروسه شاهنشاهی و مستظلان قصر مقصور دولت ابد مدت ظل اللهی، از حدود بند الی منتهای کابل و پشاور صادر گردید.

باینمضمون که چون شاه اسماعیل صفوی، که در سنه ۹۰ هجری خروج کرد بنابر اغراض نفسانی در میان اهل اسلام قدح زنا دو برهمزنی نموده، بنای سب و رقص گذاشت، و باین وسیله احداث بغض عظیم بین المسلمین کرد و اوای نفاق و نزاع افراشت، بحدی که کفره در مهد آسایش استراحت گزین شده، خروج دو ماه مسلمین بمعرض تلف در آمده.

لهذا در شورای کبرای صحرای مغان در حینی که جمهور را نام و کافه خاص و عام ایران، از نواب همایون با استدعای امر پادشاهی می کردند، بایشان تکلیف فرمودیم که در هر صورتی مسئول ایشان نیز مقرون بقبول خواهد شد که ایشان از سب و رقص، که از بدو ظهور شاه اسماعیل صفوی در میان اهل ایران شیوع یافته، از رقص

نکول و تبرا و در فروعات مقلد امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام باشند، ایشان نیز برهنمونی حکم اقدس و ارشاد امر مقدس ترك آثار مستبدعه سب و رفض و تابع ملت جعفری گردیدند.

در ازاء این مانیر سروسروری بجلوس میمنت مانوس اقدس تـزئین داده، تعهد فرمودیم که عهد خمسه معهوده را باعلی حضرت فلك رفعت خاقان البرین و سلطان البحرین خادم الحرمین الشرفین ثانی اسکندر ذوالقرنین، پادشاه اسلام پناه برادر دارا احتشام، اعنی سلطان ممالک روم، اعلام و آن مطالب را بروفق معمول پذیرای اختتام سازیم، مقدمات مزبوره بتأیید الهی قـرب الحصول و در شرف انجام و وصولت، درینوقت که ساحت در بند مطلع ماهیچه ایات فیروزمند و مقر کو کبه آسمان پیوند بود، تجدید مزید التأكید از برای استحکام آن برطیب خاطر حقانیت مدار، از علامه العلماملا علی اکبر ملاباشی و باقی علما، که در رکاب ظفر انتساب حاضر و مقتبس انوار خدمت فیض مظاهر بودند، در مجالس خلوات استعمال فرمودیم همان مراتب سابق را معروض داشتند، بناء علی هذا المقال بتأیید ربانی والهام سبحانی، حکم اشرف اقدس اعلی در موقف عزو علاشرف صدور یافت بنحویکه مقرر قبل از این داشتیم از سب و رفض محترز باشند.

علامی فهامی خلاصة الفضلاء الکرام میرزا محمد علی نایب الصدارة ممالک محروسه را باقطار ممالک خاقانی روانه فرمودیم، که مضامین حکم همایون را بهمگی دور و نزدیک القاد ایشان نیز بسمع اذعان و قبول اصغا نموده، تخلف از مدلول آنرا مورد دستخط و غضب شاهنشاهی دانند.

در ذکر وقایع ایت ایل مطابق سال هزار و صد و پنجاه و پنج هجری

شب چهارشنبه چهاردهم شهر محرم الحرام تحویل آفتاب عالمتاب به برج حمل واقع گشته اوسمی بی اسم وی، که به نیرنگ بر جنود ریاحین رنگا رنگ استیلا یافته گلگون قباایان گلمزار از لباس و برگ و بارعاری ساخته بود، از ظهور طلوع سلطان بهار بالکری برودت از داغستان کوهسار راه فرار می پیمود.

قلندر بی برگ و نوای بهمن که در توران زمین چمن عرصه را از قزلباش آتش خوی گلهای آتشین خالی دیده لـوای استبداد برافراشته بود، از هجوم کوکبه قوای ربیعی وداع دیار هستی نموده.

روز چهارشنبه جشن نوروزی در کمال بهروزی و عشرت اندوزی به تقدیم رسیده.

چون در نفس قدس سرشت همایون مخمر و معهود بود که بعد از فراغ از امور مملکت روم و اتساق اوضاع آن مرزوبوم، سلطنت ایران را به یکی از شاهزادگان کرام تفویض، و خود در کلات، که مسکن قدیم همایونست، بنای گوشه نشینی، که پادشاهی عالم معنی عبارت از آنست، بگذارند، لهذا معماران

مهارت پیشه و مهندسان درست اندیشه و سرکاران سخت کوش و کار گذاران صاحب هوش، تعیین فرمودند که در کلات عمارات عالیہ و انبیۃ رفیعہ کہ در رفعت و اعتلا ہمدوش ایوان سپہر برین و طاق مقرنس چرخ ہشتمین باشد، با بیوتات و دکانین و خانات و آب انبارهای کوثر، سرشت صفا پرور و برگهای زمزم مزاج سلسبیل اثر، احداث و از اطراف ممالک محروسہ شاہنشاهی نفایس اسباب و لطایف اثواب و فواخر اقمشہ و ذواخر متعہ و از ہر جنس مباححتاج و ہر نوع چیزی، کہ چنین سرکار عظیم القدر را بہ آن احتیاج افتد بزودی مہیا و تدارک و نقل آن نذہت سرای جنت قرین و بہجت آباد خلد آیین، کہ حص حصین جهان و رکن رکن عالم امکان است، نمایند موکب نصرت اشتمال روز پنجشنبہ بیست و پنجم ربیع الاول، کہ اواسط جوزای آن سال و ہوا را موسم اعتدال بود، اولاتنبیہ اشرار طبرسران را وجہہ ہمت ساختہ، از سمت دشت کافری حرکت و آنچه لازمہ بود از تادیب و نہب و احراق اماکن، و مساکن و چہرانیدن مزارع و محصول آن طایفہ بہ عمل آمدہ، در آن دیوار دیاری و از آبادانی آثاری نگذاشتند.

از آنجا عطف عنان بہ سایر محال داغستان کردہ، دلیران سپاہ در دہات و قرا و سقناق و قلاع آن طایفہ کار آتش در پنبہ و گرگک در رمہ و سیل در ابنیہ کردند.

شمخال و سرخای در اکثر اوان از ملتزمان رکاب ہمایون بودند و در مراسم خدمت بہ قصری نکردند.

لیکن احمد اوسمی بنا بر صدور خیانت کلی، در مقام وحشت و دہشت میبود، بحصات قلعہ و مکان و سختی مستظہر گشت بہ قلعہ قریش، کہ در بالای کوهی فلک شکوہ واقع و اطراف آن کوه تمامی بیشہ و جنگل و درخت و مشتمل بر یک راہ باریک بسیار سخت بود تحصن جست.

بعد از تنبیه و مطیع گشتن سرکشان داغستان، و انتظام مهمان آن نواحی و تمشیت امور آوار متوجه قلع قلعه اوسمی گشته.

سه روز دلیران پیل روز خصم افکن ودلاوران شیر صولت صف شکن، در سر آن قلعه‌ی پای جلادت افزوده به حملات شدید و صدمات عنیفه بر آن قلعه بلند و قله سپهر پیوند مستولی شده، اوسمی ناچار ترك قلعه و حصار و ایل و دیار کرده، فرار اختیار کرده و آواره سمت آوار و قدم فرسای صحرای ادبار شد، و بقیه قلعه کیان و اهالی قراقیطاق روی نیاز بدر گاه خمیدو آفاق آورده، برای عذرخواهی جبهه‌سای موکب شاهنشاهی گشتند، تقصیرات ایشان به عفو مقرون گشته، مقرر شد که آن قلعه استوار را، که از سنگ و آجر پرداخته بودند، با کوه بلکه کوه را با خاک یکسان کردند.

چون سابقاً سمت ذکر یافت که از تسخیر ملک خوارزم و تنبیه ایلبارس، والی سابق، محمد طاهرخان چنگیز خانی بوالیگری تعیین گشته، موکب همایون عازم خراسان گردید.

در ایام توقف موکب مسعود در داغستان به عرض اقدس رسید که اشرار آرال و خوارزم به مظاهرت و اغوای ولد ابوالخیر خان والی قزاق، و اتفاق ارتوق انباق سر به مخالفت برداشته، و پا از جاده صواب بیرون گذاشته طاهرخان والی را مقتول و ولد ابوالخیر خان را، بوالیگری قبول کرده‌اند.

چون صدور این حرکت از اهالی خوارزم و آرال با وصف مسروت و عنایاتی که از جانب اقدس شاهنشاهی در ازاء این خیانت‌های ایام سابقه ایشان که به ظهور پیوسته، عین ناسپاسی و حق ناشناسی بود، نصرالله میرزا، ناقدالحکم ممالک خراسان بود با افواج خراسان و توپخانه و استعداد کامل مأمور به تنبیه اشرار و تسخیر خوارزم، و مقرر فرمودند که بعد از نوروز فیروز عازم آن سمت شود.

ارتوق انباق با اهالی و اعیان و رؤسا و سرکردگان آرال و خوارزم از توجه موکب شاهزاده خبردار، و از نشاء باده کشی که در دسر خمار در عقب داشت هوشیار گشته از روی اضطرار نادم و پشیمان و خایف و هراسان عازم خراسان شده، در حدود مرو به خدمت شاهزاده پیوسته، مدعی عفو گناه و متعهد خدمت و سپردن بقیه اسرا و دادن فوجی ملازم شده، و شاهزاده در مرو توقف، و بعد از عرض و حصول اذن و رخصت در خدمت شاهنشاه سلیمان حشمت، به سبب اینکه پنج هزار نفر از اوزبکیه خوارزم در رکاب نصرت انتساب مشغول خدمتگذاری و ضعیف نالی، و ملاحظه پاس نیازمندی و شکسته بالای ایشان تقصیرات آن طایفه را باغماض عین عفو مقرون و والیگری بر طبق مسئول آن جماعت با بوالمحمد ولد ایلبارس، که از سایه گزینان تحت لوای نصرت مدار شاهزاده کامکار بود، عنایت و اتالیقی والی مزبور را بارتوق ایناق مرحمت، و اتالیق مزبور برادر خود را با جمعی از رؤسا روانه رکاب ظفر انتساب نموده، مقرر فرمودند که شاهزاده والی مزبور را مخلع ساخته روانه، و مجدداً فوجی شایسته برای خدمت رکاب همایون از جوانان کارآمد آرال و خوارزم گرفته روانه درگاه معلی و بقیه اسرا را مرخص و متخلص ساخته، تتمه خانواری تکه و یموت را که در آن ولایت بدفع الوقت گذرانیده مانده اند، تماماً کوچانیده روانه خراسان سازد، و رؤسای آن طایفه بر وفق فرمان تعهد و رخصت انصراف به خوارزم حاصل نموده، به جانب خراسان منصرف و در بیست و دوم جمادی الاخری وارد ارض فیض نشان گردید.

در بیان سوانح بلخ و ظهور درویش فساد اندیش در آن مملکت به ادعای سلطنت و مال کار او

از سوانح اموری که بعرض اقدس رسید که در اواسط ماه شوال شخصی مجهول النسب و الحال از اویماقات اوبه و شاقلان در لباس درویشی وارداند خود و از آنجا عازم بلخ گشته، در آستانه مقدسه شاه مردان که نزدیک بلخ است، ادعای امامت و اظهار معجزه و کرامت نموده، جمع کثیری از ترک و تاجیک بلخ با عصمت الدوله خان قپچاق و سعید شیورغانی، و اکثر ریش سفیدان اوزبک با او متفق گردیده، در اندک روزی ده دوازده هزار نفر بر سر او جمع و از اطراف تمامی اوزبکیه حتی نیازخان والی از عقل خالی، از روی نیاز به زیارت درویش مزبور رفته، خاک قدمش به جاروب مژگان رفته.

بعد از آنکه رفته رفته کار درویش مذکور بالا گرفت، والی خایف شده، جمعی را بر سر او فرستاده، جنگ واقع شده، قشون طرف والی شکست یافته، و کیل بلخ در میانه با فوجی مقتول، و قشون اوزبک دست به فساد آورده، در بیرون و درون شهر هر یک از مردم خراسان و قزلباشیه که می دیدند به قتل می رسانیدند، والی در ارك متحصن شد.

- بعد از رسیدن این خبر جمعی از غازیان سرحدات به سرداری محمد حسین-
خان چشمکزک بیگلربیگی خوبوشان، والله وردی بیک و محمد قلی بیک قرقلو و
جمعی از خوانین جهت دفع این فتنه و تنبیه درویش مزبور با توپخانه و استعداد
مأمور بلخ، و مقارن آن به تاریخ یوم جمعه دوازدهم ذیحجه الحرام خبر رسید که در
اثنای محاربه باطن درویش وارونه مدد کرده:

عصمت الله مزبور، که از جانب درویش پادشاهی ترکستان نامزد او شده
بود به گلوله تفنگ رخمدار، و ملاحظه این معنی تزلزل در احوال مریدان است
اعتقاد راه یافته، فرار و درویش مزبور در آستانه شاه مردان بصورت اول ماند.

عصمت الله مزبور بعد از دو روز راه سفر به جانب سقر بسته به راه جهنم
ایلغار، و خواجه نعمت متولی آستانه مزبور در آستانه مزبوره شاه مردان فرصت
یافته خواجه مزبور با جمعی از غازیان درویش نامقید را مقید ساخته، نزد والی
آورده.

جمعی که مانند هوای باطل بر سر او بودند متفرق، و از اشرار نیز، فوجی
که محرك سلسله فساد بودند، دستگیر شده، به معرض سیاست درآمدند.

امر همایون صادر شد که سرداران سابق سر رشته کار را از دست نداده، بهمان
ضابطه مقرر عازم مقصد و به اتفاق والی به تنبیه اشرار و مفسدین که، در چنین امر
پیمایه هنگامه طلب گشته، فتنه برانگیخته اند، مشغول و آن گروه را تأدیب بلیغ
نمایند.

چون بنهجیکه ذکر یافت، احمد اوسمی به جانب آوار آواره گشته، قلعبجات
و مساکن ایشان با خاک یکسان و تمامی محال داغستان قریه به قریه و محال به محال
پامال سم ستوران و دلاوران و دست فرسود تطاول غازیان گردید.

شمخال و سرخای، که بزرگ داغستان بودند، با جمعی سرکشان از
غاشیه کشان رکاب و ملتزم خدمت و اطاعت گشتند، و تمامی حکام و اعظام

قومان و نقای و چر کس، که در هیچ عهد مطیع و فرمانروای نبوده‌اند، قلاده انقیاد به گردن گرفتند.

در خلال این حال از جانب سلطان محمود خان پادشاه سکندر جیه روم نامه رسید مشعر بر اینکه :

از جانب آن دولت از قبول تصدیق مذهب جعفری و دادن رکن کعبه معظمه، که مخصوص نماز اهل ایران باشد، عذرخواهی اظهار کرده بود که در ازاء این دو مطلب امری دیگر از آن حضرت خواهش شود.

در سال گذشته در حینی که افندیان از دربار عثمانی برای اعتذار همین معنی آمده بتوسط ایشان به پادشاه سکندر جیه روم نوشته شد که مهیا باشند که بعد از انجام امور داغستان متوجه روم و عازم آن مرزوبوم خواهیم شد.

در این وقت نیز در جواب مزبور همان مراتب نگاشته قلم تصریح و اعلان شد، پادشاه و الاجاه روم را از توجه موکب جهانگشا به آن مرز و بوم آگاهی بخشیدند.

پس محمد علی خان قرقلو را به ایالت دربند تعیین و جمعی از غازیان را به اطاعت او مأمور ساخته، در یوم دوشنبه شانزدهم ذیحجه الحرام سال مزبور از سمت داغستان لوای توجه به جانب مغان افراشتند.

بعد از آنکه موکب همایون بطرف مغان حرکت و لسوای آسمان گشوده، برخلاف ایام توقف، که هوا در کمال خوشی میگذشت، برف و باران شدید شروع کرده لاینقطع از پرویزن آسمان بر سر ساکنان غبرامیخت و قطرات سحاب سر رشته ریزش را چون دست کریمان از کف نمی گسیخت، کره گردش آسیای سالیانه محتاج چنین آبشار و سودای دور فلک را این گونه آب گردشی در کار از شدت باران اوج سیل بجائی رسید که آنها رد آبار هر جبالی از ک-واکب سچالی رود

کهکشانشان یاد میداد، و سیاحت خصالک عالمم آب گشته، لطماتش پهلو بر چرخ
اخضر می زد.

دواب واسب و اسباب از کثرت گل ولای ونزول برف وباران و شدت سرما
عرضه اتلاف و اسقاط و از در بنمد تا کنار کر، که دو منزل بود، در عرض چهل روز
طی کرده در آخر حوت وارد کنار کر گشتند،

در ذکر وقایع تنگوزئیل موافق سال هزار و صد و پنجاه و شش هجری

شب پنجشنبه که بیست و چهارم محرم الحرام بود بعد از انقضای یازده ساعت و چهل و دو دقیقه، که خلیفه شب لباس عباسی مشکفام در بر و اکلیل فرقدان را در سرداشت، سلطان سیارگان، که از شدت برد درخیمه تو بر توی فلک منزوی بود، آفتابی شده از نهانخانه حوت بمرتع حمل رخت کشید.

سفیر سریع السیر نسیم از جانب کشور آرای بهار در دارالملک گلزار بار گشای تحف و هدایای عطر بار گشته.

فرمانبران قوای نامیه قزل اطاق گل سوری را در صحن چمن برافراشتند، و لشکر چالشگر اردیبهشتی به تسخیر ممالک باغ و راغ از جا در آمده، به محاصره حصون بساتین و قلاع کوهسار پرداختند.

پاشایان باشان طبایع برای رفع غایله برودت، که فیما بین خدیو بهمن صولت شباط و دارای سکندر حشمت ایار حاصل بود، وسایل صبا و شمال را برانگیختند.

افندیان اعلام سرو صنوبر به قطع نخل خلاف و اشجار مشاخره برخاستند،

وسادات سبزپوش شمشاد و سوسن و قضاة محاسن سفید شکوفه و نسترن، که صدر نشینان ایوان بستانند در روضه فیض الانوار گلزار سجل نزهت و صفا به خانه بکرنگی نوشتند.

جیوش پر خاشجوی گلهای سوری شوکت و شان شتا را، که دشمن خانگنی گلشن میبودند، نبوک سنان حشمت شکسته.

جشن نوروزی آراسنه گشته، بعد از انقضای ایام عید، از سر جسر جواد عبور، و صحرای مغان را قرار گاه کوکبه منصور ساخته، بیست یوم در آن مکان خیام توقف افراشتند.

دواب غازیان بحال آمده حرکت و از چهار فرسخی تبریز عبور فرموده، از راه هشت رود و قراچمن روانه، و عاشورخان پاپالورا به ایالت تبریز و سرداری آذربایجان سرافراز و ششهزار نفر از لشکر فیروزی اثر را در حوزه اقتدار او مقرر فرموده، امر اعلیٰ به نفاذ پیوست که بیگلربیگیان و حکام دربند و شیروان و افشار و قراباغ و تفلیس و ایروان هر یک با قشونهای خود و حکام مابین مهیا و مستعد بوده، در حین ضرورت به اتفاق سرداران به اعانت یکدیگر پردازند.

چون نصرالله میرزا که در ارض اقدس توقف داشت، مأمور شده بود که پادشاه زادگان کامکارشاهرخ میرزا و امامقلی میرزا به عزم بساط بوسی وارد و شرف اندوز خدمت اقدس گشتند.

فرستاده پادشاه و الاجاه هندوستان را نیز با تحف و هدایای گرانمایه، که از آن جمله یکباب قزل اطاق چوب صندل بود که به اصطلاح اهل هند بنکله گویند، استادان ماهر در شباکی و نقاشی آن کمال تصنع و مهارت بکار برده بودند، در موکب شاهزادگان وارد و به نوازشات شاهنشاهی بهره مند گردید، و منزل به منزل اعلام گیتی گشا آسمانسا گشته وارد چهار فرسخی سنندج شدند.

چون از مبادی حال عزیمت مملکت روم از جانب بغداد در خاطر اقدس

تصمیم یافته بود، بدان جهت مقرر شد که توپخانه قلعه کشامع اسباب توپخانه از راه همدان روانه کرمانشاهان گشته، در ذهاب، که حد بغداد است، مکث نماید.

احمد پاشا والی بغداد از اراده ضمیر اقدس واقف، و محمد آقای کدخدای خود را با اسبان تازی نژاد و پیشکش های لایق به درگاه آسمانجاه فرستاده متعهد اطاعت و انقیاد، و در باب سپردن قلعه بغداد تا انجام کار سرعسکری، که از دولت عثمانی تعیین شده، استمهال کرد.

خدایو جهانگشا نیز مشول او را قبول و فوجی از عساکر فیروزی مآثر را برای ضبط سامره و حله و نجف اشرف و کربلای معلی و حکه و روماحه و توابع کنار دیاله و باقی نواحی و توابع کنار، تعیین و قوچه خان شیخانلوی چمشکزک را به سرداری جانب بصره سرافراز، و با بیگلربیگی حویزه و حکام شیراز و فیلی و شوشتر و دزفول و اءراب آن سمت به تسخیر بصره مأمور و مقرر فرمودند که:

با غراباتی که در ساحل حویزه طیار شده، از شط العرب عبور، و به انجام امر مقرر و تسخیر بصره پردازند.

از همان منزل در نهم جمادی الاخری نصرالله میرزا با باقی شاهزادگان و زواید اجمال و ائقال روانه همدان ساخته، فرستاد.

پادشاه و الاجاه هند را نیز مشمول نوازشات خاقانی و رخصت انصراف ارزانی داشته، مساوی پنج لك، که هر لك به اصطلاح ایران پنجهزار تومان بوده باشد.

جواهر نفیسه و مرصع آلات از جواهرخانه خاص شاهی جدا و با یکصد و یک زنجیر فیل کوه اندام برای پادشاه جمشید احتشام مصحوب میرزا محسن پیشاوری همشیره زاده سعادت خان روانه و جمعی ارباب طرب هندی، که در سلك مطربان

سرکار انتظام داشتند.

چون در قانون سازندگی و فنون نوازندگی برخی از خادمان دربار فلك مدار بطریق اهل هند آموخته در رقص و رانمشگری بدستور آنجا آنها را ماهر ساخته بودند، ایشان را نیز مرخص فرموده، فرستادند.

چون منظور نظر اقدس آن بود که قشلامشی در حدود بغداد بعمل آید، فرمان همایون بعز نفاذ پیوست که:

غلات شهر روز حمل و نقل بغداد شود.

پس اعلام جهانگشا از راه شهرزور و قلعه قراچولان در اهتزاز آمده، خالد پاشای حاکم بیان و شهرروز، و سلیم بیگ بنی عم خالد پاشا به اتفاق عظام و رؤسای اکراد وارد دربار خلافت مدار گشته.

به خطاب خانی و ایالت آن ولایت سربلندی یافته و تمامی آن مرز و بوم و کردستانات روم به حوزه اطاعت در آمدند.

از آنجا متوجه کرکوک و در چهاردهم جمادی الاخری ظهر کرکوک مضرب سراوقات دولت گردید.

اهالی آنجا به استحکام قلعه مغرور شده راه فرمانبرداری و اطاعت بسته، در مخالفت گشودند.

چون توپخانه مبارک، که از راه کرمانشاهان و زهاب رفته بود، بایست به اردوی معلی ملحق گردد.

به انتظار ورود توپخانه چند روز مکث و بعد از یک هفته که توپخانه به موکب همایون پیوست قلعه را از چهار طرف نشانه گلوله توپ و خمپاره کرده، یک روز از بام تا شام آتش بلا بر جان قلعه کیان نازل منزل نوازل آسمانی ساختند.

عصر آن روز، که دوشنبه بیست و یکم ماه مزبور بوده باشد، قلعه کیان از تف آن آتش جانسوز بجان آمده از تاب صدمات توپهای قلعه شکن و خمپاره های

بنیادافکن بی‌تاب و توان مستدعی امان شدند.
عفوخطاپوش قاآنی ازباب پوزش پذیری درآمده، رؤسای ایشان را پیرایه-
پوش خلعت عفو و بخشش ساخته، فوجی را نیز از غازیان به ضبط قلعه اربیل، که
از قلعه‌جات معتبر آن ولایت بود، تعیین فرمودند که آن نیز در يك روز به ضرب
گلوله توپ قلعه کوب و آتش خمپاره‌های جانسوز به حیطة تسخیردر آمد.

در گشودن پرچم اعلام آفتاب مماثل بعزم تسخیر موصل و وقایع آن زمان

چون در حینی که موکب جهانگشا در کرکوک بود، محمد آقا از جانب احمدپاشا برای مذاکره و انجام مطالب معهوده و بنای مصالحه روانه استبول شده منظور نظر اقدس آن بود که از کرکوک تجاوز نشود.

در آنجا سوادفرمانی از پادشاه سکندر جاه روم، که بر طبق فتوای شیخ الاسلام و افندیان عظام صادر شده بود، به نظر خورشید اثر رسید مشعر بر این که قتل و اسیر اهالی ایران عموماً مباح و مذهب ایشان مخالف مذهب اسلام است.

امنای دولت عثمانی آن فرمان و فتوی را مصحوب عبدالله افندی به موصل فرستاده، حسین پاشا والی حلب را نیز با جمعی از پاشایان و عساکر عثمانی به معاونت او مأمور ساختند.

این معنی محرك عزم ثابت خسروانه گشته، روز چهارشنبه دهم رجب لوای نهضت به جانب موصل فلك فرسا، و روز چهارشنبه بیست و پنجم ماه مزبور موکب ظفر کوکب در چهار فرسخی موصل سایه نزول انداخته، قوچ پاشای، حاکم کوی، که از محافظان قلعه بود، با فوجی از سپاه روم مرکب تهور به میدان

رانده به مقابله پیش تازان موکب منصور بر آمده جمعی از ایشان عرضه شمشیر گشته، بقیه فرار و به مأمّن عافیت تحصین جستند.

روز شنبه بیست و هشتم ماه نیم فرسخی شهر مطلع طلیمه شوکت و جلالت و جوار مزار شریف حضرت یونس علی بنیاد علیه السلام مضرّب سر اوقات اقامت گردید.

اولایک دو نفر علمای موصل را برای القا و افهام مدعا به دربار معلی طلب فرمودند.

پاشایان از فرستادن ایشان تحاشی نموده به قلعه داری پرداختند.

پس حکم همایون به محاصره قلعه صادر گشته، فرمان ازدو جانب قلعه کهکشان پیوند برودخانه موصل بسته، توپهای اژدها هیات دوزخ لهب و جزایر چیان کیوان کین جلادت حسب، فوج آغاز عبور کرده بسر انجام اسباب قلعه گیری و بردن سبیه و حفر نقب اشتغال ورزیده.

بعد از آن که دریای آتش محیط قلعه گردید در شب نیمه شعبان هنگام سحر نقب را آتش زده، کاری میسر نشد.

چندین شبانه روز بهمین نهج بشنیک توپ و تفنگ و ستاره ریزی خمپاره های آسمان آهنگ روز قیامت بر قلعه کیان آشکار کردند، و بگلوله توپ و خمپاره دود از نهاد جانها و کردار بنیاد خانمانیهای بنیاد حیات قلعه کیان از صدمات توپ و خمپاره ریز و زبر و اساس شوکت و شانسان مظهر آثار آن شانك هو الابر میشود، تا اینکه پاشایان چون دیدند که عزم قوی بنیاد خسروی از سر این طلب پی نیل مقصد و مطلب باز نگردد، جمعی از علمای اعلام و افندیان گرام و رؤسای اوجاق را با اسبان تازی نژاد کوه پیکر و پیشکشهای لایق بدربار سپهر رواق فرستاده، متعهد گشتند که جمعی را بدربار قیصری روانه و امر معهوده را، بنحویکه دلخواه اقدس است، بین الدولتین صورت انجام دهند، از آنجا که اطفاء شرر و تسکین

شعله ضرر منظور نظر انور می بود، قبول این مسئول فرموده ایشان را پیرایه پوش کسوت امان و شرف اندوز تشریف عفو و اطمینان ساختند.
پاشایان نیر قاضی و مفتی موصله را با چند نفر از رؤسا روانه استبول نموده به عرض حال پرداختند.

مقارن آن محمد آقا، کدخدا که از جانب احمد پاشا بدربار عثمانی رفته بود، خبر آورد که پادشاه اسلام روم او را به حضور خود طلبیده بالمشافهه فرمودند که در عالم دوستی این توقع را نداشتیم که جناب نادری از حد و سنور تجاوز فرمایند، هر گاه مدعای ایشان انجام مدعاست در راس الحد مملکت حد گفتگو نمایند امور معهود قریب به حصول خواهد شد، سوای شحمیس مذهب که موهم حدوث فتنه عام و موجب اختلال دولت ابد فرجام است، مجرد از لفظ خ-امس در گذرند، و در باب امر مصالحه احمد پاشا مختار و ماذون است که بین الدولتین انجام دهد، لهذا در دوم شهر رمضان عطف عنان اشهب گیتی خ-رام به جانب کر کوك فرمودند.

چون زیارت اماکن مقدسه مکنون ضمیر اقدس بود، بعد از ورود به قراتبه در جولکای خانقین بنهوار دورا گذاشته با فوجی عازم عتبات عالیات گردیدند، و در منزل شهر بان سلیمان بیک، کدخدای بغداد، محمد آقا و معتبرین دیگر از جانب احمد پاشا پیشکشهای لایق وارد موکب همایون و باعطای کمر و خنجر مرصع و خلاع فاخره و انعامات و افره رهن احسان گشتند.
محمد آقا برای ابلاغ انصراف موکب همایون و قبول امر مصالحه از جانب احمد پاشا مجدداً روانه دربار قیصری گردید.

اعلیحضرت شاهنشاهی بعد از آنکه از زیارت مراقد منوره امامین همامین کاظمین علیه السلام سعادت اندوخته به کشتی هائی، که احمد پاشا در کمال زیب و زینت در کنار دجله ترتیب داده بود، از آب عبور و به مزار ابوخلیفه رفته عصر

منصرف به قباب عز و شرف روز دیگر از راه حله عازم نجف اشرف گشتند. چون تمامی علمای افغان و ایران و بلخ و بخارا و سایر بلاد توران در رکاب اقدس حاضر بودند و همگی همت آن حضرت مصروف به اتحاد مذهب اسلام و رفع نزاع از میانه امت حضرت سیدالانام بود.

علمای مشهدین شریفین و حله و توابع بغداد را نیز احضار و در آستانه مقدسه علویه و عتبه بهیه و عزویه مجلس مذاکره و انجمن محاوره و انعقاد دادند طرفین با یکدیگر گفتگو نموده مواد منافرت را مندفع و حیل مغایرت را منقطع سازند، لهذا علمای فریقین در اندر گاه عرش اشتباه مجتمع گشته بعد از گفتگوی بسیار و مقاوله بیشمار که مشرب عذب ملت محمدیه از الای شکوک و شبهات تصفیه دادند وثیقه مشعر بر کیفیت ماجرا بمسوده راقم حروف مرقوم و بمهر همگی افاضل و حضار مختوم گشته نقلی از آن در خزانه مقدسه غروبه ضبط و به هر سوادی از بلدان ممالک محروسه سوادی از آن انفاذ یافت.

شرح وثیقه مزبور این است که غرض از تحریر این وثیقه و تسطیر این نمیقه آنست که چون بعد از بعثت حضرت خاتم النبیین هر يك از صحابه راشدین در ترویج دین مبین مبدل نفوس و اموال مساعی مشکوره و مجاهدات منورده کرده پیرایه پوش آیه والسابقون الاولون من المهاجرین والابصار گردیدند.

بعد از رحلت جناب سیدالابرار با اجتماع صحابه کبار، بنای خلافت بر خلیفه اول و بعد از او نبص خلیفه اول بر خلیفه ثانی و بعد از او بشوری و اتفاق بر ذوالنورتن و بعد از او به باسدالله الغالب و مظهر الغرائب والهرنر الساب علی ابن ابیطالب علیه السلام قرار گرفت، و هر يك از خلفای اربعه در مدت خلافت خود ناهج مناهج التیام و به اتلاف و معرا از شوایب اختلاف بوده رسم مصادقت ملحوظ، و حوزه ملت محمدیه از تطرق شرك و کین محفوظ می داشته اند.

بعد از انقضای این مدت که خلافت به بنی‌امیه و بعد از آن به بنی‌عباس انتقال یافت، ایشان نیز به همین ملت و عقیده باقی بودند، تا اینکه در سال نهصد و شش هجری که خاقان کشورستان شاه اسمعیل صفوی خروج و بر معارج سلطنت عروج کرد به تعلیم علمای آذربایجان و گیلان ترنیف نقد حقیقت خلفای ذیشان و اماله قلوب عوام از متابعت و مطاوعت ایشان نموده به علاوه آن سب و رفض را شایع و در منابر و مساجد از اینگونه اقوال اعلان و انواع فضایح و فضایع کردند، و به سبب این معنی اهل سنت و جماعت آغاز معادات و ترک مصافحات کرده، از طرفین باعث قتل و غارت و فتنه و آشوب بین المسلمین گردیده، این مقدمه تا ایام دولت خاقان مغفور شاه سلطان حسین متداول و معمول می‌بود، تا این که رفته رفته بر کمانیه دشت و افاغنه قندهار و رومیه و روسیه از اطراف رخنه در میان ممالک ایران و اساس سلطنت کرده مملکت را ویران و قلع و استیصال ایرانیان را بر خود لازم دانسته.

چون مشیت مالک‌الملک لم یزل بامری تعلیق گیرد اسباب آن از پرده مکنون به ساحت شهود و بروز می‌آید.

لهذا کوب ذات بی‌مال و نیرو و جود سعادت اشمال اعلی حضرت قدر قدرت کیوان مهابت مریخ صلابت، ملجاء السلاطین و مرجع الخواقین، قهرمان دودمان رفیع‌الشان تر کمان، برق خرم‌من سوز سر کشان جهان به تأییدات سبحانیه، تاج بخش ملوک و ممالک هند و توران، ظل حضرت سبحان نادر دوران خلد الله ملکه و سلطانه، به نحوی که در ابتدای تاریخ تفضیل حال خجسته مالش مذکور و مسطور است، از مطلع ابیورد آغاز طلوع و بنیاد سطوع کرده ظلمت‌زدای ساحت ایران گشته ممالکی که باقتضای انقلاب دهر به تصرف غیر در آمده بود، به زور بازوی تأیید الهی و قوت سرپنجه شاهنشاهی انتزاع و کسر بنیان شوکت ارباب فساد و نزاع نمودند، تا اینکه در سال هزار و صد و چهل هشت در شورای کبری، صحرای

مغان که عموم و صنایع و شریف ایران را احضار و مجلس انعقاد دادند که آن جماعت هر کس را که خواهند به سلطنت اختیار نموده بنائی بکار خود بگذارند، اهالی ایران دست بر دامن ابرام والاحاح زده عرض کردند که خداوند عالم پادشاهی را به آن حضرت و آن حضرت را بر پادشاهی کرامت فرموده، ما را اختیاری در تغییر حکم الهی نیست و این سلطنت حق آن جنابست، به نحوی که در روز اول صیانت احوال ما کرده عرض و نفوس مسلمانان را از چنگ دشمنان قوی رهائی دادند باز در مقام محارست ما باشند و ما را بامید دیگری نگذارند.

اعلیحضرت شاهنشاهی فرمودند که هر گاه اهالی ایران به سلطنت ما راغب و آسایش خود را طالب باشند در صورتی مسئول ایشان متلفی به قبول و مقرون به حصول خواهد بود، که سب در فیض را، که مخالف رویه اسلام گرام و آبای عظام نواب همایون ماست، تارك و به منهج امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام مالك و سالک باشند.

ایشان نیز از راه حقانیت بدوق شایبه و ریب متفق الارا ابن حکم اقدس را بسمع اذعان اضعاد وثیقه برای تو کید این مطلب نوشته بخزانه عامره سپردند.

اعلیحضرت شاهنشاهی نیز در ازاء این معنی ایلچی روانه دولت علیه عثمانیه کرده از اعلیحضرت سکندر حشمت ماسبط بساط امن و امان ماثرا ابات ان الله یامر بالعدل والاحسان سلطان البرین و خاقان البحرین خادم الحرمین الشرفین ثانی اسکندر ذوالقرنین، داور دارا درایت کیخسرو غلام گردون شکوه انجم احتشام پادشاه اسلام پناه روم ایدالله بقائه طالب پنج مطلب شدند.

مطلب اول اهل ایران چون از عقاید سابقه سب در فض نکول و مذهب جعفری را، که از مذاهب حقست، قبول نمودند، قضاة و علما و افندیان گرام روم اذعان کرده آنرا خامس مذاهب شمرند.

مطلب دوم اینکه چون در کعبه معظمه ارکان مسجد الحرام بائمه مذاهب اربعه

تعلق دارد، ائمه مذهب جعفری نیز در رکن شافعی با ایشان شریک بوده، بعد از ایشان علیحده با امام خود به آئین جعفری نماز گذارند.

مطلب سیم اینکه هر ساله از طرف ایران امیر حاجی تعیین شود که به طریق امیر حاج مصر و شام، در کمال اعزاز و احترام حجاج ایران را به کعبه مقصود رسانیده در دولت علیه عثمانیه امیر حاج ایران عالی امیر حاج مصر و شام باشد. مطلب چهارم اینکه اسرای دو مملکت نزد هر کس بوده باشد مطلق العنان و آزاد بوده بیع و شری بر ایشان روا نباشد.

مطلب پنجم اینکه و کیلی ازدولتین در پای تخت یکدیگر بوده امور مملکتین را بر وفق مصلحت فیصل میداده باشند، که به این وسیله رفع اختلاف صوری و معنوی از میانه امت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم گشته، من بعد به مقتضی انما المومنون اخوه رسم موافقت و برادری فیما بین اهالی ایران و روم مسلوک باشد.

امنای دولت ابد مدت عثمانی چند مطلب را که عبارت از تعیین امیر حاج و اطلاق اسرای جانبین و بودن و کیل در مقر دولتین بوده باشند قبول و حقیقت مذهب جعفری را تصدیق کرده، باقی مواد را بمعاذیر ملکیه موقوف ساخته بودند.

ایلچیان ذیشان در خصوص این مطلب از طرفین آمد و شد کرده، از آن طرف اقامه اعدار و از این جانب بر رد اغتدار بر اهن ساطعه و حجج قاطعه القا و اظهار میشد چون در عرض هفت و هشت سال این مقدمات به آمد شد سفر صورت انجام نیافت در این سال خجسته فال که نیکورئیل، موافق هزار و صد و پنجاه و شش هجری بوده باشد، کو کبه قاآنی واردوی خاقانی به عزم اینکه خاک روم خالی از هوای نفسانیت به آب گفتگو آتش فتنه را منتفی و مایه فساد و نزاع را از میانه اهل اسلام منقضی گرداند، و از تمامی ممالک ایران و بلخ و بخارا شیوخ الاسلام و قضات گرام و علمای اعلام را برای مذاکره و مقاوله این امور بمو کب منصور

احضار و به رسم مهمانی وارد آن سرزمین گردیدند که مطالب معهوده را با مقدمه ملك موروثی طی فرمایند.

در این وقت که در نجف اشرف عتبه بوسی و تقلیل تراب روضه علویه غرویه فایز و مشرف گردیدند، بعضی از علمای نجف اشرف و کربلای معلی و حله و توابع بغداد را در حوزة گفتگو حاضر ساخته، مجدداً امر همایون بنفاز پیوست که چون در مذهب اسلام هیچگونه قصوری و فتوری نیست الا شیوع سب و رفض، که از بدو دولت صفویه در میان امت وقوع یافته، علمای کرام که دعایم کاخ اسلامند با یکدیگر مجلس محاوره و مذاکره آراسته منهل ملت نبوی را، که از هجوم اختلاف امم آمیخته گل ولای شکوک و شبهات گشته است، صفا و بزلال حق در منشاء ماء معین صفوت و سداد نایرد فساد را اطفاء دهند.

لهذا مأمورین بنهج مقرر در درگاه عرش اشتباه حضرت بعسوب الدین امام المتقین علی ابن ابیطالب علیه السلام بطی مقاولات و اظهار عقاید پرداخته، ماجرا به نهجی است که در مشهد شریف به شهادت آن حضرت نگارش میباید و عقیده اسلامیة داعیان دولت قاهره نادریه علمای ممالک ایران بعد از رحلت حضرت سید المرسلین خلافت به اجتماع امت بر خلیفه اول و بعد از او بنص خلیفه اول و اتفاق بر خلیفه ثانی و بعده بشوری و اتفاق بر ذوالنورین و بعده باسدالله الغالب و مطلوب کل طالب علی ابن ابیطالب علیه السلام قرار گرفت بمودای آیه وافی هدایه «و السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار و الدین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم و رضوعنه» و بفحوای آیه شریفه «لقد رضی الله عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجره فعلم ما فی قلوبهم» و حدیث شریف «اصحالی کالنجوم بایهم اقتدینم اهتدینم» خلفای اربعه بر حق و ربط مواصلت فیما بین ایشان بوده، همه با یکدیگر موافقت بدون مغایرت مسلوک میداشته اند، و بحدی فیما بین ایشان اتحاد مرعی بود که بعد از رحلت خلیفه اول و ثانی از جناب مرتضوی سئوال حال ایشان کردند فرموده اند که امامان قاسطان عادلان کانا علی بحق و خلیفه اول نیز در شان جناب مرتضوی میگفته

«است بخیر کم و علی مکم» و خلیفه ثانی در حق آن جناب مکرر گفته اوای عالی لهلك عمر و نظایر اینکه کمال رضامندی از یکدیگر دلالت دارد بسیار است.

در سال نهصد و شش هجری که شاه اسماعیل صفوی خروج نموده، اشاعه سب و رفض نسبت به خلفای ثلثه نموده این معنی باعث ظهور فساد و منشاء نهب اموال عباد گردیده مورث مبغضی و معادات فیما بین اهل اسلام شد، تا اینکه به مقتضای قول اللهم مالک المملک من نشاء شاهنشاه عالم پناه سریر آرای تخت سلطنت گشته به نحوی که در فوق علمی شده، در شورای کبری صحرای مغان از این داعیان استکشاف فرمودند ما نیز عرض عقاید اسلامیه نموده بودیم، حال نیز که در روضه مقدسه علویه از داعیان استفسار نمودند، عقاید اسلامیه داعیان بنهجیکه مسطور است و از رفض و تبراتبرا، می جوئیم به نحوی که جناب قدوة العلماء الاعلام شیخ الاسلام و افندیان عظام دوات علیه عثمانیه تصدیق مذهب جعفری نموده اند مقلد طریقه آن حضرت و باین عقیده راسخ و ثابت قدم می باشیم و آنچه سمت تحریر یافته محض از خلوص قواد و صمیم قلب و نقد این مدعا مصفا از شایبه غش و قلب است هر گاه خلاف این عقیده از ما بظهور رسد از دین بیگانه و مورد غضب خدای بیگانه و سخط شاهنشاه زمانه باشیم.

عقیده اول داعیان دولتین علتین علمای نجف اشرف و کربلای معلی و حله و توابع بغداد امکه امام جعفر علیه السلام ذریه رسول اکرم در ممدوح کل امم و نزد ائمه ملل قبول و مسلم است، و از قراری که علمای بلاد ایران عرض و تحریر کرده، و نزد اعیان تحقیق یافته، عقاید اسلامیه اهل ایران صحیح و فرقه مزبور قائل به حقیقت خلفای گرام و از اهل اسلام و ام سیدالانام می باشند، هر کس که به آن فرقه اظهار عداوت دین و ملت کنند از کسوت دین عاری و خدا و رسول و اکابر دین از وی بری بوده، در دار دنیا محاکمه او با سلطان عصر و در سرای عقبی با جبار شدیدالطش و القهر خواهد بود.

عقیده اقل دعاة علمای قبه الاسلام بخارا و بلخ ایتکه عقاید صحیحہ اسلامیه اهالی ایران بنحویست که علمای فوق بیان نموده اند و این فرقه داخل اسلام و امت حضرت خیر الانام می باشد هر کس باین جماعت اظهار عداوت نماید خارج از دین و محروم از شفاعت حضرت خاتم النبیین بوده و در دنیا بازخواست آن پادشاه آفاق و در عقبی با شاهنشاه علی الاطلاق خواهد بود اختلافی که معنقدین عقاید مزبوره را در فروعات بائمه مذهب اربعه می باشد منافی و مغایر اسلام نیست و اصحاب این اعتقاد از اهل اسلام و قتل و نهب و اسرافریقین، که مسلمان و امت محمدیه و برادر دینی اند بر یکدیگر حرام است.

در بیان انصراف موکب عز و شرف از نجف اشرف به جانب آذربایجان

چون قبل از این حکم همایون به تذهیب گنبد عرش سای مبارک نافذ شده بود، فرمان پذیران و مأمورین امر مقررہ را در کمال زیب و فخر پرداخته قبه همایون، حضرت شاه ولایت پناه را که پهلوی بر سنہر مقرنس می زد، از طلاکاری رشک دایره زراندوز و مہر انور و شمسہ پیشطاق چرخ اخضر ساختند، و بہمہ جهت دہ الف، کہ معادل پنجهزار تومان بودہ باشد، اخراجات بد ہیبت گنبد فلک انتساب بہ حساب درآمد، کہ آن حضرت از مباشران صورت محاسبہ را نگرفته، حساب ایشان را محول بہ حضرت شاه ولایت پناه نمودند، از سرکار علیا حضرت آسیہ سیرت گوہر شاد- بیگم والدہ شاہزادگان کامکار نصر اللہ میرزا و امامقلی میرزا نیز صد ہزار روپینہ تحویل دادہ شد کہ صرف مرمت کاشیگری دیوار صحن مقدس نمایند، و از سرکار نواب مہدعلیا و فوجی از حرمسرای عفاف، رضیہ سلطان بیگم، بنت خاقان مغفور شاہ سلطان حسین، نیز بیست ہزار نادری برای تعمیر مسجد جامع پشت سر مبارک تحویل کارکنان کردند.

بعد از پنج روز آیات نصرت آیات از سمت مسیب بہ جانب بغداد انعطاف یافت بہ خدام و ارباب استحقاق اما کن شریفہ ثلثہ ائمہ اربعہ علیہم الاف التحیہ والثناء

وابوحنیفه يك الف به صیغه نذر وجوايز از خزانه خراسان احسان عطا و مرحمت فرمودند.

احمد پاشا مکرر اسبان کوه پیکر گردونخرام و پیشکشهای لایق به دربار سپهر احتشام فرستاده، فرستادگان او همه جا حاضر و حق خدمت و ادب به تقدیم رسانیدند، و از طرف قرین الشرف شاهنشاهی نیز آنچه حق احسان و بنده پروری و لازمه عنایت و سایه گستری بود، درباب او و فرستادگان او بظهور رسید.

چون سرداران عربستان بصره را در کمال شدت محصور و قلعه قرنه را تصرف کرده بودند، مقرر شد که چون امر مصالحه فیما بین جاری شد سرداران دست از محاصره برداشته روانه اردو شوند. و مقرر شد که قلعه کرکوک و اربیل و قرنه و باقی ولایاتی که بضرب شمشیر آبدار به تصرف آمده بود، خالی نموده به تصرف کسان احمد پاشا بدهند. پس موکب همایون از ظاهر بغداد حرکت و از جبری که در حوالی نیکجه بسته شده بود عبور و شهر بانرا مضرب خیام عزو شان ساختند.

در بیان انقلاب اوضاع دربند و شیروان و توجه موکب با غروشان نصرالله میرزا به عزم تسکین فتنه آن دیار

در حینی که موکب همایون از دربند به جانب روم توجه می کرد، محمدعلی خان قروقلو را به ایالت دربند تعیین و فوجی را به متابعت او مأمور، و در حین ورود به مغان حیدربیک افشار سر کرده جزایر چیان را به ایالت شیروان و خطاب خانی سرافراز ساختند.

در بیست و دوم ماه شعبان در وقتی که سباحت موصل مضرّب قباب عزوجاه بود خبر انقلاب شیروان رسید.

توضیح این مقال آنکه:

بعد از شیوخ قضیه ظهیرالدوله ابراهیم خان، که محمدعلی بیک ولدش به اسم او موسوم و به ایالت آذربایجان فایز گردید.

سام نام مجهول الحال و مجهول النسب به سرسام حب سرداری مبتلا گشته، و در حدود آذربایجان به ادعای شاهزادگی و پسری خاقان مغفور شاه سلطان حسین نمود.

ابراهیم خان دماغ او را قطع و او را بی دماغ کرده مرخص ساخت، و او به جانب داغستان رفته بی سروسامان در میان لکزیه بسر می برد.

محمد ولد سرخای، که در ایام توقف موکب منصور در داغستان سر از اطاعت باز زده در ولایت آوار به بیغوله‌ها و کوه و جنگل متواری بود، در این وقت که لوای فلک فرسا را متوجه روم دید سام بینی بریده، که هنوز باد نخوت در دماغ داشت، از راه کوتاه بینی و خبط دماغ شاخص فتنه کرده، جمعیتی نزد او منعقد ساخته، در مقام تحریک اهالی طبرسران و دربند در آمد.

از آنجا که عوام کالانعام را از کنه امور خیر و تمیز خیر از شر، و نفع از ضرر نمی باشد، به اغوای او بعضی از هنگامه طلبان آن دیار فریفته گشته، نورشجات به اهالی شیروان از جانب ایشان آمد و شد می کرد، تا اینکه این مراتب را محمد علیخان سردار دربند بعرض اقدس رسانید.

چون قلعه دربند سرحدیت داشت، حیدرخان از موقوف اغنی به معاونت او مأمور گشته بنابر اینکه اهل داغستان به اعتبار قرب جوار به مردم شیروان نیز سرایت کرده بود در میانه شماخی و شابران حیدرخان را گرفته محبوس، و بعد از چند روز مقتول و اموال او را غارت کرد.

محمد ولد سرخای را با سام به شیروان آورده، قلعه آق سو را، که مقر حکومت بود، به تصرف ایشان داده اوای مخالفت افراختند، و اهالی طبرسران و شابران طوعاً و کرها مقلده قلاده اطاعت شدند.

این خبر که به دربند رسید دامن زن آتش نفاق اشرا را، که کینه دیرینه این دولت والا را در سینه داشتند، گردیده ارروی دوروئی کار را یکرو کردند.

همچنین جماعت مغانی و غیره، که مأمور به محافظت قلعه قبری من اعمال دربند میبودند، جمعی از افشاریه را که برایشان مأمور بودند کشته، قلعه قبرا به تصرف لکزیه داده، به محمد و سام ملحق گشتند.

محمد علیخان بعد از این واقعه جمعی از رؤسا و اشرار در بند را با ملازمان مغانی، که مظنه فساد به ایشان می‌رفت، از مرحله هستی دور و جمعی را نیز که چشم از حقوق دولت پوشیده بودند، کور کرده، روانه مغان ساخت، و خود به استحکام کار قلعه و بروج در بند پرداخته، حقیقت حال را بعرض عاکفان سده جلال رسانید.

اگرچه عاشورخان پاپالو سردار آذربایجان، که در ایروان میبود، به شنیدن این خبر با جمعیتی که داشت برای تسکین نایره شر به جانب شیروان ایلغار و بسا حاجی خان چمشکزک بیگلربیگی گنجه، که در کنار کر توقف و مشغول بستن جسر شده بود، اتفاق، لیکن بعد از اینکه این مراتب بعرض اقدس رسید، کریم خان افشار بیگلربیگی ارومی را برای تسدید راه فساد به جانب مغانات مأمور، و فوجی از غازیان را به معاونت عاشورخان تعیین فرمود.

امر همایون به احضار نصرالله میرزا، که در بیلاق همدان توقف داشت، غر اصدار یافته.

در هیجدهم رمضان در منزل گیلان، در حینی که موکب همایون از کرکوک عبور و عازم سمت بغداد بود، بشرف تقبیل بساط اقدس فیایز گشته، فتحعلی خان افشار چرخچی باشی و جمعی از خوانین و پانزده هزار نفر از غازیان رکابی ملازم موکب شاهزاده فرموده روانه شیروان، شاهزادگان بعد از ورود به تبریز حسب الحکم همایون جمعی را به سرکردگی فتحعلی خان روانه ساخت، که به عاشورخان ملحق شود و خود نیز متعاقب متوجه مقصد گردید.

بعد از ورود فتحعلی خان روز چهارشنبه چهارم ذیقعده، سام و اشرار لکزیه شیروان با تیپ و نقاره و فوجی عظیم از مفسدان لکزیه و شیروانی از فراز کوهی، که بالای باغ شاه است، بشیب آمده مهیای کارزار گشتند، فتحعلی خان و عاشورخان نیز سر راه برایشان گرفته، جنگ در پیوست.

به تأیید سبحانی سرپنجه ساعد اقبال شاهنشاهی سیلی زن چهره ته-ور و عنان تاب توسن جلادت ایشان شده، هزار نفر متجاوز سرورزنده با علم و نقاره ایشان بدست آمد.

محمد ولد سرخای زخم‌دار و با بقیة السیف فرار نموده، سام با معدودی به-جانب گرجستان گریخت. پس دلیران به محاصره قلعه آق سو پرداخته، در اندک روزی قلعه را تصرف و جمعی کثیر از لکزیه، که به محافظت قلعه اشتغال داشتند، زنده دستگیر کردند و تتمه احوال سام در بیان وقایع سال آینده مذکور خواهد شد.

دربیان طغیان تقی خان شیرازی بیگلر بیگی فارس و مال کار او

چون در حین توقف موکب جهانگشا در حوالی دربند کلبعلی خان کوسه
احمدلوی افشار به سرداری، و تقی خان را مجدداً به ایالت فارس تعیین و روانه
ساختند.

چون مشارالیهما مدتی در آن سمت بسر برده کار را بیشتر مختل کرده بودند.
لذا محمد حسین خان قرقلو امیر آخور باشی که از سفر ایلچی گری روس برگشته
در درگاه معلی می بود، بسرداری تعیین و به چاپاری روانه و کلبعلی خان و تقی خان
را بدربار سپهر اقتدار طلب فرمودند.

بعد از ورود محمد حسین خان بعمان چون تقی خان قشونهای فارس را با
خود متفق ساخته، خیالات باطله پیشنهاد خاطر ساخت. و جمعی از سرکردگان به
اغواد تمهید او بر سر کلبعلی خان ریخته او را مقتول و در صدد گرفتن محمد حسین
خان در آمدند.

محمد حسین از این معنی واقف و هایف گشته، برگشتی نشسته، خود را بر-
ساحل عاقبت رسانیده، و از آنجا به شیراز آمده. تقی خان نیز عازم شیراز گشت.
محمد حسین خان خود را بیک طرف کشیده، حقیقت حال را معروض سده

سپہرتمثال ساخت.

تقی خان داخل شیراز شد، رایت عصیان برافراخت. از موکب همایون
 جمعی به معاونت محمدحسین خان و تنبیه تقی خان مأمور گشتند.
 بعد از آنکہ چندی بہ قلعه داری پرداخت دستگیر گردیدہ شیراز بشامت اعمال
 او مورد نهب و غارت و یغما گردیدہ، و مقرر شد کہ او را قطع آلت رجولیت کردہ
 یک چشم کور کردہ، بدر گاہ معلی آورند و اولاد و برادرانش کہ در اصفهان میبودند
 بقتل رسانند. مأمورین بروفق فرمان عمل کردہ او را مقید بہ پیشگاہ حضور رسانیدند.

در بیان شورش استرآباد و نهضت موکب نصرت نشان به جانب آذربایجان

رایات نصرت آیات در پانزدهم ذیحجه الحرام از شهربان به عزم آذربایجان حرکت، و بعد از ورود به حوالی ماهیدشت کرمانشاهان بعرض اقدس رسید که جمعی از رجال و جهال واعیان قاجار به سبب سوء سلوک محمدحسین خان حاکم آنجا، با طایفه یموت متفق و داخل شهر شده، ولد محمدحسین خان را، که از جانب پدر نایب بود، فرار و نزد بهبودخان چاپشلو سردار اتک رفته، حکم معلی در باب تأدیب اشرار بعهدده بهبودخان عزصـدور یافته، محمد حسین خان نیز از اردوی همایون به این امر مأمور کرد.

مأمورین با جمعیت و استعداد بر سر استرآباد رفته اهل آن ولایت متولی، و بنا بر اینکه فیما بین بعضی از قاجار و محمدحسین خان عداوت دیرینه تحقق داشت لوازم قتل و سفک دماء و نهب و بیباکی از محمدحسین خان نسبت به گناهکار و بیگناه بظهور رسیده، آن ولایت نیز پایمال دست انداز او گردید.

چون پیوسته منظور نظر اقدس سفر روم و استرداد ولایاتی که بعد از دولت سلسله ترکمانیه داخل آن مرزوبوم می بود وقوع این مراتب شرارت از اهالی ایران باعث فسخ عزیمت شاهنشاهی و انجام مصالحه فیما بین دولتین و معاودت آن

حضرت از مملکت گردید.

بعد از ورود موکب همایون به کرمانشاهان ابراهیم خان، ولد ابراهیم خان را که نسبت برادرزادگی با آن حضرت داشت، به سپهسالاری حدود کردستان و لرستان فیلی تعیین و فوجی از غازیان را با او مأمور و مقرر فرمودند که در حدود کرمانشاهان توقف و از حد کنند تا منتهای ولایت همه جا افواج منصوره مشغول قشلامشی و بیلامشی بوده، با پاشای بغداد مراسم قرب و جوار مرعی می داشته باشند.

به نحوی که سابقاً مذکور شد نصرالله میرزا، که در سال پیش متوجه خوارزم بود، بعد از ورود به مرو رؤسای خوارزم و سرکردگان ارال به اتفاق ارتوق ایناق نزد شاهزاده آمده، و متعهد دادن ملازم و کوچانیدن طایفه یموت شد.

نصرالله میرزا ابوالمحمد، ولد ایلبار سرا را، بوالی گری به موجب امر اقدس تعیین و ارتوق ایناق را امالیک و صاحب اختیار کار او کرده، روانه خوارزم نموده معاونت فرمودند، بعد از چندی بعضی از اشرار خوارزم بایموت متفق و ارتوق ایناق را مقتول ساختند.

این مراتب بعرض اقدس رسید، علیقلی خان را که نسبت برادرزادگی با آن حضرت داشت به سپهسالاری خوارزم منصوب و روانه خراسان فرمودند که تدارک خود را دیده در سال دیگر بعزم تنبیه یموت عازم خوارزم شود و از ماهیدشت لوای توجه به جانب قلمرو علی شکر افراشتند.

در ذکر وقایع سیچقان ٹیل سنہ ہزار و صد و شصت و پنج ہجری

سلطان طارم چہارم روز جمعہ پنجم ماہ صفر بعد از انقضای شش ساعت و شش دقیقه از منزل ماہیدشت حوت بہ قلمرو حمل نقل کو کبہ جلال کردہ، خدیو کشور گشای بہار از سر و شمشاد رایت نہضت برافراخت، و خاقان جہان آرای ربیع از رعد ابر آذری طنطنہ کوس رزم افکنی و کشور گشائی بلند آوازہ ساخت. وافواج قاہرہ چمن سازو برگ نمایش کردہ، بعزم دفع لشکر بہمن برخواستند. جنود اشجار از غنچہ و ازہار و موج آبشار سر و بر را بہ مغفر و جوشن بر آراستند.

سر عسکردی از جلوہ کو کبہ اردی بہشت فی الحال رخت عزیمت بہ وادی ہزیمت کشید.

سپاہ شامی شب از ہماوردی ترکان ازمنہ وانات نوروزی در ساعت رو بہ انحطاط آورده اظہار انکسار کرد.

در منزل کنکاور من محال قلمرو خسروانی بیا ہزاران زین و زیب انعقاد یافتہ، جشن نوروزی بہ فر و فیروزی انقضا یافت.

چون در آن اوان احمد پاشای حمال اوغلی، کہ از دولت قیصری بسر عسکری منصوب و در قارص می بود، از جانب محمد علی نام رفقانی، کہ بہ صفی میرزا

اشتهار داشت و در ابتدای کتاب کیفیت حال و رفتن او به خاک روم گذشت، اعیان دولت عثمانی نظر به احتیاطی که از حضرت خاقانی داشتند او را شاخص اعتبار کرده به همراهی سرعسکر روانه نموده، نوشتجات به بعضی از ولایات آذربایجان فرستاده، عباراتی، که زیاده از حوصله او بود. در آنها درج و نقد جلادت بزرگانه خرج کرده، نوشتجات مزبوره بنظر رسیده، مهیج ماده غضب و محرک سلسله نهضت همایون گشته، وارد حوالی ابهر شدند.

در آنجا به سمع اقدس رسید که سرعسکر مزبور از دولت عثمانی معزول و احمدپاشای وزیر اعظم سابق بسرعسکری منصوب گشته.

چون محمد آقا فرستاده والی بغداد، که برای انجام امر مصالحه به دربار عثمانی رفته، و در استانبول توقف داشت، به انتظار وصول خبر از جانب او مراحل مقصود به تانی طی می شد.

حکم همایون خطاب به سرداران ایروان اصدار یافت که معترض رعایای حدود و سنور نگشته، اسرانی که از طرف روم بدست آمده باشد مرخص ساخته، به سرعسکر قارص مراسله مرسول و با او از در ارتباط در آید.

سردار مزبور بموجب فرمان عمل ننموده، سرعسکر مزبور در جواب نوشته بود که از مقدمات صلح در پیش من چیزی نیست و من از دولت عثمانی مأمورم که صفی میرزا برده در ایران متمکن سازم.

بعد از آنکه جواب سرعسکر معروض سده خلافت گردید، اعلام شد که آمد او موجب تصدیع آنها می گردد.

مهمان پذیر باشند که عنقریب رایات همایون به شوق ملاقات او و صفی میرزای مجهول مجعول وارد آن حدود خواهد گردید. پس باین عزم رایات نهضت به جانب قارص افراخته، در عرض راه خبر گرفتاری سام، که از محاربه شیروان فرار نموده بود، رسید.

توضیح این مقال اینکله:

به نهجی که در طی واقعات سال قبل مذکور شد، سام بعد از واقعه شیروان، که شکست یافته منهزم گردید، اراده داشت که نزد گیو امیلاخور گرجی به محال گرجستان رود.

طهمورث خان مطلع شده در دره آخ کلك سر راه بر او گرفته، در بیست و چهارم ذیقعده او را با چند تن زنده دستگیر و مقید کرده، به قلعه قیراقلخان فرستاده، این مراتب را بعرض اقدس رسانید، مقرر شد که يك چشم او را کور کرده، سام را با چند تن از گرفتاران رومیه به نزد احمد پاشای سرعسکر به قارص و اخسقه فرستند، که چون صفی میرزا، که در نزد او می باشد، برادران مجعول یکدیگر را دیدن نمایند.

بعد از ورود رایات نصرت ایات به حدود کوری گرجستان مقدمه شکست رومیه معروض سده سینه اقدس شد.

و حقیقت آن بر این منوال است که بعد از همت اولیای دولت عثمانی به تمکن محمد علی رفقجانی، مشهور به صفی میرزای ثانی قرار گرفت، از جمله تدابیری که در کار او بکار بردند اینکله خزانة و هدایا به جهت احمدخان اوسمی و محمد ولد سرخای و حکام اوار و جکه تای و کدخدایان طبرسران محال در بند ارسال و نامه متعلقانه بهریک نوشته ایشان را ترغیب به انقیاد و امداد صفی میرزا نمودند. یوسف پاشا، والی آخسقه، از دولت عثمانی مأمور مایصال خزانة و ابلاغ فرامین گشته.

بعد از ورود به حوالی کوری طهمورث خان که در آن اوان، والی کاخ بود، به اتفاق علیخان قلیجه بیگلربیگی تفلیس در آن نواحی در مرصد کمین بودند. یوسف پاشا از راه احتیاط پشت به کوه داده، میان جنگل را سناق کرده، رحل اقامت افکند، و عطایا و هدایا و فرامین را با جمعی از بیراهه روانه

داغستان نمود.

خوانین نیز، که بلد راه و رسم سپاهیگری و حزم بودند، پیش از وقت فوجی را در سر راه مهیا داشته، مأمورین آن طایفه را فرصت عبور نداده، جمعی از ایشان را از تیغ گذرانیده، و فوجی را گرفتار قید اسار ساخته، تمامی هدایا و فرامین را بدست آوردند.

یوسف پاشا از استماع این خبر قهرین و وحشت و رهین دهشت گردیده فرار، و از غایت خوف در عرض راه چون لکش قدم از پا در آمده وفات یافت. بعد از آنکه چگونگی این مراتب بعرض اقدس، طهمورث خان را در ازاء این نیکو خدمتی‌ها به والیگری کار تیل و ار کلی میرزا پسرش را به والیگری کاخت سرافراز شدند.

چون بعد از انجام مهمات شیروان امر همایون به احضار نصرالله میرزا صادر شده بود، شاهزاده نیز به موکب والا پیوسته، پس رایات جهانگشا از حدود نخجوان عازم مقصد شده از بیلاق کو کجه دنکیر عبور و در شش فرسخی ارپه چائی در موضع موسوم بخانقی بنه و آغروق را گذاشته، روز پنجشنبه نوزدهم جمادی- الاخری موکب همایون به جانب قارص نهضت فرمودند و در خارج قلعه قارص ماهیچه رایات نصرت ایات به اوج سموات برافراشتند.

سر عسکر و چند نفر از پاشایان بازوم هام پشت به دیوار قلعه رو به معرکه جنگ آوردند.

هر روز جمعی کثیر از لشکر عثمانیه قتل و دستگیر گشته، بقیه فراری و مشغول خودداری شدند.

بنه و آغروق و حرم محترم نیز به امر همایون در دوازدهم رجب وارد اردوی معلی گردید.

پس در اطراف قارص قلعبجات و سنگرهای محکم ترتیب یافته، جمعی از

غازیان را با توپخانه بهر طرف تعیین فرمودند.
 چون احمد لکزی جکه تائی بموجب امر و فرمان پادشاه روم با فوجی از
 لکزیه به معاونت سرعسکر به قارص آمده بود، لکزیه کار را بدین منوال دیده، شب
 به هیأت مجموعی از قلعه بر آمده، آهنگ گریز کردند.
 جمعی از طلایه داران معسکر نصرت اثر از فرار ایشان باخبر، و متعاقب مأمور
 گشته، جمعی از ایشان را عرضه تیغ هلاک ساختند.
 چون ایام محاصره امتداد و اختلال احوال سرعسکر اشتداد یافت، بسیاری
 از لشکر رومیه آغاز فرار کردند.

سرعسکر از راه اضطرار عبدالرحمن پاشا نامی با احمد افندی کرپلی که در
 دولت کسری معدلت قیصری به کتابت موسوم و از معارف روم بود، و چند نفر از
 سرکردگان اجاق با پیشکشهای لایقه بدربار کیوان مدار فرستاده، متعهد شد که
 مقصود اینطرف را از دربار عثمانی صورت دهد، بعد از آمد و شد مکرر، که این
 مسئول در حضرت شاهنشاهی عزقبول یافت، سرعسکر احمد افندی کرپلی را با
 چند نفر از رؤسا روانه دربار عثمانی نمود.

چون موسم زمستان نزدیک و شدت سرمای قارص معلوم و توقف متعذر بود،
 غله و آذوقه در جانب آخسقه و اخکلک و فورداشت، لهذا موکب همایون در دوم
 رمضان از قارص به جانب ارپه حالی نهضت نموده و از آنجا متوجه آخسقه و اخکلک
 گشته، آن مکان دلپذیر را محل اقامت ساختند، تا تمامی حاصل و غلات آن ولایت
 را به مصرف رسانیدند.

چون منظور نظر آن بود که در بردع قشلاق واقع شود، لهذا کسان ساعی
 تعیین گشته که در حوالی بردع در مکانی که از حیثیت آب و علف امتیاز داشت، چند
 هزار دست خانه و سرای مرغوب ازنی و چوب ترتیب دهند و خود از راه آغجه
 قلعه و قزاق عازم گنجه و بردع و در ابتدای ذیقعه وارد مقامی که برای قشلاق اختیار

شده بود، گردیدند.

بعد از چندروز که دواب آرامی گرفت چون تنبیه لکزیه داغستان نصب العین ضمیر بود، باوصف اینکه زمستان اشتداد داشت، در بیست و دوم ذیقعدہ با فوجی از غازیان سپاهی به جانب داغستان توجه فرموده، از جسر جواد عبور، و همه جا دو منزل یکی کرده، ایلغار نموده، در ششم ذیحجه از دربند گذشته، غازیان را چهار دسته کرده، از چهار جانب چپاول انداخته، تمامی آن طایفه را که با اطمینان خاطر در آن نواحی بودند و حرکت والا را در چنان فصلی که آب در شکم ماهی یخ می- بست و عین شدت زمستان بود به این کیفیت تصور نمیکردند، تاخت و غارت کرده دواب و اغنام فزون از حساب و شمار بدست آوردند.

بعد از آنکه سه چهارروز مشغول کسب و تاخت و تاز بودند، تمامی رؤسا و سرکردگان داغستان وارد درگاه سپهر بنیان و پیرایه پوش خلاع عفو و احسان گشتند.

آری تا متحمل این متاعب نشده خود را سپهرسان پی آرام نسازند، افسر از سر فغفور و قیصر نتوان برداشت و تا پای در طریق طلب ننهند محبوبه ملک را عبث در آغوش مراد نتوان کشید.

القصه بعد از عید اضحی حرکت زمام به جانب دربند کرده، ام-ور آنجا را انتظام داده از راه طبرسران عازم بردع، و در پنجم محرم وارد مگردولت شدند. روز دیگر آن مکان مضرب سراوقات عزو شان شده، چون آب و علف سمت شمالی کردر کمال و فور بود، در بیست و پنجم ماه مزبور با بنه و آغروق حرکت واز کر عبور فرموده، وارد محال ارس گشتند.

در ذکر وقایع اودئیل مطابق سال هزار و صد و پنجاه و هشت هجری

چون از دربار سلطان قضا، سپهبد اسفندماه و جنود شتا عزم ایران زمین چمن کرده، اظهار صولت بهمنی و سرعسکر رومی نژاد برف اعلان داعیه رویین تنی می نمود، داور فلک سریر، یعنی مهرمنیر، بر شهب گردون مسیر بر آمده به- مدافعه عسکر سرما گرم مرحله پیمائی.

در روز دوشنبه شانزدهم صفر با افواج دی ماهی در نقطه اعتدال ربیعی متلاقی گشته، جیوش قوای نامیه بعد از کرو فر رخنه ساز اساس شوکت بود، و سرعسکر دی، را که اوای جلادتش در خفقان و سیف تهورش مسلول بود، حرارت غریزی فانی شده، بر جای خویش سرد گردید.

روز یکشنبه مجلس خسروانی باشکوه سلطانی نظم و ترتیب، وقامت سران و سروران بخلاص زرتاری زینت و زیب یافته، قریب به سه ماه بیلاقات شکی مقر خیم سپهر احتشام گردید.

در آخر جوزا از حدود شکی و آن نواحی عطف عنان کرده از رود کر عبور و از سمت خاجین از راه میانکوه عازم کو کجه بیلاق ایروان گشتند، و در عرض

راه عارضه شدیدی عارض ذات همایون گشته چند منزل راه را به تخت روان طی فرمودند.

باز به عنایت حکیم علی الاطلاق از دارالشفای «واذا مرضت فهو یشفین» شفای عاجل کرامت گشته، مزاج اقدس به قوت و بهبودی قرین و در دوازدهم جسدی الاخری جو لکای کو کجه مقام خیام عزو تمکین گردید.

در بیان محاربه یکن محمد پاشا سرعسکر روم و مال کار سرعسکر

چون متواتر خبر رسید که از دولت عثمانی مکن محمد پاشای، وزیر اعظم سابق، بسرعسکری منصوب، و با علی بیگ پاشای ایدین و ده، و بانزده نفر از پاشایان و سرکردگان دیگر و جمعیت و ازدحام بیحد و مر از سمت ارزنة الروم و قارص و عبدالله پاشا جبه چى با احمد ولد سبحان و پردیخان، بیگلر بیگی اردلان، که از این دولت والاروی برتافته برومیه پیوسته بود، جمعی از پاشایان و افواج رومیه از راه دیار بکر و موصل بمقابله و مقاتله تعیین شده، هر يك از سمت مأمور بجانب ایران می آیند.

لهذا نصرالله میرزا، را که از عراق بدر بار سپهر زواق طلبیده بودند، به تنبیه رومیه که از سمت دیار بکر می آمدند تعیین و افواج منصوره، که در سمت کرمانشاهان و لرستان و کردستان مشغول بیلامشی بودند بمعسکر شاهزاده مأمور ساختند. چون مکتون ضمیر اقدس آن بود، که شاهزاده ارجمند امامقلی میرزا و ابراهیم خان، ابن ابراهیم خان، که بعد از قضیه والدش باین نام نامی و بخطاب اخوت سرافراز بود متأمل فرمایند.

لهذا حکم همایون بتهیه اسباب سور و سرور نافذ گشته، چندروز بساط نشاط و بزم انبساط در بیلاق کو کجه آراستند.

بعد از انجام کار طوری زمام اختیار خراسان را بامامقلی میرزا و انتظام مهمام عراق را بابر اهیم خان تفویض، و هر دورا با تدارکات شایسته در پنجم ماه رجب روانه مقصد، و بنه و آغروق را مأمور بتوقف در بیلاقات حدود شیروان نموده، خود نیز روز مزبور بعزم مقابله سرعسکر رایت افزای لوای عزم گشتند، و مرکور ضمیر انور آن بود که در نواحی قارص و ارزنة الروم بر همزن جمعیت و هنگامه سرعسکر شوند.

مقارن آن خبر رسید که دست اجل بر قفای سرعسکر زده اورا خواهی نخواهی باین سمت می آورند.

لهذا کو کبه همایون در نهم ماه مزبور از ایروان عبور و مراد، دو فرسخی ایروان را، که مقام جنگک عبدالله پشای کـوپرلی اوغلی بود، قرار گاه دولت ساخته.

مکن محمد پشای سرعسکر نیز با صد و پنجاه هزار سواره و چهل هزار پیاده نیکچر و استعداد تمام بعد از ظهر آمده، دو فرسخی اردوی همایون دامنه کوه را محل نزول ساخت و خیام اقامت افراخته باستحکام مکان واحداث سنگر و منطریس پرداخت.

پس روز چهارشنبه پانزدهم از طـرفین تسویه صفوف و تسویدالوف شد، نایره بلادانش طعن و ضرب دامن چرخ معلی گرفت.

بعد از حملات متواتره بتقدیر خدای قادر شکست بر لشکر عثمانیه افتاده، جمعی کثیر از آن جماعت بقتل رسیده سرعسکر بسنگر تحصن جست، بسبب ظلمت شب رایات ظفر رایات نیز بمستقر جلال منصور گشته جمعی از جیوش دریا خروش بمحافظت سمت قارص و اطراف اردوی سرعسکر مأمور شدند و راه

آوردن ذخیره و آذوقه بر لشکر سرعسکر مسدود را شده هر روز فوجی از لشکر رومیه در حوالی اردوی معلی صنایع می گشتند، و بهمه جهت عرصه بر سرعسکر تنگ گشته، دانست که شمشیرزنان او مرد میدان خصم افکنی نیستند.

بنا را بجنگ ضابطه فرنگ گذاشته، هر روز بقدر ربع فرسخ با سواره و پیاده سنگر و منظر یس ترتیب داده، دلیرانه پیش آمد؛ تا بچند کوچ به نیم فرسخی اردوی معلی رسیده رایت توقف بر افراشت، همانشب جمعی از سپاه کینه خواه با اشاره خدیو آسمان جاه بر سم شبیخون بحوالی اردوی رومیه رفته، و لوله و انقلاب بحال ایشان افکندند.

آنشب تزلزل با جوال لشکر او راه یافته جمعی فرار کردند.

سرعسکر چون حال ابدین منوال دید با اعیان لشکر عثمانی طرح مشاورت افکنده، بنا گذاشت که همانشب با سواره و پیاده باردوی همایون شبیخون آورده عصر آنروز، که روز جمعه بیست و یکم ماه مزبور بود، چاپار و عریضه از جانب شاهزاده نصرالله میرزا رسید مشعر بر اینکه سرعسکر جانب دیار بکر اولی حاکم بسمت بیان و شهر روز فرستاده، سلیم خان حاکم بیان او را مدخل نداده، کوچ و بنه خود را در قلعه سورداش متحصن ساخته، خود با روسای اکراد بخدمت شاهزاده پیوسته، از آنطرف سرعسکر مزبور با احمد اردلانی طوایف اکراد و بلباس را جمع، و با جمعیت موفور عازم موصل گشته، از این طرف نیز شاهزاده بقصد مقابله رایت عزیمت افراخته، در حوالی موصل تلاقی فریقین واقع، و بمحض ستاجم جنود مسعود شکست برعسکر رومیه افتاده، جمعی کثیر از آن جماعت قتل و سرعسکر مابقیه السیف سالک طریق فرار گردیده.

پس خدیو بیهمال فی الحال بشکر خدای متعال پرداخته، نوشته شاهزاده را مصحوب یکی از گرفتاران رومیه بجانب اردوی سرعسکر فرستاده، هنوز آن شخص داخل اردوی سرعسکر نشده بود که کوکبه سپهدار رومی، یعنی آفتاب گیتی فروز،

عزیمت ملك شام نموده، مقارن آن انقلاب و آشوب در میان اردوی رومیه به هم رسیده کرد برفلك تیز کرد آغاز صعود نموده معلوم شد که سرعسكر جلیل الشان، که در کمال قوت و توان بود ناتوان گشته ملك هستی را وداع و باد هردون ترك نزاع کرده، عسكر رومیه چون خود را میسر دیدند بی دست و پا گشته، سراسیمه پا بگریز برداشته.

قشونهایی که در اطراف عسكر رومیه بودند فی الفور بایشان در آویخته، جمعی را مقتول و تمامی توپخانه و اسباب آن جماعت، که بر جا مانده بود، به حیظه ضبط و تصرف در آوردند.

فوجی از جنود نصرت نمود از جانب اردوی همایون بعزم تعاقب اسب جلادت برانگیخته نارپه چائی همه آن جماعت را، که فوج فوج مشغول فرار بودند عرضه شمشیر آبدار ساخته، دوازده هزار نفر ایشانرا بذاك هلاک انداخته، پنج هزار نفر ایشان یعنی از پاشایان ورؤسا دستگیر کردند پس خدیو بیهمال بشفاعت مروت جمعی از گرفتاران را که مجروح و ناتوان بودند باتفاق چاموش حسن آقا که از سرکردگان و عظمای گرفتاران بود روانه قارص و چهار هزار نفر روانه طهران و جمعی کثیر را روانه تبریز ساختند.

چون قبلبرین که در باب رکن کعبه معظمه رادله شرفا و تعظیما و سر مذهب امام جعفر (ع) بدولت عثمانی اظهار و، بعد از ابرام و اصرار معلوم شد، که امنای آندولت از قبول آنکار را نکار در مقام تحاشی میبودند.

لهذا بعد از واقعه سرعسكر و انهزام لشکر روم نامه دوستانه به اعلیحضرت پادشاه سکندر جاه روم نوشته چاپار و ایالچی از راه بغداد روانه دربار عثمانی فرمودند. مبنی بر اینکه هر چند ایلات ترکمان و طوایف عجم، که در ایران و توران سکنی دارند، فرمان قضا جریان قدر قدرت شاهنشاهی ایشانرا خواهی نخواهی تابع امر شاهی و سالک طریق آگاهی ساخته، که خلل و تأثیری در بنیان آن راه نخواهد یافت، اما تکالیفی که از جانب اهالی ایران مابعد دولت شده چون علمای اعلام و اهالی آندولت ابد فرجام از قبول آنها دامن الفت چیده اند و اصرار در آن بیشتر

موجب خونریزی و منشاء فتنه‌انگیزی شد.

لهذا از آن تکالیف نکول و ترك آنها که مقصود و مامول ارکان دولت عثمانی و مایه انتزاع بود با الکیه از اینطرف بعمل آمد، من بعد اساس دوستی و محبت بین حضرتین استمرار و استقرار خواهد داشت.

پس موکب همایون روز پنجشنبه بیست و هفتم ماه مزبور از مراد تبه، که مقر جلال بود، از راه چورس و محمودی نهضت فرمودند. و نیز در همان منزل ایلچی معتبر از جانب پادشاه و الاجاه ختن با تحف و هدایا وارد در گاه معالی گشته، نامه و هدایا از نظر اقدس گذرانیدند.

متبین اینمقال آنکه:

دو نفر از اولاد چنگیز می باشند یکی بسطنت خطا و دیگری بپادشاهی ختن منسوبست، در این اوان چون آوازه عظمت و صولت و صیت قدرت و صیت شاهنشاهی، که در اطراف و اکناف عالم پیچیده بود در آن مملکت نیرا شهرت یافته، پادشاه مزبور در آن مملکت نیز شهرت یافته پادشاه مزبور در مقام مجانست و موانست در آمده سه نفر از معتبرین دولت خود را فرستاده، راه دوستی گشاده بود.

مضمون اینکه از امر سلطنت و پادشاهی ایشان که بحکم مالک الملک لم یزل اتفاق افتاده بسیار خوشحال می باشیم در عالم اتحاد و یکدلی و رابطه ایلی، از ایلاتی که در حوزه اقتدار ما میباشد، هر قدر که در کار باشد، برای خدمت آن دولت مهیا و حاضر خواهد بود.

ایلخان نیز شفاهاً بعرض اقدس رسانیدند که بعضی ممالک ما بین ختن و ترکستان واقعست ایلاتی، که در آن میانه می باشند، طریقه خدمت و فرمان برداری نمی سپارند، چون اختیار مملکت توران با حضرت شاهنشاهست از جانب آنجناب فوجی تعیین که ایل و مملکتی را، که متعلق بتوران زمین بوده باشد، وضع و متعلقات دولت را با اینطرف واگذارند، که بیغایله اشتباه حد و سنور دولتین معین

باشد.

چون مو کب همایون عازم خراسان بود، رأی اقدس باین قرار که بعد از ورود بخراسان جمعی را جهت انجام این امر تعیین و روانه فرمایند. پس جواب محبت انگیز اشفاق آمیز به پادشاه و الاجاه مزبور مرقوم و نه طقوزار است و شمشیر و یراق طلا و باقی نفایس جهت شاه و الاجاه مذکور ارسال و ایلچیان را رخصت انصراف عنایت فرمودند سابقاً نگارش یافت که علیقلی خان را بسبب صدور نافرمانی طایفه یموت خوارزم مأمور به تنبیه آن جماعت فرموده بودند. حقیقت احوال علیقلی خان مشارالیه اینکه بعد از ورود بخوارزم ابو الحمد خان و عموم ریش سفیدان و اشراف خوارزم و ارال طریق استقبال پیموده مراسم خدمت بتقدیم رسانیدند.

لیکن جماعت یموت با سایر ترکمانیه اتفاق و جمعیت نموده، در حوالی از کنج بمقابله آمده شکست فاحش یافته جمعی کثیر از ایشان مقتول و مال و اسیر بسیار از آنجماعت بدست غازیان در آمده، چون آن طایفه دیگر محل توقف در آنولایت نیافته مساکن خود را عرضه نهب و غارت دیدند، کوچ خود را برداشته بسمت کوه ایلخان، که در حوالی استرآباد واقعست، فرار کردند. علیقلی خان چندی بانتظام امور آن نواحی پرداخته والی را در مملکت خوارزم تمکن داده، بموجب امر همایون عطف عنان، و دراوانی که مو کب فیروزی نشان در ساوجبلاغ توقف داشتند وارد ارض فیض نشان گردیده.

پس حکم همایون با آن طایفه عز صدور یافته محصلان تعیین شد که فراریان یموت، که به بلخان آمده اند، هزار نفر از جوانان کار آمد خود را برسم ملازمت برکاب فرستاده، خود بدستور سایر ترکمانیه در زمره ایلات بلوازم ایللی و انقیاد قیام نمایند، و الامستعد تنبیه مجدد باشند.

ورایات نصرت آیات از چورس و محمودی عبور و از راه همدان عازم فراهان،

واز آنجا نصرالله میرزا از راه مازندران و استرآباد روانه ارض اقدس ساختند.
موکب جهانگشا متوجه اصفهان و در چهارم ذیحجه وارد آن خطه مینو نشان
گشتند، و تا ورود موکب شاهزاده بحدود استرآباد طایفه بموجب فرمان عمل نموده.
ملازمان مقرر را تدارک و تسلیم نموده بودند.
پس رایات جهانگشا در دهم محرم الحرام ۱۱۵۹ هجری از اصفهان نهضت،
واز راه رادکان و بیابان طبس عازم ارض اقدس و کوچ بر کوچ طی مراحل نموده،
در بیست ششم ماه صفر وارد مشهد مقدس گردیدند.

در ذکر وقایع پارس نیل مطابق سال هزار و صد و پنجاه و نه هجری

شب دوشنبه بیست و هفتم ماه صفر که پیش کاران زرین لباس نجوم بیه امر
فاخلع نعلیک انک با الوادالمقدس طوی پا برهنه به انجمن آرائی محفل سپهر
پرداخته، سباب سیمین وزرین در بزم فلک چیدند، و خدمتگذاران قضا و قدر بساط
های گلدوزی بر فراز ایوان چرخ نیلی کشیدند.

داور جهاندار خورشید بعد از انقضای پنج ساعت و دوازده دقیقه به رسم
سبگیر بر تختگاه حمل خرامید.

خزانه داران قوای نامیه در کلات جهان ابواب نشوونما گشوده، از گوهر
های غلطان شبنم و لالی آبدار قطرات سحاب سلسه های منظوم و عقود منضود بر طبق
عرض گذاشتند.

گنجوران طبایع از لعل و یاقوت لاله و شقایق، وزمرد و فیروزه سبزه و سه
بر که آنچه در مکان امکان ممکن بود بر ساحت گلزار چیده، از گلهای ملمع عرصه
خاک را مینا و مرصع ساختند.

خسرو خاوری به اظهار دلگرمی دفع برودت را از عرصه جهان کرده،

دبیران چالاک دست خیار با قلم شاخسار بر صفحات دشت و اوراق گلزار مصالحه نامه نگار شدند.

ایلچیان فلک شادروان ابر آذری برای اطفای آتش فتنه کانون در حدود شهرستان فضلین قطره زنان گشتند.

چشن نوروزی در ارض اقدس منقضی شده چون سیر مثنیہات کلات و عمارات جنت آیات، که در آن قلعه خدا آفرین و رشک معموره روی زمین احداث، مکنون ضمیر انور می بود، در بیست و پنجم ربیع الاول از ارض فیض نشان عازم آن مکان و چند روز مجلس سرور و سرود آراسته، به عیش و عشرت و تماشای آن نزهت سرا و انتظار امور آنجا پرداخته.

کرورهای نقد با حاصل بحر و کان و نفایس بیکرانه، که به مرور و شهور از اقلیم جهان در آن مکان جمع آمده بود، به معرض عرض در آمده، به تحویل امنای هوشیار و معتمدان ذوی الاعتبار مقرر و موکب همایون از کلات عازم عراق و بعد از ورود به محال ری در ساوجبلاغ نصب خیم اقامت کرد.

چون به ایلچیان پادشاه ختن مقرر فرموده بودند که فوجی را بجهت قرارداد حدود و سنور ممالک خطا و ختن و توران زمین مأمور فرمایند. بنا بر آن بهبود خان چاپشلو و چندی از خوانین و سرکردگان را با افواج قاهره به خدمت مزبوره مأمور و با تدارکات شایان روانه تر کستان فرمودند که به بخارا رفته از آنجا بصوب مقصد شتابند.

سابقاً سمت ذکر یافت که در صحرای مغان بعد از تکفل امر سلطنت مقدمات رکن کعبه معظمه و غیر مطالب که مذکور شد، از اعلیحضرت پادشاه اسلام پناه روم حواشمند و بر دست همت آسمان پیوند لازم ساخته بودند که مطالب مزبور را بدوستی التیام و باشمشیر خون آشام، که فاصل هر امریست، در هر صورت فیصل دهند.

چند سال گریبان این مطلب دردست گفتگو میبود و از کشاکش آره آمد و رفت ایلیچیان نخل دعوی و بیدخلاف انقطاع نیافت، و هر مرتبه که رایات فیروزی رایات جاه و جلال بعزم انجام مطالب معهوده به جانب مملکت روم پرچم گشامی گردید، در ایران فتوری حادث می شد که موجب فسخ عزیمت آنجناب می کردند تا این که بعد از قضیه یکن محمدپاشا آنحضرت از سر مطالب معهوده گذشته نکول فرمودند، و بدولت عثمانی بتوسط چاپار این مراتب را اعلام نموده و پادشاه سکندر جاه روم این معنی را مغتنم شمرده نظیف افندی را، که سابقاً در داغستان بدر گاه معلی آمده بود، مجدداً بچاپاری برای بنای تحریر صلح نامه و تعیین شروط سائله روانه خدمت اقدس نموده در حینی که ساو جبلاغ مضراب خیام غروشان بود با نامه قیصری وارد اردوی همایون، و از جانب پادشاه سکندر جاه وثیقه محملی بمهر امنای دولت باو داده شده بود.

پس نظیف افندی را رخصت انصراف ارزانی داشتند.

بعد از ورود او بدربار عثمانی اعیان آن دولت احمد افندی کرپلیرا، که در قارص از جانب سرعسکر بخدمت اقدس آمده بود، پایه وزارت داده بسفارت مأمور و هدایا و نفایس بسیار روانه ایران و از طرف اعلیحضرت شاهنشاهی نیز مصطفی خان شاملو و کاتب حروف را بسفارت تعیین و تخت طلای میناکار بلاالی غلطان، که حاصل عمانرا در جیب و دامان داشت، و خیمه زربفت که با خیمه زرنگار سپهر برابری می نمود و دوزنجیر فیل رقاص که، از تحایف و غرامت هندوستان بود، برای پادشاه و الاجاه با نامه دوستانه ارسال داشت، دردهم محرم الحرام سال هزار و صد و هشت هجری، که موکب همایون از اصفهان حرکت میکرد کمترین را با مصطفی خان روانه ساخته موکب و الامجدداً از راه یزد و کرمان عنان بجانب خراسان نموده صلح نامه که از اینطرف مرقوم شده.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي انام عيون الفتن بايقاط قلوب السلاطين
ولجری عيون الابيين من الانام بانظامس انهار المنافرة من بين الحواقين والسلاطين

واصلح بمصالحتم ما فسد من امور المسلمین و اذهب غیظ قلوبهم لیشفی صدور قوم مؤمنین و نزع مافی صدورهم من غل و حقود امرهم بسایفاد العهود کما ورد فی کتابه المجید یا ایها الذین امنوا اوفوا بالعهد و وصلى الله على محمد صاحب المقام المحمود وعلى اله واصحابه ولا سيما خلفاء الراشدين الذين بذلوا في اصلاح الدين غاية المجهود اما بعد چون در شورای کبرای صحرای مغان که اهالی ایران از نواب همایون ما مستدعی قبول سلطنت شدند، بنا بر اینکه از بدو خروج شاه اسمعیل صفوی سب و رفض در میانه اهالی ایران علانیه شیوع و معاهدات فیما بین روم و ایران باین تقریب ظهور و وقوع داشت، نواب همایون ما که از سلطنت تحاشی، و بعد از آنکه الحاح مکرر از آن گروه ناشی شد، امر فرمودیم که هر گاه ترک سب و رفض نموده در هر باب مقلد طویقه امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام کردند بحصول مسئول و وصول نایل خواهند گردید.

ایشان نیز حکم اقدس را قبول و از حالات سابقه نکول کردند، چون اعلیحضرت قدر قدرت، اعظم سلاطین جهان، وافخم خواقین دوران، خدیو سلیمان حشم، خسرو خورشید علم، ناصر اسلام و المسلمین، قامع الکفار و المشرکین، خاقان البرین، و قان البحرین خادم الحرمین الشریفین ثانی اسکندر ذوالقرنین، برادر جهان داور گردون بارگاه، پادشاه اسلام پناه، ظل الله السلطان الغازی سلطان محمود خان مد الله ظلال خلافة علی روش الاسلام خلیفه اهل اسلام و فروغ مشعل دودمان ترکمانیه بودند، برای مزید الفت فیما بین آنحضرتین و رفع غائله شور و شین از میانه فریقین نواب همایون ما طالب خمس را که در وثایق سابقه مسطور است از پادشاه سکندر جاه مأمول و بعد از تکرار آمد و شد سفرای طرفین آنحضرت سه ماده را به تقلی قبول و دو ماده را بمعاذیر شرعیه و محاذیر ملکیه موکول ساخته، خواهشمند فسخ این مرام گردیدند اگر چه همایون ما که بنسایم محبت غنچه گشای اظهاری از هارم این مطالب گشتیم سوای رفع شاقص و ازاجه عناد منظوری نداشتیم، لیکن بنا بر خواهش آن پادشاه

سایمانمقام و حفظ ناموس تکالیف معهوده را متروک و طریق مسلوك داشته، این نوید آرام بخش را بخدیو فلک رخس اعلام نمودیم.

اما چون بعضی از ممالک عراق و آذربایجان در ازمنه سابقه بسلاطین ترکمان تعلق داشت که بسبب اختلاف انگیزی شاه اسمعیل بدولت عثمانیه انتقال یافته بود، ضمناً اظهار شد که هر گاه بر طبع پادشاه اسلام پناه شاق و مخالف رسم و فاق نبوده باشد، یکی از آن دو مملکت بر رسم عطیه از آنحضرت بحوزه ممالک محروسه اینطرف انضمام یابد، و آنحضرت را از راه برادری در رد قبول آنها مختار ساخته بودیم، و در نامه همایون، ما که از آن دولت و الامصحبوب افتخار الاماجد نظیف افندی عز و صول بخشید، اندراج یافته بود اگر چه نظر به مآثر مشکوره و مساعی مبروره، که از دولت نادریه در امتناع سب و رفض بظهور پیوسته، دولتین علتین را متحد می دانیم، لیکن بنا بر بعضی جهات خاطر اقدس متعلق بر آنست که بنحویکه دو ماده سابق منفسخ شد، از اینمطلب نیز برای مزید الفت و التیام، اغماض و اعضاء و مصالحه ایام خدیو خلد مرابع، سلطان مرادخان رابع ممدود و ممضی شود، تادوستی در میانه دو دولت عظمی و اخلاف کرام و اعقاب عظام نسل بعدنسل در عرصه روزگار باقی و پایدار بماند.

از آنجا که پادشاه اسلام پناه وعده اینگونه دوستی ممدود و حبیل محبت را بعقود موافق ممدود فرمودند، ما نیز مراعات سنن ممدودت را بر ذمه خود واجب ساخته و رضاجوئی خاطر آنحضرت و آرامش بلاد را اهم مطالب و اعظم مارب شمرده، بعد از وصول نامه متکیه الحثامه مأمول ثانی آنخدیو اسلام رابحسن ارتضی مقرون، و معتمدی برای بنای امر مصالحه مأمور ساختیم.

فیما بین معتمدان دولتین امر صالح بیک اساس و شرط و سه ماده و تدبیل بر این نهج قرار یافته استحکام پذیرفت.

• اساس صلحی که در زمان خاقان خلد مرابع سلطان مرادخان واقع شده، و

فیما بین دولتین مرعی و حدود و سنوری که در میانه مقرر بوده بهمانقرار و دستور استقرار داشته، خلل و تغییر در ارکان آنرا نیابد.

شرط من بعد فتنه نائم و تیغ در نیام بوده، بوده آنچه لایق شدن طرفین و مقرون و صلاح دو انین باشد معمول، و اموری که مهیج هیچ کدورت منافی مصالحه صالحه و مسالمة سالمة باشد از طرفین اجتناب ورزند.

انشاء الله المتعال این دوستی و مسالمت و یگانگی و محبت فیما بین دو دولت عظمی و احفاد این دو خانواده کبری مادام الالیالی و الایام الی یوم القیام قائم و برقرار بوده باشد.

ماده اولی حجاج ایران و توران، که از راه بغداد و شام عازم بیت الله الحرام باشند، ولایة و حکام سر راه، ایشانرا بمحل سالمین و امینین بیکدیگر رسانیده، صیانت مال و مراعات احوال ایشانرا لازم دانند.

ماده ثانی از برای تأکید مودت و توثیق محبت، در سه سال شخصی از آن دولت در ایران و از ایران در آن دولت بوده اخراجات ایشان از طرفین داده شود. ماده ثالث اسرای طرفین مرخص، و بیع و شری برایشان روا نبوده هر یک که خواهند بوطن خود روند ممانعت ایشان نشوند.

تدبیل حکام سرحدات از حرکاتی که منافی دوستیست احتراز نمایند و سوای آن اهالی ایران از سب و رفض مقطوع اللسان بوده مرتکب آن نگردند، من بعد که بکعبه معظمه و مدینه مشرفه و باقی ممالک آمد و شد کنند از طرف روم بدستور حجاج آن مملکت و سایر بلاد اسلامیة با ایشان سلوک شده از ایشان دورمه و سایر وجوه خلاف شرع گرفته نشود، و همچنین در عتبات عالیات هم مادام، که مال تجار در دست آن جماعت نباشد، حکام و مباشرین بغداد باج نخواهند.

هریک که مال تجارت داشته باشند، مال حسابی از ایشان اخذ شده زیاده مطالبه نشود، و از این طرف نیز با تجار و اهالی رومیة بهمین منوال، عمل و آنچه

بعدالیوم از اهل ایران بروم و از روم بایران آیند حمایت نشده بود کلا دولتین تسلیم شود.

ما نیز مراتب مسطورہ را ممضی داشته، عهد فرمودیم کہ مصالحہ مذکورہ وعہود مشروطہ ہمیشہ بین الدولتین وعقاب واخلاف مؤبد وبرقرار ومخلد وپایدار بوده، مادام کہ از جانب آندولت عظمی امری مخالف عهدوميثاق ووافق بظهور نرسد از اینطرف خلل ونقص بقواعد آن راه نیابد، فمن بکث فانمانیکث علی نفسه ومن اوفی بما عاهد علیہ اللہ فیوتیہ اجرا عظیمًا وحرره ذالک فی شهر محرم الحرام سنہ الف ومائۃ دستین من الهجرة النبویہ علی مهاجرها الاف التحیة والسلام.

در ذکر وقایع توشقان ٹیل مطابق سال پراندوہ وملال هزار و صد و شصت ہجری

شب شنبہ نہم ربیع الاول بعد از انقضای پانزدہ ساعت وسی دقیقہ، خسرو
زرین کلاہ آفتاب بدار الامان حمل نقل کو کہہ جلال و عدول از مادہ اعتدال نمودہ، در
ایام آغاز زیادتی کردہ، موسم جوش و غرور بہار شدہ، بید مجنون سر بشورید گی
بر آورد.

زنبق خبط دماغ یافت، و شبنم از نی نر گس عرق فتنہ کشید. گل برای
گرفتاری بلبل ہزار رنگ ریخت.

ابو اہجیان سار و سارنگک ابواب تقریر برای سیمداران شکوفہ و نسترن
گشودند.

سخنوران ہزار دستان از زر الفہا باسم غنچہ نوشتند، و ارباب قلم نر گس
وسنبل از روی گل سخنان خلاف بید را در حضرت سلطان ربیع بہ صد شاخ و
برگ سبز نمودند.

کنکدران اشجار دہان گل را با مشت غنچہ و چوب شاخسار بہ خون
آغشتند.

فراشان قوای نامیه بزرگان چنار را برفلك کشیدند، ونسۀ چیان آذر یتیم غورهای خوشه تآك را از دار آویختند.

قمری را طوق قرابقرا به گردن افکندند، وفاخته را برخاکستر نشانند، و درخت سه شاخه را دوشاخه کردند، و چشم نرگس را از حدقه بر آوردند، و اشجار را از سلاسل موج زنجیر برپای نهادند.

سروهای باردار کله منارها در راسته بازار چمن ترتیب دادند، پای دسته گل را به چوب وریسمان بستند، و درختان قوی ساق را برکنده برپا، دوش به دوش در مجلس گلزار نشستند.

هندوان گلهای آتشین را بر آتش سوختند، مسیحیان گل مریم را چون زنار از گلو کشیدند.

سیاحت گلگشت بر مسلمانان گل محمدی آتشکده نوبهار گشت، وشعله ناله بلبل لاله را آتش بجان انداخت.

چنار دست تطاول بر افراشت ونسیم کلاه شکوفه را ربوده سرشاخ را بی-کلاه نگذاشت.

گل در کمال خاری برای خورده زر از چوب آویخته شد و خون لاله و شقایق در هر کل زمین ریخته. اندام بنفشه از چوب جفای چمن کبود گشت و جویبار را آب طاقت از سر گذشت.

بید راه خلاف گزید و گل رعنا دورویی ورزید.

گردن فرازان باغ یاغی گشته سر به سر کشی بر آوردند، و قورچیان صبا اسباب تحمل گل را به یغما بردند.

جگر گوشگان گلشن از سبزه و سه بر گه دشمنه بر روی یکدیگر کشیدند، و چمن سرایان بساتین جوانان ریاحین ونوزادگان گلهارا بدست خویش سر بریدند. جشن نوروزی در خارج شهر کرمان به دوات واقبال انقضا یافت، و از آنجا

مو کب همایون عازم مشهد مقدس گردید.

چون بخت راوارون دادضاغ را دگرگون یافت ، نصرالله میرزا را بسا
شاهرخ میرزا و باقی شاهزادگان و جواهرخانه و نفایس اسباب سلطنت از عرض راه
به خیال لایمنا فیها نصب و لایمنا فیها لغوب روانه کلات، و خود وارد ارض اقدس
گشته، تیغ زهرابگون پرچمی را جلا داده جلادانه به عاجز کشی و سفک دمء
بیگناهان پرداختند.

در بیان خاتمه کار خاقان عفران مآب و کیفیت قبل او با اولاد و اعقارب

خدایو بیهمال از بدو حال تا هنگامی که از سفر خو رزم بر گشته عازم داغستان شد، در امر سلطنت و جهاننداری یگانه، و راه و رسم معدلت فرزانه بودند. اهلای ایران نیز از خورد و بزرگ و تاجیک و ترک فدویانه نقد جان در راه او می باختند.

بعد از آنکه داغستان مسیر کو کبه خلافت مصیر شد، بنا بر وسوس و توهمات چند قره العین جهاننداری و جهانبانی رضاقلی میرزا، که فرزند مهین و ولیعهد و ارشد اولاد بود از نظر انداخته، دیده جهان بین او را از بینائی عاطل ساخت. از غصه و غم فرزند ارجمند تغییر در احوالش راه یافته، آشفته مزاج گشت.

در خلال این حال از مردم ایران، که پرورده حقوق این دولت بودند، اموری چند بظهور آمد که بیشتر سبب تغییر عقیدت آن حضرت گشته، ورق حسن سلوک را بر گردانیدند

از آن جمله در حینی که از سفر خو رزم صرف زمام عزیمت کرده، عازم

داغستان بود.

به نحوی که گذشت، وجود شریفش را، که باعث دامن و امان جهانیان بود، نیکقدم نام غلام بی سروپائی هدف گلوله تفنگک ساخت، مشخص بود که ظهور چنین امری از چنان شخصی بدون تحریک شاخصی نیست.

دیگر دراوانی که از دربند رایت افراز مملکت روم گشته، منظورش آن بود که تا استانبول عنان اشهب همت عالی تهمت را کشیده ندارد.

اهالی فارس و بنادر عموماً از دولت نادریه رو گردان و با تقی خان شیرازی، که از برکت تربیت آن حضرت از نازلترین پایه میرابی شیراز به رتبه ایالت کل فارس و عمان سرافراز شده بود، اتفاق نموده کلبعلی خان کوسه احمدلوی سردار را، که خالوی شاهزادگان بود، به قتل رسانیده رایت مخالفت برافراشتند.

همچنین اهالی شیروان حیدرخان افشارحاکم خود را مقتول ساخته، محمد ولد سرخای لکزیه، را با سام نام مجهول الحال که کیفیت احوال او در طی وقایع سال قبل نگارش یافت، به سلطنت برداشته، و همچنین تمامی قاجریه استرآباد بسا تر کمانیه متفق گشته سربسر کشی آوردند.

ظهور این امر بدون تقریب بیشتر سبب شدت ماده و از طرفین اسباب وحشت و نفرت آماده شده، حرکات آن جناب از نظم طبیعی افتاده، راه مروت بسته باب ابواب گشود.

به این طریق که عمال ممالک را که در محکمه حساب حاضر می کردند، بی اندیشه روز حساب به مقام مؤاخذه ایام اخذ و عمل در آمده، بدون اینکه از جانب احدی تقریر حکایتی یا ادعای شکایتی واقع شده باشد.

آن جماعت که در ولایت دستی بلکه ناخنی هم نداشتند که قفای سر تووانند خوارید از پا در فلک کشیده از ناخن بدر می کردند، تا آن بیگناهان بی دست و پاره گشته، هر کدام ده الف بیست و الف که هر الفی پنجهزار تومان بوده باشد، از دست

چوب با قلمهای شکسته به پای خود می نوشتند.

این دفعه ضرب و تعذیب را برایشان شدیدتر میکردند، تا اعوان و دستیاران خود را بقلم دهند.

ایشان نیز ناچار آنچه از خویش و بیگانه و همشهری و همخانه و دور و نزدیک و ترک و تاجیک را دیده یا ندیده اسمش را شنیده بودند، شریک خود بقلم میدادند. و کار به جائی منجر شد که جغد در بوم آن آشیان کرده ایادی از هر مرز و بوم عزلت گزید.

الف والوف حواله، بفقیری می کردند که نفیری در بساط نداشته، از برای دیناری همیشه درهم بود الفها رسد می رسانیدند، و به مسکین بی اسم و رسمی، که در سفر بعوض نان خشک کماج خیمه میخائید و در حضر برای نان شب به قرص ماهتاب چشم سفید میکرد، مبلغها و الفها اسم نویس میکردند.

اگر احياناً در مقام انکار در آمده از قبول آن گردن می پیچید فی الفور طناب به گردنش می پیچیدند، و اگر برای استشهاد به استدعای واسئل القرية اللهي کنافيه دم می زد در دم به شهادتگاه عدمش می فرستادند.

پس بایست از خون جان در صدد تسلیم و رضا بوده، معترف به گناهان نکرده باشد.

بعد از آنکه تفصیرات در دارالضرب تعذیب سکه به زر می شد علی الحساب گوش و بینی ایشان را قطع و چشمهای ایشان را کور کرده، محصولان شدید برای تحصیل انوجه بنوجه روانه ساخته، محصولان نیز در کوچه و شهر و برزن و غروی که دچار میگشتند در آویخته زر مطالبه می کردند.

سیمین شبان را بعلت نقره خام پوست از تن باز می نمودند، و خورشید طلعتان را به بهانه زرداری مانند آفتاب بر فلک می کشیدند.

بهر کس که چون غنچه کمان مشت زری می بردند. به رنگ گل جامهٔ
جانش را چاک می زدند و جمعی که بسان سرو سالها بیک فنای سبزمدار می کردند
بکشاکش اره جفا از پایش درمی آوردند، و اکثر بیگناهان نقدجان را بعلاوه مال
تسلیم می نمودند.

باز نجاتی برایشان میسر نگشته این حواله از ورثه ایشان مطالبه و از ورثه
آنها بهمسایه و از همسایه به محله و از محله بشهر و از شهر به مملکت و از مملکت به
ولایت دور دست بدست سرایت میکرد.

الحق کسی تا آن دو را نمی دید تسلسل را نمی فهمید که به چه معنی است،
و تازنجیر احتسابش را مشاهده نمی کرد زنجیر عدل نوشیروان را نمی دانست که
از چه سلسله است.

هیئات هیئات این وجه محال از کجا بوصول و مطلوب پادشاه چگونه به
حصول می پیوست.

ز عشق تا به صبوری هزار فرسنگ است. ^۴

بعد از آنکه لاوصول کشتن و جوه معلوم رای معدلت بپرا میشد، بیگناهان
را که بجای هردانگی از الف نخورده هزار چوب خورده بود، به تقصیر اینکه
حواله جات لم یصل و مساعی بی حاصل و حقوق ثابتة معطل گشته با پای مجروح و
چشم نابینا به زجر و عقوبت روانه دیار عدم می ساختند.

این دفعه نوبت به محصلان رسیده، به تهمت طمع و اخذ مهلتانه و اغماض
بمعرض مصادره در آمده، نوبت ابواب در فرار نام بنام ایشان کوفته شده، این وجه
را از ایشان می خواستند.

ایشان نیز بهمین دستور در زیر چوب افترا از برای خورد و بزرگ بصد گونه
شاخ و برگ می آراستند.

سه نفر از خدا بی خبر را سه پایه اوجاق کیوان شان بل چهاررکن ایوان

مثلت بنیان ساخته بود که آنچه به زبان الهام بیان و با خاطر و وحی ترجمانش می-گذشت، فی الفور زبانها را به تصدیق و تحسین و مدح و آفرین گشوده این سه نادره کار سحر آفرین نغمه سرا و نوا پرداز:

«وما یناطق عن الهوی ان هوا لا وحی یوحی»

می گشتند، و هر گاه عیاذ بالله قصوری و نقصی در او امر علیه واقع می شد، ایشان را به یاد آن حضرت می انداختند و خود را شاهد تعریف نموده بر خط و خال و جمال دلارای شاهد اعتقادش افزوده، به رنگ آمیزی و نیرنگ سازی می پرداختند.

معهدا از این مقدمات بهیچوجه اطفای حرارت غیظ نادری نشده نایره بیداد را بحدی اشتداد داد که چند نفر هندو و ارمنی و مسلمان را در میدان نقش جهان اصفهان آتش بیرحمی افروخته سوختند.

در دهم محرم سنه هزار و صد و شصت هجری، که از اصفهان حرکت کرده به جانب خراسان می آمدند، بهر مملکت که وارد می شدند کله مناری از رؤس رؤسا و ضعفای بیگناه ترتیب می یافت.

در آن اثنا اهالی سیستان نیز سراز فرمانبرداری و اطاعت باز زده، و پرورده ظل تربیت او بود، دست یکی شده طهماسبقلی خان سردار کابل، مأمور تنبیه آن جماعت گردید.

مقارن آن عمال آنسرکارات، که بپای حساب آمده بودند، از شدت ضرب و شتم نادری دروغها برهم سرشتند، و صد الف با اسم علیقلی خان و پنجاه الف با اسم طهماسبقلی خان نوشتند، محصلان بتحصیل این وجه مأمور و بسرعت تمام همچو برق و تندی باد روانه گشتند.

علیقلی خان چون می دانست که عذر و انکار در حریم خاطر نادری بهیچوجه بار نیست و او را به شنیدن جواب و تحقیق صدق و کذب کارنه، با سیستانیان منفق

گشته، آغاز مخالفت نمود.

طهماسبقلی خان نیز که از بدو حال هرگز خیال خیانت پیرامون خاطرش و شبیه نفاق حوالی ظاهر و باطنش نگشته بود، هرچه در هر جا می‌اندوخت از روی صدق بر طبق اخلاص گذاشته بسر کار نادری میداد.

از استماع این پنجاه الف متوحش گشته، اولاً در مخالفت با علیقلی خان موافقت نمود.

غرض او این بود که دولت ما یکی از اولاد نادری بوده، سلسله آن منقرض نشود.

علیقلی خان بدستور سه‌ساله و صاحب اختیار باشد.

ثانی الحال که از دواعی ضمیر علیقلی خان مطلع گشت، چون شخص هوشمند و مال اندیش بود، دانست که کار او بی‌مایه است واره بر بیخ درخت تنومند چنین دولتی گذاشته، از بن و ریشه قطع خواهد نمود، از مخالف تخلف کرده در صدد منع و نصیحت او درآمد.

چون علیقلی خان مزبور گرفتار وساوس شیطانی و هواجس نفسانی بود، نصایح خیر خواهانه طهماسبقلی خان، بر طبع او گران آمده، طهماسبقلی خان را مسموم ساخته، رایت استبداد برافراخت، و داعیه خود را به اطراف ممالک منتشر ساخت.

جمعی که از بیم سطوت قاآنی سرگردان و سر به گریبان گمنامی کشیده کنار گرد وادی بی‌سامانی بودند، به اعلان تمرد و سرپیچی پرداخته، در مقام طغیان درآمدند.

از آنجمله اکراد خبوشان بودند، که به یکبار ترك اطاعت کرده، بنمای

سرکشی گذاشتند و ایلچیان خاصه را ، که در قورق زادگان می بود ، تاخت کرده بودند.

پادشاه بعد از ورود به ارض فیض نمود به تنبیه اکراد خبوشان مصمم گشت .

در شب یازدهم جمادی الاخری سال هزار و صد و شصت هجری ، در منزل فتح آباد خبوشان محمدبیک قاجار ایروانی و موسی بیک امیرلوی افشار طارمی و قوجه بیک کندرلوی افشار ارومی به اشاره علیقلی خان و تمهید صالح خان قرقلوی ابی-وردی و محمدقلی خان افشار ارومی و کشیکچی باشی و جمعی از همیشه کشیکان ، که پاسبانان سرپرده دولت بودند ، نیمه شب داخل سرپرده گشته پادشاه را مقتول و سری که از بزرگی در عرصه جهان نمی گنجید در میان اردوی ، لعب طفلان ساخته .

صبحگاهان که این خبر انتشار یافت اردوی همایون بهم برآمده ، طوایف افغان و اوزبک به اتفاق احمدخان ابدالی ، که هواخواه دولت نادری بودند ، پاس حقوق اوجاق را مرعی داشته با افشار و لشکریان اردو آغاز ستیز کردند .

افشاریه نیز جمعیت منعقد کرده ، با افاغنه به مجادله پرداخته ، ایشان را از پیش برداشته پس نشانند .

اردو را غارت کرده ، احمد خان چون تجسس و کوشش را بی فایده دید ، دسته افغان را برداشته از آنجا روانه قندهار شدند .

افشاریه اردو حقیقت حال را به علیقلی خان ، که از سیستان آمده درهرات میبود ، عرض کردند .

علیقلی خان چون یکران مرا در زیران خود دید مسارعت ورزیده وارد مشهد مقدس و سهراب نام غلام خود را باطایفه بختیاری و جمعی دیگر بر سر کلات فرستاده .

از اتفاقات مستحفظین برجی از بروج کلات، نردبانی برخارج حصار گذاشته، از آنجا برای خود آب می آوردند، غافل کرده، نردبان را در همان مکان گذاشته از نشیب و فراز، اقبال بی خبر بوده اند.

مأمورین پی به این معنی برده علی الغفله به پایمردی معارج همت بر شرفات کنگره مقصود صعود نموده داخل کلات و آن صحن حصین و قلعه خدا آفرین را، که از غرایب امکانه روی زمین است، تصرف نمود.

نصرالله میرزا و امامقلی میرزا به اتفاق شاهزاده کامکار شاهرخ میرزا هر یک بر اسبی سوار و به جانب مرو فرار نمودند.

کاظم بیک برادر علیقلی خان، که در آن وقت در کلات میبود، تاخارج کلات به تعاقب شاهزادگان پرداخت.

چون به ایشان نرسید، مراجعت کرده، دوست محمد چهچهه، که قوشچی نصرالله میرزا بود تعاقب و حقوق نمک و مراعات ایشان را منظور نداشته، امامقلی میرزا و شاهرخ میرزا را از نه فرسخی برگردانید.

قربانعلی خویش خود را به تعاقب نصرالله میرزا روانه، و قربانعلی در موضع موسوم به حوض سنگک به نصرالله میرزا دچار شد.

نصرالله میرزا شمشیری کاری به قربانعلی زده، او را از اسب انداخته، خود بدر رفت.

جمعی از قراولان مروی در راه به نصرالله میرزا برخورد، او را گرفته به کلات آوردند.

رضاقلی میرزا را با شانزده نفر از اولاد و احفاد خرد و بزرگ، که در کلات میبودند، به زاویه عدم فرستاد.

نصرالله میرزا و امامقلی میرزا را با شاهرخ میرزا به ارض اقدس آورده، علیقلیخان چشم از خدا و خلق پوشیده و پاس صله رحمی و بنی عمی را منظور

نداشته آن دو برادر را که هر يك گلدسته از ریاض سلطنت و شاهی بودند، در مشهد مقدس به شمشیر بیرحمی مقتول، و شاهرخ میرزا را که در آن اوقات چهارده ساله بود مخفی در ارك مشهد محبوس ساخته، خیرقتل او را منتشر ساخته.

منظورش اینکه اگر در پادشاهی استقلال یابد، او را نیز در عقب دیگران روانه سازد، و اگر اهل ایران پادشاهی او را قبول نکرده از اولاد خاقان کشورستان خواسته باشند، شاهزاده را، که مرج البحرین بلتقیان سلسله جلیله نادریه و دودمان علیه صفویه است، برای سروری در دست داشته باشد.

در بیان سلطنت علیقلی خان و ابراهیم خان

کار ایشان علیقلی خان را از انجام کار شاهزادگان دل و دیده فارغ ساخت.
در بیست و هفتم جمادی الثانی آنسال در ارض اقدس جلوس کرده خود را
علیشاه و عادلشاه نامیده، سکه و خطبه بنام خود کرد،
در آن تاریخ پانزده کرور نقد مسکوک که هر کروری پانصد هزار تومان مرمری
بوده باشد، در خزاین کلدت موجود بود.

سوای جواهرخانه و باقی تحایف و نفایس، که فزون از حد و حساب و قیاس
و هم و اندیشه و چندین قطار شتر کوه توان در کلات حامل دفتر و سررشته آن بود،
علیشاه تمامی نفوذ و اثواب و جواهرخانه نادری را از کلات حمل و نقل مشهد مقدس
نموده، و از مضمون ان الله لا یحت المسرفین غافل گشته.

فحوای ان المبدزین کانوا اخوان الشیاطین را ناشنیده انگاشته، دست به تلبذیر
و اصراف گشوده بیمصرف بوضیع و شریف بر افشانده، نقره جامرا به بهای شلغم
پخته و گوهر شاهوار را بجای سنگ و سفال بخرج داده، حسینعلی بیک معیر الممالک
را با سهراب غلام، نظام بخش کارخانه سلطنت نموده خود بعیش و عشرت
پرداخت.

ابراهیم خان برادر خود را، که از او کوچکتر و از برادران دیگر بزرگتر

بود، سردار و صاحب اختیار عراق نموده باصفهان فرستاده. و تمامی ایلات از افشاریه و سایر ایلات عراق و آذربایجان و فارس و جماعت بختیاری، که خاقان گیتی ستان کوچانیده در ممالک خراسان سکنی داده بود، فرصت یافته کوچیده روانه اوطان خود شدند. اگر ادخویشان بعد از آنکه مطایبای حرص و آرز خود را گرانبار نفایس نمودند روز از او تافته بنای مخالف گذاشتند. علیشاه بر سر خبویشان رفته ایشانرا مطیع خود ساخت و بسبب شدت قحط و غلای خراسان از آنجا عازم مازندران شده، هفتم ماه در مازندران توقف کرده در آن جا الهیارخان نوخی سر کرده افغانه، و عطاخان سر کرده اوزبکیه که با قشونهای خود در سمت آذربایجان و شهر روز بود، باصفهان آمده، قشونها را نزد ابراهیم خان گذاشته، خود بچاپاری نزد علیشاه رفته خدمت او را قبول کردند. چون سهراب غلام مدار الیه و معتمد الیه سر کار شاهی بود حسینعلی بیگ وجود او را در کارخانه سلطنت مخمل کار خود میدانست تمهیدی برانگیخته او را مأمور باصفهان ساختند که در جزو عناننداری توسن سرکشی ابراهیم خان نماید ابراهیم خان پی بخیالات او برده او را بقتل رسانیده افغانه و اوزبکیه را با جمعی از رؤسا و سران که در نزد او بودند به دانه ریزی احسان بدام الفت کشیده با خود متفق ساخت، و پروبال بلند پروازی گشوده بفکر خودسازی افتاده، سلیم خان قرقلوی افشار را، که واحدالعین و دنیا را بیگ چشم میدید، صاحب اختیار در اتق فاتق سر کار خود کرده عمواوقلی خطاب داده، و دست توسل بذیل کرامات شفیعای ابرو، که در اصفهان اظهار کشف و کرامات میکرد، زده از او استمداد در امر سلطنت کرده. شفیعاً نیز چهل سال سلطنت باو داده و آن خفیف العقل سخنان رزق آمیز او را قبول کرده، از جان و دل مرید و معتقد او گردید.

در آن اوان امیر اصلا نخان قورقاولی افشار، از جانب خاقان ممالکستان

بسررداری آذربایجان مأمور و بنا بر بعضی بواعث از علیشاه متوهم میبود، ابراهیم خان با او از در ملاطفت برآمده، با خود متفق و یکجهت نموده و پرده از روی کار برداشت، و جمعی از متجنده با افاغنه و اوزبکیه که در اصفهان میبودند بر سر کرمانشاهان فرستاده، امیرخان ولد یاری بیک بیش نیست.

در آن اوقات بحکومت کرمانشاهان مأمور بود، با قشون ابراهیم خان جنگ کرده مغلوب و دستگیر شد، به لشکریانش شهر کرمانشاهان را تجاروز داری که در آنجا بودند، غارت کرده به آن نواحی استیلا یافتند.

ابراهیم خان از اصفهان آهنگ آذربایجان کرده، علیشاه از این معنی اندیشه ناک گشته از مازندران بعزم تنبیه برادر حرکت نموده.

ابراهیم خان هم امیر اصلان خان را از آذربایجان احضار کرده، سپاهی را مستعد و جمعیت خود را منعقد ساخته، مابین زنجان و سلطانیه تلاقی فریقین واقع گشته.

فوجی از لشکریان علیشاه طریق نفاق پیش گرفته، در همان جنگاد از علیشاه جدا شده با ابراهیم خان ملحق گردیدند.

بقیه قشون علیشاه شکست یافته هر یک سر خود بر گرفته متفرق شدند.

علیشاه با سه نفر برادران خود و معدودی از خواص بتهران گریخت. ابراهیم خان کس فرستاده علیشاه را با برادران بدستبازی میرزا حسن نام، که از جانب علیشاه حاکم آنجا و نمک پرورده احسان او بود، جمعی از رجاله و او باش تهران گرفته آوردند.

ابراهیم خان چشم از برادری و کوچکی و بزرگی پوشیده بتحریرک سلیم خان واحدالعین، برادر مهتر خود را کور کرده.

امیر اصلان خان بعد از انجام کار علیشاه با جمعیت خود روانه تبریز و ابراهیم خان

روانه همدان گردید.

امیراصلانخان رادر آنسمت اختیار کاملی بهم رسیده، لاف استبداد و بزرگی می زد.

ابراهیمخان از همدان حرکت و در حوالی مراغه با امیراصلانخان جنگ کرده باو فایق گشته.

امیراصلانخان برهنمائی کاظمخان قراجه داغی و اعتمادی که بر دوستی او داشت، خود را بکوهستان قراجه داغ کشیده، در آنجا کاظمخان او را دستگیر کرده، نزد ابراهیمخان آورده.

ابراهیمخان او را با ساروخان برادرش در تبریز مقتول ساخت.

بعد از این مقدمات ابراهیمخان را اقتدار کلی بهم رسیده تمامی قشونهای خاقان کشورستان، که در سرحدات ممالک آذربایجان و کردستان و لرستان و خوزستان و فارس و بنادر و کرمان بودند، با طوایف افغان و اوزبک باو پیوسته، جمعیت بی نهایت انعقاد داد، چنانچه عدت لشکریانش به یکصد و بیست هزار می رسید.

چون شمع دولت علیشاهی از ظهور صبح کاذب دولت ابراهیمخان سر به گریبان نیستی کشیده چراغ اقبال ابراهیمخان آغاز خانه روشنی، و کوکب بختش نیم صباحی مانند ستاره سحری آغاز درخشیدن نمود.

حسین بیک برادر خود را سردار و صاحب اختیار خراسان کرده، باتفاق علیقلیخان قدیمی خود و محمد رضاخان قراچورلو بخراسان فرستاده، شهرت داد که پادشاهی بارث و استحقاق متعلق بحضرت شاهرخ میرزاست و او را غیر از اطاعت و انقیاد تمکن آنحضرت برمسند سلطنت منظوری نیست.

شاهزاده بسمت عراق توجه نموده، اورنگ سلطنت را بجلدوس همایون زینت بخشید.

منظورش اینکه در لباس ملتپس خزاین مشهد مقدس را نقل عراق نموده، قلوب اهالی خراسان را مایل بخود ساخته، در یتیم سلطنت را باین حیلہ بدست

آورد.

خوانین اکراد و رؤسا وعموم اهالی خراسان بعد از ورود حسین بیک به خراسان جواب دادند، که نهضت آنحضرت بعراق نزد ابراهیم خان لزومی ندارد، در خراسان جلوس واقع خواهد شد.

او نیز اگر بگفته خود صادق باشد آمده طریق موافقت بسپرد. پس همگی باین معنی همداستان شده، شاهزاده را از اركبر آوردند. شاهزاده از قبول سلطنت تهاشی کرده، در مقام ابا و امتناع در آمد.

خوانین در روضه رضویه جمعیت نموده عهد و پیمانرا تقسیم مؤکد ساخته، همگی دست بیعت دادند.

شاهزاده نیز ناچار مقلد امر پادشاهی گشته در نهم شهر شوال سنه هزار و صد و شصت و یکم هجری در ارض میمنت مـأنوس بر تخت سلطنت موروثی جلوس نموده.

سلطان اعظم سال تاریخ جلوسش آمد.

ابراهیمخان نیز بعد از استماع این خبر در هفدهم ماه ذیحجه الحرام آنسال بمخالفت برخواسته بروساده سلطنت نشست، و با نقد قلب سکه پادشاهی بنام خود زده چون برادرش از مضمون صدق مقرون ولاتبسطها کل النبط فتعقد ملوما محسورا عدول جسته مانند نسیم در افشاندن زروسیم باو دستی کرده بعطانی آلف والوف هر بی سروپای تنگ مایه را پرمایه ساخته، و این را کرم نامیده بود، او نیز بساط دیگر گسترده هر سقله را نواله خور اسم خانی و صدر نشین پشت بام رعونت و حکمرانی ساخته، صاحب منزلت و پایه گردانیده این تألیف قلوب نام گذاشت.

مشعر چون علم هر پی اصولی صاحب پیرایه شد همچون بر هر جمادی بود

صاحب پایه شد.

از آذربایجان با جمعیت موفور بعزم معارضه عازم خراسان گشته، بنه و اغروق را باعلیشاه کور که، مقید همراه داشت، بقم فرستاده، بعد از ورود بمنزل سرخه سمنان لشکریانش، که هر روز کاسه لیس ظرف زمان دولتی بودند، زهر بی وفائی در کاسه اش کرده، بعضی نزد شاهرخ میرزا و برخی باوطن خود شتافتند، ابراهیم شاه با طایفه افغان، که با او موافقت ورزیده بودند، ناچار روانه قم شدند، مستحفظان قم دربرویش بستند.

افغانه را بنهب شهر فرمان داده، در کندو کوب و رفت و روب آن ساحت دلپذیر تقصیر نکرده قم را نمونه شهرری ساختند.

پس ابراهیم شاه برهنمائی عمو او غلی بقلعه قلابور رفته اهل قلابور او را مقید ساخته و چگونگی را بدربار پادشاهی عرض داشتند حسب فرمان شاهرخ در همانجا از دو چشم کور، و در عرض راه خراسان بامر شاهرخ سی او را هلاک ساخته، با دیده نابینا روانه دیار عدم گردیده.

علیشاه و بنه قم را نیز بارض اقدس برده در روز ورود بقصاص خون شاهزادگان با دیده کور سر در زیر پادیده پیروان، از عقب برادران روان گردید.

چون بر بنی اعمام خود رحم نکرده و قطع صلح نموده بود، بمضمون اینکه دیدی که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند. ما صدق حالش گردید.

غرض از تحریر کتاب مجملی از مفضل صادرات افعال و کیفیت احوال و مملکت گیری و کشورستانی خاقان جهانگیر مفعور بود هر چند از وقایع ایام و کارهای آن خدیو جم احتشام از هزار یکی و از بسیار اندکی مرقوم قلم شکسته رقم نگشته بر سبیل اختصار معظمت امور آن خاقان سپهر اقتدار نگاشته خامه اظهار گردیده هر گاه صاحب دلی بهم رسد مقدمات بعد دولت نادری را و کیفیت آشوب آن زمان، که از حد و حصر افزون و تحریر آن از حوصله زبان قلم بیرونست، تحریر

خواهد نمود.

تمه الكتاب بعون الملك الوهاب چون در این زمان میمنت نشان و او ان معدلات تو امان که بیمن اقبال سلطان عادل و فرد دولت بیزوال شاهنشاه در یادل شهریار خوان جوان بخت و خسر و خورشید افسر گردون تخت و ارث تخت کیان باعث امن و امان خلیفه الله اعظم و الرحمة الشاملة علی العالم السلطان ابن سلطان ابن السلطان ایت رحمت پرورد گار ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی البریا ابره و احسانه مملکت ایران صانها الله عن نواب الحدیثان مجمع اهل حروف صنایع و مظهر همگی تحف و بدایخ گشته از آن جمله صنعت طباعتست که روز به روز تحسین خطوط و ثرمین نقوش آن در تراید است و بظهور اغرایب این صنعت مملکت سلطان بر جمیع ممالک فائق کتاب جهانگشا مشهور بتاریخ نادری بطرزی که گواه آن ادعا شاهد این مدعا تواند بود در کارخانه مرحوم آخوند ملا صالح بسعی و اهتمام مخدوم مکرم آقامهدی فرزند ارشد مرحوم مشار الیه در دویم شهر شعبان المعظم سنه هزار و دو و بیست و هفتاد و دو مین الهجره النسویه صورت اتمام پذیرفت اصل نسخه و کتاب مزبور خط میریوسف میلانی است چون با تمام نرساند و قریب یک خبر و ناتمامی داشت ناتمامی آنرا اقل و احقر عباد الله آقا جانی آشتیانی موده کرد سنه ۱۲۰۷۲

فہرست اشخاص

آ

احمد خان (حاکم بختیاری) ۲۴۸
 احمد خان ابدالی ۵۴۱
 احمد خان اوسمی ۱۱، ۳۳۶، ۳۴۲، -
 ۴۷۲، ۴۷۱، ۳۷۱، ۳۷۰، ۳۴۵، ۳۴۴
 ۴۷۴، ۴۷۹، ۴۸۲، ۵۱۲
 احمد خان توپچی باشی ۱۷
 احمد سلطان گہرلوی مروی ۲۷۷، ۲۸۶
 ۲۹۲
 احمد لکری حکہ نائی ۵۱۴
 احمد مصطفی یاسا ۲۵۷
 ارنوون ایناق ۴۷۹، ۴۸۰، ۵۰۹
 اردلان خان ۳۶۵
 ارکلی مررا ۵۱۳
 اسحق یاسا ۳۰۴، ۳۰۹، ۳۳۹
 اسحق سلطان افغان ۱۸۲، ۱۹۱
 اسداللہ خان (پسر عبداللہ خان) ۸
 ۹، ۱۰، ۱۵
 اسلام خان افغان ۱۳۵، ۱۳۷
 اسلام گرای سلطان ۳۴۰، ۳۴۲
 اسلمسرخان ۳۶۹، ۳۷۹، ۳۸۰
 اسماعیل ۵
 اسماعیل (پسر محمد افغان) ۱۴۹
 اسماعیل سک ۲۲، ۲۳
 اسماعیل خان (علام) ۱۲، ۱۳
 اسماعیل خان (پسر ابراہیم خان اساحلو)
 ۲۰۵
 اسماعیل خان اساحلو ۲۱۷، ۲۳۶
 اسماعیل خان حرمہ ۲۰۴، ۲۳۷، ۲۸۶
 ۲۸۷، ۲۹۰
 اسماعیل خان لکری (سرسرخ سلطان) ۲۳۷
 اسماعیل مررا (فلندر = رسل) ۲۲، ۲۳
 ۳۴
 اسماعیل مررا (برادر ساد ظہماس)
 ۲۲۹، ۲۳۰
 اسرف افغان ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۹۸
 ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴
 ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳
 ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۵
 ۱۵۶، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۸۲، ۲۱۷، ۲۷۶
 ۳۷۶، ۳۹۴، ۴۲۱
 اعسارخان ۴۲۱
 اللہ فلی خان فاحار ۴۲۱
 اللہ فلی خان فاحار ۱۱۴، ۱۱۵

آخوند ملا صالح ۵۵۰
 آقاجانی آشتیانی ۵۵۰
 آقامہدی (پسر آخوند ملا صالح) ۵۵۰
 آقا میرزا ۴۷۳

الف

ابراہیم ۱۶۷
 ابراہیم (پسر محمود افغان) ۱۴۹
 ابراہیم پاشا ۲۴، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۲
 ۲۳۲
 ابراہیم خان ۶۱
 ابراہیم خان (برادر عقیلی خان عادلشاہ)
 ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹
 ابراہیم خان (پسر ظہیرالدولہ، ابراہیم
 خان) ۵۰۹، ۵۱۸، ۵۱۹
 ابراہیم خان استاجلو ۲۰۵
 ابراہیم خان توپچی باشی ۸۱
 ابراہیم طنوحی ۳۳
 ابوالحسن علی بن موسی الرضا (ع) ۸۳، -
 ۲۳۵، ۲۴۲، ۴۶۰
 ابوالخیرخان ۴۵۸، ۴۷۰، ۴۷۹
 ابوالفتح خان ۲۴۹، ۲۸۵، ۲۸۹، ۱۵۶
 ۲۹۰
 ابوالفیض خان ۳۸۴، ۴۳۱، ۴۴۹، ۴۵۰
 ۴۵۱، ۴۵۷، ۴۶۰
 ابوالمحمد خان ۴۸۰، ۵۰۹، ۵۲۳
 ابوالمعصوم میرزا = صفی میرزا
 ابوحنیفہ ۲۵۷
 احمد (پسر سبحان ویردیخان) ۵۱۸
 احمد اردلانی ۵۲۰
 احمد افندی کرلی ۵۱۴، ۵۲۷
 احمد بغدادی ۳۰۳
 احمد پاشا ۲۷، ۲۸، ۱۶۲، ۲۲۷، -
 ۲۲۸، ۲۸۱، ۲۴۴، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۵۶
 ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۸۷
 ۲۸۸، ۲۹۵، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۳۵، ۳۴۰
 ۴۳۲، ۴۸۷، ۴۹۰، ۴۹۲، ۵۰۱، ۵۱۱
 ۵۱۲
 احمد پاشای باج الان ۲۵۱، ۲۵۳
 احمد پاشای جمال اوغلی ۵۱۰
 احمد خان (برادر ذوالفقارخان) ۲۰۹،
 ۳۹۳

بیرامعلی خان بیات ۹۳، ۹۶
 بیستون بیک افشار ۱۷۹، ۲۲۶
 پ
 پاروخان ۲۰۳
 پاوره ۱۷۴
 پطر ۲۳
 پیرمحمد ۱۲، ۶۴، ۸۲، ۸۳
 پیرمحمدخان میاچو ۱۵۰
 پیر محمد سلطان (حاکم جام) ۱۶۴-
 ۱۶۸، ۲۲۱
 پیرمحمدخان (بیگربیگی هرات) ۲۴۳
 ۲۶۹، ۳۵۵، ۳۶۱، ۳۶۹، ۳۷۹
 ۳۸۰، ۳۸۱
 ت
 تخماق خان ۳۳۵
 ترخان ۴۲
 تقی خان شیرازی ۲۹۵، ۳۵۵، ۳۶۰
 ۴۳۵، ۴۴۲، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۳۶
 توپال عثمان پاشا ۲۶۴، ۲۷۹، ۲۹۶
 توپورپاشا ۳۰۵
 تیمور پاشای ملی ۱۶۰، ۱۶۹، ۱۷۰
 ۲۲۶، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۸۵، ۳۲۵، ۳۲۶
 ۳۳۱، ۳۳۵
 ج
 جعفرخان استاجلو ۸، ۱۰
 جعفر بن محمد باقر (ع) ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۹۷
 ۴۷۶، ۴۹۵، ۴۹۸، ۵۲۱، ۵۲۸
 جعفرقلی بیک شادلو ۷۰، ۸۷
 جلیل بیک میش مست خراسانی ۳۳۱
 چ
 چاموش حسن آقا ۵۲۱
 چراغ بیک افشار ۵۲، ۱۰۹
 چنگیزخان ۳۵، ۳۸۵، ۵۲۲
 ح
 حاجی خان چمشکزگ ۴۳۲، ۴۷۳، ۵۰۴
 حاجی داود مسکوری ۱۱، ۱۲
 حاجی صفی الدین خان بیات ۴۷۰
 حسن پاشا ۲۴
 حسن خان بیات ۴۰۶
 حسین (پسر میرویس) ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۶
 ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۲۳
 ۳۶۳، ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۷
 ۳۹۳، ۳۹۴
 حسین (وکیل یموت) ۳۲۲
 حسین بیک (برادر ابراهیم خان عادلشاه)
 ۵۴۷، ۵۴۸
 حسین پاشا ۳۲۷، ۳۳۴، ۳۳۶، ۴۹۰

الله وردی بیک ۴۸۲
 اللهیار خان ابدالی ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲
 ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۷۶
 ۱۷۷، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۸، ۲۰۸
 ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵
 ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳
 اللهیار کرایلی ۲۸۴
 اللهیار خان سوحی ۵۴۵
 امامعلی امرلوی افشار ۴۳، ۴۴، ۴۵
 امامعلی خان ۳۱۷
 امامعلی میرزا (پسر نادر) ۳۹، ۴۴۵
 ۴۸۶، ۵۰۰، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۴۲
 اماموردی بیک قرقلو ۲۰۵، ۳۷۱، ۳۷۷
 ۳۷۸
 اماموردی سارولیلو ۲۰۳، ۲۰۴
 امان فوفلزای ۲۲۰
 امیراصلان خان قرقلو ۸۸، ۱۰۶، ۳۹۸
 ۴۱۱، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷
 امیر امتیاز ۲۰۲، ۳۸۰
 امیر تیمور گورکان ۴۴۶، ۴۷۴
 امیرخان (پسر یاری بیک) ۵۴۶
 امیرخان بیک قرقلو ۲۴۹، ۲۶۲، ۲۶۹
 ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۰
 امیر محبت خان ۲۰۲، ۳۸۰، ۴۴۱
 اوغورلوخان زیاداوغلی ۱۱۶، ۱۳۴-
 ۱۴۶، ۱۴۶
 ایاز ۲۱۷
 ایلبارس خان ۳۲۲، ۳۸۴، ۴۳۲، ۴۳۳
 ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۷۹
 ۴۸۰، ۵۰۹
 ب
 باباخان چاپوشلو ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۸۵
 ۲۸۷، ۲۹۰، ۳۱۸، ۳۳۲، ۳۳۶، ۳۶۴
 ۳۸۵
 باباعلی بیک کوسه احمدلو ۳۸، ۸۰
 ۹۴، ۳۷۱
 باقرخان بغایری ۱۶۴، ۱۷۷، ۱۷۸
 ۴۰۰
 بانوخان افغان ۲۰۹
 بدرخان افشار ۴۰۶
 بدرخان افغان ۳۸۷
 برات ۵۲
 برهان الملک، سعادتخان ۴۱۷، ۴۱۸
 بکتاش بیک قرقلو ۲۷۱، ۲۷۳، ۳۰۰
 بند علی افشار ۲۵۶
 بهبود خان چاپوشلو ۵۰۸، ۵۲۶
 بیجن سلطان ۱۶، ۲۳۷

رضیه سلطان بیگم ۵۰۰

ز

زال خان ۲۴۸

زبردست خان افغان ۳۰

زکریا خان ۴۱۲، ۴۳۱، ۴۴۱، ۴۴۲ -

۴۵۲

زمان خان ۱۰، ۱۲۰

زینب (خواهر محمود افغان) ۳۹۳

س

ساروخان ۵۴۷

سارو مصطفی پاشا ۱۲، ۲۵، ۳۳۲

سام ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۱۱، ۵۱۲ -

۵۳۶

سام بیک ۵۴، ۷۶، ۷۷

سبحان ویردیخان ۵۱۸

سرخای خان لکزی ۱۱، ۱۲، ۳۰۲، ۳۰۳ -

۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹ -

۳۲۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۴۷۰ -

۴۷۱، ۴۷۸، ۴۸۲، ۵۰۳، ۵۰۵

سردار بیک قلوئی توپچی باشی ۳۷۰

۳۷۱، ۴۳۲

سردار سلطان قراچورلو ۲۰۵

سعادت ۲۱۹

سعادتخان ۴۲۰، ۴۲۸، ۴۸۷

سعدالله ۴۰۴

سعید سلطان ۵۴، ۱۰۰

سعید شبورغانی ۴۸۱

سلطان احمد خان ۲۸، ۳۱، ۱۵۶ -

۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۲

سلطان علی بیک ابیوردی ۳۶۵

سلطان محمد خرسوار ۵، ۱۸، ۳۲

سلطان محمودخان ۱۷۲، ۱۷۴، ۲۲۶

۲۳۱، ۳۳۱، ۴۸۳، ۵۲۸

سلطان مصطفی پاشا ۳۳۱

سلطان مرادخان ۵۲۹

سلیمان ۱۶۰

سلیمان شیخوانلو ۹۳

سلیم خان فرقلوی افشار ۵۴۵

سید ابوالحسن خان ۳۸۳

سید احمد ۵، ۳۰، ۳۱، ۳۲

سیدال ناصر ۲۵، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۶

۱۴۱، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۹۲، ۱۹۵

۲۰۱، ۲۱۰، ۲۲۳، ۲۷۵، ۳۷۷، ۳۷۸

سید حسین ۳۲

سید رضا ۲۸۶

سید علی ۱۳۰

سید علیخان ۱۳۴، ۲۸۶

سیدنیازخان ۴۲۷

حسین خان (بیگلربیگی شیروان) ۱۱

حسین سلطان ۹۸

حسینقلی خان (لقب محمدافغان) ۱۵

حسینقلی خان زنگنه ۱۰، ۱۱، ۱۱۶،

۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۶، ۱۵۶، ۱۶۳

حمزه سلطان فوفلزای ۲۱۹، ۲۲۰

حنیف افندی ۴۷۳

حیات الله خان ۴۴۱، ۴۴۲

حیدر بیک افشار ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۳۶

خ

خاص فولادخان ۳۰۷، ۳۳۶، ۳۴۳ -

۳۴۵، ۴۲۷، ۴۷۰، ۴۷۸

خالد پاشا ۴۸۸

خانک پاشا ۲۸، ۱۶۰

خان محمد ۳۴۳

خدایارخان عباسی ۲۰۲، ۴۳۵، ۴۳۷ -

۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۱

خلیل افندی ۳۹۶

خواجه حافظ شیرازی ۱۵۲، ۱۶۶، ۳۴۸ -

۳۵۴

د

درویشعلی خان هزاره ۲۱۷، ۲۱۸

دلاورخان تائمنی ۲۰۰، ۲۱۸، ۳۶۰ -

۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۴۷۳

دوست محمد چهچهه ۵۴۲

دیوانقلی بیک افشار ۳۸۶

ذ

ذوالفقار خان ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۰ -

۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۷۶، ۱۷۷

۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۹

۲۱۰، ۳۹۳

راشدپاشا ۲۸

راغب افندی ۲۳۱، ۲۶۴

رحمن ۱۲۰

رحیم خان کرایلی ۸۸، ۸۹، ۱۱، ۱۱۲

۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۴۰۱ -

رستم پاشا ۱۷۱، ۱۷۲

رستم خان قوللرآقاسی ۱۷

رستم قراچورلو ۳۳۰، ۳۳۱

رستم یل ۱۸۸

رسول اکرم (ص) ۳۵۰، ۴۹۸

رضاقلی خان شاملو ۵۵، ۵۶، ۱۴۵، ۶۰ -

۱۴۶، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۷۳، ۲۳۱

رضاقلی میرزا (پسر نادر) ۳۹، ۸۴، ۱۵۵ -

۱۷۹، ۱۸۹، ۲۹۵، ۳۳۲، ۳۴۲ -

۳۵۵، ۳۵۶، ۳۶۳، ۳۸۲، ۴۰۶، ۴۰۷ -

۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۵۴ -

۴۶۹، ۵۳۹، ۵۴۲

ش

شاپور ذوال کتاف ۱۵۶
شاه اسمعیل صفوی ۳۶، ۳۴۹، ۴۷۵-
۴۹۴، ۴۹۸، ۵۲۸، ۵۲۹
شاهدادخان افغان ۴۲۱
شاهرخ (پسر تیمور گورکانی) ۴۴۶
شاهرخ میرزا ۲۹۵، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۸۶
۵۳۴، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۷، ۵۴۹
شاهسلطان حسین ۲۷، ۳۳، ۲۹۵، ۴۹۴
۵۰۰، ۵۰۲

شاه طهماسب = صفی میرزا

شاه طهماسب (طهماسب میرزا) ۱۹، ۲۰
۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۳۰، ۷۴، ۷۱
۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۶، ۸۵
۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۹۳، ۹۶، ۹۴
۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۲۴-
۱۳۰، ۱۳۶، ۱۴۵، ۱۷۹، ۱۸۲
۱۸۹، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۴۴، ۲۴۶
۲۴۸، ۲۷۲، ۳۴۸
شاه عباس ۲۷۲، ۳۴۸
شاهقلی خان = خدایارخان
شاهو یردی بیک شیخوانلو ۵۶، ۷۷
۸۰، ۸۵، ۸۶، ۹۲، ۹۴، ۱۰۸
۱۰۹

شرزه خان ۴۰۱

شرفالدین ۸۹

شکرچمشگزک ۹۱

شورابیک ۳۷۹، ۳۸۰

شهربان سلیمان بیک ۴۹۲

شہسوارخان ۴۲۷

شیخ احمد مدنی ۲۴۹، ۲۶۲، ۲۸۶

۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۳

شیخ جبار ہولہ ۲۸۶، ۳۶۰

شیخ داود خزاعی ۲۶۸

شیخ راشد ہولہ ۲۹۹

شیخ عبدالباقی ۲۶۲

شیخ عراق ۲۹۹

شیدم ۲۱۷

شیرخان ۳۷۹

شیر غازی ۷۰، ۷۱

ص

صالح خان قرقلوی ابيوردی ۵۴۱

صفی خان بغایری ۳۱۵، ۴۱۱

صفی قلیخان ترکستان اوغلی ۱۰، ۱۲

صفی میرزا ۵، ۱۸، ۲۹، ۳۰، ۳۲

صفی میرزا ۲۲۹، ۵۱۱، ۵۱۲

ط

طاہرخان ۴۵۸، ۴۷۰

طہماسقلی خان جلایر ۴۱، ۲۲۳، ۵۲

۲۳۷، ۲۴۳، ۲۶۹، ۲۸۷، ۲۹۰

۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۰۴، ۳۰۹

۳۵۵، ۳۶۱، ۴۵۱، ۴۶۲، ۵۳۹، ۵۴۰

طہمورث خان ۵۱۲، ۵۱۳

طہمورث میرزا ۳۰۹، ۳۳۸، ۳۳۹

ظ

ظہیرالدولہ، ابراہیم خان ۷۲، ۹۲، ۹۳

۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۶۵، ۱۷۷، ۱۷۸

۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۰

۱۹۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۲۲، ۲۲۳

۲۲۴، ۲۳۷، ۲۳۹، ۳۳۶، ۳۵۵، ۳۵۶

۳۵۹، ۴۱۱، ۴۴۵، ۴۶۳، ۵۰۲، ۵۰۳

ع

عادلشاه، علیقلی خان ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶

۵۴۷، ۵۴۹

عادل گرای خان شمخال ۳۰۷

عارف احمد پاشا ۲۴

عاشوربیک پاپالو ۷۰، ۷۲، ۲۳۷، ۳۰۰

۴۸۶، ۵۰۴

عاقل بیک خان ۴۲۱

عباس ۵

عباسقلی خان شاملو ۸

عباس میرزا = سید حسین

عباس میرزا ۲۴۸

عبدالباقی خان زنگنه ۳۳۴، ۳۴۱

۳۴۷، ۳۵۵، ۳۹۶، ۴۲۲

عبدالرحمن پاشا ۲۷، ۱۶۲، ۱۷۲، ۵۱۴

عبدالرزاق خان مقدم ۲۷۱

عبدالعزیز (برادر میرویس) ۷

عبدالعی خان ۳۹۴

عبدالغنی علی کوزائی ۱۲۱، ۱۲۵

۲۱۱، ۲۱۶، ۲۳۹، ۳۰۷

عبدالکریم افندی ۲۸۴، ۲۹۶

عبدالله افندی ۲۸۸، ۳۹۶، ۴۹۰

عبدالله پاشا جبہ چی ۵۱۸

عبدالله پاشا کوپوراوغلی ۲۴، ۲۹۶

۲۹۷، ۳۰۲، ۳۱۵، ۳۲۴، ۳۲۸

۳۳۰، ۳۳۹، ۵۱۹

عبدالله خان ۸، ۱۰، ۳۲، ۱۲۰، ۲۰۲

۳۸۰

عثمان آقا ۳۲۸

عثمان پاشا ۱۵۸، ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۸۸

۳۳۸

فخرالدین خان ۴۱۳
 فریدون خان مکری ۲۴
 فولاد پاشا ۲۷۴، ۲۸۵، ۲۸۵
 ق
 قاسم بیک قرقلو ۲۷۷، ۲۸۵، ۲۸۶،
 ۲۹۲
 قاسم خان بختیاری ۲۴۸، ۲۴۹
 قراخان زاغچندی ۵۲، ۵۳، ۵۴
 قرامصطفی پاشا ۲۷، ۲۵۷، ۲۵۹
 قلندر خان ۴۱۲
 قلیچ خان پاپالو ۴۳، ۴۴، ۴۵
 قمرالدین خان ۴۱۸، ۴۲۱، ۴۲۷، ۴۶۲
 قوچعلی پاشا ۳۱۴، ۴۹۵
 قوچه بیک کندرلوی افشار ۵۴۱
 قوچه خان شیخانلوی چشمگزرک ۴۸۷
 ک
 کاظم بیک ۵۶، ۵۸
 کاظم بیک (برادر علیقلی خان) ۵۴۲
 کاظم خان قراجه داغی ۵۴۷
 کریم خان افشار ۵۰۴
 کفایت خان ۴۱۲
 کلبعلی بیک ۳۷۱، ۳۸۶، ۵۰۶،
 ۵۳۶
 کناس (ایلچی روسیه) ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۷
 کوکب عمر ۳۱۳
 کنحیسروخان ۷، ۸
 گ
 گرگین خان ۶، ۷
 گوهرشاد بیگم ۵۰۰
 گیوامیلاخورگرچی ۵۱۲
 ل
 لطفعلی بیک کوسه احمدلو ۲۳۷، ۲۳۸،
 ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۸۵
 م
 محبعلی سلطان جیفنای ۶۹
 محراب سلطان ۳۸۰
 محمد (سفیر عثمانی) ۱۸۲
 محمد (پسر حسین علیجانی) ۳۷۷، ۳۷۸
 محمد (پسر سرخای) ۵۰۳، ۵۰۵، ۵۱۲
 ۵۳۶
 محمد آقا ۲۳۲، ۲۶۴، ۴۸۷، ۴۹۰،
 ۴۹۲، ۵۱۱
 محمد آقا سی ذخیره چی ۳۲۸، ۳۳۲
 محمد باقر (ع) ۳۴۹
 محمد بیک قاجار ایروانی ۵۴۱
 محمد بیک مروی ۲۰۲

عزیز قلی بیک دادخواه ۳۵۴، ۳۸۲،
 ۳۸۵، ۴۴۷
 عصمت الدوله خان قیچاق ۴۸۱
 عصمت الله خان ۴۸۲
 عطا خان ۵۴۵
 عظیم الدین خان ۴۲۷
 علی احمد خان ۴۲۱
 علی بن ابی طالب (ع) ۲۳۵، ۴۹۳، ۴۹۷
 علی پاشا ۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۳۰۴
 ۳۰۵، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۲۳،
 ۳۳۴، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۷، ۳۵۵
 ۳۹۶، ۵۱۸
 علی خان ۸۲، ۳۱۴
 علیخان قلیجه ۵۱۲
 علیرضا ۱۶۹
 علیشاه = عادلشاه، علیقلی خان
 علیقلی خان سارولویو ۲۰۴، ۳۴۰
 علیقلی خان شاملو ۱۳، ۴۴۸، ۴۵۱،
 ۴۵۵، ۵۰۹، ۵۲۳، ۵۳۹، ۵۴۰،
 ۵۴۱
 علیقلی خان شاهسون ۳۴
 علیقلی خان عطار ۴۴۶
 علیمردادی ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۷
 علیمردان ۲۰۵
 علیمردان خان اوزبک ۴۱۴
 علیمردان خان شاملو ۱۵۲، ۲۴۸، ۳۵۵
 ۳۹۸، ۳۹۷، ۳۸۲
 علیمردان خان فیلی ۴۳۲
 علی میرزا ۳۰۹، ۳۱۷، ۳۲۸، ۳۳۹
 علی نقی خان (پسر ظهیرالدوله، ابراهیم
 خان) ۴۴۵
 عمو اوغلی ۵۴۹
 غ
 غازی خان ۴۳۶، ۴۳۷
 غنی خان (حاکم جهرم) ۲۶۲، ۳۰۹
 غنی خان ابدالی ۴۴۵، ۴۶۴
 ف
 فاطمه سلطان بیگم ۱۸۹، ۲۹۵
 فتاح ۲۵۴
 فتحعلیخان افشار ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۸۱،
 ۴۱۵، ۴۴۵، ۵۰۴
 فتحعلیخان بیات ۶۲، ۶۳، ۶۴
 فتحعلیخان ترکمان ۹
 فتحعلیخان قاجار ۱۲، ۱۳، ۲۵، ۷۵
 ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۸
 فتح گرای سلطان ۳۱۱، ۳۳۴

محمود افغان ۸، ۹، ۱۰، ۱۵، ۱۶،
 ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۳۰، ۱۲۰،
 ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۶،
 ۱۹۱، ۲۲۹، ۲۷۶، ۳۹۳
 مرادخان افغان ۷
 مراد سلطان استاجلو ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱
 مصطفی ابدالی ۲۰۳
 مصطفی پاشا ۱۷۰، ۱۷۲، ۳۰۵، ۳۹۶
 ۳۹۷
 مصطفی خان شاملو ۵۲۷
 مظفرخان ۴۲۰
 معیرالممالک، حسنعلی بیک ۷۱، ۷۵،
 ۷۷، ۱۵۵، ۲۳۲، ۲۳۸، ۵۴۴، ۵۴۵
 ملازعفران ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱،
 ۱۵۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۹۱، ۱۹۲
 ملاعلی اکبر ملباشی ۲۳۸، ۲۷۲، ۳۵۵
 ملاعلی اکبر هاشمی ۳۹۶
 ملامحمدرفیعی گیلانی ۶۱
 ملامحمد ۴۰۴
 ملک اسدالله (حاکم سیستان) ۹۷
 ملک اسحق (برادر زاده ملک محمود
 سیستانی) ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴،
 ۸۶، ۹۶
 ملک جعفرخان سیستانی ۱۶
 ملک دینار ۴۴۲
 ملک کلبعلی (پسر ملک محمود سیستانی)
 ۴۸
 ملک لطفعلی (برادر زاده ملک محمود
 سیستانی) ۹۸
 ملک محمدعلی (برادر ملک اسحق) ۹۶
 ملک محمود سیستانی ۵، ۱۲، ۱۳،
 ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۶، ۴۷، ۵۱، ۴۸،
 ۵۲، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱،
 ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۷۴، ۷۵، ۷۶،
 ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۶،
 ۹۱، ۹۶، ۹۸
 ممش پاشا ۲۷۴، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴
 مودودقلی سلطان جغتایی ۶۸، ۱۷۷
 موسی بیک امیر لوی افشار طارمی ۵۴۱
 موسی خان طالش ۳۰۳
 موسی دانکی ۱۰۷، ۱۰۹، ۲۱۲
 مهدی بیک خراسانی ۳۵۵
 مهدی خان (بیگلربیگی شیروان) ۳۶۹،
 ۳۷۰
 مهدی قاجار ۸۰
 میاصدیق ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱

محمد بیک مین باشی چوله ۹۶
 محمد پاشا (حاکم کوی) ۲۵۵، ۲۵۶،
 ۲۷۴، ۳۳۸
 محمد حسین بیک ۵۴، ۷۷
 محمد حسین خان (حاکم بختیاری) ۲۹
 محمد حسین خان (حاکم خبوشان) ۸۵،
 ۹۴، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۳
 محمد حسین خان (حاکم چمشگزک) ۱۱۱،
 ۴۸۲، ۵۰۷، ۵۰۸
 محمد حسین خان زعفرانلو ۹۲
 محمد حسین خان سردار ۲۸۹
 محمد حسین خان قاجار ۲۸۶
 محمد حسین خان قرقلو ۵۰۶
 محمد خان افغان ۱۲۰
 محمد خان بلوچ ۲۸، ۲۲۸، ۲۴۴، ۲۴۹،
 ۲۶۹، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۵، ۲۸۹،
 ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۸،
 ۲۹۹، ۳۰۳
 محمد خان ترکمان ۶۰، ۶۳، ۱۸۲، ۳۹۹
 محمد خان چنگیزی ۴۵۸
 محمد رضا خان عبداللوقورچی باشی ۳۳،
 ۲۳۱، ۲۳۴
 محمد رضا خان قراچورلو ۵۴۷
 محمد زمان خان شاملو ۷، ۱۱۶
 محمد سلطان مروی ۲۰۳، ۲۰۵
 محمد شاه (پادشاه هند) ۴۱۴، ۴۱۵،
 ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۱، ۴۲۲،
 ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۹، ۴۴۲، ۴۴۳،
 ۴۶۱، ۴۷۳
 محمد طاهر خان چنگیز خانی ۴۷۹
 محمد علی بیک ۴۲
 محمد علی بیک ساریلو ۳۷۹، ۳۸۰
 محمد علی بیک قرقلو ۳۸۱، ۴۷۰،
 ۴۸۳، ۵۰۲
 محمد علیخان (پسر اصلان خان) ۱۰۶،
 ۴۵۳
 محمد علیخان بلوچ ۱۵۶
 محمد علیخان قوللرآقاسی ۸۸، ۸۹،
 ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۳۴، ۱۵۶،
 ۲۲۹، ۲۴۴، ۲۴۸، ۳۹۸، ۴۰۲،
 ۵۰۳، ۵۰۴
 محمد علی رفنجانلی ۳۱، ۵۱۰، ۵۱۲
 محمد قلی بیک قرقلو ۴۸۲
 محمد قلی خان افشار ۵۴۱
 محمد قلی خان سعدلو ۳۰۳
 محمد قلی خان قوللرآقاسی ۲۲۷، ۲۸۵

۴۲۷، ۴۲۱، ۴۱۸، ۴۱۷، ۴۱۶، ۴۰۹
 ۴۷۹، ۴۷۰، ۴۶۳، ۴۵۴، ۴۴۶، ۴۳۷
 ۵۱۸، ۵۱۳، ۵۰۹، ۵۰۴، ۵۰۰، ۴۸۶
 ۵۴۲، ۵۳۴، ۵۲۴، ۵۲۰
 نظام الملک ۴۲۱، ۴۲۱، ۴۱۸
 نظر علیخان ۳۰۹
 نظیف افندی ۴۷۳، ۵۲۷، ۵۲۹
 نورعلی (پسر ابوالخیرخان) ۴۷۰
 نوشیروان ۵۳۸
 نیاز محمد قوش بیگی ۴۴۷
 نیاز محمدخان ۴۶۰، ۴۸۱
 نیکقدم ۴۷۳

و
 واصل خان ۴۱۸، ۴۲۱
 ولیقلی خان کنگرلو ۲۲۶، ۲۳۱
 ولی محمد خان بیکدلی ۲۶۲

ه

هابیل خان ۵۸
 ی
 یادگارخان ۴۲۱
 یاری بیگ سلطان ۳۸۷، ۳۸۶، ۵۲۶
 یحیی خان بلوچ ۲۹۲
 یکن محمد پاشا ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۷
 نیکی چری آقاسی ۱۷۰
 یوسف ۲۱۱
 یوسف پاشا ۵۱۳
 یوسف خان فاناخان ۲۰۶

۱۵۵

میاعاشورخان ۴۲۰
 میرحسین خان کوکه ۴۲۱
 میرزا ابراهیم (کلانتر اسفزار) ۲۱۷
 میرزا ابوالقاسم صدر ۳۹۶
 میرزا ابوالقاسم کاشی ۱۵۵، ۲۳۸، ۳۵۵
 میرزا باقر کلانتر ۲۶۲
 میرزا پاشا ۳۳۴
 میرزا داود ۵، ۳۰، ۳۲
 میرزا قوام الدین محمدالقزوینی ۳۵۴
 میرزا کافی نصیری خلفا ۲۳۲، ۲۳۸
 ۲۷۲، ۳۳۷
 میرزا محسن ۵۴۶
 میرزا محسن پیشاوری ۴۸۷
 میرزا مهدی کلانتر ۱۰۹
 میرعباس افغان ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵
 میرویس غلیجائی ۶، ۷، ۸، ۱۵، ۱۴۹
 ۱۷۶
 میریوسف میلانی ۵۵۰

ن

نادرشاه افشار ۴، ۳۶، ۳۷، ۳۸
 نادرقلی بیگ، نادرقلی بیگ = نادرشاه
 ناصرالدین شاه قاجار ۵۵۰
 ناصر خان ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۳۴
 ۴۳۶، ۴۶۱
 نثار محمد خان ۴۲۰
 نجف سلطان قراچورلو ۳۷۰، ۳۷۱
 نجفقلی بیگ شادلو ۷۶، ۳۶۵
 نصرالله میرزا (پسر نادر) ۳۹، ۲۹۳
 ۳۰۴، ۳۵۹، ۳۶۶، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۷

فہرست ایلات، طوائف و خاندانہا

آ

اعراب ہولہ ۱۴۷، ۲۴۹، ۲۹۹
 افغانہ ۷، ۹، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱
 ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۲۸، ۳۲، ۳۲، ۳۲، ۳۲
 ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۱۶، ۱۰۵، ۱۰۳، ۱۰۲
 ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۲۶، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۲
 ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۲، ۱۳۳
 ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۱، ۱۴۰
 ۱۶۲، ۱۵۶، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۰، ۱۴۸
 ۱۹۱، ۱۸۸، ۱۸۱، ۱۷۷، ۱۷۵، ۱۶۵
 ۲۰۱، ۱۹۹، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۲
 ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۰۹، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۳
 ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵
 ۲۳۹، ۲۳۷، ۲۲۸، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۱
 ۲۷۶، ۲۶۵، ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۷، ۲۵۰

آ

آرال ۴۷۰، ۴۷۹، ۴۸۰، ۵۰۹
 آل کثیر ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۳
 الف
 ابدالی ۷۰۵، ۸۰۷، ۱۰۸، ۱۰۸، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۲۰
 ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۰، ۲۳۳، ۲۸۴، ۳۰۷
 ۳۰۹
 اتراک ۴۴۰
 اردلان ۲۵۳
 بغایری ۱۰۷
 اعراب ۶۶، ۷۳، ۱۵۵، ۲۵۵، ۲۸۹
 اعراب بنادر ۲۸۶، ۲۹۸
 اعراب سمقانی ۱۴۷، ۲۹۸
 اعراب غلیطی ۱۰۹
 اعراب گرمسیر ۲۹۳

بنی امیہ ۴۹۴
بنی عباس ۴۹۴
بیات ۶۰، ۲۵۴
ت

تایمنی ۲۰۰، ۳۶۰
تاجیک ۳۶، ۳۹، ۴۰
تاتار، تاتاریہ ۳۵، ۵۳، ۶۶، ۹۱، ۷۲
۳۳۹، ۳۳۶، ۳۳۴، ۳۱۱، ۳۰۵، ۹۶
ترکمانیہ ۴، ۲۵، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۱
۵۲، ۵۳، ۵۴، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۷
۷۰، ۹۲، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۲۹
۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۹، ۱۹۰
۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۶۰
۲۶۱، ۲۶۲، ۲۸۵، ۲۳۳، ۴۴۹
۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۵۶
۵۰۸، ۵۲۱، ۵۲۳، ۵۲۸، ۵۲۹
۵۳۶

ترکمانیہ استرآباد ۱۰
ترکمانیہ علی ایلی ۵۴، ۷۲، ۹۲
ترکمانیہ کولان ۱۶۴، ۲۰۴
ترکمانیہ تکه ۵۴، ۱۱۱، ۱۹۱، ۴۵۶
۴۸۰

ترکمانیہ یموت ۱۱۵
تمیم ۲۸۹
توخی ۳۹۴

ج
جلایر ۴۱، ۴۴، ۳۸۲
جمشیدی ۱۲۷

چ
چرکس ۳۰۷، ۳۳۹، ۳۴۴، ۴۸۳
چمشگزک ۷۰، ۷۶، ۸۷، ۱۱۱، ۳۲۳

خ
خوارج ۲۳۵

د
داود پوترہ ۴۴۱

رومیہ = عثمانیہ ۵، ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۳۴، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۵۹
۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۰
۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۲۷، ۲۲۵
۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۳
۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱
۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۸
۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۵
۳۰۵، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳
۳۱۴، ۳۱۵، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲
۳۳۴، ۳۳۷، ۳۳۹، ۴۹۴، ۵۱۲، ۵۱۴
۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۹

۲۹۲، ۲۹۸، ۳۰۷، ۳۴۳، ۳۴۸، ۳۵۸
۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۶، ۳۷۱، ۳۷۵، ۳۷۶
۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۲
۳۹۳، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۹
۴۳۴، ۴۵۱، ۴۶۴، ۴۶۷، ۴۹۳، ۴۹۴
۵۴۱، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۹

افغنہ اسفزار ۹

افغنہ درجزین ۱۶۴، ۱۶۷

افغنہ غلیجائی ۷، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲۷، ۳۹۴

افغنہ یوسف زانی ۴۳۳

افشار، افشاریہ ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱
۴۴، ۴۹، ۵۰، ۵۳، ۶۱، ۶۳، ۶۵، ۷۰
۷۷، ۷۸، ۸۴، ۱۳۰، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۹
۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۸، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۷۰
۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۸۰، ۳۰۰، ۳۵۴
۳۸۲، ۴۸۶، ۵۰۳، ۵۴۵، ۵۴۱

اکراد ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۴
۵۵، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۵، ۷۵، ۷۶
۷۷، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۱، ۹۲، ۹۳
۹۴، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۵۱
۱۵۹، ۲۷۱، ۲۷۹، ۲۸۲، ۳۲۳، ۳۲۵
۳۳۱، ۳۶۶، ۳۸۸، ۵۲۰، ۵۴۰، ۵۴۱
۵۴۸، ۵۴۵

اکراد اردلان ۱۶۲

اکراد بختیاری ۱۸۰

اکراد چشمگزک ۱۱، ۴۶

اکراد قراچورلو ۸۷، ۹۴، ۱۱۱، ۱۳۸، ۱۵۰، ۲۶۱، ۲۶۰

الوار ۱۵۶، ۲۷۰، ۳۱۸

امرلو ۵۱

اوزبکیہ ۳۸، ۳۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۱۸۹

۲۰۲، ۲۰۴، ۳۸۳، ۴۳۲، ۴۳۳

۴۴۰، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۳

۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹

۴۷۰، ۴۷۳، ۴۸۰، ۴۸۱، ۵۴۱

۵۴۵، ۵۴۶، ۵۷۴

اوزبکیہ قاتاغان ۴۶۲

اویماقیہ ۶۸، ۱۷۷، ۱۹۸

ب

باخزر ۳۲

بختیاری ۲۹، ۱۵۶، ۱۶۳، ۱۶۸، ۲۴۸

۲۷۱، ۲۹۰، ۳۱۸، ۳۶۴، ۳۶۷

۳۶۸، ۳۸۸، ۳۹۱، ۳۹۲، ۵۴۱

بلباس ۵۲۰

بلوچ، بلوچیہ ۱۵، ۱۶، ۲۰۲، ۲۲۸

۲۴۴، ۲۷۷، ۲۹۲، ۳۱۹، ۳۷۹

بلوچیہ گرمسیرانی ۲۲۳

گورکانیہ ۱۵۲، ۳۹۹، ۴۰۲، ۴۰۹، ۴۲۳،
۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۶۱

ل

لکزیہ جاروتلہ ۵، ۱۱، ۱۶، ۲۳، ۲۹۴،
۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷،
۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۵،
۳۳۶، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۷۰،
۳۸۶، ۴۱۱، ۴۴۵، ۴۶۳، ۴۶۶،
۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۱، ۵۰۳،
۵۰۴، ۵۰۵، ۵۱۴، ۵۳۶،
لکزیہ داغستان ۱۱، ۳۴۴، ۵۱۵،
لکزیہ قراقیطاق ۴۷۱، ۴۷۲

م

ماروچاق ۶۶، ۶۷،
مقدم ۱۷۹، ۲۷۳، ۳۰۰،
مغولیہ ۳۶،
مکری ۳۰۰، ۳۵۹

ن

نقای ۴۸۳

ه

ہزارہ ۱۶، ۲۲۸، ۲۷۷، ۳۶۲، ۴۰۰،
۴۳۴

ہفت لنگ ۲۴۹

ہوتکی ۳۹۴، ۳۹۵

ی

یمرلی ۵۴، ۹۲، ۱۱،
یموت ۵۴، ۶۶، ۱۸۲، ۲۳۷، ۲۴۳،
۳۲۲، ۴۵۶، ۴۸۰، ۵۰۸، ۵۲۳،
ینکچری ۱۵۹، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۵۷،
۲۵۹، ۲۶۳، ۳۲۸، ۵۱۹

ز

زاخور ۱۱

زند ۲۵۰، ۳۶۷

زنگنہ ۱۶۳

ش

شادلو ۹۴

شاهسون ۳۳

ص

صفویہ ۹، ۱۵، ۲۳، ۷۰، ۱۰۴، ۱۵۲،
۱۹۲، ۲۳۲، ۴۷۳، ۴۹۷، ۵۴۳

ف

فوفلزای ۲۲۰

فیلی ۱۵۶

ق

قاجار، قاجاریہ ۲۵، ۶۶، ۷۱، ۷۳، ۷۹،

۹۱، ۱۱۴، ۱۳۰، ۱۶۴، ۵۰۸،

قرقلو ۳۶، ۱۷۹، ۱۸۰،

قزلباشیہ ۱۷، ۱۹، ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۵۸،

۵۹، ۱۰۲، ۱۱۹، ۱۲۲، ۲۲۶، ۲۲۷،

۲۲۸، ۲۳۴، ۲۷۶، ۴۷۷، ۴۸۱،

قزلباشیہ ہرات ۸، ۹،

قومان ۴۸۳

ک

کرانی ۲۹

کرایلی ۱۱۷

کعب ۲۸۹

کلہر ۱۶۳

کوللان ۲۲۲، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۶۰،

کوندزلوی افشار ۵۱

گ

گرجیہ ۷، ۳۰۹، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۳۴، ۳۳۸،

۳۳۹

فہرست اماکن

آ

۵۱۳، ۳۵۵
آستارا ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۳،
آغجہ قلعه ۵۱۴
آغداش ۳۲۵
آغریچہ ۱۸۲
آق تپہ ۲۸۲
آق دربند ۲۸۸
آقزی پر ۴۶۶
آق سو (قلعہ) ۳۲۲، ۵۰۳، ۵۰۵،
آق قوشہ ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷،
آقربند ۲۷۹
آلای کوی ۳۲۵

آحشی ۳۰۸
آخسقہ ۳۳۴، ۵۱۲، ۵۱۴
آخلک (درہ) ۵۱۲، ۵۱۴
آذربایجان ۵، ۱۹، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۳۶،
۶۰، ۸۵، ۱۰۶، ۱۳۳، ۱۵۳، ۱۶۲، ۱۶۳،
۱۶۶، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۹،
۱۸۸، ۱۹۱، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۸، ۲۵۳،
۲۵۴، ۲۷۱، ۲۷۷، ۲۸۵، ۳۵۵، ۳۵۹،
۴۱۱، ۴۴۵، ۴۷۳، ۴۸۶، ۴۹۴، ۵۱۱،
۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۹، ۵۰۲، ۵۰۴،
۵۲۹، ۵۰۸
آریہ جای ۵، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۴، ۳۳۵،

۵۳۶، ۵۲۴، ۵۲۳، ۵۰۸، ۴۶۴، ۳۴۰
 اسدآباد همدان ۱۶۳
 اسفراین ۲۰۴، ۱۱۷، ۷۵، ۷۴، ۵۸
 اسفزار ۲۳۷، ۲۱۷، ۲۱۰، ۲۰۵، ۱۹۱، ۸
 اسفندین ۹۹
 اسکودار ۱۷۴، ۳۱
 اشتریبی ۶۲
 اشرف مازندران ۴۶۸، ۱۳۱، ۱۱۶
 اصفهان ۲۰، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۳، ۵
 ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۵، ۲۱
 ۱۲۹، ۱۲۷، ۱۲۰، ۱۰۶، ۱۰۵، ۹۸
 ۱۴۱، ۱۳۹، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۴، ۱۳۳
 ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۴، ۱۴۳
 ۲۲۶، ۱۹۲، ۱۷۷، ۱۷۳، ۱۶۸، ۱۶۳
 ۲۴۰، ۲۳۸، ۲۳۲، ۲۳۱، ۲۲۹، ۲۲۸
 ۲۷۲، ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۴
 ۲۹۵، ۲۹۳، ۲۹۰، ۲۸۹، ۲۸۷، ۲۷۶
 ۳۲۱، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۹۷، ۲۹۶
 ۳۷۸، ۳۷۰، ۳۶۹، ۳۶۸، ۳۶۶، ۳۳۷
 ۵۳۹، ۵۲۷، ۵۲۴، ۵۰۶، ۳۹۶، ۳۷۹
 ۵۴۶، ۵۴۵
 الاداغ ۳۲۳، ۱۸۳
 البرز (کوه) ۳۴۱، ۳۳۲، ۳۱۷، ۳۰۸
 ۴۶۹، ۴۶۶، ۴۴۵، ۴۱۱، ۳۷۸
 امامزاده اسمعیل سهل علی ۲۴۹
 انباله ۴۱۵، ۴۱۶
 اندخود ۴۶۰، ۴۴۷، ۳۸۲، ۳۵۵، ۳۵۴
 اندرمان ۲۵
 اوبه ۳۶۱، ۳۶۰، ۲۱۷
 اوچ کلیسا ۳۳۱، ۳۲۷
 اروگنج ۵۲۳، ۶۶
 اورنه ۳۹۶، ۲۷۴
 اوسمی (قلعه) ۴۷۹، ۳۴۳
 اولاد (قلعه) ۴۶۸
 اولنگ ۴۰۱
 ایران ۱۲۲، ۱۰۲، ۹۰، ۴۰، ۳۹، ۲۹، ۶
 ۲۳۲، ۱۷۶، ۱۵۸، ۱۵۲، ۱۴۵، ۱۲۷
 ۳۳۴، ۲۸۲، ۲۵۷، ۲۴۷، ۲۴۱، ۲۳۳
 ۳۵۴، ۳۵۱، ۳۵۰، ۳۴۸، ۳۴۶، ۳۴۰
 ۴۱۸، ۴۰۶، ۴۰۲، ۴۰۰، ۳۹۸، ۳۹۷
 ۴۸۳، ۴۷۷، ۴۷۵، ۴۷۳، ۴۲۹، ۴۲۸
 ۴۹۶، ۴۹۵، ۴۹۴، ۴۹۳، ۴۹۰، ۴۸۷
 ۵۲۱، ۵۱۸، ۵۱۶، ۵۱۱، ۵۰۸، ۴۹۷
 ۵۴۳، ۵۳۵، ۵۳۱، ۵۳۰، ۵۲۸، ۵۲۷
 ایروان ۲۲۹، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۵، ۱۷۴، ۲۴
 ۳۰۰، ۲۹۷، ۲۸۸، ۲۷۶، ۲۴۱، ۲۳۱
 ۳۳۳، ۳۳۲، ۳۲۹، ۳۲۸، ۳۲۷، ۳۲۵

آلتی آقا ج ۳۴۲
 آمل ۱۱۶
 آمویه (آب) ۴۴۸، ۴۴۷، ۳۸۶، ۳۸۴، ۴۴۹، ۴۵۶، ۴۵۵، ۴۵۰
 آوار ۵۱۲، ۵۰۳، ۴۸۲، ۴۷۹، ۴۷۱، ۳۴۴
 الف
 ابراهیم آباد تهران ۲۶
 ابرقوه، ابرقویه ۳۶۹، ۱۴۷، ۳۰
 ابهر ۵۱۱، ۲۲۷، ۵
 ابیورد ۴۹، ۴۵، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۶
 ۶۵، ۶۳، ۶۲، ۶۰، ۵۹، ۵۴، ۵۲، ۵۰
 ۱۱۲، ۱۱۱، ۸۴، ۷۴، ۷۳، ۶۹، ۶۶
 ۳۴۶، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۲۲، ۲۲۱، ۱۹۰
 ۴۹۴، ۴۵۹، ۴۳۳
 اترک (رود) ۲۴۳، ۱۸۲، ۱۱۵
 اتک (رود) ۴۳۳، ۴۳۲، ۴۳۱، ۴۳۰، ۴۱۲
 ۴۶۱، ۴۶۰، ۴۵۲، ۴۵۱، ۴۳۶، ۴۳۴
 اخی کندی ۳۲۸
 اربیل ۵۰۱، ۴۸۹
 اردبیل ۳۰۱، ۲۳۸، ۳۳، ۲۸، ۲۵، ۲۴
 ۴۷۲، ۳۰۳، ۳۰۲
 اردلان ۵۱۸، ۲۹۰، ۲۸۰
 اردوباد ۲۲۶
 اردوخان ۲۰۱
 ارزندالروم ۵۱۸، ۳۳۵، ۳۲۷، ۲۷۹، ۲۴
 ۵۱۹
 ارس (رود) ۲۳۲، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۶
 ۵۱۵، ۳۴۷، ۳۴۱، ۲۹۷، ۲۳۴
 ارض اقدس ۵۵، ۴۸، ۴۷، ۴۴، ۴۳، ۱۳، ۱۲
 ۷۳، ۷۱، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۶۱
 ۹۳، ۸۹، ۸۸، ۸۶، ۸۴، ۸۱، ۷۷، ۷۵
 ۱۱۲، ۱۰۹، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۳، ۹۸، ۹۴
 ۱۲۷، ۱۲۳، ۱۲۱، ۱۱۷، ۱۱۵، ۱۱۳
 ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۵۴، ۱۵۱، ۱۲۸
 ۱۹۸، ۱۸۸، ۱۸۳، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۸
 ۲۴۸، ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۲۵، ۲۲۱
 ۴۴۶، ۴۴۵، ۴۴۴، ۳۵۵، ۳۵۴، ۳۳۲
 ۵۲۴، ۵۲۳، ۴۸۶، ۴۶۳، ۴۶۱، ۴۶۰
 ۵۴۹، ۵۴۴، ۵۴۲، ۵۴۱، ۵۲۶
 ارومیه ۵۰۴، ۳۰۰، ۳۳
 ازناوران ۳۳۸
 استانبول ۲۳۲، ۱۸۲، ۱۷۴، ۱۷۳، ۳۱
 ۵۳۶، ۵۱۱، ۴۹۲، ۴۹۰
 استرآباد ۸۶، ۷۹، ۷۶، ۲۶، ۲۵، ۲۲، ۱۱
 ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۱، ۸۹
 ۱۸۲، ۱۷۷، ۱۶۴، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۱۷
 ۲۹۷، ۲۷۶، ۲۷۱، ۲۴۳، ۱۸۹، ۱۸۳

۴۸۸، ۴۸۶، ۴۴۲، ۴۳۲، ۳۹۷، ۳۹۶
 ۵۰۰، ۴۹۸، ۴۹۷، ۴۹۳، ۴۹۲، ۴۸۷
 ۵۳۰، ۵۲۱، ۵۰۹، ۵۰۴، ۵۰۱
 بلخ ۳۸۵، ۳۸۴، ۳۸۳، ۳۸۲، ۳۶۲، ۳۵۴
 ۴۵۰، ۴۴۷، ۴۴۳، ۴۳۱، ۴۰۶، ۳۸۶
 ۴۹۶، ۴۹۳، ۴۸۲، ۴۸۱، ۴۷۳، ۴۶۰
 ۴۹۹
 بلخان (کوه) ۵۲۳، ۲۴۳
 بلدم ۹
 بلوچستان ۳۶۹، ۳۱۹، ۲۰۲، ۱۶۷، ۵
 ۴۴۴، ۴۴۱، ۳۸۰، ۳۷۹
 بم ۱۶۷، ۱۵
 بنادر ۴۳۰، ۲۹۹، ۲۴۹، ۱۴۷، ۳۲، ۲۲، ۵
 ۵۴۷، ۵۳۶، ۴۳۵
 بندر ۲۰۳
 بندسلطانی مرو ۲۳۹، ۹۳
 بنکش ۴۳۶
 بوانات ۳۰
 بوقمچ ۶۲
 بهار (قلعه) ۶۵
 بهبهان ۲۹۰، ۲۸۵، ۲۴۹، ۱۵۵
 بهدادین (قلعه) ۹۹
 بهروز ۲۵۵، ۲۵۳
 بهریز ۲۶۸
 بهیجان ۴۶۸
 بیابان گرگ ۳۶۹
 بیان ۱۶۰
 بیارجمند ۱۰۹، ۱۰۷
 بیروک ۳۶۶، ۳۶۵
 بیلخان داغ ۱۱۲
 پ
 پایاب ۲۲۳
 پلی سفید ۴۶۸
 پل کرپی ۳۳۱، ۲۲
 پل مالان ۲۰۰، ۱۹۸
 پل نسا ۱۵۰
 پویان ۲۳۸
 پیشاور ۴۳۴، ۴۱۳، ۴۱۰، ۴۰۹، ۴۰۳
 ۴۷۵، ۴۵۱، ۴۴۵، ۴۳۶
 ت
 ناوادان ۳۳۹، ۳۳۸
 تبت ۴۵۱، ۴۳۰
 تبریز ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۶، ۲۴، ۲۳
 ۲۲۶، ۲۲۵، ۱۸۲، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۴
 ۲۷۱، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۴۰، ۲۲۸، ۲۲۷
 ۳۵۹، ۳۰۰، ۲۸۵، ۲۸۰، ۲۷۷، ۲۷۴
 ۵۴۷، ۵۴۶، ۵۲۱، ۵۰۴، ۴۸۶، ۴۷۲

۳۳۹، ۳۳۸، ۳۳۷، ۳۳۶، ۳۳۵، ۳۳۴
 ۵۱۹، ۵۱۶، ۵۱۱، ۵۰۴، ۴۸۶، ۳۶۵
 ایلیخچی ۳۰۳
 ایوان کیف ۱۸۲
 ب
 بابا قدرت ۶۴
 باب الابواب ۳۶۹
 باتو (قلعه) ۴۳۰
 باج الان ۲۵۱
 باخزر ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۰۶، ۱۰۲، ۱۰۰
 بادرای ۲۸۶
 بادغیس ۴۴۵، ۳۸۲، ۳۵۵، ۲۱۲، ۱۲۷، ۹
 ۴۴۷
 بادکوبه ۳۲۲، ۳۲۱، ۲۹۷، ۲۴۱، ۲۳
 بارفروش ۱۱۶
 بازین ۲۸۳
 باشت ۱۵۳
 باغ (قلعه) ۲۹۸
 باغبانسا ۶۵
 باغواده (قلعه) ۵۴، ۵۲، ۵۱
 بامیان ۴۶۲، ۴۰۶، ۴۰۲، ۴۰۰
 بانه ۲۸۵
 بانی بت ۴۱۷، ۴۱۶
 بایزید ۳۲۸
 بیان ۵۲۰، ۴۸۸، ۲۷
 بحر جواد ۳۴۷
 بحرین ۳۶۰
 بخارا ۴۴۹، ۴۴۸، ۴۳۱، ۳۸۵، ۳۸۴
 ۵۲۶، ۴۹۹، ۴۹۶، ۴۹۳، ۴۵۷، ۴۵۰
 بختیاری ۳۱۸، ۲۴۹، ۲۴۸، ۱۴۵
 بدخشان ۳۸۴
 برات ایل ۳۳۹
 بردروز ۳۶۵
 بردع ۵۱۵، ۵۱۴، ۴۶۹
 بروجرد ۲۵۰، ۱۶۳، ۱۵۸، ۱۵۶
 بزیر ۳۱۸
 بست ۳۷۱، ۲۰۳
 بسطام ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۱۵، ۱۱۴، ۷۹، ۷۵
 ۲۴۲، ۱۸۲
 بسقو ۶۵
 بصره ۵۰۱، ۴۸۷، ۲۶۲، ۳۱
 بغداد ۲۳۱، ۲۲۷، ۱۶۲، ۳۱، ۲۷، ۲۴
 ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۴۴، ۲۳۸
 ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۵۹، ۲۵۸، ۲۵۷
 ۲۷۶، ۲۷۴، ۲۷۲، ۲۷۱، ۲۶۸، ۲۶۴
 ۲۸۹، ۲۸۸، ۲۸۶، ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۷۸
 ۳۶۱، ۳۳۵، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۷، ۲۹۵

جوانکی ۳۲،۵
 جولکای خانقین ۴۹۲
 جوین ۷۵،۷۴
 جهرم ۲۹۳،۲۹۲،۳۰
 جیحون (رود) ۱۴۸
 چ
 چاخمور (قلعه) ۳۰۹،۳۰۵
 چارباغ ۲۴۲
 چارجو ۴۶۰،۴۵۴،۴۵۳،۴۵۰
 چارده ۵۳
 چاه انجم الدین ۲۲۳
 چچکتو ۴۴۷،۳۶۲،۲۰۲
 چراغ ۴۷۲
 چرپاس ۳۶۶
 چرکس ۴۷۰
 چرمغان ۲۳۷
 چشمه خلجان ۴۵۹،۲۳۸
 چشمه قرنفل ۲۱۲
 چشمه مخور ۴۰۰
 چقچران ۳۶۰
 چمن خولی ۴۴۴
 چمن کهدستان ۴۴۵
 چورس ۵۲۳، ۵۲۲
 چندیر ۲۴۳، ۲۳۷
 چهچبه ۷۲، ۷۱، ۴۷
 چهل زینه ۳۸۷
 چهناب (رودخانه) ۴۳۱
 ح
 حاجی تراب (قلعه) ۵۷، ۵۶
 حاجیلر ۲۳۷
 حریررود ۱۹۹
 حسان ۲۸۶
 حسکه ۴۸۷
 حسن آباد (قلعه) ۴۳۲، ۳۱
 حشوه آباد (قلعه) ۴۵۹
 حلب ۴۹۰
 حله ۴۹۳، ۴۸۷، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۵، ۲۶۱
 ۴۹۷
 حوض خان ۷۲
 حوض سنگ ۵۴۲
 حویزه ۲۶۲، ۲۴۹، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۴۵، ۳۱
 ۴۸۷، ۲۹۳، ۲۸۹، ۲۸۶
 خ
 خاران ۳۸۰
 خاش ۲۰۳
 خانق ۳۸۰
 خانقی ۵۱۳

تنه ۴۳۰
 تخماق خان (تپه) ۳۳۲
 تربت جام ۱۲۱
 ترخو (قلعه) ۳۳۶
 ترشیز ۱۰۶
 ترکستان ۳۸۴، ۳۵۵، ۳۴۹، ۹۰، ۳۶
 ۴۴۹، ۴۴۵، ۴۴۴، ۴۳۲، ۴۳۱، ۳۸۵
 ۵۲۶، ۵۲۲، ۴۸۲، ۴۶۲، ۴۵۳، ۴۵۱
 ترکش ۳۵۹
 تغلیس ۳۱۵، ۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۴، ۲۸۸، ۲۴
 ۳۳۹، ۳۳۸، ۳۳۴، ۳۳۳، ۳۲۷، ۳۲۵
 ۵۱۲، ۴۸۶، ۴۷۲، ۳۶۹، ۳۴۱، ۳۴۰
 تله جازخ ۴۶۶
 تمران (قلعه) ۲۱۸
 تمیجان ۳۳، ۲۳
 تنکابن ۳۳
 تنگ کرابه ۲۹۱
 توران ۴۴۴، ۴۴۰، ۴۳۲، ۳۸۵، ۹۰، ۴
 ۴۷۳، ۴۶۳، ۴۵۸، ۴۵۷، ۴۵۰، ۴۴۸
 ۵۲۶، ۵۲۲، ۵۲۱، ۴۹۴، ۴۹۳، ۴۷۷
 ۵۳۰
 تون ۲۶۹، ۸۲، ۶۴، ۱۲
 تویسرکان ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰
 تهران ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۱۶، ۲۵، ۲۲
 ۴۶۹، ۴۴۴، ۲۴۴، ۲۳۸، ۱۸۲، ۱۴۴
 ۵۴۶، ۵۲۱
 تهمتا ۴۶۲، ۴۵۱، ۴۴۱، ۴۳۶
 تیرپل ۱۲۴
 ج
 جاپلاق ۳۶۵، ۲۳۸
 جاجرم ۲۴۳، ۱۱۱، ۸۸، ۷۵
 جار ۴۶۷، ۴۶۶
 جام ۲۳۷، ۲۲۱، ۱۶۸، ۱۶۴، ۱۲۷، ۸۳
 ۳۶۴، ۳۱۸
 جایدرد ۲۸۵، ۲۷۷
 جیقتو (رودخانه) ۱۶۹
 جبل گریاب ۱۱۲
 جرجان ۲۴۳، ۱۱
 جزیره ۲۳۱
 جرجواد ۵۱۵
 جکه تائی ۵۱۲
 جلال آباد ۴۳۴، ۴۰۷، ۴۰۵، ۴۰۴، ۴۰۳
 جلکای کهدستان ۴۴۷
 جم رود ۴۰۹
 جم شاه ۲۸۰، ۲۷۴
 جمول ۴۲۷، ۴۱۷
 جنابد ۱۵۶، ۶۴، ۵۷

خیران (قلعه) ۲۰۵
 خبوشان ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۴۸، ۴۷، ۴۱
 ۷۵، ۷۴، ۷۰، ۶۵، ۶۳، ۶۲، ۶۰، ۵۹
 ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۷۷، ۷۶
 ۱۸۹، ۱۱۷، ۱۰۸، ۹۶، ۹۴، ۹۳، ۹۲
 ۴۸۲، ۴۶۴، ۴۶۰، ۳۶۲، ۳۶۱، ۲۴۲
 ۵۴۵، ۵۴۱، ۵۴۰
 ختا ۵۲۶
 ختن ۵۲۶، ۵۲۲
 خدا افرین (قلعه) ۲۳۹
 خراسان ۵۵، ۴۳، ۴۱، ۳۶، ۲۲، ۱۵، ۵
 ۸۰، ۷۵، ۷۴، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۳، ۶۰
 ۱۲۹، ۱۱۷، ۱۰۸، ۱۰۶، ۱۰۲، ۸۸، ۸۴
 ۱۵۸، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۳، ۱۴۴، ۱۳۰
 ۱۷۹، ۱۷۷، ۱۷۵، ۱۷۲، ۱۶۴، ۱۶۱
 ۲۱۸، ۲۰۳، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰
 ۲۳۷، ۲۳۴، ۲۳۱، ۲۲۵، ۲۲۳، ۲۲۲
 ۲۵۴، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۴۲، ۲۳۹
 ۲۹۰، ۲۸۶، ۲۸۰، ۲۷۱، ۲۷۰، ۲۶۳
 ۳۳۹، ۳۳۳، ۳۱۸، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۳
 ۴۳۳، ۴۳۱، ۴۳۰، ۳۹۵، ۳۸۲، ۳۵۵
 ۴۶۳، ۴۵۹، ۴۵۳، ۴۵۱، ۴۵۰، ۴۴۵
 ۵۰۹، ۵۰۱، ۴۸۱، ۴۸۰، ۴۷۹، ۴۷۰
 ۵۴۷، ۵۴۵، ۵۳۹، ۵۲۷، ۵۲۳، ۵۱۹
 ۵۴۹، ۵۴۸
 خرم آباد ۲۸۹، ۱۵۶
 خرماتو ۲۸۷، ۲۵۴
 خرم دره ۲۳۹
 خشکوک ۳۰۶
 خلخال ۴۷۲، ۲۷۱، ۳۳، ۲۸
 خلیل آباد ۳۱۸، ۲۴۸، ۲۹
 خنج ۲۹۸
 خواجه ربیع ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۷۷، ۵۸، ۵۷
 ۱۷۷
 خواجه قلعه سی ۱۰
 خواجه میرجان (کوه) ۱۷۱
 خوار ۱۱۶
 خوارزم ۳۲۲، ۲۳۴، ۱۹۰، ۷۱، ۷۰، ۱۰
 ۴۵۳، ۴۴۸، ۴۳۳، ۴۳۲، ۴۳۱، ۳۸۴
 ۴۵۹، ۴۵۸، ۴۵۷، ۴۵۶، ۴۵۵، ۴۵۴
 ۴۸۰، ۴۷۹، ۴۷۳، ۴۷۰، ۴۶۳، ۴۶۰
 ۵۳۵، ۵۲۳، ۵۰۹
 خواف ۱۰۶، ۱۰۲
 خوزستان ۵۴۷، ۲۹۵، ۲۸۶، ۲۸
 خوی ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۴
 خیابان باغ نو ۱۰

خیبر ۴۳۴، ۴۰۹
 خیرآباد ۲۹۰
 خیوق ۱۸۳
 خیوه ۴۷۰، ۴۶۰، ۴۵۹، ۴۵۸، ۴۵۶
 د
 داراب ۳۰
 داردره ۳۶۷
 داروشان ۴۴۴
 داش کربی ۲۵۴
 داغستان ۳۰۷، ۳۰۶، ۳۰۴، ۳۰۳، ۲۹۴
 ۳۴۴، ۳۴۲، ۳۳۶، ۳۲۵، ۳۱۱، ۳۰۸
 ۴۷۴، ۴۷۲، ۴۷۰، ۴۶۹، ۴۶۳، ۳۵۵
 ۵۰۳، ۴۸۳، ۴۸۲، ۴۷۹، ۴۷۸، ۴۷۷
 ۵۳۶، ۵۳۵، ۵۲۷، ۵۱۵، ۵۱۳
 دامغان ۲۷۲، ۱۳۳، ۱۳۱
 دجله ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۷، ۲۵۵
 ۲۹۲، ۲۸۷، ۲۸۵، ۲۶۸، ۲۶۶، ۲۶۵
 دربند ۲۹۷، ۲۹۱، ۲۸۴، ۲۸۲، ۲۴۱، ۲۳
 ۳۴۱، ۳۴۰، ۳۳۹، ۳۳۶، ۳۲۲، ۳۲۱
 ۴۰۹، ۳۷۱، ۳۷۰، ۳۶۹، ۳۴۵، ۳۴۲
 ۵۰۲، ۴۸۶، ۴۸۴، ۴۸۳، ۴۷۲، ۴۶۳
 ۵۳۶، ۵۱۲، ۵۰۶، ۵۰۴، ۵۰۳
 دربند شولستان ۲۹۰
 درجزین ۲۹۸، ۲۲۸، ۱۸۲، ۱۶۸
 دروازه، خواجه ۲۹۶
 دروازه، میرعلی آمویه ۸۲
 درون ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۰۰، ۹۲، ۶۵، ۶۳، ۵۴
 ۱۹۰
 دره باطن ۳۰۵، ۳۰۴
 دره جز ۲۳۹، ۹۲، ۹۱، ۶۰، ۴۱، ۴۰، ۳۶
 دره کندی ۳۴۲
 دزفول ۲۸۹، ۲۸۵، ۲۷۶، ۲۶۹، ۱۵۶
 ۴۸۷، ۳۶۶
 دستجرد ۹۲، ۴۰، ۳۶
 دشت ۲۹۰، ۲۶۶، ۲۴۳، ۲۴۰، ۲۳۹، ۷۱
 ۲۹۸
 دشت ارزنه ۱۵۳
 دشتستان ۲۸۷
 دشت قبیاق ۲۳۷، ۱۸۲، ۱۱۵، ۱۱۲، ۱۱
 دشت کافری ۴۷۲
 دشتوند ۳۳
 دلارام (قلعه) ۲۲۴، ۹
 دلخک ۲۲۴
 دمدم (قلعه) ۲۲۸
 دمور قاپو ۱۸
 دوخاله ۲۵۸

روماحیہ ۲۶۱، ۴۸۷
ری ۵۴۹

ز

زاچند (قلعہ) ۵۲، ۵۳، ۵۴

زاینده رود ۳۶۸

زردکوه ۱۶۷

زرز ۳۶۴

زرقان ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۵

زرگران ۱۷۹

زمین داور ۹، ۲۳۷، ۳۶۰، ۳۶۳، ۳۷۱

۳۸۶، ۳۸۷

زنگان ۲۵، ۲۸، ۲۲۷، ۵۴۶

زندہ خان ۱۹۸

زنگی چایی ۳۳۶

زهاب ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۷۴، ۴۸۷، ۴۸۸

زیرآب ۴۶۸

زیرآباد ۲۷

زیرانلو (قلعہ) ۴۷

س

ساخر ۲۰۰، ۳۶۰، ۳۶۲

ساروق ۲۲۸

ساری ۱۱۷

ساق سلیمان (قلعہ) ۱۹۷

سالم (کوه) ۳۶۵، ۳۶۷

سالیان ۲۳، ۲۴۱، ۳۲۲

سامره ۲۶۴، ۲۸۵، ۲۸۷، ۴۸۷

ساوجبلاغ ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۶، ۱۷۰، ۲۸۵

۳۵۹، ۵۲۳، ۵۲۶، ۵۲۷

ساوه ۲۶

سبزوار ۸۵، ۸۰، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۳۰

۲۴۲، ۴۶۳

سپاس ۲۹۵

سرابنده ۲۵۰

سرپل خان ۳۰

سرچشمه ۲۴۹

سرچوبه ۴۰۹

سرحوض و غارود ۱۲۲

سرخاب (کوه) ۱۷۰

سرخس ۶۸، ۶۹، ۱۷۷، ۴۳۳

سرخه شیر ۳۷۵

سردره خوار ۱۳۵

سرمن راءى = سامره

سرواش ۲۸۲

سرولایت ۵۷، ۱۳۰

سلدینگ ۳۱

سلطان آباد ۱۰۶

دوزاق ۳۴۳

دوشاخه (کوه) ۸

دوقوزپاره ۳۴۵

دوقوزیولوم ۲۲۷

دوکندی ۲۹۰

دوه بویینی ۴۵۵

دهخوارقان ۱۷۰

ده دشت ۳۰

دهدم ۱۶۹، ۱۷۰

ده شیخ ۷

دهلی ۴۲۲

ده نو ۲۰۴، ۲۰۵

دهنه ۵۷

دهنه آقزی پر ۴۶۷

دهه زنگی ۴۰۰

دیاربکر ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۹۶، ۴۷۳، ۵۱۸

۵۲۰

دیاله ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۵

۴۸۷

دیزجات ۴۳۶

دیزک ۳۱۹

دیلمان ۳۳

ذ

ذات البروج ۳۲۲

ر

رادکان ۴۰۷، ۶۲، ۲۳۹، ۲۴۲، ۴۶۰، ۵۲۴

راز (قلعہ) ۱۱۲

ران کوه ۳۳

رباط پریان ۱۲۴

رباط خان ۲۵۵

ربیصاد ۱۸۲

رشت ۲۲، ۲۳، ۳۳، ۲۴۰، ۲۴۱

رودآباد ۴۴۵

روسیه ۲۲، ۲۳، ۳۴، ۱۱۶، ۲۴۰، ۳۴۱

۲۴۳، ۲۴۴، ۲۹۵، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۳۷

۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۸، ۳۵۶، ۴۳۲، ۴۵۹

۵۰۶

روم ۲۷، ۳۱، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰

۱۴۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۷۲، ۱۸۲، ۲۲۶

۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۵۶، ۲۶۴

۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۸۴، ۲۹۶، ۳۲۴

۳۲۵، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۴۰

۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۶، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۳۲

۴۷۳، ۴۷۷، ۴۷۶، ۴۸۳، ۴۸۶، ۴۹۰

۴۹۵، ۴۹۶، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۸، ۵۱۱

۵۱۴، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۶

شکيبان ۱۲۶، ۱۲۷
شلدوک (قلعه) ۳۸۴، ۴۴۷
شليخانه ۹
شماخی ۱۱، ۲۹۴، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۹
شمبلی کوه ۲۰۵
شمخال ۳۰۸، ۳۴۲، ۴۷۲
شمشاد آباد ۱۹۸
شمس الدین لو ۳۲۵، ۳۳۶
شمی (رودخانه) ۱۵۱
شمیل مینا ۳۲
شورابک ۱۲۰، ۱۶۷
شورخان (شبورغان) ۳۸۲
شوشتر ۲۹، ۳۱، ۱۵۵، ۱۵۶، ۲۴۹، ۲۶۹
شیراز ۲۱، ۲۷۷، ۲۸۵، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۶۵، ۴۸۷
شولستان ۱۵۳، ۲۹۳
شهداد پور ۴۲۷، ۴۳۸
شهرزور ۲۸۱، ۴۸۸، ۵۲۰، ۵۴۵
شهرصفا ۳۷۷
شهریار ۲۳۴، ۲۴۴
شیراز ۲۱، ۳۰، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰
شیراز ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۲۸۶
شیراز ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۵۵
شیر حاجی ۳۶۰، ۴۸۷، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۳۶
شیروان ۱۱، ۲۸۸، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۱۱، ۳۲۲
شیراز ۳۲۵، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۶۹، ۳۷۰
شیراز ۳۷۱، ۴۴۵، ۴۴۳، ۴۸۶، ۵۰۲، ۵۰۳
شیروانات ۵۰۴، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۹
ص
صاین قلعه ۳۰۰
صحرای مغان ۳۰۰، ۳۴۵، ۳۵۹، ۳۶۰
صحرای مغان ۳۹۶، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۸۳، ۴۸۶، ۴۹۵
صوفیان ۱۷۰، ۴۹۸، ۵۰۲، ۵۰۴، ۵۲۶، ۵۲۸
ض
ضحاک (قلعه) ۴۰۲، ۴۰۶
ط
طاق کسری ۲۵۱
طالار طویلہ ۲۴۸
طالہ، دیار ۱۸۳
طبرسران ۳۴۲، ۳۴۵، ۵۰۳، ۵۱۲، ۵۱۵
طیس ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۲۲، ۲۲۴، ۵۲۴
طرسخون ۱۹۱
طرق ۶۴

سلطان میدان ۱۳۱، ۹۴
سلطانیہ ۲۵، ۲۸، ۱۴۶، ۲۲۷، ۲۷۳، ۵۴۶
سلماس ۲۴، ۲۲۷، ۲۲۸
سلمان آباد ۲۵
سمرقند ۴۵۰
سملقان ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۸۳، ۳۲۳، ۴۶۶
سمنان ۲۵، ۱۱۶، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۴، ۲۲۱
بسمور (رودخانه) ۳۰۸
سنجاب (رودخانه) ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۳۱
سنخواسب ۱۸۹، ۲۲۲، ۲۴۲
سند ۲۰۲، ۳۹۹، ۴۱۲، ۴۳۰، ۴۳۴، ۴۳۵
سند ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴
سنگان ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲
سنندج ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۶، ۳۰۰، ۴۸۶
سواد کوه ۴۶۸
سورت (بندر) ۴۳۷
سورداش (قلعه) ۲۷۹، ۵۲۰
سوغا نلوق ۳۳۹
سولاق (قلعه) ۳۳۲، ۳۳۹، ۳۴۰
سہلان ۱۷۱
سیاہ سنگ (کوه) ۴۰۱
سیستان ۱۵، ۹۷، ۹۸، ۱۶۷، ۲۰۳، ۲۶۹
سیستان ۳۰۴، ۳۱۹، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۷، ۵۳۹
سیلاخور ۲۳۸، ۲۵۰
سیمبار ۱۸۳
سیواس ۴۳۲
سیوی ۴۴۴
ش
شابران ۳۴۲، ۵۰۳
شادہ ۱۲۶
شاقلان ۲۰۰، ۳۶۰، ۳۶۱، ۴۸۱
شام ۳۵۰، ۳۹۷، ۴۹۶، ۵۲۱، ۵۳۰
شاه جهان آباد ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶
شاه جهان آباد ۴۱۷، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۴۱
شاه چراغ ۱۵۲
شاه داغی ۳۰۸، ۳۰۹، ۴۶۹
شاهرود ۷۵
شاه مسعود ۳۷۲
شاه مردان ۴۸۱، ۴۸۲
ششدر ۲۹۰
شکار پور ۴۴۱
شکی ۱۱، ۳۴۱، ۵۱۶

طزن ۶۷، ۶۸، ۷۱، ۷۱، ۱۳۷، ۱۹۰، ۱۹۱،

۴۳۳، ۲۳۷

طوالش ۳۰۰

طوس (قلعه) ۵۸، ۵۶

طوغچی ۲۹۶

ع

عالی قاپو ۲۹۹

عباس آباد ۷۲، ۲۲۹، ۴۴۲

عبیا ۴۴۱

عتبات عالیات ۴۹۲، ۵۳۰

عثمانی ۱۱، ۱۲، ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۳۱، ۱۶۰

۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۵۱، ۲۸۴، ۲۸۸

۲۹۵، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۱۱، ۳۳۵، ۳۴۱

۳۴۷، ۳۵۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۷۳، ۴۷۴

۴۸۳، ۴۹۰، ۴۹۲، ۴۹۸، ۵۱۱، ۵۱۸

۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲

عراق ۵، ۹، ۲۲، ۲۸، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۵۳

۱۶۲، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۸، ۲۲۶

۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۷۰، ۲۷۲

۲۷۶، ۴۷۳، ۵۱۹، ۵۲۹، ۵۴۵، ۵۴۷

۵۴۸

عربستان ۵۰۱

عشرت آباد ۴۸، ۴۹، ۴۶۰

عظیم آباد ۴۱۶

علمداران ۲۷۷

علمدشت ۱۷۹

علیا آباد ۴۶۴

علی بولاغی دامغان ۲۴۴

علی بیک (قلعه) ۲۵۳

عمان ۵۳۶

عمر کوت ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۱، ۴۴۲

عوض (قلعه) ۲۶۲، ۲۹۸

غ

غازی قموق ۳۰۵

غرجستان ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳

غرفه ۲۵۷، ۲۵۹

غزنین ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۹، ۴۳۰

غور ۲۰۰

غوربند ۴۰۰، ۴۰۲

غوریان ۱۰۰، ۱۰۰، ۲۱۷، ۳۶۰

ف

فارس ۵، ۳۰، ۱۵۳، ۱۴۷، ۱۷۹، ۱۸۸

۲۲۷، ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۶۲

۲۶۹، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۹

۲۹۵، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۶۰، ۳۶۲، ۴۳۵

۴۴۲، ۵۰۶، ۵۳۶، ۵۴۵، ۵۴۷

فافار (قلعه) ۶۵

فتح آباد ۵۴۱

فرا ت ۳۰۵

فراه ۹، ۱۰، ۱۶، ۳۲، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۵

۱۲۷، ۱۷۶، ۱۹۲، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۴

۲۰۵، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۲۲، ۲۲۳

۲۲۴، ۲۳۷، ۲۶۹، ۳۷۷، ۳۸۶

فراهان ۲۷، ۱۴۶، ۱۵۶، ۲۴۴، ۵۲۳

فراه رود ۲۰۵

فرح آباد اصفهان ۱۷، ۲۰

فرومند آباد ۱۲۱

فیروز آباد ۳۰۴

فیض (رودخانه) ۴۱۷

فیض آباد ۱۰۹

ق

قاخالان (قلعه) ۴۳۳

قارص ۳۲۰، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷

۳۳۲، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۸، ۵۱۰، ۵۱۱

۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۱

قازان چایی (قلعه) ۳۲۵

قانبیق (رودخانه) ۴۶۶

قاهره ۲۴۲

قایقولو (کوه) ۳۲۵

قاین ۹۸، ۱۰۹، ۲۳۷، ۲۶۹، ۲۸۶

قبرک ۳۰۴

قبری (قلعه) ۵۰۳

قبله ۳۰۴، ۳۰۹، ۳۱۰، ۴۶۹

قبه ۱۱

قپلاق کوه ۳۵۵

قرباغ ۱۸۳، ۱۸۹، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۸۶

قراتیه ۲۵۴، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۵، ۴۴۵

۴۴۷، ۴۹۲

قراچمن ۳۵۹

قراچولان (قلعه) ۲۵۳، ۴۸۸

قراچه داغ ۲۷۱، ۴۶۹، ۵۴۷

قراقرم ۶۶

قراقل خان ۳۳۹، ۵۱۲

قراقیطان ۴۷۲، ۴۷۹

قرشی (قلعه) ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶

قرنه (قلعه) ۵۰۱

قره جنگل ۳۶۳

قریش (قلعه) ۳۴۴، ۳۴۵، ۴۷۸

قریم ۳۴۱

قزاق ۵۱۴

قزل اوزن ۱۸۱

قزلب (قلعه) ۲۳

۴۶۶، ۲۴۲، ۲۴۰
 کربزان ۲۱۵
 کربلا ۴۹۸، ۴۹۷، ۴۸۷، ۲۸۸، ۲۸۵، ۲۶۱
 کرخ ۲۰۶، ۲۰۰
 کردستانات ۲۸۰
 کردستانات روم ۴۸۸
 کردستان ۵۴۷، ۵۱۸، ۵۰۹
 کرده پیشه ۳۶۷
 کرشک (قلعه) ۳۷۱، ۲۰۳
 کرکوک ۲۶۸، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۵۴، ۲۵۳
 ۴۹۰، ۴۸۸، ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۷۷، ۲۷۴
 ۵۰۴، ۵۰۱، ۴۹۲
 کرمان ۱۵۱، ۳۱، ۳۰، ۲۲، ۱۶، ۱۵، ۵
 ۲۹۵، ۲۸۰، ۲۶۲، ۲۰۵، ۲۰۳، ۱۵۳
 ۴۳۵، ۳۹۶، ۳۶۹، ۳۶۲، ۳۱۹، ۲۹۹
 ۵۴۷، ۵۳۳، ۵۲۷
 کرمانشاهان ۱۶۶، ۱۵۶، ۱۵۳، ۲۴، ۵
 ۲۶۹، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۳۲، ۲۲۸
 ۵۰۹، ۵۰۸، ۴۸۸، ۴۸۷، ۲۸۰، ۲۷۴
 ۵۴۶، ۵۱۸
 کرد ۵۰۹
 کرنی (رودخانه) ۲۲۶
 کزاز ۲۸، ۲۵، ۵
 کزمال ۴۱۷، ۴۱۵، ۴۱۴
 کشمیر ۴۳۰، ۴۱۳
 کلات ۶۹، ۶۵، ۶۳، ۶۰، ۵۲، ۴۷، ۴۰
 ۳۴۶، ۲۳۹، ۱۹۰، ۱۸۰، ۱۱۱، ۹۱، ۸۰
 ۵۴۲، ۴۱، ۵۳۴، ۵۲۶، ۴۷۷، ۴۶۰
 ۵۴۴
 کلون آباد ۱۷
 کلیساکندی ۳۱۱
 کمانک ۳۹۹
 کمشک (قلعه) ۲۹۹، ۲۹۸
 کنار دشت ۱۸۳
 کنار کر ۲۲۷
 کندوک ۴۰۴
 کنگاور ۵۱۰
 کوبکان ۴۶۰، ۲۳۹، ۶۵
 کوبی (کعبی، قلعه) ۲۹۳
 کورکنش (کوه) ۳۶۷
 کورشک ۳۸۶
 کورخان ۲۲۷
 کوسویه ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۰۰، ۹
 کوشک بادصبا ۱۲۶
 کوشک مهدی ۶۴
 کوشک نخود ۳۷۲
 گوگجه ۵۱۹، ۵۱۷، ۵۱۶، ۵۱۳، ۳۲۸

قزوین ۳۰، ۲۵، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۰
 ۲۳۸، ۱۸۱، ۱۴۹، ۱۴۶، ۱۳۶، ۱۳۴
 ۴۶۹، ۳۵۹، ۳۵۴، ۲۷۲
 قسطنطنیه ۳۱
 قصور ۴۶۸
 قلابور (قلعه) ۵۴۹
 قلعه قاف ۲۰۸
 قم ۵۴۹، ۲۴۴، ۲۳۸، ۲۲۸، ۲۶، ۲۲
 قمرا ۲۲۲
 قموق ۳۴۴، ۳۴۳، ۳۰۸، ۳۰۷، ۳۰۶، ۳۰۴
 ۴۷۱، ۴۷۰
 قندور ۳۸۳
 قندهار ۳۲، ۱۶، ۱۵، ۱۰، ۸، ۷، ۶، ۵
 ۱۹۲، ۱۶۷، ۱۵۲، ۱۴۹، ۱۲۷، ۱۲۰
 ۲۴۳، ۲۳۴، ۲۱۸، ۲۰۸، ۲۰۳، ۲۰۲
 ۳۶۲، ۳۵۸، ۳۰۹، ۳۰۴، ۲۷۶، ۲۶۹
 ۳۷۷، ۳۷۶، ۳۷۳، ۳۷۲، ۳۶۹، ۳۶۳
 ۳۹۴، ۳۹۰، ۳۸۸، ۳۸۷، ۳۸۲، ۳۷۹
 ۵۴۱، ۴۹۴، ۴۰۲، ۴۰۰، ۳۹۹، ۳۹۸
 قوزغان (قلعه) ۷۲، ۷۱، ۷۰
 قوشج ۴۴۴، ۳۸۰
 قوشخانه ۴۴۷، ۲۳۷
 قونقاشن ۳۰۹
 قهرود ۲۴۵
 قیس (جزیره) ۲۹۹
 ک
 کابل ۴۰۶، ۴۰۳، ۴۰۰، ۳۹۹، ۳۹۸، ۱۵۲
 ۴۳۶، ۴۳۴، ۴۳۰، ۴۱۳، ۴۰۹، ۴۰۷
 ۴۷۵، ۴۷۳، ۴۶۲، ۴۶۱، ۴۵۲، ۴۵۱
 ۵۳۹
 کاخ ۵۱۲، ۳۳۹، ۳۳۸، ۳۱۷، ۳۰۹
 ۵۱۳
 کاخه (قلعه) ۴۱۲
 کارتیل ۵۱۳، ۳۳۸
 کاروان (کوه) ۲۵۱
 کاریزگاه ۴۴۷
 کازرون ۱۵۳
 کاشان ۱۳۷، ۱۹
 کاظمین ۲۸۸، ۲۶۱
 کافر قلعه ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۰
 کال ۶۶
 کبوترخان ۲۱۵، ۱۹۸
 گجرات ۴۳۷
 کر (رود) ۴۸۴، ۳۴۷، ۳۲۲، ۳۱۷، ۳۰۳
 ۵۱۶، ۵۱۵، ۵۰۴
 کرایلی ۱۸۹، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۱۵، ۸۸، ۸۶

لک (کوه) ۲۳۸
لنگر ۱۲۷، ۳۶۴
لوری (قلعه) ۳۲۵، ۳۲۶
لیلان ۲۷۷

م

مازندران ۲۵، ۷۱، ۸۶، ۸۸، ۱۰۶، ۱۰۹،
۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۸۲، ۲۴۰،
۲۴۳، ۲۷۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۶۴، ۴۶۸،
۵۲۴، ۵۴۵، ۵۴۶
ماروچاق ۱۲۱، ۱۷۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۸،
۲۱۴، ۲۲۸، ۴۴۷، ۳۵۵، ۳۸۲
مارودشت ۳۶۶
ماردین (قلعه) ۲۳۱
ماسوله ۲۳، ۳۳، ۳۴
مانه ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۸۳، ۲۴۰، ۳۲۳
ماوراء النهر ۴۵۰
ماهیدشت ۲۵۱، ۲۵۳، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰
محمودی ۵۲۲، ۵۲۳
محولات ۱۰۹
مدینه ۵۳۰
مرادتیپه ۳۳۱، ۳۳۵، ۵۲۲
مراغه ۱۶۹، ۱۷۰، ۲۲۸، ۲۷۱، ۲۸۵، ۳۰۰
۵۴۷
مرغاب ۹
مرو ۵۳، ۶۶، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۹۱، ۹۳، ۹۶،
۲۰۱، ۳۳۶، ۴۶۰، ۴۸۰، ۵۴۲
مرودشت ۳۰
مروشاه جهان ۱۳، ۳۶، ۴۴۳
مسجد الحرام ۳۵۰، ۳۹۷، ۴۹۵
مسجد برائی ۲۵۹
مسقط ۴۳۵
مشهد ۱۲، ۱۳، ۳۶، ۳۹، ۴۰، ۴۴، ۴۵،
۴۷، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۶۴،
۶۵، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۸۰، ۸۳،
۹۲، ۹۴، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۹، ۱۷۹،
۱۸۹، ۲۷۲، ۴۵۵، ۵۳۴، ۵۴۳، ۵۴۷
مشهد ما در سلیمان ۱۴۷
مشهد مصریان ۲۴۳
مصر ۳۵۰، ۴۹۶
مغانات ۲۵، ۳۳
مقدم ۱۶۹
ملایر ۱۶۰
ملتان ۸، ۱۲۰، ۴۳۱، ۴۴۱، ۴۵۲، ۴۶۲
ملک پور ۴۱۲
ملکی ۱۶۷
معاس ۳۴۳

کوکران (قلعه) ۳۷۲
کوکلان ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۹
کولات ۴۶۲

کوهستانات ۲۹۰

کوهستانات فیلی ۱۶۳

کوهستان لاریجان ۱۱۶

کوه سنگین ۶۴، ۷۷

کوی ۲۵۵، ۴۹۰

کهدم ۲۳، ۳۳

کهکیلویه ۲۹، ۱۴۵، ۱۵۵، ۱۵۶، ۲۲۹،

۲۳۸، ۲۴۴، ۲۴۹، ۲۶۹، ۲۷۶، ۲۷۷،

۲۸۶، ۲۹۰، ۲۹۹، ۳۶۵، ۳۶۶، ۴۳۵،

کهنه بغداد ۲۸۷

کهنه سنگان (قلعه) ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۴،

کیج مکران ۴۴۲

کیدن ۳۴۳

گی

گذرگاه تلاب ۳۶۶

گرجستان ۲۴، ۲۴، ۳۰۴، ۳۰۹، ۳۳۸، ۳۵۵،

۴۱۱، ۴۴۵، ۵۰۵، ۵۱۲

گرگان ۳۶۶، ۴۶۸

گرمروود ۳۵۹

گرمسیر ۱۶۷، ۲۹۲

گرمسیرات ۲۲۳، ۲۴۸، ۲۶۲، ۲۹۳،

گرمه خان = سملقان

گلپایگان ۲۷، ۱۴۶

گنجه ۱۲، ۲۵، ۲۸۸، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۵،

۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۲۴،

۳۲۵، ۳۲۷، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۸، ۳۴۰،

۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۷، ۵۱۴، ۵۰۴

گیلان ۳۳، ۳۳، ۱۱۶، ۲۷۱، ۴۹۴،

گیلانات ۲۲، ۱۱۶، ۱۳۴، ۲۴۰، ۲۴۴،

۲۹۷، ۳۰۱

ل

لار ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۰۳، ۲۶۲، ۲۹۲،

لارکان ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۴

لاریجان ۱۱۶

لالی ۱۷۴

لاهور ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۳۱، ۴۴۱،

۴۵۲، ۴۶۱، ۴۶۲

لاهیجان ۲۳، ۳۳، ۲۴۰، ۲۴۱،

لبه (قلعه) ۳۳۶

لرستان ۲۸، ۲۳۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۶۹، ۲۷۷،

۲۸۵، ۳۱۸، ۳۳۲، ۳۳۶، ۳۶۷، ۳۹۷،

۴۸۷، ۵۰۹، ۵۱۸، ۵۴۷

لرروار ۳۶۷

۱۹۲، ۱۹۱، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۳، ۱۸۱
۲۰۹، ۲۰۶، ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۴
۲۲۳، ۲۲۲، ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۷
۲۳۸، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۳۲، ۲۲۹، ۲۲۶
۲۶۹، ۲۴۸، ۲۴۳، ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۹
۳۶۱، ۳۶۰، ۳۵۵، ۳۱۶، ۳۰۹، ۳۰۴
۴۰۶، ۳۹۳، ۳۸۵، ۳۷۸، ۳۶۹، ۳۶۲
۴۴۶، ۴۴۵، ۴۴۴، ۴۴۳، ۴۴۲، ۴۳۴
۵۴۱، ۴۷۳، ۴۵۴

هرات رود ۲۱۳، ۲۰۶، ۲۰۰، ۱۹۹
هزار آسیب ۴۵۶، ۴۵۵
هزارجات ۴۰۴، ۴۰۰، ۳۸۶، ۳۷۲، ۳۷۱
هزارجریب ۲۴۷، ۲۴۵، ۱۱۴
هزارچم بختیاری ۳۶۶
هشترود ۴۸۶، ۳۵۹، ۱۷۱، ۱۶۱
هلیلان ۲۴۹

همدان ۱۵۶، ۱۵۳، ۱۳۸، ۲۸، ۲۷، ۲۴
۱۶۶، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۵۹
۲۲۷، ۲۲۶، ۱۸۲، ۱۷۷، ۱۷۳، ۱۷۲
۲۶۹، ۲۵۳، ۲۵۰، ۲۳۸، ۲۳۱، ۲۲۸
۲۹۰، ۲۸۸، ۲۷۷، ۲۷۶، ۲۷۴، ۲۷۰
۵۴۶، ۵۲۳، ۵۰۴، ۴۸۷، ۳۰۰، ۲۹۸
۵۴۷

همه کندی ۴۰۰
هندوستان ۳۴۹، ۲۴۸، ۱۵۲، ۹۰، ۳۲، ۴
۴۰۶، ۴۰۲، ۴۰۰، ۳۹۹، ۳۹۸، ۳۹۱
۴۲۳، ۴۲۲، ۴۱۸، ۴۱۷، ۴۱۵، ۴۱۴
۴۳۵، ۴۳۲، ۴۳۰، ۴۲۹، ۴۲۸، ۴۲۷
۴۵۹، ۴۵۴، ۴۵۱، ۴۴۵، ۴۴۴، ۴۴۳
۴۸۸، ۴۸۷، ۴۸۶، ۴۷۳، ۴۶۲، ۴۶۱
۵۲۷، ۴۹۴

هیروند (رودخانه) ۳۷۲

ی

یادگار (قلعه) ۱۲۶

یام تپه ۸۵، ۷۶

یامخانه ۴۵

یعن ۳۲

ینکجه ۵۰۱، ۳۰۸، ۲۵۹، ۲۵۶، ۲۵۵

ینکی قلعه ۵۰

یورش میدان ۱۸۲

یوزباشی میدان ۱۱۲

یوسف آباد ۸۸، ۸۶

یزد ۵۲۷، ۲۹۵، ۱۹۱، ۱۸۲، ۲۷، ۲۲

ممیوند ۳۶۷

مندلجین ۲۷۰، ۲۶۸

مندلجین ۲۷۰، ۲۶۸

منزل دره ۳۴۲

مؤمن آباد ۱۳۱

مور (قلعه) ۳۸۳

مورچه خورت ۱۴۳، ۱۳۹، ۱۳۸

موصل ۵۱۸، ۴۹۱، ۴۹۰، ۳۹۶، ۳۵۵، ۲۷

۵۲۰

مهریز ۱۳۹، ۲۳۵، ۱۳۱، ۱۲۹

مهنه ۱۱۱، ۴۷

میاب ۴۶۰، ۲۳۹، ۱۸۰، ۷۶، ۶۵، ۶۳، ۳۶

میاندوآب ۱۶۹

میانکوه ۵۱۶

میدان نقش جهان ۵۳۹، ۱۵۱

میرکهریز ۵۵

میمنه ۳۶۲، ۲۰۲

نادرآباد ۴۳۵، ۴۰۶، ۳۹۶، ۳۹۴، ۳۷۶

۴۶۴، ۴۴۵، ۴۴۴

نادریه (قلعه) ۳۶۰

نارین قلعه ۱۳۶، ۲۳

ناگهان (قریه) ۲۰۰

نجف ۴۹۳، ۴۸۷، ۳۹۷، ۲۸۸، ۲۸۵، ۲۶۱

۹۸، ۹۷

نخجوان ۵۱۳، ۳۲۵، ۲۲۵، ۱۷۴

نرماشیر ۱۶۷

نسا ۴۳۳، ۲۹۳، ۱۹۰، ۱۱۲، ۶۵، ۵۴

نقره ۲۰۳، ۲۰۰، ۱۹۴

نومحل ۱۹۸

نهاد ۱۷۳، ۱۶۰، ۱۵۸، ۱۵۳

نهروان ۲۶۱

نهلان ۲۹۱

نیازآباد (قلعه) ۹۹، ۲۲

نیریز ۳۰

نیشابور ۹۴، ۹۳، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۶۰

۳۹۴، ۱۳۰، ۱۱۷، ۱۰۷، ۱۰۶، ۹۶

۴۶۳

وان ۳۲۷، ۳۲۵، ۲۵۴، ۱۶۹، ۱۶۰، ۲۴

۳۳۵، ۳۳۱

ورامین ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۱۶

وزیرآباد ۴۳۱

ه

هرات ۱۰۲، ۱۵، ۱۲، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۵

۱۱۶، ۱۰۹، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۳

۱۲۶، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۷

۱۷۹، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۶۵، ۱۲۹، ۱۲۷

کتابهای منتشر شده دنیای کتاب

- ۱ - تاریخ ایران باستان : تألیف حسن پیرنیا ۳ جلدی
- ۲ - تاریخ ایران : سرپرسی سایکس ۲ جلدی
- ۳ - تاریخ سیاسی ساسانیان : دکتر محمد جواد مشکور ۲ جلدی
- ۴ - تاریخ منتظم ناصری : اعتماد السلطنه تصحیح دکتر اسماعیل رضوانی ۳ جلدی
- ۵ - تاریخ بندرعباس و خلیج فارس : احمد اقتداری
- ۶ - تاریخ برامکه : عبدالعظیم گرگانی
- ۷ - تاریخ گزیده : حمدالله مستوفی
- ۸ - تاریخ گردیزی : عبدالحی حبیبی
- ۹ - تاریخ طبقات ناصری : عبدالحی حبیبی
- ۱۰ - تاریخ افغانستان بعد از اسلام : عبدالحی حبیبی
- ۱۱ - جامع التواریخ : احمد آتش
- ۱۲ - طبقات سلاطین اسلام : لین پول ترجمه عباس اقبال
- ۱۳ - تاریخ مسعودی : ظل السلطان
- ۱۴ - انقلاب کبیر فرانسه : ترجمه عبدالله مستوفی
- ۱۵ - تاریخ اخبار ایران : دکتر باستانی پاریزی
- ۱۶ - تاریخ ایران باستانی : حسن پیرنیا
- ۱۷ - تاریخ جهانگشای نادری : میرزا مهدی استرآبادی
- ۱۸ - تاریخ اشکانیان : دکتر محمد جواد مشکور و مسعود رجب‌نیا
- ۱۹ - تاریخ فارسنامه ابن بلخی : ابن بلخی
- ۲۰ - تاریخ اسپانیا : امیر معزی

